

تعدد قراءات، عاملی مهم برای صیانت قرآن کریم از تحریف

ویراست اول

هشدار

متن زیر که نسبتاً با عجله برای نشست علمی‌ای درباره تعدد قراءات در تاریخ ۱۴۰۱/۱/۲۲ (۹ رمضان المبارک ۱۴۴۳) آماده شده، برگرفته از بحث‌ها (و نیز تلفیقی از یادداشتهایی) است که یکی از اساتید حوزه علمیه قم در حدود ۶ سال ارائه فرموده‌اند؛ و نه حاوی همه بحثها و نه حاوی همه یادداشتهای مربوطه است و نه هنوز در یک انسجام کامل نگارش شده است؛ بلکه یک ساختار اولیه‌ای تنظیم شد که آن بحثها و یادداشتهای تا حد امکان در آن قرار داده شود و البته هم به لحاظ مواد (و هم تاحدود کمتری به لحاظ صورت و ساختار کلی) همچنان در حال تکمیل می‌باشد؛ و نحوه عبارت‌پردازی و حتی ارتباط بحثها در بسیاری از موارد باید بازبینی شود و مستندات بحث در بسیاری از موارد باید تکمیل گردد. از این رو، فعلاً قابل استناد نیست؛ بلکه صرفاً از این جهت که سیر بحثها و شواهد مهمی که ارائه می‌شود در اختیارتان باشد در اختیار شما قرار می‌گیرد. خواهشمند است این متن را بدون این مقدمه در اختیار کسی قرار ندهید.

ضمناً فایل صوتی نشست علمی مذکور را از طریق در پیوند زیر در فضای مجازی

<https://www.souzanchi.ir/compatibility-of-many-qeraat-with-the-revelation-of-the-quran-on-a-single-harf>

یا از طریق پیوند مقابل در پیام‌رسان ایتا <https://eitaa.com/souzanchi/1102> می‌توانید دریافت کنید.

لطفاً هرگونه نکته اصلاحی یا تکمیلی خود در خصوص هریک از بحثهای زیر در قسمت دیدگاه سایت مذکور ثبت، یا به ایمیل (hsouzanchi@yahoo.com) ارسال فرمایید.

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱
تبصره.....	۷
۱. عدم رواج قرائت عاصم به روایت حفص در بلاد غرب اسلامی کنونی.....	۹
۲. عدم رواج قرائت عاصم به روایت حفص به عنوان متن اصلی در نسخه‌های خطی مصاحف تا قرن هفتم.....	۱۲
۳. عدم رواج قرائت عاصم به روایت حفص در تفاسیر به عنوان مهمترین قرائت تا قرن یازدهم.....	۱۵
۴. عدم ذکر حفص به عنوان راوی مهم عاصم در کتاب مهم و تاریخی «السبعة فی القراءات».....	۲۲
۵. انطباق زیارت آل یس و بسیاری از احادیث با قرائتی غیر از حفص از عاصم.....	۲۴
غفلتی تاریخی.....	۳۱

تبصره	۳۷
سیر بحث	۳۷
بخش اول: نزول قراءات متعدد و تحولات تاریخی این قراءات ۳۹	
فصل اول: وقوع تاریخی قراءات متعدد نزد عامه و خاصه	۳۹
مقدمه	۳۹
تبصره ۱	۴۰
تبصره ۲	۴۰
الف. تصریحات علمای شیعه به اعتبار انتساب قراءات متعدد تا شخص رسول الله ص	۴۱
ب. فتوهای فقها که التزام ایشان به تواتر قراءات تا معصوم را اثبات می کند	۵۵
۱) قرائت ملک و مالک و عدم تقیه و عدم سوال از ائمه ع	۵۶
اشکال و پاسخ	۵۸
۲) فتاوی ای که فقها هر دو قرائت را به عنوان قرائت صحیح قلمداد کرده اند:	۶۴
۱-۲) وجود دو قرائت «یَطْهَرْنَ» و «یَطْهَرْنَ» و فتاوی فقهایی شیعه با در نظر گرفتن هردو	۶۴
۲-۲) کفاره صید برای شخص مُحَرِّم	۶۵
۲-۳) کفاره سوگند دروغ	۶۷
۲-۴) عدم ضرورت تعیین قرائت در مهریه و ...	۶۷
۳) ذکر دو قرائت مختلف در احادیث و هردو را از قرآن دانستن	۶۸
الف. تصریح به تایید قراءات مختلف	۶۹
ب. پذیرش عملی قراءات متعدد در بیانات اهل بیت ع	۶۹
تبصره: اقسام احادیث ناظر به قراءات متعدد	۷۷
۴) رواج عادی ختم قرآن	۷۹
فصل دوم: معنای نزول قرآن بر حرف واحد و عدم تنافی آن با نزول بر سبعة احرف	۸۰
تکمله: خلط بین سبعة احرف و قراءات سبع	۹۹
فصل سوم: مروری بر تاریخ مصاحف و قراءات قرآن	۱۰۰
الف. تاریخ ظهور قرآن در جریان نزول این حقیقت در ظرف ۲۳ سال	۱۰۱
۱. شواهد نزول متفاوت آیات	۱۰۱
۲. مباحث مربوط به عرضه اخیر	۱۰۲
تکمله: اختلاف بالزیاده و النقصان	۱۰۳
ب. ظهور قرآن در مصاحف و رواج قراءات تا سال ۲۸	۱۰۳

۱. گردآوری توسط امیرالمومنین ع (مصحف امیرالمومنین ع)..... ۱۰۳
۲. گردآوری توسط ابوبکر و عمر (مصحف عمر) و سایر صحابه..... ۱۰۵
۳. اشاره‌ای به سایر مصاحف؛ گردآوری توسط زید بن ثابت (مصحف عثمانی و احراق مصاحف)؛ (گام اول یکسان‌سازی)..... ۱۰۶
- ج. دوره بعد از ۲۸ تا حجاج (فرستی برای رواج گسترده قرائت ابن مسعود: وضعیت مکه تا قبل از حجاج)..... ۱۱۱
- د. دوره حجاج تا نهی مالک از اقتدا به قرائت ابن مسعود (دوگانه افراط [برداشت غلط از سبعة احرف] و تفریط [سخت‌گیری برای قرائت غیر مصحف عثمانی]..... ۱۱۱
- ه. نهضت قراء سبعة و تجرد للقراءة و زوال مرادف گوئی و خلاف مصحف عثمان اما بدون مستنکر بودن تا زمان ابن شنبوذ..... ۱۱۲
- و. اقدام ابن مجاهد و پیروانش: شکل‌گیری قراءات سبع (گام دوم یکسان‌سازی)..... ۱۱۵
۱. استقرار قراءات سبع ، و شاذ قلمداد شدن بقیه قراءات (تغییر مفهوم شاذ) و شکل‌گیری دیدگاههای کلاسیک شیعه و سنی از قراءات غیر مطابق با مصحف عثمانی: تحریف یا نسخ التلاوة؛ و اشکالات هر دو..... ۱۱۶
۲. مخالفت‌ها با ابن مجاهد و تدوین قراءات عشر..... ۱۱۸
- ز. صنعت چاپ (گام سوم یکسان‌سازی)..... ۱۱۹

بخش دوم: چرایی و چگونگی نزول و ابلاغ قراءات متعدد ۱۲۱

- فصل چهارم: جوهره قرآن (یکی از ثقلین) از منظر قرآن و اهل بیت ع (ثقل دیگر)..... ۱۲۱
- (یادداشت استاد) سبعة احرف قرآن کریم، زمینه ساز فرش الحروف کثیره..... ۱۲۱
۱. ساختار احکام و تفصیل قرآن با حروف سبعة..... ۱۲۲
 ۲. بنای نظام اکوان و عوالم خلقت بر هفت و هماهنگی و تطابق قرآن با آن،..... ۱۲۵
 ۳. ظرفیت زبان قرآن در انتقال معانی،..... ۱۲۷
- فصل پنجم: چگونگی نزول و ابلاغ قراءات متعدد..... ۱۳۱
۱. نزول چند باره..... ۱۳۱
 ۲. نزول جمعی بر رسول الله و ابلاغ جداگانه..... ۱۳۲
 ۳. نزول جمعی و ابلاغ جمعی..... ۱۳۲
- فصل ششم: نقش وجود قراءات متعدد برای ممانعت از تحریف..... ۱۳۲
- مقدمه..... ۱۳۲
- الف. از بین بردن انگیزه تحریف..... ۱۳۴
- ب. تبیین روایاتی که عده‌ای از آن برداشت تحریف کرده‌اند..... ۱۳۶

از مباحثی که از دیرباز درباره قرآن کریم مطرح بوده مساله وجود قراءات مختلف برای آیات قرآن و میزان و نحوه اعتبار آنهاست که این بحث تاریخ پرفراز و نشیبی را طی کرده است؛ فراز و نشیب‌هایی که گاه فرهنگ موضوع بحث را تا حدی تغییر داده که برخی اصطلاحات در زمانی معنایش با زمان دیگر تفاوت کرده و همین موجب سردرگمی بسیاری از بزرگان شده، تا حدی که گاه برخی از بزرگان بر اساس برداشت‌هایی از احادیثی که در این باب وارد شده گمان به تحریف قرآن پیدا کرده‌اند؛ باوری که به طور قطع با بسیاری از واقعیات میدانی ناسازگار است. مهمترین این واقعیات که جای هیچ تردیدی در تحریف‌ناپذیری قرآن کریم نمی‌گذارد این است که قرائت و حفظ قرآن کریم - برخلاف اغلب کتب آسمانی - از همان ابتدای نزول، در متن زندگی عادی مسلمانان وارد شد؛ نه فقط سوره‌های آن را در نمازهای روزانه می‌خواندند؛ بلکه در موقعیتهای مختلف (که بارزترین آن ماه رمضان است) به خواندن کامل آن (ختم قرآن) مبادرت می‌کردند؛ و لذا - برخلاف کتب آسمانی قبلی که فقط در اختیار معدود علمای دین بود و عموم مردم غالباً حشر و نشری با آن نداشتند - امکان این وجود نداشت که کسی بتواند در این متنی که به طور دائمی محل مراجعه اغلب مسلمانان بوده است، دستکاری‌ای انجام دهد. اگر این را هم اضافه کنیم که علاوه بر این مراجعه عمومی به قرآن، در تاریخ اسلام از همان ابتدا و حتی پیش از شکل‌گیری طبقات متکلمان و فقها و ...، طبقه‌ای به اسم قراء پدید آمد که وظیفه خود را حفظ و آموزش حرف به حرف کلمات و عبارات قرآن کریم قرار داد و با دقتی بی‌نظیر، به تعلیم و تعلم تمامی الفاظ و عبارات قرآن کریم، نه فقط در حد رعایت اعراب کلمات، بلکه با رعایت تمامی شیوه‌های ادای حروف (همچون اماله و اشمام و تفخیم و ترقیق و مد و ...) در روابط استاد-شاگردی اهتمام می‌ورزیدند، فرض اینکه فرد یا عده‌ای بتوانند در چنین متنی دستکاری‌ای ایجاد کنند فرضی است که فقط به ذهن کسی ممکن است خطور کند که اطلاعی از تاریخ عینی انتقال قرآن در طول قرن‌ها ندارد.

با این حال، در دو مرحله تاریخی دو واقعه مهم رخ داد که ذهنیت جامعه ظرف حدود یک قرن چنان تغییری کرد که باورکردنش ساده نیست. این دو مرحله تاریخی موجب گردید که بعد از هر دو مرحله سوالات و ابهاماتی برای بسیاری از متخصصان هم پیش آید و حتی بسیاری از بزرگان دین، که به طور طبیعی متوجه این تغییر پارادایم ذهنی نبودند دچار سردرگمی شوند. یکی وقایع اقدامات ابن مجاهد با پشتوانه حکومتی بود در ممانعت از ترویج قراءات مختلف و انحصار قراءات متعددی که رواج داشت به هفت قرائت؛ و دومی استفاده از صنعت چاپ در نشر قرآن؛ و کم‌رنگ شدن همان هفت قرائت در بسیاری از جوامع اسلامی. این عوامل موجب گردیده که واقعیتی بسیار آشکار به نام وجود قراءات متعددی است که به طور متواتر از رسول الله روایت شده، امروزه از جانب برخی از بزرگان مورد تردید و حتی انکار قرار گرفته است؛ و این انکار عمومیت بیشتری پیدا کرده است!

البته این واقعیت (وجود قراءات متعدد برای قرآن)، که در طول تاریخ در اذهان بسیاری از علمای دین با حدیثی نبوی - با این مضمون که «نزل القرآن علی سبعة احرف» - گره خورده بود^۱، چالش‌هایی را از همان زمان پیامبر ص در ذهن برخی از

۱. این حدیث در منابع اهل سنت در حد متواتر نقل شده است (فقط در مقدمه تفسیر طبری ۵۲ روایت با این مضمون آمده است)؛ اما در منابع شیعی:

الف. شیخ صدوق (م ۳۸۱) در کتاب خصال (ج ۲، ص ۳۵۸) بابتی با همین عنوان (نزل القرآن علی سبعة أحرف) باز کرده و دو روایت را ذیل آن آورده است:

۴۳- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن محمد بن يحيى الصيرفي عن حماد بن عثمان قال قلت لأبي عبد الله ع إن الأحاديث تختلف عنكم قال فقال إن القرآن نزل على سبعة أحرف وأدنى ما للإمام أن يفتي على سبعة وجوه ثم قال «هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب».

۴۴- حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن أحمد بن هلال عن عيسى بن عبد الله الهاشمي عن أبيه عن آباءه ع قال قال رسول الله ص أتاني آت من الله فقال إن الله عز وجل يأمرك أن تقرأ القرآن على حرف واحد فقلت يا رب وسع على أمتي فقال إن الله عز وجل يأمرك أن تقرأ القرآن على حرف واحد فقلت يا رب وسع على أمتي فقال إن الله عز وجل يأمرك أن تقرأ القرآن على حرف واحد فقلت يا رب وسع على أمتي فقال إن الله يأمرك أن تقرأ القرآن على سبعة أحرف.

ب. روایت اول وی را عباسی (م ۳۲۰) نیز پیش از وی در مقدمه کتابش (تفسیر العباسی، ج ۱، ص ۱۲) ذیل عنوان «تفسیر الناسخ و المنسوخ و الظاهر و الباطن و المحکم و المتشابه» آورده است:

۱۱- عن حماد بن عثمان قال قلت لأبي عبد الله ع إن الأحاديث تختلف عنكم - قال: فقال: إن القرآن نزل على سبعة أحرف - وأدنى ما للإمام أن يفتي على سبعة وجوه ثم قال «هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب».

ج. مضمون روایت دوم را سید رضی (م ۴۰۶) نیز در تنزیه الأنبياء عليهم السلام، ص ۱۲۲ در ضمن بحثش اذعان نموده است:

مسألة فإن قيل فما الوجه فيما روي من أن الله تعالى لما أمر نبيه ص أن يقرأ القرآن على حرف واحد قال له جبرئيل ع أ ستزده يا محمد ص فسأل الله تعالى حتى أذن له يقرأه على سبعة أحرف

د. مرحوم صفار (م ۲۹۰) هم پیش از همه اینها در بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله عليهم (ج ۱، ص ۱۹۶) در بابی با عنوان «فی أن الأئمة إنهم أعطوا تفسير القرآن الكريم والتأويل» این مضمون را از طریق دیگری روایت کرده است هرچند جمله وی این ظرفیت را دارد که کسی بخواهد سبعة احرف را به تفسیر قرآن (نه نزول قرآن) برگرداند:

۸- حدثنا الفضل عن موسى بن القاسم عن أبان عن ابن أبي عمير أو غيره عن جميل بن دراج عن زرارة عن أبي جعفر ع قال: تفسير القرآن على سبعة أحرف منه ما كان و منه ما لم يكن بعد ذلك تعرفه الأئمة.

ه. ابن شهر آشوب نیز در کتابش (مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۴۳) حضرت علی را عالم به همه قراءات می‌داند و وجود سبعة احرف را از ابن مسعود نقل و تلقی به قبول کرده است:

تَفْسِيرِ النَّقَاشِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ جُلُّ مَا تَعَلَّمْتُ مِنَ التَّفْسِيرِ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.
وَ ابْنِ مَسْعُودٍ إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ مَا مِنْهَا إِلَّا وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلِمَ الظَّاهِرَ وَ الْبَاطِنَ.

ه. همچنین مواردی هست که تعبیر «حروف» و «احرف» برای قرآن آمده و ظاهراً در همین راستاست؛ مثلاً:

مسلمانان ایجاد کرده بود؛ و به طور خاص بعد از قرن چهارم - بر اثر تغییر بستر اجتماعی ای که با اقدامات ابن مجاهد و دیگرانی که از پشتوانه حکومتی برخوردار بود حاصل شده بود - وجود دو حدیث در یکی از معتبرترین کتب شیعی (کافی) - که ظاهراً این مدعای نزول قرآن بر سبعة احرف را زیر سوال می برد و می فرمود: «نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ» - چالشی مضاعف در فضای علمای شیعه ایجاد می کرد.^۱

۱.۵. برقی حدیثی در کتابش (المحاسن، ج ۱، ص ۲۷۰) دارد که از وجود «احرف» در قرآن سخن گفته است:

۳۶۰ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ عَنْ خُثَيْمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْجُعْفِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو لَبِيدٍ الْبَحْرَانِيُّ الْمَرَاءِي الْهَجَرِيُّ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ بِمَكَّةَ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُ فِيهَا ثُمَّ قَالَ لَهُ الرَّجُلُ أَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا مَعْرُوفٌ قَالَ لَيْسَ هَكَذَا قُلْتُ وَلَكِنْ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا عَلَيْهِ دَلِيلٌ نَاطِقٌ عَنِ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ مِمَّا لَا يَعْلَمُهُ النَّاسُ قَالَ فَأَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا وَالنَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ قَالَ نَعَمْ وَلَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَقَالَ لَهُ فَمَا الْمَصُّ قَالَ أَبُو لَبِيدٍ فَأَجَابَهُ بِجَوَابٍ نَسِيتُهُ فَخَرَجَ الرَّجُلُ فَقَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ هَذَا تَفْسِيرُهَا فِي ظَهْرِ الْقُرْآنِ أَفَلَا أَخْبِرُكَ بِتَفْسِيرِهَا فِي بَطْنِ الْقُرْآنِ قُلْتُ وَلِلْقُرْآنِ بَطْنٌ وَظَهَرَ فَقَالَ نَعَمْ **إِنَّ لِكِتَابِ اللَّهِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا وَمَعَانِيًا وَنَاسِخًا وَمَنْسُوخًا وَمُحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا وَسُنًّا وَأَمْثَالًا وَفَصْلًا وَوَصْلًا وَأَحْرَفًا** وَتَصْرِيفًا فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مُبْهِمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ ثُمَّ قَالَ أَمْسِكِ الْآلِفُ وَاحِدٌ وَاللَّامُ ثَلَاثُونَ وَالْمِيمُ أَرْبَعُونَ وَالصَّادُ تِسْعُونَ فَقُلْتُ فَهَذِهِ مِائَةٌ وَإِحْدَى وَسِتُونَ فَقَالَ يَا لَبِيدُ إِذَا دَخَلْتَ سَنَةَ إِحْدَى وَسِتِّينَ وَمِائَةَ سَلَبَ اللَّهُ قَوْمًا سُلْطَانَهُمْ.

۲.۵. صفار در بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۱۳۶ حدیثی آورده که در آن اگرچه در یکجا «حروف» به همان معنای تشکیل دهنده کلمات می تواند باشد اما تعبیر «لَا عَرِفَ حُرُوفُهُ مِنْ مَعَانِيهِ» قرآن ظاهراً به همین معنا سخن گفته است:

۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ صَبَّاحِ الْمُرْنِيِّ عَنِ الْحَرِثِ بْنِ حَصِيْرَةَ الْمُرْنِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ عَلَى الْكُوفَةِ صَلَّى بِهِمْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا فَقَرَأَ بِهِمْ سَبْحَ اسْمِ رَبِّكَ الْأَعْلَى فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ وَاللَّهِ مَا يُحْسِنُ أَنْ يَقْرَأَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ الْقُرْآنَ وَلَوْ أَحْسَنَ أَنْ يَقْرَأَ لَقَرَأَ بِنَا غَيْرَ هَذِهِ السُّورَةِ قَالَ فَبَلَّغَهُ ذَلِكَ فَقَالَ وَيْلَهُمْ إِنِّي **لَأَعْرِفُ** نَاسِخَهُ وَمَنْسُوخَهُ وَمُحْكَمَهُ وَمُتَشَابِهَهُ وَفَصْلَهُ مِنْ وَصْلِهِ وَحُرُوفَهُ مِنْ مَعَانِيهِ وَاللَّهِ مَا حَرْفٌ نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ص إِلَّا وَآنَا أَعْرِفُ فِيمَنْ أُنْزِلَ وَفِي أَيِّ يَوْمٍ نَزَلَ وَفِي أَيِّ مَوْضِعٍ نَزَلَ وَيْلَهُمْ أَمَا يَقْرَءُونَ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَاللَّهُ عِنْدِي وَرَتَّهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَوَرَّثَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَيْلَهُمْ وَاللَّهُ إِنِّي أَنَا الَّذِي أُنْزِلَ اللَّهُ فِي وَتَعِيهَا أَذُنٌ وَاعِيَةٌ فَإِنَّا كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ فَخَبَرَنَا بِالْوَحْيِ فَأَعْيَاهِ وَيُفَوِّتُهُمْ فَإِذَا خَرَجْنَا قَالُوا مَاذَا قَالَ آنَفًا.

این حدیث عیناً در تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۴ نیز آمده است.

۱. در کتاب کافی (ج ۲، ص ۶۳۰) دو حدیث است که در یکی از امام صادق ع نقل می شود که قرآن واحد است و از جانب واحد نازل شده و اختلاف از جانب راویان است و در دیگری شخصی به امام صادق ع عرض می کند که «مردم می گویند که قرآن بر سبعة احرف نازل شده است؛ و امام ع پاسخ می دهد که دروغ می گویند، بر حرفی واحد از نزد خدایی واحد نازل شده است:

- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَلَكِنَّ الْاِخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قَبْلِ الرُّوَاةِ.

- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَذْيَنَةَ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ فَقَالَ كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ وَلَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ.

با اینکه بسیاری از بزرگان شیعه از قرن چهارم به بعد، در جمع بین دو دسته روایت «نزل بر حرف واحد» و «نزل بر سبعة احرف» درمانده می‌شدند^۱، اما رواج قراءات متعدد از قرآن کریم به نحو متواتر، چنان بود که تا قبل از پیدایش و استفاده از صنعت چاپ در نشر مصحف، که وضعیت تک‌قرائتی را در جوامع مسلمان گسترش داد، احدی از علمای شیعه یافت نشد که از حدیث «نزل واحد» برای رد «وجود قراءات متعدد متواتر» استفاده کند^۲ و ظاهراً اول بار در قرن یازدهم است که این تعارض بین «حدیث حرف واحد» و «تعدد قراءات» مطرح شد و امثال مرحوم فیض کاشانی (۱۰۹۰) و سید نعمت الله جزائری (متوفی ۱۱۱۲)^۳ از چنین تنافی‌ای سخن گفتند؛ و خوشبختانه در کلام هر دو نفر شاهی بر جدی بودن تعدد

^۱. نمونه‌ای از این درماندگی و حیرت را می‌توانید در کلمات شیخ طوسی و مرحوم طبرسی مشاهده کنید:

واعلموا ان العرف من مذهب اصحابنا والشائع من اخبارهم وروایاتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، علی نبی واحد، غیر انهم اجمعوا علی جواز القراءة بما يتداوله القراء وأن الانسان مخیر بای قراءة شاء قرا، وكرهوا تجويد قراءة بعينها بل اجازوا القراءة بالمجاز الذى يجوز بين القراء ولم يبلغوا بذلك حد التحريم والحظر وروى المخالفون لنا عن النبى (صلى الله عليه وآله) انه قال: (نزل القرآن على سبعة احرف كلها شاف كاف) وفى بعضها: (على سبعة ابواب) وكثرت فى ذلك رواياتهم. لامعنى للتشاغل بايرادها واختلفوا فى تأويل الخبر... (التبيان فى تفسير القرآن نويسنده: الشيخ الطوسى جلد: ۱ صفحه: ۷)

فإذ قد تبين ذلك فاعلم أن الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما تتداوله القراء بينهم من القراءات، إلا أنهم اختاروا القراءة بما جاز بين القراء، وكرهوا تجريد قراءة مفردة، والشائع فى أخبارهم أن القرآن نزل بحرف واحد، وما روته العامة عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف، اختلف فى تأويله، فأجرى قوم لفظ الأحرف على ظاهره، ثم حملوه على وجهين.... (مجمع البيان فى تفسير القرآن - ط مؤسسة الأعلمى للمطبوعات نويسنده: الشيخ الطبرسى جلد: ۱ صفحه: ۳۸)

^۲. خیلی تفاوت می‌کند که حدیث حرف واحد در قبال حدیث سبعة آخر قرار داده شود، و اینکه به وسیله حدیث حرف واحد تعدد قراءات مردود دانسته شود؛ شیخ طوسی و مرحوم طبرسی در تبیان و مجمع در مقدمه کتاب، دو حدیث را به ظاهر متهافت دیدند اما نگفتند پس تعدد قراءات متواتر رایج مردود است، بلکه در ذیل آیه شریفه لوجدوا فيه اختلافا كثيرا تصریح می‌کنند که وجوه قراءات همگی صواب و حق است.

^۳. أقول: و التوفيق بين الروایات كلها أن يقال: إن للقرآن سبعة أقسام من الآيات و سبعة بطون لكل آية. و نزل على سبع لغات. و اما حمل الحديث على سبعة أوجه من القراءات ثم التكلف فى تقسيم وجوه القراءات على هذا العدد كما نقله فى مجمع البيان عن بعضهم فلا وجه له مع أنه يكذبه ما رواه فى الكافى بإسناده عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام قال: إن القرآن واحد نزل من عند واحد و لكن الاختلاف يجرى من قبل الرواة. و بإسناده عن الفضيل بن يسار قال: قلت لأبى عبد الله عليه السلام إن الناس يقولون إن القرآن نزل على سبعة أحرف. فقال: كذبوا أعداء الله و لكنه نزل على حرف واحد من عند الواحد، و معنى هذا الحديث معنى سابقه و المقصود منهما واحد و هو أن القراءة الصحيحة واحدة إلا أنه عليه السلام لما علم أنهم فهموا من الحديث الذى روه صحة القراءات جميعاً مع اختلافها كذبهم. و على هذا فلا تنافى بين هذين الحديثين و شىء من أحاديث الأحرف أيضاً. (تفسير الصافى، ج ۱، ص ۶۱)

^۴. و اما السيد رحمه الله فلم يعتمد على اخبار الآحاد مع تعويلهم على ما روى عنه (ع) من قوله القرآن واحد نزل من عند واحد على نبى واحد و انما الاختلاف من جهة الرواة و عند التأمل يظهر ان هذا الخبر دليل لنا لا علينا و يدل على ما قلناه من الأمرين فإن قوله (ع)

قراءات باقی مانده است: در صافی (فیض) روایت «کلا القرائین حق» آمده (تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۱۵۸)، و در منبع الحیاء (جزائری) به نظر «جمهور و معظم المجتهدین من اصحابنا» بر تواتر تا پیامبر ص اعتراف شده است (منبع الحیاء و حجية قول المجتهد من الأموات، ص ۷۱)^۲. اما متأسفانه با کم رنگ شدن سنت اقراء^۳ قراءات متعددی که به نحو سینه به سینه به رسول الله ص می‌رسید از سویی، و نشر گسترده مصحف تک‌قرائتی بر اساس قرائت حفص از عاصم از سوی دیگر در بلاد شرق اسلامی، بتدریج برخی دیگر از بزرگان شیعه (بویژه مرحوم وحید، از علمای بزرگ اصولی) نیز جانب این برداشت معاصرین اخباری خود را گرفتند و حدیث نزول قرآن بر حرف واحد را نافی تعدد قراءات به حساب آوردند و قول «جمهور و معظم المجتهدین من اصحابنا» کم‌رنگ شد، و این فضا روز به روز در بستر عمومی علمای شیعه تقویت شد، تا حدی که اگر در قرن ششم مرحوم قطب راوندی با تعبیر «علی مذهبنا» قبول تعدد قراءات را به نظر رایج در مذهب شیعه نسبت می‌داد (فقه القرآن ج ۱، ص ۵۵)^۴، در قرن دوازدهم مرحوم وحید بهبهانی با استناد به حدیث «نزول بر حرف واحد»، با تعبیر «عندنا»

القرآن واحد ینفی تكثر القراءات و اما إثبات الاختلاف من جهة الرواة ای حفاظ القرآن و حاملیه فیشمل الاختلاف فی التحریف و فی تكثر القراءات (منبع الحیاء و حجية قول المجتهد من الأموات، ص ۷۰)

۱. و قالوا قلوبنا غلف: أى أوعية للخیر و العلوم قد أحاطت بها و اشمطت علیها ثم هی مع ذلك لا تعرف لك... قال علیه السلام: و إذا قرئ غلف «۱» فإنهم قالوا قلوبنا فی غطاء فلا نفهم كلامك و حدیثك كما قال الله تعالى و قالوا قلوبنا فی أكنة مما تدعونا إليه و فی آذاننا وقر و من بیننا و بینك حجاب، قال: و كلتا القرائتین حق و قد قالوا بهذا و هذا جمیعاً.

(۱) كان القراءة الأولى بضم اللام جمع غلاف و الثانية بسكون اللام جمع أغلف مستعار من الأغلف الذى لم یختن منه قدس الله سره.

۲. و اما الثانى فقد خالف فيه الجمهور و معظم المجتهدین من أصحابنا فإنهم حكموا بتواتر القراءات السبع و بجواز القراءة بكل واحدة منها فی الصلاة و قالوا ان الكل مما نزل به الروح الأمين على قلب سید المرسلین (ص) و ربما استدلوا علیه بما روى من قوله (ص) نزل القرآن على سبعة أحرف فسروها بالقراءات مع انه ورد فی الاخبار عن ابی الحسن الرضا (ع) رد هذا الخبر و ان القرآن نزل على حرف واحد.

۳. سنتی که از همان زمان رسول الله ص شروع شد که عده‌ای به عنوان قاری یا مقری به آموزش کلاسیک قرائت اهتمام می‌ورزیدند؛ و سبکشان این طور بوده که دانشجوی قرائت یکبار (و گاه بیشتر) کل قرآن را با تمام نکاتی تجویدی (حتی رعایت اموری همچون اماله و اشمام و ...) از استاد فرامی‌گرفته، و سپس همین قرائت فراگرفته شده را بر استاد عرضه می‌کرده که استاد بررسی کند اشتباهی در این فراگیری رخ نداده باشد؛ و در صورت موفقیت اجازه قرائت برای وی صادر می‌شده است. بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که گسترش این سنت خیلی جلوتر از سنت تحدیث (برگزاری مجلسی برای تعلیم و تعلم و انتقال حدیث) بوده است؛ هرچند که امروزه متأسفانه هر دو سنت در جوامع شیعی و بسیاری از جوامع سنی بسیار کم‌رنگ شده است.

۴. و قوله حتى یطهرن بالتخفیف معناه حتى ینقطع الدم عنهن و بالتشدید معناه حتى یغتسلن و قال مجاهد و طاوس معنی یطهرن بتشدید یتوضأن و هو مذهبنا و أصله یتطهرن فأدغم التاء فی الطاء. و عندنا یجوز و طء المرأة إذا انقطع دمها و طهرت و إن لم تغتسل إذا غسلت فرجها و فیه خلاف. فمن قال لا یجوز و طؤها إلا بعد الطهر من الدم و الاغتسال تعلق بالقراءة بالتشدید و إنها تفید الاغتسال. و من جوز و طأها بعد الطهر من الدم قبل الاغتسال تعلق بالقراءة بالتخفیف و هو الصحیح لأنه یمکن فی قراءة التشدید أن یحمل علی أن المراد به یتوضأن علی ما حکیناه عن طاوس و غیره و من عمل بالقراءة بالتشدید یمکن أن یحذف القراءة بالتخفیف أو یقدر محذوفاً بأن یقول تقدیره حتی یطهرن و یتطهرن. و **علی مذهبنا لا یمکن** **إلی** ذلك لأننا نعمل بالقراءتین فإننا نقول یجوز و طء الرجل زوجته إذا طهرت من دم حیض و

وحدت قرائت را به نظر رایج در مذهب شیعه نسبت می‌دهد!^۱ و کار به جایی رسیده که امروزه برخی گمان می‌کنند قرائت حفص از عاصم تنها قرائت متواتری است که به پیامبر اکرم ص می‌رسد!^۲

إن لم تغتسل متى مست به الحاجة و المستحب أن لا يقربها إلا بعد التطهير و الاغتسال. و القراءتان إذا صحتا كانتا كآيتين يجب العمل بموجبهما إذا لم يكن نسخ.

۱. لا يخفى أن القرآن عندنا نزل بحرف واحد من عند الواحد، و الاختلاف جاء من قبل الرواية، فالمراد بالمتواتر ما تواتر صحة قراءته في زمان الأئمة عليه السلام، بحيث يظهر أنهم كانوا يرضون به و يصحّحونه و يجوزون ارتكابه في الصلاة و غيرها، لأنهم كانوا راضين بقراءة القرآن على ما هو عند الناس، بل و ربما كانوا يمنعون من قراءة الحق و كانوا يقولون: هي مخصوصة بزمان ظهور القائم عليه السلام. (الحاشية على مدارك الأحكام؛ ج ۳، ص ۲۰)

و من هذا يظهر وجوب الاختصار على المنقول المتواتر، یعنی ما كان متداولاً بین المسلمین فی زمان الأئمة عليهم السلام، و كانوا یقرّون علیه و لا یحکمون ببطلانه بل یصحّحون، و إلّا فالقرآن عندنا نزل بحرف واحد من عند الواحد جلّ جلاله، و الاختلاف جاء من قبل الرواة، بل ربّما كانوا عليهم السلام فی بعض المواضع لا یرضون بقراءة ما هو الحق، و ما هو فی الواقع، و یقولون: إن قراءته مخصوصة بزمان ظهور القائم علیه السلام. (مصاییح الظلام؛ ج ۷، ص ۲۲۴)

۲. خوشبختانه در دهه اخیر سیر مقالات و آثاری که دارند این ذهنیت متاخر و اشتباه تاریخی را به چالش می‌کشند رو به تزاید است. از باب نمونه می‌توانید به مقاله «روایات «قراءة الناس» و انگاره مطابقت آن با قرائت حفص از عاصم» نوشته امیرحسین عامی مطلق و حمید رضا مستفید (نشریه کتاب قیم «بهار و تابستان ۱۳۹۸ شماره ۲۰) مراجعه کنید که در چکیده آن آمده است: برخی از علمای معاصر بر این باورند که عموم مسلمانان از صدر اسلام تاکنون در قرائت قرآن به یک قرائت واحد ملتزم بوده اند. آن قرائت، همان قرائتی است که از جانب خداوند متعال نازل شده و بر زبان مبارک رسول اعظم (ص) جاری گشته و مسلمانان سینه به سینه تا به امروز آن را حفظ نموده اند و فرمان حضرات معصومین (ع) مبنی بر قرائت قرآن مطابق «قراءة الناس»، اشاره به همان قرائت واحد دارد و حفص بن سلیمان نیز به همان قرائت واحد، ملتزم بوده است. لکن با بررسی متن، سند و دلالت روایات مربوط به «قراءة الناس» و همچنین اسناد و مدارک تاریخی و تفسیری، به روشنی می‌توان دریافت که اولاً منظور از «قراءة الناس»، یک قرائت منحصر به فرد در تمامی اعصار و امصار نیست و ثانیاً قرائت حفص از عاصم در زمان ها و مکان های مختلف اسلامی، از شیوع امروزی برخوردار نبوده و به گواهی علما و مفسران متقدم و متاخر، در موارد متعددی با قرائت رایج در میان مردم مطابقت نداشته است.

یا مقاله «ارزیابی ادلة دیدگاه رواج تاریخی قرائت عاصم به روایت حفص» نوشته حامد شریفی نسب و سیدحجت باقر محمدی و و امیدقربانخانی (دوفصلنامه علمی پژوهشی قرآن و مطالعات حدیث و قرآن، سال دهم، شماره دوم، تابستان و بهار ۱۳۹۶، ش ۲۰، ص ۵-۳۷)

یا مقاله «قرائت حفص در ترجمه های کهن فارسی قرآن کریم» نوشته امیرحسین عامی مطلق و سید محمد میرحسینی (فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات ترجمه قرآن و حدیث؛ دوره سوم بهار و تابستان ۱۳۹۵ شماره ۵، ص ۱۲۳-۱۵۵) که با بررسی ترجمه انفرادات حفص در ترجمه های مشهور قرون چهارم تا دهم (طبری، کمریج، تاج التراجم، نسفی، روض الجنان، کشف الاسرار، جلاء الازهان، مواهب علیه، منهج الصادقین و ترجمه آستان قدس متعلق به مترجمی ناشناس در قرن دهم)، نشان می‌دهد که مبنای کار مترجمان -که قطعاً بر اساس قرائت رایج آن روزگار در بلاد پارسی زبان بوده است- در قرون یادشده، قرائت حفص از عاصم نبوده است.

کم رنگ شدن سنت اقراء در میان شیعیان به معنای ترک کلی آن نبوده و نیست. مثلاً از معاصران مرحوم آیت الله مرعشی نجفی به این سنت پای بند بوده و در کتاب اجازات خویش، از طرق خود به قراء مشهور (که طرق ایشان به پیامبر هم کاملاً واضح است) هفت طریق را نقل کرده است؛ و همان ابتدا تصریح می کند که این غیر از طرقی بوده که برای ذکر حدیث به امیرالمومنین ع داشته است؛ و در انتهایش هم بیان می کند که اینجا را از باب اختصار آوردم و طرق من برای این قراءات منحصر به این طرق نیست (الاجازة الكبيرة، للسید المرعشی النجفی (قده) ص ۴۵۴-۴۵۷)¹.

۱. فائدة أخرى

لا يذهب على النقاد في الأسانيد والطرق أنا نروي بهذه الأسانيد وغيرها كتاب «نهج البلاغة» كلام مولينا أمير المؤمنين عليه السلام و«أدعية الصحيفة الثانية السجادية» و«الثالثة» و«الرابعة والخامسة» و«السادسة» و«السابعة» و«الثامنة» وكذا «أدعية الصحيفة الحسينية» التي جمعها العلامة الحاج ميرزا محمد حسين الحسيني المرعشي الشهرستاني و«صحيفة الرضا» المشتهر بمسند الرضا و«الرسالة الأهلية» لمولينا الصادق و«رسالة الحقوق» لمولينا السجاد و«الرسالة الذهبية» أو «المذهبة» وغيرها من آثار ائمتنا الطاهرين سلام الله عليهم أجمعين. ولنا طرق خاصة إلى القراء المشهورين كعاصم ونافع وغيرهما وهي كثيرة.

منها ما أرويه عن الاستاذ القارى المجدد الضابط الحافظ للقرآن الشريف عاصم الزمان في التلاوة الشيخ نور الدين الشافعى الشهير بالشيخ نوري عن شبيهه نظام الدين القارى البغدادي البكتاشي عن شبيهه عماد الاسلام المصري عن شبيهه الشيخ مصطفى البغدادي عن شبيهه الشيخ أحمد الكرد على عن شبيهه أبي محمد الحافظ الحنفى عن شبيهه تاج الدين الحلبي عن شبيهه أبي معلى الشهير بزهوة - بالزاء المعجمة ثم الهاء ثم الواو - عن أبي أحمد السنوسى [ص ۴۵۵] عن تقى الدين القرشيدي عن أحمد بن سعيد القلانسي عن ابراهيم بن عبدالرحمان الشافعى عن عبد الله بن عبدالواحد المقدسى عن محمد بن محمد بن محمد بن علي بن صدقة البحراني عن جمال الدين أحمد الكوفى عن محمد المصرى عن زين الدين على المربعى (خل) عن عز الدين الحسين بن قتادة المدنى عن مكين الدين يوسف بن عبدالرزاق الانصارى عن أمام القراءة والتجويد الشاطبى صاحب المنظومة الشهيرة بت «الشاطبية» تارة و«حرز اليماني» أخرى بطرقه المعروفة فى الإثبات وكتب التجويد. حيلولة: وبهذا السند عن الشيخ أحمد كرد على المذكور أنفا عن شبيهه وأستاذه القارى الشهير الشيخ عثمان الزيله شيخ القراء فى جامع السلطان محمد خان من ملوك آل عثمان الواقع فى الآستانة، عن شبيهه الحاج محمد أفندى المعروف بجلبي امام، عن شبيهه شعبان بن مصطفى الامام فى جامع السلطان محمد خان والخطيب فى جامع السلطان سليمان، عن شبيهه الشيخ محمد البياتى والشيخ أوليا محمد والشيخ محمد المدرس الامام بجامع السلطان سليمان خان جميعا عن الشيخ أحمد المسيرى عن الشيخ أبي عبدالله ناصر الدين الطبلوى عن شيخ الاسلام القاضى زكرياء الانصارى عن الشيخ النوبرى شارح كتاب «طبية النشر فى القراءات العشر» عن امام القراء وحفاظ الكتاب العزيز الشيخ شمس الدين أبي الخير محمد بن محمد بن علي بن يوسف الجزرى الشافعى بطرقه التى أوردها فى كتابه «غاية النهاية» و«منجد القراء» وغيرهما وهما مطبوعان معروفان. وممن أروى عنه: فى هذا الباب:

العلامة المؤرخ المتكلم النسابة الرحلة الفقيه الشيخ عبدالواسع بن يحيى الواسعى الزيدى اليماني الصنعاني المذكور سابقا، وهو يروى القراءات متواترها واحادها عن شبيهه شيخ القراء فى بلاد اليمن على بن أحمد الشرقى الزيدى اليماني، عن شبيهه عماد الدين يحيى بن هادى الشرقى اليماني عن شبيهه [ص ۴۵۶] ياقوت بن أحمد الماس مولى الامام المهدي من أئمة الزيدية عن شبيهه هادى بن الحسين القارى عن

شيخه على بن عثمان العجمي الاستانبولي عن شيخه أبي محمد الحاج عبدالله بن محمد بن يوسف عن أبيه محمد بن يوسف عن أبيه يوسف بن محمد عن شيخه محمد المقرئ عن محمد المصري عن شيخه ناصر الدين محمد بن سالم الطبلاوي عن شيخ الاسلام القاضي زكرياء بن محمد الأنصاري عن شيخه أبي العباس أحمد بن بكر القلقيلي وأبي نعيم بن محمد وزين الدين طاهر بن محمد بن علي النوبري شيخ القراء بالديار المصرية عن امام القراء وائمة التجويد الشيخ شمس الدين محمد بن محمد بن محمد الجزري الشافعي بأسانيده المعروفة.

حيلولة: وعن الشيخ عبدالواسع الواسعي عن شيخه علي بن أحمد الشرقي عن شيخه القاضي أحمد ابن محمد الشوكاني عن والده القاضي محمد بن علي الشوكاني المتوفى سنة ١٢٠٠ بأسانيدها التي أنهاها الى الشيخ الجزري وقد أوردها في كتابه «تحاف الأكابر باستاد الدفاتر» فليراجع.

حيلولة: وعن الشيخ عبدالواسع عن شيخه علي بن أحمد الشرقي بسنده المخصوص كما في كتاب «شرح الجزرية» لشيخ الاسلام القاضي زكرياء الانصاري بطريقه المذكور.

وممن أروى عنه في هذا الشأن:

العلامة الجليل المؤرخ النسابة السيد محمد بن محمد زبارة الحسني الزيدي اليماني المذكور سابقا بسنده المنتهى الى الماس القاري مولى الامام المهدي من الائمة الزيدية بسنده المذكور فليراجع.

وممن أروى عنه في هذا الشأن: العلامة القاري المحدث المجود آية الله الحاج ميرزا فرج الله التبريزي الشهير به عباچيزاده.

وكان - رضوان الله عليه . أحد العلماء الأخبار يقرء القرآن الشريف بالتجويد [٤٥٧] في احدى حجرات الصحن الشريف العلوي في النجف الأشرف في أيام شهر الله رمضان المبارك.

وكان يروى وجوه القراءة عن أساتذته الأعلام منهم:

العلامة الحاج السيد محمد سلطان القراء التبريزي بأسانيده المعروفة التي أوردها في تأليفه.

وممن أروى عنه في هذا الشأن:

العلامة الوالد فخر العترة وجمال الأسرة آية الله السيد شمس الدين محمود الحسيني المرعشي النجفي المتوفى سنة ١٣٣٨ فانه قدس سره أخذ وروى القراءات وقواعد التجويد عن شيخه العلامة الحاج السيد محمود سلطان القراء بطرقه المذكورة في تأليفه.

حيلولة: وعن الوالد العلامة عن شيخه العلامة عاصم زمانه ونافع عصره الحاج الشيخ عبدالرحيم سلطان القراء التبريزي بطرقه الشهيرة في الإثبات.

وممن أروى عنه في هذا الشأن:

العلامة الاستاذ الحجة السيد أحمد المشتهر بالسيد آقا التستري النجفي صاحب كتاب «تعويد اللسان بتجويد القرآن» وغيره من الآثار وهو يروى عن جماعة منهم:

العلامة الحاج ميرزا فرج الله التبريزي الشهير به عباچيزادة - المذكور سابقا فليراجع الى غير ذلك من الطرق والأسانيد في هذا الباب.

وممن أروى عنه:

العلامة القاري المجود الشيخ أبو القاسم التبريزي القاري عن جماعة منهم:

والده العلامة الحاج الشيخ عبدالرحيم سلطان القراء بطريقه، فليراجع.

برای اینکه تفاوت فضایی که بعد از رواج استفاده از صنعت چاپ در بلاد اسلامی رقم خورد و ذهنیت بسیاری از معاصران را شکل داده، با فضای پیش از آن، بهتر معلوم شود خوب است در همین مقدمه به چهار واقعیت مهم تاریخی اشاره شود:

۱. عدم رواج قرائت عاصم به روایت حفص در بلاد غرب اسلامی کنونی

شروع رواج چنین گسترده مصحف عثمانی به روایت حفص از عاصم - که امروزه در اغلب بلاد شرق جهان اسلام، از جمله در خاورمیانه، رایج است - به زمان امپراطوری عثمانی برمی گردد. عثمانی ها به دلایلی (از جمله، سهولت قرائت، و چه بسا حنفی بودن آنها و ارتباط ابوحنیفه با عاصم^۱، و ...) قرآن بر اساس روایت «حفص» از قرائت «عاصم» را در بلاد تحت حکومت خود در تیراژ گسترده چاپ و منتشر کردند؟ و با اینکه مثلاً در بلاد شیعی همچون ایران، روایت شعبه از عاصم

فللمستجیز أن يروى عنى وجوه القراءات وقواعد التجويد والوقوف والامداد والادغامات وغيرها بهذه الطرق التى سردناها، وبغيرها مما لم نذكرها روماً للاختصار.

۱. چنانکه در کتاب الفتاوى التاتارخانيه که تالیف یکی از علمای حنفی (فرید الدین عالم بن العلاء الاندلیبی الدهلوی الهندی متوفی ۷۸۶) است آمده است: «ومشايخنا قد اختاروا قراءة ابي عمرو حفص عن عاصم». (این کتاب دو چاپ دارد: در چاپ ۲۰ جلدی مطلب در ج ۲ ص ۷۲ آمده و در چاپ چهار جلدی در ج ۱ ص ۴۵۵ آمده).

۲. حقیقت این است که شروع این زمان دقیقاً معلوم نیست؛ و در خود دوره عثمانی (شروع: ۹۲۲ ه.ق.) تا اینکه این قرائت مستقر شود زمان برده است. یکی از پژوهشگران علوم قرآنی معاصر می نویسد:

ابن الجزرى (۸۳۳-۷۵۱ هـ / ۱۳۵۰-۱۴۳۰ م) (عاش فى أيام تیمورلنک) يقول أن القراءة فى عصره بالشام والحجاز واليمن ومصر هى قراءة الدورى عن أبى عمرو. لم يذكر خراسان وتركيا مع أنه درّس طويلاً ببلادهم، لكن لم تكن تلك البلاد مبرزة فى القراءة لعجمة أهلها، فلعله أهمل ذكر تلك الديار اعتماداً على ذكره لأشهر الديار. لكن الزمخشري (ت ۵۳۸) خراسانى كتب تفسيره على قراءة أبى عمرو. وكذلك فعل الواحدى، مما يدل أنها كانت هى القراءة المنتشرة فى المشرق كذلك. لكن أبا السعود قد كتب تفسيره برواية حفص عن عاصم، مما يدل على وجودها فى تركيا آنذاك. وقد كانت رواية قالون عن نافع منتشرة فى اليمن كذلك كما يظهر من اعتماد الشوكانى (ت ۱۲۵۰) لها فى تفسيره فتح القدير، ومن قبله الصنعانى (شيخ شيخه) فى مفاتيح الرضوان، واستمر هذا للعهد الجمهورى حيث خرج مصحف مرتل للمقرئ محمد حسين عامر برواية قالون. أما حضرموت فكانت على رواية الدورى كما سبق.

لكن متى انتشرت قراءة حفص وهى التى لم تشتهر إلا عند بعض القراء؟ لم يذكر ابن الجزرى عن العثمانيين فى عصره قراءتهم بها، ولا عن أهل المشرق. فمتى انتشرت؟ لا شك أن ذلك تم خلال الحكم العثمانى (بدأ عام ۹۲۲ هـ / ۱۵۱۶ م)، لكن لا أعرف متى بالضبط بدأ الانتشار. ولا يكاد الدارس يجد نصاً فى الموضوع، بسبب انتشار الجهل فى ذلك العصر (أى بعد ابن الجزرى) وقلة التأليف. فنجد محمد بن بدر الدين المنشى الرومى الحنفى يصنف تفسيره سنة ۹۸۱ هـ = ۱۵۷۴ م برواية حفص، مما يدل على انتشارها فى تركيا بعد عصر ابن الجزرى. ونجد محمد المرعى الملقب ساجقلى زاده (ت ۱۱۵۰ هـ = ۱۷۳۷ م) يقول فى جهد المقل (ص ۲۹۳): "والمأخوذ به فى ديارنا (مرعش فى جنوب تركيا) قراءة عاصم برواية حفص عنه". و يظهر أنه بعد انتشار قراءة حفص فى تركيا قبل القرن السادس عشر الميلادى، فإنه بدئ الانتشار فى الشام فى القرن الثامن عشر الميلادى، وفى بداية القرن التاسع عشر فى مصر. فالفقيه ابن عابدين الحنفى الدمشقى (۱۱۹۸-۱۲۵۲ هـ / ۱۷۴۸-

رایج‌تر بود^۱، اما بلاد شیعی هم در این راستا همراهی کردند، و عملاً از حوالی قرن ۱۱ هجری، اغلب مردم این مناطق فقط با نسخه‌هایی از قرآن که بر اساس روایت حفص از عاصم نقطه و اعراب گذاری شده بود انس گرفتند؛ و قراءات دیگر، عمدتاً فقط توسط افراد علاقمند پیگیری شد؛ اما نکته مهم این است که همزمان در بلاد مغرب اسلامی (مانند الجزایر و مراکش و ...) و ظاهراً به خاطر رواج فرقه مالکی از فرقه‌های اهل سنت در آن بلاد، قرآن با روایت «ورش» از قرائت «نافع» (قرائت اهل مدینه، که مالک هم مدنی است) رواج یافت و تاکنون در آن مناطق آن قرائت شیوع دارد. رواج گسترده تاریخی آن قرائت در این بلاد تا حدی است که هنگامی که سلفی‌های مصر و عربستان کوشیدند مصاحف نوشته شده بر اساس روایت حفص از عاصم را در آنجا رواج دهند با موج مخالفت‌های شدید مواجه شدند و امروزه در برخی از این کشورها رسماً و طبق قانون خودشان، نه تنها چاپ نسخه‌های قرآن با روایت حفص از عاصم ممنوع است، بلکه حتی از ورود چنین نسخه‌هایی به کشورشان جلوگیری می‌شود!^۲

۱۸۳۶م) یذکر فی "حاشیته" أن اختیار الحنفیة فی القراءات هو قراءتی حفص عن عاصم والدوری عن أبي عمرو، قال (۵۴۱/۱): "ومشایخنا اختاروا قراءة أبي عمرو وحفص عن عاصم". وقد قرأ علی سعید الحموی شیخ القراء بدمشق. مما يدل علی استمرار قراءة أبي عمرو فی الشام حتی ذلك العصر المتأخر. ولا شک أن انحسارها عن مصر واليمن أخذ وقتاً أطول لبعث تلك البلاد عن مركز الدولة العثمانیة. والذي ذكره شیخنا السلمي أنها بقيت فی حضرموت لما بعد سنة ۱۳۷۰هـ=۱۹۵۱م. ققراءة حفص لم تنتشر فی تلك البقاع إلا فی وقتنا الحالی. ومما ساهم فی نشر قراءة حفص انتشار الجهل بشكل كبير وغياب العلماء. ويذكر شيخ قراء الشام كريم راجح فی مقابلة له مع قناة المجد أن كل علماء الشام ما كانوا يعرفون من أحكام التجويد إلا الادغامات وبعض المدود علی ما أذكر. یعنی ولا حتی قراءة حفص. إذ أنه بعد وفاة الإمام المحقق ابن الجزريّ الدمشقيّ ت ۸۳۳هـ فترّ التألیف فی القراءات وانعدم أو كاد إلى حدود القرن الثالث عشر الهجريّ. حتی أعاد الشيخ أحمد الحلواني الكبير (۱۳۰۷-۱۲۲۸هـ=۱۸۹۰م) القراءات القرآنیة إلى بلاد الشام روايةً وتلاوةً وتلقيناً. فربما فی ذلك الزمن تحديداً تم تأكيد قراءة حفص كقراءة رسمية، حيث أنه لما قدم مكة سنة ۱۲۵۳هـ=۱۸۳۸م قرأ علی شیخه أحمد المرزوقي بقراءة حفص أولاً مما يدل علی تفضيله لها، وإلا فالمصاحف التي كانت توزعها الدولة العثمانیة كانت علی رسم حفص قبل ذلك العصر. أما بعد انتهاء الحقب العثماني فقد استمر الخطأ علی ما هو عليه. فالكثير من الدول الإسلامية تمنع بالقانون القراءة بغير قراءة حفص. والمطابع لا تطبع بغيرها. ووسائل الإعلام السمعیة (كالمذياع) أو المرئية، لا تسمح إلا بقراءة حفص. (مرجع:

http://www.ibnamin.com/recitations_current_places.htm

۱. ملا فتح الله کاشانی؛ خلاصه المنهج، ج ۱، ص ۳. عبارات وی در ادامه متن خواهد آمد.

۲. ظاهراً ریشه این مساله مربوط به اتفاقاتی است که در طی سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۷ در الجزایر رخ داد که سبب شد در سال ۲۰۱۷ قانونی تصویب شود که مصاحف حفص ممنوع است. اتفاقاتی که در طی حدود هفت سال رخ می‌داد طوری بود که مردم می‌دیدند که دائماً مصحف‌های ورش کم می‌شود و به جای آن‌ها مصحف‌های حفص زیاد می‌شود. سلفی‌ها از مصر یا از جاهای دیگر مصاحف حفص را می‌آوردند. حتی یکی از مأمورین آنجا می‌گوید: من در مسجدی رفتم و مصحف ورش را در قفسه قرار دادم، فردای آن روز رفتم، دیدم به جای آن، مصحف حفص گذاشته‌اند. در این مدت، گاهی به صورت مقطعی، مصحف حفص را ممنوع کردند، اما دیدند این

این بارزترین مورد بود و گرنه در سنگال، روایت سوسی از ابوعمرو (بصری) و ورش و قالون از نافع رواج دارد؛^۱ یا در سودان روایت دوری از قرائت ابوعمرو رواج دارد و در تونس هم قالون و ورش را می‌خوانند (به نقل از شهیدی پور در دومین نشست تخصصی جایگاه قرائت عاصم به روایت حفص نزد مسلمانان، ص ۱۲۱)

طور ممنوعیت فایده ندارد، تا آن که در سال ۲۰۱۷ به عنوان قانون رسمی، ممنوعیت رواج مصحف حفص را تصویب کردند و برخی مسافران گزارش کرده‌اند که در فرودگاه وقتی چمدان‌ها را می‌گردند، اگر مصحف حفص ببینند می‌گیرند و ضبط می‌کنند. برخی از مستندات ممنوعیت مصحف حفص از خبرگزاری‌های کشور الجزائر:

- الجزائر تضع ضوابط جدیدة خاصة بإستيراد المصاحف والكتب الدينية؛ وطنية نيوز. ۲۴ ینایر، ۲۰۱۷

<https://watanianewsdz.com/2804>

- بعد ورود أخطاء بالمصحف الشريف؛ ناشر الحاذق الصغير یرد ویكشف المستور. نزیهة م. نشر فی المشوار السیاسی؛ ۲۰۱۸/۰۸/۰۵

<https://www.alseyassi-dz.com/ara/sejut.php?ID=90536>

- منع المصاحف برواية حفص فی المساجد! زایدی أفتیس؛ النهارانلاین: أخبار الجزائر. نشر فی ۲۵ جانفی ۲۰۱۳.

<https://www.ennaharonline.com/%D9%85%D9%86%D8%B9-%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%B5%D8%A7%D8%AD%D9%81-%D8%A8%D8%B1%D9%88%D8%A7%D9%8A%D8%A9%E2%80%AE-%E2%80%AC%D8%AD%D9%81%D8%B5%E2%80%AE-%E2%80%AC%D9%81%D9%8A%E2%80%AE>

۱. حجت‌الاسلام والمسلمین «سید محمد شاهی»، نماینده سازمان مدارس و حوزه‌های علمیه در کشورهای سنگال، موریتانی، گامبیا و گینه بیسائو با بیان این مطلب و با اشاره به تفاوت در نحوه ارائه فعالیت‌های قرآنی در کشور سنگال و ایران، به نقل خاطره‌ای در این باره پرداخت و گفت: یکی از دانشجویان موریتانی برای انجام مصاحبه ورودی به مرکز جهانی علوم اسلامی نزد من آمد و پرسید در حوزه علمیه قم که از مراکز قوی جهان اسلام در زمینه علوم اسلامی است چه دروسی تدریس می‌شود؟ من در پاسخ گفتم بیشتر به مباحث محتوایی و تفسیری اهمیت داده می‌شود و هیچ‌یک از قرائت‌های رایج در کشور شما در ایران مرسوم نیست و در این مرکز تنها روایت «حفص» معمول است؛ این دانشجو پاسخ داد پس در مراکز اسلامی ایران علم وجود ندارد!

شاهی در توضیح چنین رویکردی، کم‌توجهی مسلمانان در این کشورهای آفریقایی به مباحث محتوایی و تفسیری قرآن را از کاستی‌ها و ضعف‌های این اجتماعات اسلامی دانست.

وی در ادامه با اشاره به خاطره‌ای دیگر در این باره چنین گفت: در سفری که به یکی از مناطق سنگال داشتم جمعی از علمای اهل سنت از آن‌جا که احترام ویژه‌ای به خاندان پیامبر (ص) قایل‌اند از من خواستند که نماز را اقامه‌کنم دلیل این ارادت آن‌ها این است که ما منتسب به اهل بیت (علیهم‌السلام) و امام حسین (ع) هستیم ولی از آن‌جا که آنان از قرائت‌های مختلف در نمازشان پیروی می‌کنند من از این کار امتناع کردم و نهایتاً به‌خاطر اصرار آنان پذیرفتم؛ پس از اتمام نماز یکی از علما سنی که در جمع نمازگزاران حاضر بود، خطاب به من گفت: نماز شما نه به روایت «قالون» بود نه «ورش»، نه «سوسی» و نه «دوری»؛ من در پاسخ گفتم که نماز من به روایت «حفص» بود؛ او پاسخ داد که در این‌جا یا باید به روایت «سوسی»، «قالون» و یا «ورش» نماز خواند.

در مقاله‌ای اشاره شده است: «در عصر حاضر نیز چهار روایت در کشورهای اسلامی رایج است که عبارتند از: روایت حفص از عاصم (معظم بلاد اسلامی شامل آسیا، عراق و شرق آفریقا). روایت ورش از نافع (بخشی از شمال آفریقا، میانه و غرب آن و مصر). روایت قانون از نافع (لیبی، موریتانی، تونس، الجزایر). روایت دوری از ابوعمر و (سودان). مصاحف هر یک از این چهار روایت در کشورهای مذکور به طور رسمی چاپ و منتشر شده است» (الکلاک، ۱۹۸۱م، ص ۴۷؛ به نقل از نگرشی بر قرائت عاصم به روایت شعبه و تأثیر آن بر تفسیر شیعی در عهد صفویه؛ محمد رضا ستوده نیا)

۲. عدم رواج قرائت عاصم به روایت حفص به عنوان متن اصلی در نسخه‌های خطی مصاحف تا قرن هفتم

دکتر کریمی‌نیا، عضو هیات علمی بنیاد دایره‌المعارف اسلامی که متخصص نسخه‌شناسی مصاحف است و به گفته خودش در سال ۹۸ «در ۵ سال اخیر قریب به ۵ الی ۶ هزار نسخه خطی قرآنی را از نزدیک، یا تصاویرشان را دیده» (اولین نشست تخصصی جایگاه قرائت عاصم به روایت حفص نزد مسلمانان، ص ۳۰)، در جایی بیان داشته‌اند:^۱

«از بررسی‌هایی که تا کنون در مصاحف کتابت شده در قرون نخست انجام گرفته، و بخشی از آنها در سلسله مقالات پیشین از صاحب این قلم، به انتشار رسیده است^۲، چنین درمی‌یابیم که عموم قرآن‌ها و مصاحف کتابت شده در قرون نخست (به ویژه در مشرق جهان اسلام) به یک قرائت واحد از ابتدا تا انتها کتابت نشده‌اند.» (نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۱۲)؛ مرتضی کریمی‌نیا؛ ص ۹۵).^۳

نماینده سازمان مدارس و حوزه‌های علمیه در کشور سنگال با اشاره به قرائت‌های متنوع قرآن کریم در مناطق مختلف آفریقا تصریح کرد: اگر در سودان نماز را به روایت «دوری» بخوانید کسی نمازش را به شما اقتدانی‌کند... به نقل از «شیوه‌های قرائت قرآن؛ دغدغه اصلی مسلمانان غرب آفریقا» در سایت <https://iqna.ir/fa/news/1620820>

۱. در نقل قول‌های مستقیم، تمامی مواردی که داخل کروشه آمده است از بنده است برای واضحتر شدن مقصود ایشان.

۲. برای نمونه نک: مرتضی کریمی‌نیا، «نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی»، شماره ۱ تا ۱۱، مجموعه مقالات انتشار یافته در مجله آینه پژوهش، شماره‌های ۱۷۴۱۷۲، ۱۷۸۱۷۷ و ۱۸۵۱۸۰

۳. نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۱۲)؛ مرتضی کریمی‌نیا؛ آینه پژوهش، ش ۱۸۶ (سال سی و یکم، شماره ششم)، بهمن و اسفند ۱۳۹۹ ص ۷۵-۱۰۵.

۴. توجه شود مقصود از اینکه «این مصاحف به یک قرائت واحد از ابتدا تا انتها کتابت نشده‌اند» این نیست که چند قرائت با هم ارائه شده باشد؛ بلکه مقصود «اختیار القراءه» ای متفاوت با قراءات سبع است؛ یعنی قرائتی که مبنای کتابت مصاحف مذکور قرار گرفته، لزوماً بر یکی از این قراءات منطبق نیست؛ بلکه کاتب آن قرائتی را اختیار کرده است که همپوشانی‌ای با چند قرائت از قراءاتی که ما می‌شناسیم، دارد.

ایشان در مقاله‌ای دیگر درباره نسخه‌ای از قرآن به قلم ابوسعید بغدادی (م ۲۹۶) اظهار می‌دارند: «مانند اغلب نسخه‌های قرون چهارم تا هفتم هجری، این قرآن نیز به قرائتی مرکب و مختلط از قراءات مختلف نوشته شده است» (نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۱۵)؛ مرتضی کریمی‌نیا؛ ص ۱۸)^۱

همچنین:

«قرآنهای کوفی در قرون نخست مطابق با یک قرائت معین و مشخص نوشته و اعراب گذاری نشده‌اند. لذا هیچ گاه نمیتوان این نسخه‌ها را به طور کامل مطابق با یک قرائت از میان قراء هفتگانه، دهگانه، یا یکی از قراءات شاذ دانست. در این نسخه‌ها همواره ترکیبی از قراءات مختلف دیده میشود [یعنی «اختیار القرائه» ای متفاوت با قراءات سبع و عشر]. این امر کمابیش تا قرن پنجم هجری ادامه دارد و از آن پس به تدریج، کتابت قرآن مطابق با یک قرائت معین همراه با اشاره به برخی قراءات دیگر تداول می‌یابد» (نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۱۵)؛ مرتضی کریمی‌نیا؛ ص ۱۶)^۲

در گفتگویی که با ایشان داشتم تصریح کردند که:

«تا قرن چهارم و پنجم ... متن‌ها هیچیک بر اساس قراءات سبعة ثبت شده امروزی نیستند بلکه ترکیبی از [این] قراءات است که انسان مثلاً حدس می‌زند اختیار ابو عبید [قاسم بن سلام] باشد یا اختیار ابو حاتم [سجستانی] یا ... اما در کنار همین

۱. نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۱۵)؛ مرتضی کریمی‌نیا؛ آینه پژوهش، ش ۱۹۰ (سال سی و دو، شماره چهارم)، مهر و آبان ۱۴۰۰، ص ۳۰-۵.

۲. نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۱۶)؛ مرتضی کریمی‌نیا؛ آینه پژوهش، ش ۱۹۱ (سال سی و دو، شماره پنجم) آذر و دیماه ۱۴۰۰، ص ۴۹-۵.

ایشان در ادامه می‌نویسند: ظهور قراءات در قرآن ۴۲۵۱ موزه ملی ایران، به این نسخه ویژگی خاصی بخشیده است، به گونه‌ای که تقریباً تمام قراءات رسمی و نیز اغلب قراءات شاذ را در آن میتوان یافت. اعراب گذاری اصلی این نسخه با نقاط طلایی رنگ صورت گرفته است. اعراب گذار در این مرحله، مشهورترین قرائت را یکی از قراءات سبعة (یا عشره) است با افزودن دایره‌های زرین نشان داده است. روشن است که این قرائت در بسیاری از جاها، مطابق با قرائت کنونی ما روایت حفص از عاصم نیست. در مرحله بعد، علامتگذار با استفاده از نقاط سبزرنگ به قرائتهای دیگر اشاره کرده است. این قرائتها هم دیگر قراءات رسمی هفتگانه (و دهگانه) و هم بسیاری از قراءات شاذ غیررسمی را شامل میشود. بدیهی است که در زمان کتابت و علامتگذاری نسخه در قرن دوم و سوم هجری، تفکیک قراءات رسمی از قراءات شاذ صورت نگرفته بوده و تمامی این موارد صرفاً قرائتهای قرآنی شمرده می‌شدند. بنابر آنچه گفتیم، نسخه ۴۲۵۱ موزه ملی ایران بسیاری از قرائتهای رایج در قرون نخست را به ما نشان میدهد که امروزه در شمار قراءات شاذ یا غیرمعروف شناخته میشوند. جالبتر آنکه گاه در این نسخه، قرائتهایی میبایم که در کتب مربوط به قراءات ثبت نشده‌اند، لذا میتوان گفت چنین نسخه‌های کهن از قرآن خود منبع موثقی برای شناخت قراءات شاذ و غیر معروفند. جستجو در میان نسخه‌های کهن قرآنی به خط کوفی نشان میدهد این امر یعنی اشاره به قراءات شاذ و غیررسمی در قرآنهای دیگری از سده‌های نخست، مثلاً در نسخه قرآن ۲۶ آستان قدس رضوی، نسخه شماره ۴۲۸۹ موزه ملی ایران و نسخه‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ موزه ملی کاشان نیز متداول بوده است.»

اختیارها در حاشیه، قرائت دیگری را که خلاف آن اختیار بوده هم اشاره شده. اما از قرن پنجم و ششم خیلی رایج بوده که یک قرائت [از قراءات سبع] در متن ثبت شود و در حاشیه به سایر قراءات اشاره شود»

جالب‌تر این است که در موارد متعددی تصریح کردند که در میان این همه نسخه‌های خطی مصاحف، تا قرن ششم و هفتم حتی یک نسخه که متن اصلی آن، بر اساس قرائت حفص از عاصم تنظیم شده باشد ندیده‌اند؛ یعنی نه تنها عمده نسخه‌ها تا قرن هفتم صرفاً بر اساس این قرائت نبوده، بلکه حتی این قرائت، رواجی به اندازه قراءات دیگر نداشته است: «با توجه به رواج نداشتن کتابت قرآن بر اساس قرائت عاصم (به روایت حفص) در قرون نخست باید توجه داشت که قرآن ابوالبرکات نیز مانند اغلب نسخه‌های قرآنی ایرانی در فاصله قرون چهارم تا ششم مطابق با یکی از اختیارهای قرائتی (ابوعبید، ابوحاتم، ابن محیسن و ...) کتابت و اعراب‌گذاری شده است. در این اختیارها رنگ و بوی قرائت ابوعمر و (از قراء سبعه) و یعقوب (از قراء عشره) از سایر قراء بیشتر دیده میشود. با این همه مواردی را نیز می‌توان یافت که منحصر با یکی دیگر از قراء سبعه مطابق باشد، اما هیچگاه قرائت مطابق با منفردات حفص از عاصم را در آن نمی‌توان یافت» (نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۹)؛ مرتضی کریمی‌نیا؛ ص ۱۵۷)^۱

یا در ضمن بحث از نسخه قرآنی ابوالحسن زنگی جشمی (قرن ۶) بیان کرده‌اند:

یکی از ویژگی‌های مهم قرآن زنگی جشمی آن است که خوشبختانه هیچ یک از خوانندگان شیعه و سنی اجزای مختلف این قرآن - از جمله ابونعیم بیهقی در سال ۵۹۲ هجری - حتی یک کلمه را در متن نسخه تغییر نداده و آن را مطابق با قرائت حفص از عاصم نکرده‌اند. روشن است که در اجزای مختلف نسخه زنگی جشمی متن قرآن به قرائت عاصم نیست. این امری کاملاً متداول در قرآن‌نویسی، دست کم تا قرن هفتم هجری بوده است. (نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۷)؛ مرتضی کریمی‌نیا؛ ص ۱۶)^۲

خواهیم دید با توجه به تحولاتی که بویژه از قرن چهارم رخ داد همه اینها امری کاملاً طبیعی است.

در اینجا خوب است اشاره کنیم که از نظر ایشان نه تنها قرائت عاصم به روایت حفص مهمترین قرائت در نگارش مصاحف نبوده است؛ بلکه در قرون نخستین التزام به رسم مصاحف عثمانی هم در بسیاری از بلاد غلبه جدی نداشته است. ایشان در جایی می‌گویند:

۱. نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۹)؛ مرتضی کریمی‌نیا؛ آینه پژوهش، ش ۱۸۱ (سال سی و یکم، شماره سوم)، مرداد و شهریور

۱۳۹۹ ص ۱۲۱-۱۷۰.

۲. نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۷)؛ مرتضی کریمی‌نیا؛ آینه پژوهش، ش ۱۸۱ (سال سی و یکم، شماره یکم)، فروردین و اردیبهشت

۱۳۹۹ ص ۱۷۵-۲۰۴.

«هیچیک از مصاحف قرآنی کهن در قرون نخست که امروزه در اختیار ماست، با رسم و املائی کنونی و رایج (موسوم به رسم عثمانی) مطابقت صد در صد ندارند. این امر به‌ویژه در ثبت یا حذف الف، شیوه کتابت همزه، نحوه نگارش واو و یاء بسیار مشهود است» (نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۱۴)؛ مرتضی کریمی‌نیا؛ ص ۱۳۹)^۱

و به طور خاص، هنگام بررسی همان نسخه قرآنی ابوالحسن زنگی جشمی می‌نویسند:

ویژگیهای کتابت ایرانی در رسم حروف و کلمات قرآن بسیار زیاد است. همچنین املائی کلمات یا رسم المصحف در این قرآن، مطابق با رسم قیاسی یا همان رسم املائی است و از نظام معروف به «رسم عثمانی» کاملاً متفاوت است. این امری کاملاً عادی در این قرون به‌ویژه در ایران فرهنگی قدیم بوده است..

کتابت قرآن با رسم قیاسی و املائی و نیز کتابت قرآن بر اساس قرائت غیر عاصم و غیر حفص، هر دو از امور متداول در ایران و مناطق بسیار دیگر در جهان اسلام بوده است. در این امر، میان شیعیان، اهل سنت، معتزله و سایر فرق و مذاهب اسلامی هیچ تفاوتی دیده نمی‌شود، خواه کاتب نسخه باشند یا واقف نسخه یا همچون ابونعیم بیهقی خواننده نسخه» (نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۷)؛ مرتضی کریمی‌نیا؛ ص ۱۸۷ و ۲۰۳)

۳. عدم رواج قرائت عاصم به روایت حفص در تفاسیر به عنوان مهمترین قرائت تا قرن یازدهم

اشاره به قراءات مختلف در هنگام تفسیر یک آیه تا قرن یازدهم بسیار رایج بوده (و البته هنوز نزد بسیاری از مفسران ادامه دارد) و شاید تا آن زمان نتوان تفسیری پیدا کرد که به قراءات مختلف نظر نداشته باشد و درحد جستجوهای ما تا قرن یازدهم^۲ تنها مفسری که یافت شد که تواتر قراءات سبعة را منکر است ولی در عین حال از این قراءات در تفسیرش استفاده کرده، زمخشری است که نکته این است که وی اصلاً با طبقات قراء آشنا نبوده و همین موضع وی بشدت از جانب بزرگان اهل سنت نیز مورد تخطئه واقع شده است.^۳ جالب اینجاست که مبنای اغلب مفسرانی که تا قرن یازدهم به تفسیر قرآن

^۱ . نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۱۴)؛ مرتضی کریمی‌نیا؛ آینه پژوهش، ش ۱۸۹ (سال سی و دو، شماره سوم)، مرداد و شهریور ۱۴۰۰، ص ۱۱۹-۱۶۲.

^۲ . توجه شود که اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند؛ یعنی اینکه بر قرن یازدهم تاکید می‌شود معنایش این نیست که از این زمان به بعد محور تفاسیر تک‌قرائتی شد؛ بلکه اتفاقاً توجه به قراءات متعدد تفسیر تا امروز هم مورد اهتمام بسیاری از مفسران است؛ اما ما در جستوهای خود برای نشان دادن این تفاوت فرهنگ تا این قرن تمرکز کرده‌ایم.

^۳ . در مورد زمخشری هم باید گفت اگر چه قراءات را قبول ندارد اما باید توجه کرد که این نظر او به جهت عدم تخصص و تعلم علم قراءات بوده است. علماء فن قرائت از اهل سنت، تعابیر تندی را علیه زمخشری به کار برده اند، و حتی گفته اند که زمخشری کتاب خدا را انکار کرده، چون تواتر قراءات را انکار کرده است. زمخشری اصلاً علم قراءات را آموزش ندیده بود. چرا که در منابع برای زمخشری استاد اقرائی ذکر نشده و در طبقات قراء، اسمش نیامده است، این امر نشان می‌دهد که او در فضای اقرء و فن قراءات نبوده است و اصلاً در علم قرائت تخصص نداشته. وقتی زمخشری یک فنی را نمی‌داند، به راحتی می‌آید می‌گوید که تواتر قراءات درست نیست در حالی که اگر اطلاع و تخصص کافی داشت می‌دید که تواتر قراءات قابل انکار نیست. برخلاف شهید اول و شهید ثانی که خود این بزرگواران در طبقات

قراء هستند و اسمشان آمده و استادشان معلوم است . شهید ثانی می فرمایند : من دو بار تمام قراءات سبع را نزد استاد دیده ام، بعد قراءات عشر را هم شروع کردم و شاید می فرماید که تا سوره انفال رسیدیم و نشد که تمام کنیم (۱۶). سید ابوالمکارم ابن زهره در طبقات قراء هستند و پسر برادرشان می گوید شیخ اقراء من، عمویم ابن زهره بوده است (۱۷) برخی از عباراتی که علمای اهل سنت علیه زمخشری آورده اند بدین قرار است:

- قوله تعالى (وكذلك زين لكثير من المشركين قتل أولادهم شركائهم الآية). قال المعنى: إن شركاءهم من الشياطين أو من سدة الأصنام زينوا لهم قتل أولادهم (الخ) قال أحمد رحمه الله: لقد ركب المصنف في هذا الفصل متن عمياء وتاه في تيهاء، وأنا أبرأ إلى الله وأبرئ حملة كتابه وحفظة كلامه مما رماه به، فإنه تخيل أن القراء أئمة الوجوه السبعة، اختار كل منهم حرفاً قرأ به اجتهاداً لا نقلاً وسماعاً، فلذلك غلط ابن عامر في قراءته هذه، وأخذ يبين أن وجه غلطه رؤيته الياء ثابتة في شركائهم، فاستدل بذلك على أنه مجرور وتعين عنده نصب أولادهم بالقياس، إذ لا يضاف المصدر إلى أمرين معاً فقرأه منصوباً. قال المصنف: وكانت له مندوحة عن نصبه إلى جره بالإضافة وإبدال الشركاء منه، وكان ذلك أولى مما ارتكبه: يعني ابن عامر من الفصل بين المضاف والمضاف إليه الذي يسمح في الشعر فضلاً عن النثر فضلاً عن المعجز، فهذا كله كما ترى ظن من الزمخشری أن ابن عامر قرأ قراءته هذه رأياً منه، وكان الصواب خلافه والفصيح سواه، ولم يعلم الزمخشری أن هذه القراءة بنصب الأولاد والفصل بين المضاف والمضاف إليه بها يعلم ضرورة أن النبي صلى الله عليه وسلم قرأها على جبريل كما أنزلها عليه كذلك، ثم تلاها النبي صلى الله عليه وسلم على عدد التواتر من الأئمة، ولم يزل عدد التواتر يتناقلونها ويقرأون بها خلفاً عن سلف إلى أن انتهت إلى ابن عامر فقرأها أيضاً كما سمعها، فهذا معتقد أهل الحق في جميع الوجوه السبعة أنها متواترة جملة وتفصيلاً عن أفصح من نطق بالضاد صلى الله عليه وسلم فإذا علمت العقيدة الصحيحة فلا مبالاة بعدها بقول الزمخشری ولا بقول أمثاله ممن لحن ابن عامر، فإن المنكر عليه إنما أنكر ما ثبت أنه براء منه قطعاً وضرورة، ولولا عذر أن المنكر ليس من أهل الشأن أعنى علم القراءة وعلم الأصول ولا يعد من ذوى الفنين المذكورين لخيف عليه الخروج من ربة الدين، وأنه على هذا العذر لفي عهدة خطرة وزلة منكرة تزيد على زلة من ظن أن تفاصيل الوجوه السبعة فيها ما ليس متواتراً، فإن هذا القائل لم يشبها بغير النقل، وغايته أنه ادعى أن نقلها لا يشترط فيه التواتر. وأما الزمخشری فظن أنها تثبت بالرأى غير موقوفة على النقل، وهذا لم يقل به أحد من المسلمين، وما حمله على هذا الخيال إلا التعالي في اعتقاد اطراد الأقيسة النحوية فظنّها قطعية حتى يرد ما خالفها... (الإنصاف فيما تضمنه الكشف - ابن المنير الإسكندري - ج ۲ - الصفحة ۵۳)

- همچنين ابو حيان نسبت به اين كلام زمخشری می نویسد :

اعجبُ لِعَجْمِيَّ ضَعِيفٍ فِي النَّحْوِ يَرُدُّ عَلَى عَرَبِيٍّ صَرِيحٍ مُحَضٍّ قِرَاءَةً مُتَوَاتِرَةً مَوْجُودٍ نَظِيرُهَا فِي لِسَانِ الْعَرَبِ فِي غَيْرِ مَا بَيَّتَ وَأَعْجَبُ لِسُوءِ ظَنِّ هَذَا الرَّجُلِ بِالْقُرْآنِ الْأَثَمَةِ الَّذِينَ تَخَيَّرْتَهُمْ هَذِهِ الْأُتَمَّةُ لِنَقْلِ كِتَابِ اللَّهِ شَرْقًا وَغَرْبًا، وَقَدْ اعْتَمَدَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى نَقْلِهِمْ لَضَبْطِهِمْ وَمَعْرِفَتِهِمْ وَدَيَانَتِهِمْ وَلَا انْتِفَاتٍ أَيْضًا لِقَوْلِ أَبِي عَلَى الْفَارِسِيِّ: هَذَا قَبِيحٌ قَلِيلٌ فِي الْأَسْتِعْمَالِ وَلَوْ عَدَلَ عَنْهَا يَعْنِي ابْنَ عَامِرٍ كَانَ أَوْلَى لَأَنَّهُمْ لَمْ يُجِزُوا الْفَصْلَ بَيْنَ الْمُضَافِ وَالْمُضَافِ إِلَيْهِ بِالظَّرْفِ فِي الْكَلَامِ مَعَ اتِّسَاعِهِمْ فِي الظَّرْفِ وَإِنَّمَا أَجَاوَزُوهُ فِي الشَّعْرِ أَنْتَهَى (البحر المحيط، ج ۴، ص ۶۵۸)

- یا جای دیگری که زمخشری قرائت حمزه را تضعیف می کند و آن را لحنی خارج از کلام عرب برمی شمرد و می گوید:

وقرئ: (أَأَنذَرْتَهُمْ) بتحقيق الهمزتين، والتخفيف أعرب وأكثر، وبتخفيف الثانية بين بين، وبتوسيط ألف بينهما محققين، وبتوسيطها والثانية بين بين، وبحذف حرف الاستفهام، وبحذفه وإلقاء حركته على الساكن قبله، كما قرئ (قَدْ أَفْلَحَ) .

فإن قلت: ما تقول فيمن يقلب الثانية ألفاً؟ قلت: هو لحن خارج عن كلام العرب خروجين: أحدهما الإقدام على جمع الساكنين على غير حدّه - وحده أن يكون الأول حرف لين والثاني حرفاً مدغماً نحو قوله: الضالين، وخويصة [۱] والثاني: إخطاء طريق التخفيف لأن طريق

پرداخته‌اند قرائت عاصم به روایت حفص نبوده است؛ بلکه به روایت حفص صرفاً به عنوان یک قرائت در میان قراءات مختلف ارجاع داده‌اند؛ و جالبتر اینکه وقتی به طور خاص در خصوص برخی از این مفسران بررسی‌ای انجام شده، معلوم

تخفیف الهمزة المتحرّكة المفتوح ما قبلها أن تخرج بين بين فأما القلب ألفاً فهو تخفيف الهمزة الساكنة المفتوح ما قبلها كهزمة رأس).
(الكشاف، ج ۱، ص ۴۸)

ابوحيان چنین بر او حمله می‌کند:

وَقَدْ أَنْكَرَ هَذِهِ الْقِرَاءَةَ الزَّمَخْشَرِيُّ، وَزَعَمَ أَنَّ ذَلِكَ لَحْنٌ وَخُرُوجٌ عَنْ كَلَامِ الْعَرَبِ مِنْ وَجْهَيْنِ: أَحَدُهُمَا: الْجَمْعُ بَيْنَ سَاكِنَيْنِ عَلَى غَيْرِ حَدِّهِ. الثَّانِي: إِنَّ طَرِيقَ تَخْفِيفِ الْهَمْزَةِ الْمُتَحَرِّكَةِ الْمُفْتُوحِ مَا قَبْلُهَا هُوَ بِالتَّسْهِيلِ بَيْنَ بَيْنٍ لَا بِالْقَلْبِ أَلْفًا، لِأَنَّ ذَلِكَ هُوَ طَرِيقُ الْهَمْزَةِ السَّاكِنَةِ، وَمَا قَالَهُ هُوَ مَذْهَبُ الْبَصْرِيِّينَ، وَقَدْ أَجَازَ الْكُوفِيُّونَ الْجَمْعَ بَيْنَ السَّاكِنَيْنِ عَلَى غَيْرِ الْحَدِّ الَّذِي أَجَازَهُ الْبَصْرِيُّونَ. وَقِرَاءَةُ وَرَشٍ صَحِيحَةُ النُّقْلِ لَا تُدْفَعُ بِاخْتِيَارِ الْمَذَاهِبِ وَلَكِنَّ عَادَةَ هَذَا الرَّجُلِ إِسَاءَةُ الْأَدَبِ عَلَى أَهْلِ الْأَدَاءِ وَنَقْلُهُ لِقُرْآنٍ. (البحر المحيط، ج ۱، ص ۷۹)

یا زمخشری قرائت حمزه در تفسیر آیه «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» می‌آورد و چنین تضعیف می‌کند:

والجَرَّ عَلَى عَطْفِ الظَّاهِرِ عَلَى الْمَضْمَرِ، وَلَيْسَ بِسَدِيدٍ لِأَنَّ الضَّمِيرَ الْمُتَّصِلَ مُتَّصِلٌ كَاسْمِهِ، وَالْجَارُ وَالْمَجْرُورُ كَشْيءٍ وَاحِدٍ، فَكَانَا فِي قَوْلِكَ «مَرَرْتُ بِهِ وَزَيْدٌ» وَ «هَذَا غُلَامُهُ وَزَيْدٌ» شَدِيدِي الْإِتِّصَالِ، فَلَمَّا اشْتَدَّ الْإِتِّصَالُ لَتَكَرَّرَ أَشْبَهُ الْعَطْفِ عَلَى بَعْضِ الْكَلِمَةِ، فَلَمْ يَجْزِ وَوَجِبَ تَكْرِيرُ الْعَامِلِ، كَقَوْلِكَ: «مَرَرْتُ بِهِ وَزَيْدٌ» وَ «هَذَا غُلَامُهُ وَغُلَامُ زَيْدٍ» أَلَا تَرَى إِلَى صَحَّةِ قَوْلِكَ «رَأَيْتُكَ وَزَيْدًا» وَ «مَرَرْتُ بِزَيْدٍ وَعَمْرُو» لَمَّا لَمْ يَقُمْ الْإِتِّصَالُ، لِأَنَّهُ لَمْ يَتَكَرَّرْ، وَقَدْ تَحَمَّلَ لَصَحَّةِ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ بِأَنَّهَا عَلَى تَقْدِيرِ تَكْرِيرِ الْجَارِ وَنَظِيرِهَا. (الكشاف، ج ۱، ص ۴۶۲)

و ابوحيان این چنین بر او حمله می‌کند:

وَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ أَهْلُ الْبَصْرَةِ وَتَبِعَهُمْ فِيهِ الزَّمَخْشَرِيُّ وَابْنُ عَطِيَّةٍ: مِنْ امْتِنَاعِ الْعَطْفِ عَلَى الضَّمِيرِ الْمَجْرُورِ إِلَّا بِإِعَادَةِ الْجَارِ، وَمِنْ اعْتِلَالِهِمْ لِذَلِكَ غَيْرُ صَحِيحٍ، بَلِ الصَّحِيحُ مَذْهَبُ الْكُوفِيِّينَ فِي ذَلِكَ وَأَنَّهُ يَجُوزُ..... وَأَمَّا قَوْلُ ابْنِ عَطِيَّةٍ: وَيَرُدُّ عِنْدِي هَذِهِ الْقِرَاءَةُ مِنَ الْمَعْنَى وَجْهَانِ، فَجَسَارَةٌ قَبِيحَةٌ مِنْهُ لَا تَلِيقُ بِحَالِهِ وَلَا بِطَهَارَةِ لِسَانِهِ. إِذْ عَمِدَ إِلَى قِرَاءَةِ مُتَوَاتِرَةٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَرَأَ بِهَا سَلَفُ الْأُمَّةِ، وَاتَّصَلَتْ بِأَكْبَرِ قُرَاءِ الصَّحَابَةِ الَّذِينَ تَلَقَّوْا الْقُرْآنَ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ عُثْمَانُ وَعَلِيٌّ وَابْنُ مَسْعُودٍ وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ. وَأَقْرَأَ الصَّحَابَةُ أَبُو بَنْ كَعْبٍ عَمِدَ إِلَى رَدِّهَا بِشَيْءٍ خَطَرَ لَهُ فِي ذَهْنِهِ، وَجَسَارَتُهُ هَذِهِ لَا تَلِيقُ إِلَّا بِالْمَعْتَزَلَةِ كَالزَّمَخْشَرِيِّ، فَإِنَّهُ كَثِيرًا مَا يَطْعَنُ فِي نَقْلِ الْقُرَّاءِ وَقِرَاءَتِهِمْ، وَحَمْزَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَخَذَ الْقُرْآنَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مَهْرَانَ الْأَعْمَشِ، وَحَمْدَانَ بْنِ أَعِينٍ، وَمُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ، وَلَمْ يَقْرَأْ حَمْزَةً حَرْفًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا بِأَثَرٍ. وَكَانَ حَمْزَةُ صَالِحًا وَرِعًا ثَقَّةً فِي الْحَدِيثِ، وَهُوَ مِنَ الطَّبَقَةِ الثَّالِثَةِ، وَلِدَ سَنَةَ ثَمَانِينَ وَأَحْكَمَ الْقِرَاءَةَ وَلَهُ خَمْسُ عَشْرَةَ سَنَةً، وَأَمَّ النَّاسَ سَنَةَ مِائَةٍ، وَعَرَضَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ مِنْ نُظَرَائِهِ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ: سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، وَالْحَسَنُ بْنُ صَالِحٍ. وَمِنْ تَلَامِيذِهِ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ إِمَامُ الْكُوفَةِ فِي الْقِرَاءَةِ وَالْعَرَبِيَّةِ أَبُو الْحَسَنِ الْكَسَائِيُّ. وَقَالَ الثَّوْرِيُّ وَأَبُو حَنِيفَةَ وَيَحْيَى بْنُ آدَمَ: غَلَبَ حَمْزَةُ النَّاسَ عَلَى الْقُرْآنِ وَالْفَرَائِضِ. وَإِنَّمَا ذَكَرْتُ هَذَا وَأَطَّلْتُ فِيهِ لِنَلَا يَطَّلِعَ عَمْرٌ عَلَى كَلَامِ الزَّمَخْشَرِيِّ وَأَبْنِ عَطِيَّةٍ فِي هَذِهِ الْقِرَاءَةِ فَيُسَيِّءَ ظَنًّا بِهَا وَبِقَارِئِهَا، فَيَقَارِبُ أَنْ يَقَعَ فِي الْكُفْرِ بِالطَّعْنِ فِي ذَلِكَ. وَلَسْنَا مُتَعَبِّدِينَ بِقَوْلِ نَحَاةِ الْبَصْرَةِ وَلَا غَيْرِهِمْ مِمَّنْ خَالَفَهُمْ، فَكَمْ حُكْمٌ ثَبَتَ بِنَقْلِ الْكُوفِيِّينَ مِنْ كَلَامِ الْعَرَبِ لَمْ يَنْقُلْهُ الْبَصْرِيُّونَ، وَكَمْ حُكْمٌ ثَبَتَ بِنَقْلِ الْبَصْرِيِّينَ لَمْ يَنْقُلْهُ الْكُوفِيُّونَ، وَإِنَّمَا يَعْرِفُ ذَلِكَ مَنْ لَهُ اسْتِبْحَارٌ فِي عِلْمِ الْعَرَبِيَّةِ، لَا أَصْحَابُ الْكُنَانِيسِ الْمُشْتَغِلُونَ بِضُرُوبٍ مِنَ الْعُلُومِ الْآخِذُونَ عَنِ الصُّحُفِ دُونَ الشُّيُوخِ. (البحر المحيط، ج ۳، ص ۴۹۹)

گردیده که اتفاقاً قرائت عاصم به روایت حفص جزء مهمترین قراءات در ذهن آنها و در جامعه‌ای که می‌زیسته‌اند نبوده است؛ چنانکه مثلاً:

- در تحقیقی که درباره تفسیر مجمع البیان مرحوم طبرسی (م ۵۴۸) انجام شده معلوم می‌شود که در بسیاری از مواردی که اختلاف قرائت وجود دارد، وی مبنای اصلی تفسیرش را قرائتی غیر از قرائت عاصم به روایت حفص گذاشته است، و حتی در موارد متعددی با اینکه قرائت حفص متفاوت بوده، به معنای متناسب با این قرائت حتی اشاره هم نکرده است و در مجموع تفسیر وی بیش از بر اساس قرائت ابوعمرو و ابن کثیر است (انتخاب قراءات از دیدگاه امین‌الاسلام طبرسی، ص ۴۷-۵۱)؛ جالب اینجاست که نویسندگان با ارائه شواهدی از نسخه‌های خطی مصاحف و نیز ترجمه‌ها و تفاسیری که تا پیش از مرحوم طبرسی نوشته شده به این جمع‌بندی نیز می‌رسد که تا دوره وی هیچیک از قراءات هفتگانه مشهور در خراسان تعیین نداشته است؛ هرچند تمایل به قرائت ابوعمرو بصری بیشتر بوده است.^۱

- ملا فتح الله کاشانی (متوفی ۹۸۸) - که در تفسیر اصلی‌اش (منهج الصادقین فی إلزام المخالفین) به بسیاری از قراءات اشاره می‌کند- در خلاصه‌ای که خودش از این تفسیر تنظیم کرده تصریح نموده است: «و از قرائت معتبره به روایت بکر از عاصم که در میان عجم شهرتی تمام دارد اختصار خواهد رفت و به بعضی کلمات که حفص را با او طریق مخالفت و معنی کلام به سبب آن اختلاف تغییر می‌یابد اشارتی با او خواهد شد.» (خلاصه المنهج، ج ۱، ص ۳).

- طبق تحقیقی که چند سال قبل انجام شد معلوم شد طبری (م ۳۱۰)، مفسر بزرگ اهل سنت که گفته شده در تفسیرش از حدود ۵۶ قرائت استفاده کرده و در موارد متعددی به برخی از قراءات عاصم اشاره کرده، با روایت حفص از قرائت عاصم آشنا نبوده است! (هریک از این قراء در برخی از آیات قراءاتی دارند که هیچ قاری دیگری آن کلمه یا عبارت را همانند وی قرائت نکرده است که به آن «مفردات...» یا «متفردات...» گویند. در این تحقیق معلوم شده که طبری به هیچ یک از متفردات حفص در تفسیر خود اشاره نکرده است).^۲

- ابوحنیفه اندلسی (م ۷۴۵) یکی دیگر از مفسران بزرگ اهل سنت که او نیز در تفسیرش به بسیاری از قراءات (نه فقط سبع و عشر، بلکه بسیاری از قراءات غیرمشهور و حتی مخالف مصحف عثمانی) اشاره می‌کند، در مقدمه تفسیرش سند

^۱ انتخاب قراءات از دیدگاه امین‌الاسلام طبرسی؛ کریم پارچه‌باف دولتی. در دوفصلنامه علمی - تخصصی قرائت‌پژوهی، ش ۱. پاییز و زمستان ۱۳۹۲.

^۲ مقاله «قراءة حفص عن عاصم ليست من مرويات الطبري في القراءات» در

<http://vb.tafsir.net/tafsir1071/#.WxUHLSClIPZ>

البته این به معنای آن نیست که وی با قرائت عاصم آشنا نبوده است؛ بلکه بحث بر سر روایت حفص از عاصم است و گرنه خود طبری کتابی به نام کتاب القراءات دارد که امروز موجود نیست؛ و مکی بن ابوطالب در کتاب خویش می‌گوید که وی در کتابش غیر از این هفت قاری مشهور امروزی به قراءات ۱۵ قاری دیگر نیز اشاره کرده است: «زاد الطبري في كتاب القراءات له علي هؤلاء السبعة نحو خمسة عشر رجلا» (الإبانة عن معاني القراءات، ص ۳۸).

بسیاری از این قراءات خود را (که سینه به سینه در سنت اقراء فراگرفته است) تا رسول الله ص برمی شمرد و افتخار می کند که در برخی از این سندها با ۱۲ یا ۱۳ واسطه به رسول الله می رسد؛ وی وقتی می خواهد سندهای متعدد خود تا قرائت ورش را ذکر کند، می گوید: «روایت ورش از نافع، قرائتی است در بلاد ما (اندلس) رواج دارد و از بچگی در مکتب خانه ها آن را می آموزیم». (البحر المحيط فی التفسیر، ج ۱، ص ۲۲-۲۳)^۱ و جالب اینجاست که وی گاه قرائت حفص را به عنوان قرائتی متمایز از قرائت جمهور^۲ برمی شمرد (همان، ج ۹، ص ۵۱).

۱. و قد تقدم أني قرأت كتاب الله تعالى على جماعة من المقرئين، رحمهم الله تعالى، وأنا الآن أسند قراءتي القرآن، من بعض الطرق، و أذكر شيئاً مما ورد في القرآن و فضائله و تفسيره، على سبيل الاختصار، فأقول: قرأت القرآن برواية ورش، و هي الرواية التي نشأ عليها ببلادنا و نتعلمها أولاً في المکتب على المسند المعمر العدل أبي طاهر إسماعيل بن هبة الله بن علي المليجي، بمصر. و قرأتها على أبي الجود غياث بن فارس بن مكي المنذري، بمصر. و قرأتها على أبي الفتوح ناصر بن الحسن بن إسماعيل الزيدي، بمصر. و قرأتها على أبي الحسن يحيى بن علي بن أبي الفرج الخشاب، بمصر. و قرأتها على أبي الحسن أحمد بن سعيد بن نفيس، بمصر. و قرأتها على ابن عدي عبد العزيز بن علي بن [ص ۲۳] محمد، عرف بابن الإمام، بمصر. و قرأتها على أبي بكر بن عبد الله بن مالك بن سيف، بمصر. و قرأتها على أبي يعقوب بن يوسف بن عمرو بن سيار، و يقال يسار الأزرق، بمصر. و قرأتها على أبي عمرو عثمان بن سعيد بن عدي، الملقب بورش، بمصر. و قرأتها على أبي عبد الرحمن نافع بن عبد الرحمن بن أبي نعيم، بمدينة رسول الله صلى الله عليه و سلم. و قرأ نافع على أبي جعفر يزيد بن القعقاع، بمدينة رسول الله صلى الله عليه و سلم. و قرأ يزيد على عبد الله بن عياش بن أبي ربيعة المخزومي بمدينة رسول الله صلى الله عليه و سلم، و قرأ عبد الله على أبي المنذر أبي بن كعب بمدينة رسول الله صلى الله عليه و سلم. و قرأ أبي على رسول الله صلى الله عليه و سلم. هذا إسناد صحيح دائر بين مصرى و مدنى. فمن شيوخى إلى ورش مصريون، و من نافع إلى من بعده مدنيون. و مثل هذا الإسناد عزيز الوجود، بينى و بين رسول الله صلى الله عليه و سلم ثلاثة عشر رجلاً، و هذا من أعلى الأسانيد التي وقعت لى.

و قد وقع لى فى بعض القراءات أن بينى و بين رسول الله صلى الله عليه و سلم اثني عشر رجلاً، و ذلك فى قراءة عاصم، و هي القراءة التي ينشأ عليها أهل العراق، و هو إسناد أعلى ما وقع لأمثالنا. و قرأت القرآن على أبي الطاهر بن المليجي قال: قرأت على أبي الجود، قال: قرأت على أبي الفتوح الزيدى، قال: قرأت على أبي الحسن على بن أحمد الأبهري، قال: قرأت على أبي الحسن بن إبراهيم الأهوازي. قال: قرأت على أبي الحسن بن علي بن الحسين بن عثمان الغضائري، و قرأ الغضائري على أبي بكر يوسف بن يعقوب بن خالد بن مهران الواسطي، قال: قرأت على أبي محمد يحيى بن محمد بن قيس الأنصاري العليمي الكوفي، قال: قرأت على أبي بكر بن عياش، قال: قرأت على عاصم، و قرأ عاصم على ابني عبد الرحمن عبد الله بن حبيب السلمى، و قرأ السلمى على أبي بن كعب، و عثمان بن عفان، و علي بن أبي طالب، و عبد الله بن مسعود، و زيد بن ثابت، و قرأ هؤلاء الخمسة على رسول الله صلى الله عليه و سلم

۲. البته باید توجه کرد که اصطلاح جمهور در این موارد به معنای عموم مردم نیست؛ بلکه به معنای قرائتی است که اغلب قراءات سبع و بلکه عشر بر آن منطبق است. ولی تذکر این سخن از این بابت بود که دیده شده برخی از افرادی که اطلاع کافی ندارند گاه به این جمله که گاه در کتب تفسیری می آید که «سخن حفص مطابق جمهور است» استناد کرده اند که قرائت حفص قرائت عموم مردم بوده است. در واقع مطلب فوق بدان جهت اشاره شد که اگر کسی با چنان جملاتی چنین نتیجه ای می گیرد باید از این جمله ابوحیان هم نتیجه بگیرد که قرائت حفص خلاف قرائت رایج در مردم است!!!

چهار مورد فوق، مواردی بود که به طور خیلی آشکار می‌توان عدم محوریت قرائت عاصم به روایت حفص را در فضای تفاسیر نشان داد؛ وگرنه کسانی که با تفاسیر تا قرن یازدهم مانوس باشند حتماً بارها با این واقعیت مواجه شده است که توضیحی که مفسر مربوطه در مقام تفسیر آیه شرح می‌دهد مطابق با قرائتی غیر از قرائت عاصم به روایت حفص است؛ و در این موارد گاه به این قرائت به عنوان «و قرئ ...» اشاره شده؛ و یا گاه حتی به آن اشاره هم نشده است؛ از جمله نگاه کنید به:

معانی القرآن (فراء، م ۲۰۷) ج ۲، ص ۳۷۷؛ إعراب القرآن (نحاس، م ۳۳۸)، ج ۱، ص ۱۹۷؛ مفردات ألفاظ القرآن (راغب اصفهانی، م ۵۰۲)، ص ۱۶۷ و ۱۴۵، ص ۴۲۳، ص ۴۵۷، ص ۷۹۹؛ مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر فخر رازی، م ۶۰۶)، ج ۲۹،

۱. [وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا] و قرأ عبد الله، و عكرمة، و النخعي، و ابن وثاب، و طلحة، و حمزة، و الكسائي، و ابن كثير، و حفص سداً بفتح السين فيهما و الجمهور: بالضم، و تقدم شرح السد في الكهف.

۲. و قوله: «لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْ أَيْدِيهِمْ» و في قراءة عبد الله «وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ» و كل صواب.

جالب این است که در قراءات همه غیرکوفیان از قراء سبعة، و نیز در قرائت حفص از عاصم به همین صورت «وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ» است که وی به آنها نسبت نداده است؛ بلکه این قرائت که وی اصل قرار داده، قرائت بقیه کوفیان (حمزه، کسائی، و ابوبکر از عاصم) است. (مجمع البيان، ج ۸، ص ۶۶۰؛ البحر المحيط، ج ۹، ص ۶۵)

۳. «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ» هذه قراءة أهل المدينة بإدغام التاء في السين، و قراءة أهل الكوفة تَسَاءَلُونَ بحذف التاء لاجتماع تاءين

۴. یکی از قراءات رایج آیه ۲۰ سوره یونس این است که به جای (هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا أَسْلَفَ) به صورت (هُنَالِكَ تَتْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا أَسْلَفَ) قرائت شود (قرأ تتلوا بالتاء أهل الكوفة غير عاصم و روح و زيد عن يعقوب و الباقر «تَبْلُوا» بالباء؛ مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۱۵۹) و راغب اصفهانی در مفردات، این آیه را در ذیل ماده «تلو» به صورت عادی می‌آورد (ص ۱۶۷) و در ذیل ماده «بلو» وقتی می‌خواهد بیاورد، با تعبیر «قُرئ» (چنین قرائتی هم وجود دارد!) می‌آورد. (ص ۱۴۵)

۵. قوله: و رجلا سَالِمًا لرجل و قرئ سَلَمًا و (سَلَمًا)، و هما مصدران، و ليسا بوصفين كحسن و نكد (القراءة: قرأ ابن كثير و أهل البصرة غير سهل سالما بالألف و الباقر «سَلَمًا» بغير ألف و اللام مفتوحة و في الشواذ قراءة سعيد بن جبیر سلما بكسر السين و سكون اللام؛ مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۸، ص ۷۷۴)

۶. قال عزّ و جلّ: إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكِهِونَ [یس / ۵۵]، و قرئ: شُغِلَ، (تعلیق: و هی قراءه ابن عامر و عاصم و حمزه و الكسائي و أبي جعفر و يعقوب و خلف. انظر: الإتحاف ص ۳۶۵)

۷. نَزَفَ دَمُهُ، أَوْ دَمْعُهُ. أَيْ: نَزَعَ كَلَّهُ، وَ مِنْهُ قِيلَ: سَكَرَانَ نَزِيفٌ: نَزَفَ فَهْمُهُ بِسُكْرِهِ. قَالَ تَعَالَى: لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَا يُنْزِفُونَ [الواقعة / ۱۹] «۱» و قرئ: يُنْزِفُونَ «۲» من قولهم: انْزَفُوا: إِذَا نَزَفَ شَرَابُهُمْ، أَوْ نَزَعَتْ عَقُولُهُمْ. وَ أَصْلُهُ مِنْ قَوْلِهِمْ: انْزَفُوا. أَيْ: نَزَفَ مَاءُ بَثْرِهِمْ، وَ انْزَفْتُ الشَّيْءَ: أَبْلَغُ مِنْ نَزَفْتُهُ، وَ نَزَفَ الرَّجُلُ فِي الْخُصُومَةِ: انْقَطَعَتْ حُجَّتُهُ، وَ فِي مَثَلٍ: هُوَ أَجْبَنُ مِنَ الْمَنْزُوفِ ضَرْطًا.

(۱) و هی قراءه نافع و ابن كثير و ابن عامر و أبي عمرو، و أبي جعفر و يعقوب.

(۲) و هی قراءه عاصم و حمزه و الكسائي و خلف. انظر: الإتحاف ص ۴۰۷.

ص ۳۹۲؛ أنوار التنزيل و أسرار التأويل (بيضاوی، م ۶۹۲)، ج ۴، ص ۲۳۹ و ج ۵، ص ۱۷۸؛ نهج البيان عن كشف معاني القرآن (شيباني؛ قرن ۷)، ج ۵، ص ۱۳۶؛ الدر المنثور في التفسير بالمأثور (سيوطی، م ۹۱۱)، ج ۶، ص ۱۶۱؛ تفسير الصافي (فيض کاشانی، م ۱۰۹۱)، ج ۲، ص ۲۱۷ و ج ۳، ص ۲۶۲ و ج ۴، ص ۲۵۲ و ج ۵، ص ۳۲۹ و ج ۵، ص ۱۲۱؛ تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب (مشهدی، م ۱۱۲۵)، ج ۱۰، ص ۴۴۶

۱. چه بسا قراءات اصلی نزد فخر رازی هم قراءت ابوعمرو باشد زیرا وی در جایی که می‌خواهد آیه ۲۱ سوره طور را نقل قول کند می‌گوید «وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمْ: وَاتَّبَعْتَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ [الطور: ۲۱]» و این فقط قراءت ابوعمرو (بصره) است و بقیه قراءات همگی و اتَّبَعْتَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ است (معجم القراءات، ج ۹، ص ۱۵۵)

۲. رَبَّنَا آتِنَاهُمْ مِّنَ الْعَذَابِ مِثْلَىٰ مَا آتَيْنَا مِنْهُ لَأَنَّهُمْ ضَلُّوا و أَضَلُّوا. وَ الْعَنَهُمُ لَعْنًا كَثِيرًا كَثِيرَ الْعَدَدِ، و قرأ عاصم بالباء [كبيراً] أى لعنا هو أشد اللعن و أعظمه.

۳. لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا بِخِمَارٍ. وَلَا يُنْزَفُونَ وَلَا تُنْزَفُ عَقُولُهُمْ، أو لا ينفذ شرايهم. و قرأ الكوفيون بكسر الزاي

۴. قوله تعالى: لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ؛ بفتح الياء و ضمّ الفاء أراد: لا ينفذ شرايهم. (در قرائت اهل كوفه (عاصم و حمزه و كسائي) و برخی از قراءات عشر (خلف) و اربعه عشر (اعمش) و برخی قراءات غير مشهور (ابن مسعود و سلمی و جحدري و طلحه و عيسى و روايتی از قرائت ابن ابی اسحاق) به همین صورت «يُنْزَفُونَ» یعنی فعل معلوم از باب افعال قرائت شده است. اما در سایر قراءات سبع، یعنی قرائت اهل مکه (ابن کثیر) و مدینه (نافع) و بصره (ابوعمرو) و شام (ابن عامر) و بقیه قراءات عشر (يعقوب و ابوجعفر) به صورت «يُنْزَفُونَ» یعنی فعل مجهول از باب افعال قرائت کرده‌اند [که در قرائت عاصم در آیه ۴۷ سوره صافات نیز این کلمه همانند اینان قرائت شده است]. و در برخی قراءات غير مشهور (مانند قرائت ابن ابی اسحاق و نیز روایت مفضل از قرائت عاصم) به صورت «يُنْزَفُونَ» (فعل معلوم ثلاثی مجرد) قرائت شده است. معجم القراءات ج ۹، ص ۲۹۵)

۵. قول عاصم را به نحو خاص ذکر می‌کند. یعنی مبنایش قول عاصم نبوده و ظاهراً حمزه یا کسائی بوده؛ أخرج عبد بن حميد عن عاصم رضى الله عنه انه قرأ فلا أقسمُ ممدودة مرفوعة الالف بمَوَاقِعِ التَّجُومِ على الجماع (قرائتهای این آیه: در قرائت اهل مدینه (نافع) و مکه (ابن کثیر) و شام (ابن عامر) و بصره (ابوعمرو) و برخی از اهل کوفه (عاصم) به صورت جمع (مواقع) قرائت شده است؛ اما در قرائت برخی دیگر از اهل کوفه (حمزه و کسائی) و برخی از قراء عشره (ابوجعفر و خلف و روایت رويس از يعقوب) و اربعه عشر (حسن و اعمش و ابن محيصن) و برخی قراءات غير مشهور (ابن مسعود و ابن عباس و عمر بن خطاب) به صورت مفرد (موقع) قرائت شده است؛ از باب اینکه مصدر است. معجم القراءات ج ۹، ص ۳۱۶)

۶. إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ مِنْ أَيْ الْمَرْأَةِ إِذَا غَشِيَهَا شَهْوَةٌ مِنْ دُونِ النِّسَاءِ تَارِكِينَ إِيَّانَ النِّسَاءِ اللَّاتِي أَبَاحَ اللَّهُ إِيَّتَيْنِهِنَّ، و قرء انکم علی الأخبار المستأنف (إِنَّكُمْ) در قرائت اهل مدینه (نافع) و روایت حفص از عاصم (یکی از قراء سبعه در کوفه) و قرائت ابوجعفر (از قراءات عشر) و به صورت «إِنَّكُمْ» قرائت شده است که در این صورت این جمله مفسر جمله قبل می‌باشد. اما در قرائت اهل شام (ابن عامر) و اغلب قراءات کوفه (قراء مشهور کسائی، قرائت حمزه، و روایت شعبه از عاصم) و نیز برخی از قراءات عشر (قرائت خلف و روایت روح از يعقوب) به صورت «أَ إِنَّكُمْ» قرائت شده (که همزه استفهام را اضافه دارد و جمله را به صورت استفهام انکاری درمی‌آورد) (مجمع البيان، ج ۴، ص ۶۸۲؛ معجم القراءات، ج ۳، ص ۹۹-۱۰۰) و واضح است که مرحوم فيض قرائت اصلی را اِنَّكُمْ می‌دانسته است.

۴. عدم ذکر حفص به عنوان راوی مهم عاصم در کتاب مهم و تاریخی «السبعة فی القراءات»

جالب اینجاست که ابن مجاهد (۳۲۴-۲۴۵) که مهمترین کسی است که در استقرار قراءات سبعة در میان قراءات مختلف نقش ایفا نمود و با نوشتن کتاب «السبعة فی القراءات» و پشتیبانی حکومتی در اوایل قرن چهارم کاری کرد که این قراءات هفتگانه رسمیت محوری پیدا کند و بقیه قراءات عقب رانده شوند (که در ادامه به تفصیل بیان خواهد شد) در همین کتاب مهمش، اگرچه هنگام نقل قرائت عاصم در آیات مختلف، بارها از حفص به عنوان یکی از راویان وی نام برده است، اما هنگامی که ظاهراً در مقام معرفی عاصم و اساتید و شاگردانش است، اشاره‌ای به حفص به عنوان شاگرد وی نمی‌کند و فقط به روایت ابوبکر شعبه بن عیاش از عاصم اشاره می‌کند و وی را تنها راوی‌ای که در کوفه وی را به عنوان راوی عاصم خیلی جدی می‌گرفتند معرفی می‌کند (السبعة فی القراءات، ص ۷۱)؛ [آقای شهیدی‌پور: ابن مجاهد که قرائت عاصم را تدریس می‌کرده (۱۰ سال) به روایت شعبه بوده است؛ دومین نشست، ص ۹۴]؛ و ظاهراً این ابوعمر و دانی (۴۴۴-۳۷۱) در کتاب

۱. وَ أَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ جَزَاءً فَعَلْتَهُ الْحُسْنَىٰ وَ قَرَأَ جَزَاءً مَّنُونًا مَّنْصُوبًا أَيْ فَلَهُ الْمَثُوبَةُ الْحَسَنَىٰ جَزَاءً. (عبارت «جزاء الحسنی» در اغلب قرائت‌ها (حتی در روایت ابوبکر از عاصم) به صورت «جَزَاءُ الْحُسْنَى» (مضاف و مضاف الیه) قرائت شده است (پاداش نیکو) اما در قرائت اغلب اهل کوفه (حمزه و کسائی و روایت حفص از عاصم، و نیز یعقوب، از قراء عشر، و اعمش، از قراء اربعة عشر، که این دو هم کوفی‌اند) و نیز در برخی قرائت‌های غیرمشهور (مانند ابویحریة، طلحه، ابن منذر، ابوعبید، ابن سعدان، ابن عیسی اصطهبانی، ابن جبیر أنطاکي، و محمد بن جریر) به صورت «جَزَاءُ الْحُسْنَى» قرائت شده است. البته در قرائت‌های غیرمشهور حالات دیگری هم هست. مجمع البیان، ج ۶، ص ۷۵۸؛ البحر المحیط، ج ۷، ص ۲۲۲-۲۲۳)

۲. فیض در موارد متعددی مبنا را قرائت دیگری قرار می‌دهد و قرائت حفص را به عنوان «و قرأ» می‌آورد؛ مثلاً وَ إِنِ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ أَنْ مَخْفَفَةً مِنَ الثَّقِيلَةِ وَ مَا مَزِيدَةً لِلتَّكْثِيرِ وَ قَرَأَ لَمَّا بِالتَّشْدِيدِ بِمَعْنَى أَلَّا فَيَكُونُ أَنْ نَافِيَةً.

۳. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَسْرَارَهُمْ وَ قَرَأَ عَلَى الْمَصْدَرِ.

۴. لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا لَخَمَارٍ وَلَا يُنْزَفُونَ وَلَا يُنْزَفَ عَقُولُهُمْ أَوْ لَا يَنْفَذُ شَرَاهِمُ. وَ قَرَأَ بِكسر الزاى. (در قرائت اهل کوفه (عاصم و حمزه و کسائی) و برخی از قراءات عشر (خلف) و اربعة عشر (اعمش) و برخی قراءات غیرمشهور (ابن مسعود و سلمی و جحدری و طلحه و عیسی و روایتی از قرائت ابن ابی اسحاق) به همین صورت «يُنْزَفُونَ» یعنی فعل معلوم از باب افعال قرائت شده است. اما در سایر قراءات سبع، یعنی قرائت اهل مکه (ابن کثیر) و مدینه (نافع) و بصره (ابوعمر و و شام (ابن عامر) و بقیه قراءات عشر (يعقوب و ابوجعفر) به صورت «يُنْزَفُونَ» یعنی فعل مجهول از باب افعال قرائت کرده‌اند [که در قرائت عاصم در آیه ۴۷ سوره صافات نیز این کلمه همانند اینان قرائت شده است]. و در برخی قراءات غیرمشهور (مانند قرائت اصلی ابن ابی اسحاق و نیز روایت مفضل از قرائت عاصم) به صورت «يُنْزَفُونَ» (فعل معلوم ثلاثی مجرد) قرائت شده است. معجم القراءات ج ۹، ص ۲۹۵)

۵. وَ الْعَنَّهُمْ لَعْنًا كَثِيرًا: كَثِيرُ الْعَدَدِ. وَ قَرَأَ عَاصِمٌ، بِالْبَاءِ [كَبِيرًا]، أَيْ: لَعْنَا هُوَ أَشَدُّ اللَّعْنِ وَ أَعْظَمُهُ

۶. وَإِلَى قِرَاءَةِ عَاصِمٍ صَارَ بَعْضُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَلَيْسَتْ بِالْغَالِبَةِ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّهُ أَضْبَطُ مِنْ أَخَذَ عَنْ عَاصِمٍ أَبُو بَكْرٍ بْنُ عِيَّاشٍ فِيمَا يُقَالُ لِأَنَّهُ تَعَلَّمَهَا مِنْهُ تَعَلَّمَا خَمْسًا خَمْسًا. وَكَانَ أَهْلُ الْكُوفَةِ لَا يَأْتُمُونَ فِي قِرَاءَةِ عَاصِمٍ بِأَحَدٍ مِّنْ يَثْبُتُونَهُ فِي الْقِرَاءَةِ عَلَيْهِ إِلَّا بِأَبِي بَكْرٍ بْنُ عِيَّاشٍ وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ لَا يَكَادُ يُمَكِّنُ مِنْ نَفْسِهِ مَنْ أَرَادَهَا مِنْهُ فَقُلْتُ بِالْكَوْفَةِ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ وَعَزَّ مِنْ يَحْسِنُهَا وَصَارَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَى الْيَوْمِ قِرَاءَةُ حَمْزَةَ بْنِ حَبِيبِ الزِّيَّاتِ.

«التيسير في القراءات السبع» است که وقتی در این مقام برمی آید که برای هر قاری ای از قراء سبعة دو نفر را تثبیت کند، روایت حفص از عاصم را هم اضافه می کند^۱ و شاطبی (۵۹۰) هم در کتاب مهم الشاطبية (حزب الأمانی ووجه التهانی فی القراءات السبع) که این قراءات سبع را به شعر درآورد نیز همین مبنا را ادامه داد و حفص را هم در کنار شعبه به عنوان دو راوی مهم عاصم برشمرد (ابیات ۳۵ و ۳۶)^۲ و در تاریخ به این صورت دو راوی برای هر قاری مشهور شد^۳ (همچنین؛ ر.ک: [قراءات قرآن](#). فردریک لیم هویس، ص ۳۴۲)^۱ که حافظ در شعرش می گوید: «قرآن ز بر بخوانی با چهارده روایت».

۱. «فإنَّكُمْ سألْتُمُونِي أحسن الله إرشادكم أن أصنف لكم كتاباً مختصراً في مذاهب القراء السبعة بالأمصار رحمهم الله يقرب عليكم تناوله ويسهل عليكم حفظه ويخف عليكم درسه ويتضمن من الروايات والطرق ما اشتهر وانتشر عند التالين وصح وثبت عند المتصدرين من الأئمة المتقدمين فاجبتكم الى ما سألتهم واعملت نفسي في تصنيف ما رغبتهموه على النحو الذي اردتموه واعتمدت في ذلك على الإيجاز والاختصار وترك التطويل والتكرار وقربت الالفاظ وهذبت التراجم ونهيت على الشيء بما يؤدي عن حقيقته من غير استغراق لكي يوصل الى ذلك في يسر ويتحفظ في قرب وذكر عن كل واحد من القراء روايتين فذكرت عن نافع رواية قالون وورش وعن ابن كثير رواية قنبل والبرقي عن اصحابهما عنه وعن ابي عمرو رواية ابي عمر وابي شعيب عن اليزيدي عنه وعن ابن عامر رواية ذكوان وهشام عن اصحابهما عنه وعن عاصم رواية ابي بكر وحفص وعن حمزة رواية خلف وخلاد عن سليم عنه وعن الكسائي رواية ابي عمر وابي الحرث فتلك اربع عشرة رواية عنهم هي المتلو بها والمعمل عليها فاذا اختلفت عنهم ذكرت الراوي باسمه واضربت عن اسم الامام واذا اتفقت ذكرت الامام باسمه واذا اتفق نافع وابن كثير قلت قرأ الحرمان واذا اتفق عاصم وحمزة والكسائي قلت قرأ الكوفيون طلبا للتقريب على الطالبين ورغبة في التيسير على المبتدئين وعلى الله عز وجل اعتمد وبه اعتصم وعليه اتوكل وهو حسبي واليه أنيب. (التيسير في القراءات السبع، ص ۲-۳)

و در بحث حفص هم تصریح می کند که اعتبار وی را از کسی غیر از ابن مجاهد گرفته است:

«عاصم الكوفي هو عاصم بن ابي النجود ويقال له ابن بهدلة وقيل اسم ابي النجود عبد وبهذلة اسم امه وهو مولى نصر بن قعين الاسدي ويكنى ابا بكر وهو من التابعين لحق الحرث بن حسان وافد بنى بكر وتوفى بالكوفة سنة ثمان وقيل سنة سبع وعشرين ومائة وابو بكر هو شعبه بن عياش بن سالم الكوفي الاسدي مولى لهم وقد قيل اسمه سالم وقيل كنيته وقيل غير ذلك وتوفى بالكوفة سنة اربع وتسعين ومائة

وحفص هو حفص بن سليمان بن المغيرة الاسدي البراز الكوفي ويكنى ابا عمر ويعرف بحفيص قال وكيع وكان ثقة وقال ابن معين هو اقرأ من ابي بكر وتوفى قريبا من سنة تسعين ومائة» (التيسير في القراءات السبع، ص ۶)

۲. ۳۵ - فأما أبو بكر وعاصم اسمه / فشعبة راويه المبرز أفضلًا

۳۶ - وذاك ابن عياش أبو بكر الرضا / وحفص وبالإتقان كان مفضلًا

۳. در میان قراء سبعة و راویانشان حفص به طور خیلی واضحی شیعه بوده است؛ و ابن مجاهد - چنانکه بعدا بیان خواهد شد - در این تثبیت قراءات سبع به این صورت رویکرد بشدت ضدشیعی داشته و احتمالا به همین جهت بوده که سعی می کند وجود حفص را به عنوان راوی وی کم رنگ کند. اما دانی احتمالا به آن مساله که مد نظر ابن مجاهد بوده توجه نکرده است. در هر صورت، خود وجود حفص و گسترش قرائت او به عنوان مشهورترین قرائت امروزه چالشی را برای سلفی های اهل سنت مطرح کرده است؛ حفص چون شیعه بوده علمایشان وی را در نقل حدیث تخطئه می کنند و او را غیر معتبر می شمردند و چون قرائت وی چنان شهرتی دارد که نمی توانند کاری کنند

۵) انطباق زیارت آل یس و بسیاری از احادیث با قرائتی غیر از حفص از عاصم

در ابتدای زیارت آل یس (که مرحوم طبرسی آن را در الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۳، و ابن المشهدی آن را با سندی کامل و جالب در المزار الکبیر، ص ۵۶۷ آورد) شروع زیارت این گونه است: «قُولُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَس!» و جالب است که آیه ۱۳۰ سوره صافات که در قرائت حفص به صورت «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» تلفظ می شود؛ در قرائت نافع^۴ - که هم اینک نسخه های قرآنی منطبق بر آن در بلاد غرب آفریقا فراوان است - به صورت «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسِين» تلفظ می شود؛ و جالب اینجاست که نه تنها در متون شیعه دهها حدیث از ائمه اطهار ع روایت شده است که توضیح داده اند که چون مقصود از «یس» در قرآن حضرت محمد ص است، پس مقصود از «آل یاسین» در این آیه، آل محمد ص می باشند^۵ - تا حدی که

می گویند او ضعیف است در حدیث و معتبر است در قرآن! و این از عجایب است: کسی که چگونگی وی در نقل حدیث (که اهمیتی کمتر از قرآن دارد) فردی غیر معتبر و کذاب است اما در نقل قرآن (که اهمیتی بسیار بیشتر دارد) معتبر و مورد وثوق است؟!!!!

۱. قراءات قرآن. فردریک لیم هویس. مترجمان: مزگان آقایی و راحله نوشاوند. دوفصلنامه پژوهشهای قرآنی بهار و تابستان ۱۳۹۰ -

شماره ۶۵ و ۶۶ (ص ۳۳۴ تا ۳۵۱)

۲. وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ أَنَّهُ قَالَ: خَرَجَ التَّوْقِيعُ مِنَ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ حَرَسَهَا اللَّهُ بَعْدَ الْمَسَائِلِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ لَا لِأَمْرِهِ تَعْقِلُونَ حِكْمَةً بِالْغَةِ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ ... عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ السَّلَامَ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ إِذَا أَرَدْتُمْ التَّوَجُّهَ بِنَا إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْنَا فَقُولُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَ رَبَّانِي آيَاتِهِ ...

۳. حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْأَجَلُ الْفَقِيهُ الْعَالِمُ أَبُو مُحَمَّدٍ عَرَبِيٌّ بِنِ مُسَافِرِ الْعِبَادِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قِرَاءَةً عَلَيْهِ بِدَارِهِ بِالْحَلَةِ السَّيْفِيَّةِ فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ وَ خَمْسِمِائَةٍ، وَ حَدَّثَنِي الشَّيْخُ الْعَفِيفُ أَبُو الْبَقَاءِ هَبَةُ اللَّهِ بِنِ نَمَاءٍ بِنِ عَلِيِّ بِنِ حُمْدُونَ رَحِمَهُ اللَّهُ قِرَاءَةً عَلَيْهِ أَيْضًا بِالْحَلَةِ السَّيْفِيَّةِ، قَالَا جَمِيعًا: حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْأَمِينُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيُّ بِنِ أَحْمَدَ بِنِ مُحَمَّدٍ بِنِ عَلِيِّ بِنِ طَحَّالٍ الْمُقَدَّادِي رَحِمَهُ اللَّهُ بِمَشْهَدِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي الطَّرِزِ الْكَبِيرِ الَّذِي عِنْدَ رَأْسِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ تِسْعٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ خَمْسِمِائَةٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْأَجَلُ السَّيِّدُ الْمُفِيدُ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بِنِ مُحَمَّدٍ الطُّوسِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِالْمَشْهَدِ الْمَذْكُورِ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ سَنَةِ تِسْعٍ وَ خَمْسِمِائَةٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا السَّيِّدُ السَّعِيدُ الْوَالِدُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بِنِ الْحَسَنِ الطُّوسِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بِنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مُحَمَّدِ بِنِ أَشْنَاسِ الْبَزَّازِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بِنِ أَحْمَدَ بِنِ يَحْيَى الْقُمِّي، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بِنِ عَلِيٍّ بِنِ زَنْجَوِيهِ الْقُمِّي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بِنِ أَشْنَاسِ، وَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ الشَّيْبَانِيُّ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ أَخْبَرَهُ وَ أَجَازَ لَهُ جَمِيعَ مَا رَوَاهُ، أَنَّهُ خَرَجَ إِلَيْهِ مِنَ النَّاحِيَةِ، حَرَسَهَا اللَّهُ، بَعْدَ الْمَسَائِلِ وَ الصَّلَاةِ وَ التَّوَجُّهِ، أَوَّلُهُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَا لِأَمْرِ اللَّهِ تَعْقِلُونَ، وَ لَا مِنْ أَوْلِيَائِهِ تَقْبَلُونَ، حِكْمَةً بِالْغَةِ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ، وَ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ. فَإِذَا أَرَدْتُمْ التَّوَجُّهَ بِنَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ إِلَيْنَا، فَقُولُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسِ

۴. و برخی قراءات دیگر از قراء سبع و عشر همچون ابن عامر شامی و یعقوب (معجم القراءات للدكتور عبد اللطيف، ج ۸، ص ۵۶-۵۷)

۵. از باب نمونه:

کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، ص ۹۴۶

الحديث الثاني و الثمانون: مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْمُهُ «يَاسِينَ»، وَنَحْنُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ

تفسير القمي، ج ٢، ص ٢٢٦

ثم ذكر عز و جل آل محمد ع فقال: وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامًا عَلَى آلِ يَسَ قفال: يس محمد و آل محمد الأئمة ع ثم ذكر

تفسير فرات الكوفي، ص ٣٥٦

- فَرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنِي عُبيدُ بْنُ كَثِيرٍ مُعَنِّيًا عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ قَالَ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ ص.

تحف العقول ، ص ٤٣٣

فَقَالَ الْمَأْمُونُ هَذَا مَا لَا اخْتِلَافَ فِيهِ أَصْلًا وَ عَلَيْهِ الْإِجْمَاعُ فَهَلْ عِنْدَكَ فِي الْآلِ شَيْءٌ أَوْضَحُ مِنْ هَذَا فِي الْقُرْآنِ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع أَخْبَرُونِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ - يَسَ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ. إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ فَمَنْ عَنِ يَقُولِهِ يَسَ قَالَ الْعُلَمَاءُ يَسَ مُحَمَّدٌ لَيْسَ فِيهِ شَكٌّ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع أَعْطَى اللَّهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ مِنْ ذَلِكَ فَضْلًا لَمْ يَبْلُغْ أَحَدٌ كُنْهَ وَصْفِهِ لِمَنْ عَقَلَهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا عَلَى الْأَنْبِيَاءِ ص فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ وَ قَالَ سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ قَالَ سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ وَ لَمْ يَقُلْ سَلَامٌ عَلَى آلِ نُوحٍ وَ لَمْ يَقُلْ سَلَامٌ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ لَا قَالَ سَلَامٌ عَلَى آلِ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ يَعْنِي آلَ مُحَمَّدٍ فَقَالَ الْمَأْمُونُ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ فِي مَعْدِنِ النَّبُوَّةِ شَرْحَ هَذَا وَ بَيَانَهُ فَهَذِهِ السَّابِعَةُ

الأمالى (للسدوق) ، ص ٤٧٢

١- حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَيْسَى الْجَلُودِيُّ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَهْلٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْخَضِرُ بْنُ أَبِي فَاطِمَةَ الْبَلْخِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا وَهَيْبُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ حَدَّثَنِي كَادِحٌ عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ قَالَ يَاسِينَ مُحَمَّدٌ ص وَ نَحْنُ آلُ يَاسِينَ.

٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ مُعَاذٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ طُهَيْرٍ عَنِ السَّنْدِيِّ عَنْ أَبِي مَالِكٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ قَالَ يَاسِينَ مُحَمَّدٌ ص.

٣- حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ الْمُؤَدَّبُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَصْبَهَانِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَرَ النَّهْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ قَالَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ ص.

الأمالى (للسدوق) ، ص ٥٣٠ ؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٢٣٧

قَالَ الْمَأْمُونُ هَذَا مِمَّا لَا خِلَافَ فِيهِ أَصْلًا وَ عَلَيْهِ الْإِجْمَاعُ فَهَلْ عِنْدَكَ فِي الْآلِ شَيْءٌ أَوْضَحُ مِنْ هَذَا فِي الْقُرْآنِ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع نَعَمْ أَخْبَرُونِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - يَسَ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ فَمَنْ عَنِ يَقُولِهِ يَسَ قَالَتِ الْعُلَمَاءُ يَسَ مُحَمَّدٌ ص لَمْ يَشْكُ فِيهِ أَحَدٌ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع فَإِنَّ اللَّهَ أَعْطَى مُحَمَّدًا ص وَ آلَ مُحَمَّدٍ مِنْ ذَلِكَ فَضْلًا لَا يَبْلُغُ أَحَدٌ كُنْهَ وَصْفِهِ إِلَّا مَنْ عَقَلَهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا عَلَى الْأَنْبِيَاءِ فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ وَ قَالَ سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ قَالَ سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ

هَارُونَ وَلَمْ يَقُلْ سَلَامٌ عَلَى آلِ نُوحٍ وَلَمْ يَقُلْ سَلَامٌ عَلَى آلِ مُوسَى وَلَا آلِ إِبْرَاهِيمَ وَقَالَ سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسٍ يَعْنِي آلَ مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ الْمَأْمُونُ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ فِي مَعْدِنِ النَّبُوَّةِ شَرْحَ هَذَا وَبَيَانَهُ فَهَذِهِ السَّابِعَةُ

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ٢، ص ١٦٥

٧٩١- أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرٍ الْمَعْمَرِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ الْقُمِيُّ حَدَّثَنَا أَبِي حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمُؤَدَّبُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَصْبَهَانِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَرَ النَّهْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ قَالَ: عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ.

وَحَدَّثَنَا الْحَكَمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ، حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي دَارِمٍ، حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ الْخَنَعِيُّ حَدَّثَنَا عَبَادُ بْنُ يَعْقُوبَ، حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُثْمَانَ الْحَضْرَمِيُّ عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ قَالَ: هُمُ آلُ مُحَمَّدٍ وَقَالَ: [أَبُو الْقَاسِمِ] الْفَارِسِيُّ نَحْنُ هُمُ آلُ مُحَمَّدٍ وَقَالَ: الْحَارِثِيُّ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ ص.

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ٢، ص ١٦٧

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ: عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اسْمُهُ يَاسِينَ وَنَحْنُ الَّذِي قَالَ [فِينَا]: (سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ). [وَقَالَ أَيْضًا:] حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخَنَعِيُّ، عَنْ عَبَادِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ) قَالَ: نَحْنُ آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

[وَقَالَ:] حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَسَدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّقْفِيِّ عَنْ زُرَيْقِ بْنِ مَرْزُوقٍ الْبَجَلِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ عُكَيْبٍ عَنْ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: (سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ) قَالَ: أَيْ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ٢، ص ١٦٩

٧٩٦- أَخْبَرَنَا عَقِيلُ بْنُ الْحُسَيْنِ، أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ حَدَّثَنَا بَشَرُ بْنُ مُوسَى حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ، حَدَّثَنَا سَفِيَانُ الثَّوْرِيُّ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ يَعْنِي عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، وَيَاسِينَ بِالسُّرِّيَانِيَّةِ: يَا إِنْسَانُ يَا مُحَمَّدُ.

٧٩٧- أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الشَّيْرَازِيُّ أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ الْجَرَجَرَانِيُّ، حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ مُعَاذٍ حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ طُهَيْرٍ، عَنْ السُّدِّيِّ عَنْ أَبِي مَالِكٍ [الْغَفَارِيُّ غَزْوَانَ الْكُوفِيُّ] فِي قَوْلِهِ: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ [قَالَ:] هُوَ مُحَمَّدٌ، وَآلُهُ أَهْلُ بَيْتِهِ.

الشيخ الصدوق رحمه الله قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَهْلٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَعْمَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاهِرٍ الْأَحْمَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ يَحْيَى بْنِ وَثَّابٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ يَقْرَأُ: (سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ) قَالَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيُّ: آلُ يَاسِينَ آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

روضة الواعظين و بصيرة المتعظين (ط - القديمة)، ج ٢، ص ٢٦٨

وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسٍ قَالَ يَسُ مُحَمَّدٌ وَنَحْنُ آلُ يَسٍ.
وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسٍ يَعْنِي عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ.

شيخ صدوق در معانی الاخبار (ص ۱۲۲-۱۲۳) برای «معنی آل یاسین» بابتی باز کرده در آنجا نه فقط از اهل بیت ع بلکه از ابن عباس و ابومالک غفاری و ابوعبدالرحمن سلمی و حتی عمر بن خطاب همین را روایت کرده است^۱؛ بلکه بقدری این

بشارة المصطفى لشيعة المرتضى (ط - القديمة)، ص ۲۳۳

قَالَ الْمَأْمُونُ هَذَا مَا لَا خِلَافَ فِيهِ أَصْلًا وَ عَلَيْهِ إِجْمَاعُ الْأُمَّةِ فَهَلْ عِنْدَكَ فِي آلِ شَيْءٍ أَوْضَحُ مِنْ هَذَا فِي الْقُرْآنِ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع نَعَمْ أَخْبَرُونِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَسَ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ فَمَنْ عَنِ بَقَوْلِهِ يَسَ قَالَتِ الْعُلَمَاءُ يَسَ مُحَمَّدٌ ص لَمْ يَشْكُ فِيهِ أَحَدٌ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع فَإِنَّ اللَّهَ أَعْطَى مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ مِنْ ذَلِكَ فَضْلًا لَا يَبْلُغُ أَحَدٌ كُنْهَهُ وَ وَصَفَهُ إِلَّا مَنْ عَقَلَهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا عَلَى الْأَنْبِيَاءِ ع فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ وَ قَالَ سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ قَالَ سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ وَ لَمْ يَقُلْ سَلَامٌ عَلَى آلِ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ قَالَ سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسَ يَعْنِي آلَ مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ الْمَأْمُونُ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ فِي مَعْدِنِ التَّبَوُّةِ شَرْحَ هَذَا وَ بَيَانَهُ فَهَذِهِ السَّابِعَةُ

الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص ۲۵۳

وَ هَذَا مِمَّا أَخْبَرْتُكَ أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا مَنْ لَطَفَ حِسَّهُ وَ صَفَا ذَهْنَهُ وَ صَحَّ تَمَيُّزُهُ وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ لِأَنَّ اللَّهَ سَمَّى بِهِ النَّبِيَّ ص حَيْثُ قَالَ - يَسَ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ. إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ - لَعَلَّمَهُ بِأَنَّهُمْ يُسْقِطُونَ قَوْلَ اللَّهِ سَلَامٌ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا أَسْقَطُوا غَيْرَهُ

كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ۱، ص ۳۱۳

قَوْلُهُ تَعَالَى سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ قَالَ ابْنُ السَّائِبِ آلُ يَاسِينَ آلُ مُحَمَّدٍ ص.

كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۴۰۴

«فَضَّلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِي هَذِهِ السُّورَةِ أَيْ (سُورَةِ الصَّافَاتِ) جَمَاعَةً مَخْصُوصَةً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَقَالَ تَعَالَى: (وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامًا عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ) وَ قَالَ تَعَالَى (سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ) وَ قَالَ سُبْحَانَهُ: (سَلَامًا عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ) ثُمَّ خَتَمَ السُّورَةَ بِالتَّعْمِيمِ لِجَمِيعِ الْمُرْسَلِينَ، وَ خَصَّ أَيْضًا فِي أَثْنَاءِ ذَلِكَ آلَ مُحَمَّدٍ بِالسَّلَامِ فَقَالَ: (سَلَامًا عَلَى آلِ يَسَ).

نهج الحق و كشف الصدق، ص ۲۰۵

سلام على آل ياسين عن ابن عباس آل محمد ص.

مشارك أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۱۶۵

سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ، ثُمَّ سَلَامٌ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَقَالَ: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ وَ يَاسِينَ اسْمُ مُحَمَّدٍ بِلُغَةِ طَيِّ.

۱. باب معنى آل ياسين:

1- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْبَاقِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنُ عَبْدِ الْغَنِيِّ قَالَ الْمُغَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ عَنْ مَدْلٍ عَنْ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ قَالَ السَّلَامُ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ص وَ السَّلَامَةُ لِمَنْ تَوَلَّاهُمْ فِي الْقِيَامَةِ.

2- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى الْجَلُودِيُّ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَهْلٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْخَضِرُ بْنُ أَبِي فَاطِمَةَ الْبَلْخِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ حَدَّثَنِي كَادِحٌ عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ ع فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ قَالَ يَاسِينَ مُحَمَّدٌ ص وَ نَحْنُ آلُ يَاسِينَ.

قرائت در اهل سنت هم شیوع داشته که به کرات در کتب اهل سنت از امثال ابن عباس و مجاهد و کلبی در ذیل این آیه، عین همین توضیح (مقصود از «آل یاسین» در این آیه، آل محمد ص می باشند) آمده است.^۱

۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى الْجَلُودِيُّ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ مُعَاذٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ ظَهْرٍ عَنِ السَّنْدِيِّ عَنْ أَبِي مَالِكٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ قَالَ يَاسِينَ مُحَمَّدٌ ص وَنَحْنُ آلُ يَاسِينَ.

۴- حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ الْمُؤَدَّبُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَمْرَةَ النَّهْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ قَالَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ ع.

۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّائِفِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَهْلٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُعَمَّرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاهِرٍ الْأَحْمَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ يَحْيَى بْنِ وَثَّابٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ يَقْرَأُ - سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ قَالَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيُّ آلُ يَاسِينَ آلُ مُحَمَّدٍ ع.

۱. فقط تا پایان قرن ششم دست کم در ۱۶ منبع از منابع اهل سنت به این مطلب اشاره شده است:

«تفسير مقاتل بن سليمان» (۳/ ۶۱۸):

قال الفراء عن حيان الكلبی «إل یاسین» یعنی به النبی - صلی الله علیه وسلم -، فإذا قال «سَلَامٌ عَلَى آلِ یاسین» فالمعنى سلام على آل محمد - صلی الله علیه وسلم -

«معاني القرآن للفراء» (۲/ ۳۹۲):

ثم يقرءون «سَلَامٌ عَلَى آلِ «۴» یاسین» جاء التفسير في تفسير الكلبی عَلَى آلِ یاسین: عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «تفسير الطبري = جامع البيان ط دار الترية والتراث» (۲۱/ ۱۰۳):

«وقرأ ذلك عامة قراء المدينة: "سَلَامٌ عَلَى آلِ یاسین" بقطع آل من یاسین، فكان بعضهم يتأول ذلك بمعنى: سلام على آل محمد» «تفسير ابن أبي حاتم» (۱۰/ ۳۱۸۸):

«۱۸۰۲۶ - عن الحسن في قول الله: يس والقرآن الحكيم قال: يقسم الله بما يشاء، ثم نزع بهذه الآية سَلَامٌ عَلَى آلِ یاسین كأنه يرى أنه سَلَّمَ عَلَى رَسُولِهِ»

«تفسير ابن أبي حاتم» (۱۰/ ۳۲۲۵):

«۱۸۲۵۴ - عن ابن عباس رضي الله عنهما في قوله: سَلَامٌ عَلَى آلِ یاسین قال: نحن آلُ مُحَمَّدٍ إلِ یاسین»

«المعجم الكبير للطبراني» (۱۱/ ۶۷):

۱۱۰۶۴ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّابُونِيُّ التُّسْتَرِيُّ، ثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَعْقُوبَ، ثنا مُوسَى بْنُ عَمِيْرٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، {سَلَامٌ عَلَى آلِ یاسین} [الصفات: ۱۳۰] قال: «نحن آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»

«معاني القراءات للأزهري» (۲/ ۳۲۲):

«قرأ نافع وابن عامر (سَلَامٌ عَلَى آلِ یاسین) بهمزة مفتوحة ممدودة، واللام مكسورة.

وقرأ الباقون (سَلَامٌ عَلَى آلِ یاسین) مكسورة الهمزة، ساكنة اللام.

قال أبو منصور: مَنْ قَرَأَ {سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ} جعل (آل) اسماً، و (ياسين) مضافاً إليه. وآل الرجل: أتباعه. وقيل: آله: أهله. وَمَنْ قَرَأَ {سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ} فهو جمع إلياس، ومعناه: إلياس وأُمته المؤمنون. وهذا كقولك: رأيت المحمدين، تريد: محمداً وأُمته. وكان في الأصل: المحمدين. فخففت ياء النسبة، كما يقال: رأيت الأشعرين، تريد: الأشعريين»

«الكامل في ضعفاء الرجال» (٨ / ٦٧):

«قَالَ وَحَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُثْمَانَ، عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ مُجَاهِدٍ، وَأَبْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ قَالَ نَحْنُ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ»

«إعراب القراءات السبع وعللها (ابن خالويه م ٣٠٧) ط العلمية» (ص ٣٧٧):

قوله تعالى: {سلام على آل ياسين}.

بقطع الألف دلالة على قطعها هناك، واتفاق الجميع. وقوله تعالى: {سلام على آل ياسين} قرأ نافع وابن عامر «سلام على آل ياسين» كأنه آل محمد كما قيل في: ياسين، يا محمد يا رجل. وآل محمد: كل من آل إليه بقرابة أو بحسب.

وقال آخرون: آل محمد كل من كان على دينه. قَالَ: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ» وأجمع النحويون على أن آل أصله أهل فقلّبوا الهاء همزةً، وجعلوها مدّةً، لثلاثاً يجتمع ساكنان، كما قال، والدليل على ذلك: أنك إذا صغرت آل قلت: أهيل ولا يجوز أويل، ردوا إلى الأصل، لا إلى اللفظ وكذلك تفعل العربُ بأكثر المصغرات أن يردوه إلى أصله، ولا يبقى على لفظه. وربما ترك كقولك في تصغير عيد: عييد، ولم يقولوا: عويد، وأصله الواو، كما قالوا في جمعه: أعياد، ولم يقولوا أعواد، لثلاثاً يشتبه بتصغير عود وجمعه، فاعرفه فإنه حسنٌ جداً. على أن الكسائي قد حكى تارة على الأصل، وتارة على اللفظ أو يلاً وأهياً.

وقرأ الباقون: «سَلَامٌ عَلَى إِيَّاسِينَ» بكسر الألف وإلياس وإن كان جمعاً في اللفظ فإنه واحدٌ، وهو إدريس النّبيّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -

«تفسير السمرقندي = بحر العلوم» (٣ / ١٥٢):

«سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ قرأ نافع، وابن عامر، سلام على آلِ يَاسِينَ وقرأ الباقون: إلِ يَاسِينَ. ومن قرأ إلِ يَاسِينَ يعني: محمداً صَلَّى الله عليه وسلم ويقال: آل محمد. فياسين اسم والال مضاف إليه، وآل الرجل أتباعه. وقيل: أهله. ومن قرأ الياسين، فله طريقان أحدهما أنه جمع الياس. ومعناه: الياس، وأُمته من المؤمنين. كما يقال: رأيت المهالبة. يعني: بني المهلب. والثاني أن يكون لقبان الياس والياسين مثل ميكال وميكائيل» «الأوائل للعسكري» (ص ٦٠):

أول من أهدى البدن الى البيت الياس بن مضر؛ وهو اول من وضع الركن بعد ذهابه في الطوفان، وقال بعض المفسرين: إياه عنى الله تعالى في قوله: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ يعني الياس بن مضر وأهل دينه جميعهم (بالواو والنون) «١»، كأن كل واحد منهم الياس، وقال بعضهم الياس والياسين بمعنى واحد، كما تقول ميكال وميكائيل، وقرئ على آل ياسين يعني محمداً - صَلَّى الله عليه وسلم -

«حجة القراءات» (ص ٦١٠):

«قَرَأَ نَافِعٌ وَأَبْنُ عَامِرٍ {سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ} بِفَتْحِ الْأَلْفِ وَكَسْرِ اللَّامِ قَالَ أَبُو عَبَّاسٍ {سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ} أَي عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا قِيلَ فِي يَاسِينَ يَا مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ كُلٌّ مِنْ آلِ إِلَيْهِ بِحَسَبِ أَوْ بِقَرَابَةٍ ...

«تفسير ابن فورك (٤٠٦)» (٢ / ٢٤٨ بترقيم الشاملة آليا):

«ومن قرأ {سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ} فإنه فسر على آل محمد، وفسر على آل إلياس.

قرأ نافع، وابن عامر {سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ} ، وقرأ الباقون {سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ}»

«تفسير الثعلبي = الكشف والبيان عن تفسير القرآن ط دار التفسير» (٢٢ / ٤٢٣):

«قرأ بن مُحَيِّصٍ وشيئة (سلام على الياسين) (٥) موصولاً، وقرأ ابن عامر ونافع ويعقوب (آل ياسين) بالمدِّ والباقون (١) {إِلْ يَاسِينَ} بالقطع والقصر (٢).

فمن قرأ {إِلْ يَاسِينَ} بالمد فإنه أراد آل محمد - صلى الله عليه وسلم -، عن بعضهم (٣). وقيل: أراد إلياس - عليه السلام - (٤) وهو أليق بسياق الآية

«تفسير الماوردي = النكت والعيون» (٥ / ٦٥):

«قوله عز وجل: {سَلَامٌ عَلَىٰ إِيْلَ يَاسِينَ} قرأ نافع وابن عامر: سلامٌ على آل ياسين بفتح الهمزة ومدّها وكسر اللام ، وقرأ الباقر بكسر الهمزة وتسكين اللام ، وقرأ الحسن: سلام على ياسين بإسقاط الألف واللام ، وقرأ ابن مسعود: سلام على ادراسين ، لأنه قرأ وإن إدريس لمن المرسلين. فمن قرأ إلياس ففيه وجهان: أحدهما: أنه جمع يدخل فيه جميع آل إلياس بمعنى أن كل واحد من أهله يسمى إلياس. الثاني: أنه إلياس فغير بالزيادة لأن العرب تغير الأسماء الأعجمية بالزيادة كما يقولون ميكال وميكاييل وميكائين. قال الشاعر:

(يقول أهل السوق لما جينا ... هذا ورب البيت إسرائينا)

ومن قرأ آل ياسين ففي قراءته وجهان: أحدهما: أنهم آل محمد صلى الله عليه وسلم ، قاله ابن عباس. الثاني: أنهم آل إلياس. فعلى هذا في دخول الزيادة في ياسين وجهان: أحدهما: أنها زيدت لتساوى الآي ، كما قال في موضع طور سيناء ، وفي موضع آخر طور سينين ، فعلى هذا يكون السلام على أهله دونه وتكون الإضافة إليه تشريفاً له. الثاني: أنها دخلت للجمع فيكون داخلاً في جملتهم ويكون السلام عليه وعليهم «التفسير الوسيط للواحدى» (٣ / ٥٣٢):

«وذكر الكلبي في تفسيره: سلام على آل ياسين يقول: سلام على آل محمد، وهذا بعيد، لأن ما قبله من الكلام وما بعده لا يدل عليه»

«تفسير السمعاني (٤٨٩م)» (٤ / ٤١٢):

«وقوله تعالى: {سَلَامٌ عَلَىٰ إِيْلَ يَاسِينَ} وقرأ نافع: "آل إلياس". وقرأ ابن مسعود: "سلام على إدراسين" وعلى هذه القراءة: {وإن إدريس لمن المرسلين} وقد روى أن إلياس هو إدريس.

وأما قوله: {إلياسين} أي: إلياس وأتباعه وذووه؛ فسمى الجميع باسم واحد، مثل قول الرجل: رأيت المحمدين، أي: محمداً وأتباعه وأتباعه.

وأما قوله: {سَلَامٌ عَلَىٰ إِيْلَ يَاسِينَ} وقيل فيه قولان: أحدهما: أنه الرسول وآله، وهذا قول ضعيف؛ لأنه لم يسبق لهم ذكر.

والثاني: إن معنى قوله: {إِلْ يَاسِينَ} هو قوله ((إلياسين)) كأنه قال: آل إلياس، فعبر بياسين عن إلياس، وبأقي الأيتين قد بينا

«ترتيب الأمالي الخمسية للشجري (٤٩٩م)» (١ / ١٩٤):

«٧٢٢ - أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُؤَدَّبُ الْمَعْرُوفُ بِالْمَكْفُوفِ، بِقِرَاءَتِي عَلَيْهِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ حَيَّانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ هَارُونَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ بْنُ يَعْقُوبَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُثْمَانَ الْحَضْرَمِيُّ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: " {سَلَامٌ عَلَىٰ إِيْلَ يَاسِينَ} [الصفات: ١٣٠]، قَالَ: عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ "»

«ترتيب الأمالي الخمسية للشجري» (١ / ١٩٨):

«٧٣٥ - أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُؤَدَّبُ الْمَعْرُوفُ بِالْمَكْفُوفِ، بِقِرَاءَتِي عَلَيْهِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ حَيَّانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ هَارُونَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ بْنُ يَعْقُوبَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُثْمَانَ الْحَضْرَمِيُّ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: " {سَلَامٌ عَلَىٰ إِيْلَ يَاسِينَ} [الصفات: ١٣٠]، قَالَ: عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ "»

این مساله نه فقط در این زیارت، بلکه در بسیاری از احادیث دیده می‌شود که اساسا مبنای تفسیر یا استشهاد امام ع قرائتی غیر از قرائت حفص از عاصم بوده است.

غفلی تاریخی

متاسفانه غفلت از این تحولی که از قرن یازدهم تدریجا در جوامع اسلامی رخ داد، موجب شد که از این زمان بتدریج تلقی انکار اعتبار این قراءات متعدد از قرآن در فضای شیعه تقویت شود.

اعتبار و بلکه متواتر بودن بسیاری از قراءات (سبع، و حتی عشر)، نه تنها نزد مفسران، بلکه در اقوال بسیاری از فقها نیز مورد تاکید بوده است^۱؛ چنانکه در بحث قرائت حمد و سوره در نماز تقریبا همه فقها (جز معدودی از افراد در یکی دو قرن اخیر) قرائت بر اساس هریک از قراءات سبع (یا عشر) را مجاز دانسته‌اند با عباراتی شبیه «علی الوجه المنقول بالتواتر»^۲ یا «لا یثبت قرآنا الا بالنقل المتواتر»^۳ از این مساله یاد کرده‌اند؛ که از باب نمونه تصریح به این تواتر را در کلمات شیخ طوسی، علامه حلی، شهید اول، محقق کرکی، شهید ثانی، مقدس اردبیلی، صاحب مدارک و شیخ بهایی بوفور می‌توان مشاهده کرد.^۴

۱. نکته مهمی که در این زمینه نباید از آن غافل ماند این است که مقصود از تواتر، در این عرصه‌ها، تواتر کلاسیک است، یعنی تواتر افرادی که به نحو معلم و شاگردی، در یک آموزش کاملا منضبط تک تک کلمات و حروف و نحوه ادای آنها را به هم منتقل می‌کردند؛ وگرنه اگر توجه کنیم که علاوه بر این یک تواتر میدانی هم وجود داشت (یعنی عموم مسلمانان قرآن را در مکتب‌خانه‌ها و ... می‌آموختند و در عمر خود بارها و بارها قرآن را ختم می‌کردند) که این تواتر میدانی بسیار اساسی است؛ و از این رو، وقتی مثلا گفته می‌شود قرائت حفص از عاصم متواتر است، معنایش این نیست که این قرائت را فقط حفص از عاصم نقل کرده، بلکه از آنجا که اینان اساتید سرشناس آموزش قرائت بودند، در همان زمان، هزاران نفر از مردم قرآن را بر اساس همین قرائت می‌خوانده‌اند؛ لیکن چون این افراد در تعلیم و تعلم در این زمینه خیلی مشهور شده بودند، این قرائت به نام آنها ثبت شده است.

۲. مثلا شهید اول در آثاری همچون الألفية فی فقه الصلاة الیومیة؛ ص ۵۶؛ ذکر الشیعة فی أحكام الشریعة؛ ج ۳، ص ۳۰۴؛ رسائل الشہید الأول؛ ص ۱۶۹؛

یا محقق کرکی در رسائل المحقق الکرکی؛ ج ۳، ص ۲۶۲؛

یا شهید ثانی در روض الجنان فی شرح إرشاد الأذهان (ط - الحديثة)؛ ج ۲، ص ۷۰۰.

۳. شیخ طوسی در مقام نقد نظر ابوحنیفه در قرائت قرآن به زبان غیرعربی و اینکه حتما قرائت قرآن در نماز باید به یکی از قراءات متواتر باشد می‌گوید: و أيضا فإن القرآن لا یثبت قرآنا الا بالنقل المتواتر المستفیض، و لم ینقل لا متواترا و لا آحادا، ان معناه یكون قرآنا. (الخلاف، ج ۱، ص ۳۴۵)

۴. نمونه‌ای از عبارات شیخ طوسی، علامه حلی، شهید اول، محقق کرکی، شهید ثانی، مقدس اردبیلی، صاحب مدارک و شیخ بهایی تقدیم می‌شود:

- و أيضا فإن القرآن لا یثبت قرآنا الا بالنقل المتواتر المستفیض، و لم ینقل لا متواترا و لا آحادا، ان معناه یكون قرآنا. (الخلاف) (شیخ

طوسی) ج ۱، ص ۳۴۵

– يجب أن يقرأ بالتواتر فلو قرأ بمصحف ابن مسعود بطلت صلاته. يجوز أن يقرأ بأيّ قراءة شاء من القراءات السبع و لا يجوز أن يقرأ غيرها و إن اتّصلت رواية. (تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (علامة حلي) (ط - القديمة)؛ ج ١، ص ٣٨)

– التاسع: يجب أن يقرأ بالتواتر من القراءة و هي السبعة، و لا يجوز أن يقرأ بالشاذ و لا بالعشرة. و أن يقرأ بالتواتر من الآيات، فلا يقرأ بمصحف ابن مسعود، اتّصلت به الرواية أو لا، لأنّ الأحاد ليس بقرآن. و المعوذتان من القرآن يجوز أن يقرأ بهما، و لا اعتبار بإنكار ابن مسعود، للشبهة الداخلة عليه بأن النبي صلى الله عليه و آله كان يعوذ بهما الحسن و الحسين عليهما السلام، إذ لا منافاة، فإن القرآن صالح للتعوذ به لشرفه و بركته، و صلى الصادق عليه السلام المغرب فقرأهما فيها، و قال: اقرأ المعوذتين في المكتوبة. (نهاية الإحكام في معرفة الأحكام (علامة حلي)، ج ١، ص ٤٦٥)

– مسألة ٢٢٧: يجب أن يقرأ بالتواتر من القراءات و هي السبعة، و لا يجوز أن يقرأ بالشواذ، و لا بالعشرة، و جوز أحمد قراءة العشرة، و كره قراءة حمزة و الكسائي من السبعة، لما فيها من الكسر و الإدغام. و يجب أن يقرأ بالتواتر من الآيات و هو ما تضمنه مصحف على عليه السلام؛ لأنّ أكثر الصحابة اتفقوا عليه، و حرق عثمان ما عداه، فلا يجوز أن يقرأ بمصحف ابن مسعود، و لا أبيّ، و لا غيرهما، و عن أحمد رواية بالجواز إذا اتّصلت به الرواية، و هو غلط لأنّ غير المتواتر ليس بقرآن. و المعوذتان من القرآن يجوز أن يقرأ بهما، و لا اعتبار بإنكار ابن مسعود للشبهة الداخلة عليه بأن النبي صلى الله عليه و آله كان يعوذ بهما الحسن و الحسين عليهما السلام، إذ لا منافاة بل القرآن صالح للتعوذ به لشرفه و بركته، و قال الصادق عليه السلام: «اقرأ المعوذتين في المكتوبة» و صلى عليه السلام المغرب فقرأهما فيها. (تذكرة الفقهاء (علامة حلي) (ط - الحديث)، ج ٣، ص ١٤١)

– الخامس: يقرأ بما نقل متواترا في المصحف الذي يقرأ به الناس أجمع و لا يعول على ما يوجد في مصحف ابن مسعود، لأنّ القرآن ثبت بالتواتر و مصحف ابن مسعود لم يثبت متواترا، و لو قرأ به بطلت صلاته، خلافا لبعض الجمهور. لنا: أنّه قرأ بغير القرآن فلا يكون مجزئا. السادس: يجوز أن يقرأ بأيّ قراءة شاء من السبعة لتواترها أجمع، و لا يجوز أن يقرأ بالشاذ و إن اتّصلت رواية، لعدم تواترها و أحبّ القراءات إلى ما قرأه عاصم من طريق أبي بكر بن عيّاش، و قراءة أبي عمرو بن العلاء، فإنّهما أولى من قراءة حمزة و الكسائي؛ لما فيهما من الإدغام و الإمالة و زيادة المدّ، و ذلك كلّه تكلف، و لو قرأ به صحّت صلاته بلا خلاف. (منتهى المطلب في تحقيق المذهب (علامة حلي) ج ٥، ص ٦٤)

– المقارنة الثالثة: القراءة و واجباتها ستة عشر: الأول: تلاوة الحمد و السورة في الثنائية و في الأوليين من غيرهما. الثاني: مراعاة إعرابها و تشديدها على الوجه المنقول بالتواتر، فلو قرأ بالشواذ بطلت. الثالث: مراعاة ترتيب كلماتها و آيها على المتواتر. (الألفية في فقه الصلاة اليومية (شهيد اول)، ص ٥٦)

– الخامسة: لا يجوز الإخلال بحرف من الفاتحة عمدا، و لا من السورة بعدها، لعدم صدق الامتثال. و كذا يجب الترتيب بين كلماتها و آيها على الوجه المنقول بالتواتر، لأنّ ذلك هو القرآن الذي أمر بقراءته في الصلاة. و كذا التشديد، لأنّ الإخلال به إخلال بحرف. و كذا حركات الاعراب و البناء، سواء تغير المعنى بالإخلال بها أو لا، تأسيا بصاحب الشرع و أهل بيته. و يجب مراعاة مخارج الحروف حتى الضاد و الظاء و ان عسر ما لم يتعذر – و ليس في الحمد ظاء – لأنّ إخراج الحرف من غير مخرجه إخلال بحقيقة ذلك الحرف الذي هو إخلال بماهية القراءة. فرع: تجوز القراءة بالتواتر، و لا تجوز بالشواذ. و منع بعض الأصحاب من قراءة أبي جعفر و يعقوب و خلف و هي كمال العشر، و الأصح جوازها، لثبوت تواترها كثبوت قراءة القرآن السبعة. (ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة (شهيد اول)، ج ٣، ص ٣٠٤)

- الثالثة: القراءة. و واجباتها ستة عشر: الأول: تلاوة الحمد و السورة في الثنائية و في الأولتين من غيرها. الثاني: مراعاة إعرابها و تشديدها على الوجه المنقول بالتواتر، فلو قرأ بالشواذ بطلت. (رسائل الشهيد الأول، ص ١٦٩)

- و يمكن أن يستفاد من قوله: (أو ترك إعراباً) وجوب القراءة بالمتواتر لا بالشواذ، فقد اتفقوا على تواتر السبع، و في الثلاث الآخر التي بها تكمل العشرة - و هي قراءة أبي جعفر، و يعقوب، و خلف - تردد، نظراً إلى الاختلاف في تواترها، و قد شهد شيخنا في الذكرى بشبوت تواترها، و لا يقصر عن ثبوت الإجماع بخبر الواحد، فحينئذ تجوز القراءة بها، و ما عداها شاذ كقراءة ابن محيصة، و ابن مسعود، فلو قرأ بشيء من ذلك عمداً بطلت صلاته. (جامع المقاصد في شرح القواعد (محقق كركي)، ج ٢، ص ٢٤٥)

- الحادى عشر: القيام بها فلو أوقعها قبل القيام بطلت. [المقارنة الثالثة: القراءة] المقارنة الثالثة: القراءة و واجباتها ستة عشر: الأول: تلاوة الحمد و السورة في الثنائية و في الأوليين من غيرهما. الثاني: مراعاة إعرابها و تشديدها على الوجه المنقول بالتواتر، فلو قرأ بالشواذ (١) بطلت (٢).

قوله: و الشواذ. هو جمع شاذ، و المراد به ما لم يكن متواتراً، و قد حصر بعضهم المتواتر في القراءات السبع المشهورة، و جوز المصنف الى العشر بإضافة قراءة أبي جعفر و يعقوب و خلف، لأنها متواترة و لا بأس به. (رسائل المحقق الكركي، ج ٣، ص ٢٦٢)

- و المراد بالإعراب هنا ما تواتر نقله منه في القرآن، لا ما وافق العربية مطلقاً، فإن القراءة سنّة متبعة، فلا تجوز القراءة بالشواذ و إن كانت جائزة في العربية. و المراد بالشاذ ما زاد على قراءة العشرة المذكورة، كقراءة ابن مسعود و ابن محيصة. و قد أجمع العلماء على تواتر السبعة، و اختلفوا في تمام العشرة، و هي قراءة أبي جعفر و يعقوب و خلف. و المشهور بين المتأخرين تواترها، و ممن شهد به الشهيد رحمه الله، و لا يقصر ذلك عن ثبوت الإجماع بخبر الواحد، فتجوز القراءة بها، مع أن بعض محققى القراء من المتأخرين أفرد كتاباً في أسماء الرجال الذين نقلوها في كلّ طبقة، و هم يزيدون عما يعتبر في التواتر، فتجوز القراءة بها إن شاء الله. (و) كذا (لا) تجزئ القراءة (مع مخالفة ترتيب الآيات) على الوجه المنقول بالتواتر (روض الجنان في شرح إرشاد الأذهان (شاهد ثاني؛ م ٩٦٦) (ط - الحديث)، ج ٢، ص ٧٠٠)

- الثالثة: القراءة، و واجباتها ستة عشر: [الأول: تلاوة الحمد و السورة] الأول: تلاوة الحمد و السورة في الثنائية و في الأولتين من غيرها. [الثاني: مراعاة إعرابها و تشديدها] الثاني: مراعاة إعرابها و تشديدها على الوجه المنقول بالتواتر (١)، فلو قرأ بالشواذ بطلت (٢).

(١) قوله: «على الوجه المنقول بالتواتر». لا ريب في جواز القراءة بما نقل تواتراً، و المحقق منه ما اتفق عليه أو ما اشتهر من قراءة السبعة، و اختار المصنف جواز القراءة بتمام العشرة بإضافة أبي جعفر و يعقوب و خلف. و ليس المراد أن كلّ ما ورد من هذه القراءات متواتر، بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل عنهم، فإن بعض ما نقل عن السبعة شاذّ فضلاً عن غيرهم، كما حقّقه جماعة من أهل هذا الشأن. «٥» و المعتبر القراءة بما تواتر من هذه القراءات و إن ركّب بعضها في بعض، ما لم يكن مترتباً بحيث لا تجيزه العربية، كفتلّق ي آدم من ربّه كلمّات «٦» بالرفع فيهما أو بالنصب، أخذاً رفع آدم من غير قراءة ابن كثير، و رفع كلمات من قراءته، و نحوه.

(٢) قوله: «فلو قرأ بالشواذ بطلت». المراد بالشواذ ما لم يكن متواتراً، و ضمير (بطلت) يعود إلى الصلاة، و كذا كلّ ما سيأتى و إن كان عوده إلى القراءة أقرب من جهة اللفظ؛ لفساد المعنى في أكثر المواضع. و إنّما تبطل؛ لكون الشاذّ ليس بقرآن و لا دعاء، و ذلك يتم مع العمد، أمّا مع النسيان فلا كباقي الكلام. (الحاشية الأولى على الألفية، ص ٥٢٩)

- الثاني: مراعاة إعرابها و تشديدها على الوجه المنقول بالتواتر، (١)

قوله: «على الوجه المنقول بالتواتر». و هو قراءة السبعة، و في جوازه بالعشرة قول قوى. (الحاشية الثانية على الألفية، ص ٥٢٩)

در حدی که جستجو شد تا پیش از قرن یازدهم، تنها عالم شیعه‌ای که صریحا تواتر قراءات سبع را منکر شده رضی‌الدین استرآبادی معروف به «شیخ رضی» و «نجم‌الائمه» (متوفی بعد از ۶۸۸) در کتابی نحوی (شرح کافیه) است که هیچ گونه دلیلی

- و معلوم من وجوب القراءة بالعربية المنقولة تواترا، عدم الاجزاء، و عدم جواز الإخلال بها حرفا و حركة، بناءً و إعرابية و تشديدا و مدا واجبا، و كذا تبديل الحروف و عدم إخراجها عن مخارجها لعدم صدق القرآن: فتبطل الصلاة مع الاكتفاء بها، و مع عدم الاكتفاء أيضا إذا كانت كذلك عمدا، و يكون مثله من الكلام الأجنبي مبطلا، و الافتصح مع الإتيان بالصحيح. و كأنه لا خلاف في السبعة، و كذا في الزيادة على العشرة، و اما الثلاثة التي بينهما فالظاهر عدم الاكتفاء، للعلم بوجوب قراءة علم كونها قرآنا، و هي غير معلومة: و ما نقل انها متواترة غير ثابت.

و لا يكفي شهادة مثل الشهيد: لاشتراط التواتر في القرآن الذي يجب ثبوته، بالعلم: و لا يكفي في ثبوته، الظن، و الخبر الواحد، و نحوه كما ثبت في الأصول: فلا يقاس بقبول الإجماع بنقله، لانه يقبل فيه قول الواحد: و كيف يقبل ذلك، مع انه لو نقل عنه صلى الله عليه و آله ذلك، لم يثبت: فقول المحقق الثاني و الشهيد الثاني - انه يجزى ما فوق السبع إلى العشرة، لشهادة الشهيد بالتواتر، و هو كاف، لعدالته و اخباره بثبوته كنقل الإجماع - غير واضح. نعم يجوز له ذلك إذا كان ثابتا عنده بطريق علمي و هو واضح. بل يفهم من بعض كتب الأصول. ان تجويز قراءة ما ليس بمعلوم كونه قرآنا يقينا فسق، بل كفر: فكل ما ليس بمعلوم انه يقينا قرآن، منفي كونه قرآنا يقينا، على ما قالوا.

ثم الظاهر منه وجوب العلم بما يقرأ قرآنا، انه قرآن: فينبغي لمن يجزم انه يقرأ قرآنا تحصيله من التواتر فلا بد من العلم. فعلى هذا فالظاهر، عدم جواز الاكتفاء بالسمع من عدل واحد، مع عدم حصول العلم بالقرائن، مثل تكرره في الألسن بحيث يعلم. (مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان (مقدس اردبيلي م ۹۹۳)، ج ۲، ص ۲۱۷-۲۱۸)

- و حكي عن بعض الجمهور أنه لا يقدح في الصحة الإخلال بالإعراب الذي لا يغير المعنى، لصدق القراءة معه، و هو منسوب إلى المرتضى في بعض مسائله [رسائل السيد المرتضى ۲: ۳۸۷]، و لا ريب في ضعفه. و لا يخفى أن المراد بالإعراب هنا ما تواتر نقله في القرآن، لا ما وافق العربية، لأن القراءة سنة متبعة. و قد نقل جمع من الأصحاب الإجماع على تواتر القراءات السبع. و حكي في الذكرى عن بعض الأصحاب أنه منع من قراءة أبي جعفر، و يعقوب، و خلف، و هي كمال العشر. ثم رجح الجواز لثبوت تواترها كتواتر السبع [الذكرى: ۱۸۷]. قال المحقق الشيخ على - رحمه الله - بعد نقل ذلك: و هذا لا يقصر عن ثبوت الإجماع بخبر الواحد، فتجوز القراءة بها [جامع المقاصد ۱: ۱۱۲]. و هو غير جيد، لأن ذلك رجوع عن اعتبار التواتر. و قد نقل جدی - قدس سره - عن بعض محققى القراء أنه أفرد كتابا في أسماء الرجال الذين نقلوا هذه القراءات في كل طبقة، و هم يزيدون عما يعتبر في التواتر [روض الجنان: ۲۶۴]. (مدارك الأحكام في شرح عبادات شرائع الإسلام (سيد محمد موسى عاملی، م ۱۰۰۹)، ج ۳، ص ۳۳۸)

- القرآن متواتر لتوفر الدواعي على نقله. والبسمالات في محالها، اجزاء منه لاجتماعنا وتظافر النصوص عن ائمتنا عليهم السلام وللروايتين عن «ابن عباس» ولا تفاق الكل على اثباتها بلون خطه ك: «وَيْلٌ» و «فَبَأَى» مع مبالغة السلف في تجريده. والسبع متواترة؛ إن كانت جوهرية ك: «ملك» و «مالك». أما الادائية، كالمدة و الامالة، فلا. و لا عمل بالشواذ. قيل: هي كأخبار الآحاد. (زبدة الأصول (الشيخ البهائي، م ۱۰۳۱) ص ۱۷۶ (زبدة الأصول (الشيخ البهائي، م ۱۰۳۱) ص ۱۷۶)

برای این تردیدش نیاورده و این موضع وی را تحت تاثیر زمخشری دانسته‌اند.^۱ در قرن یازدهم کم‌کم مناقشاتی درباره اعتبار و تواتر این قراءات مطرح می‌شود (مثلاً محقق سبزواری (م ۱۰۹۰) در ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد، ج ۲، ص ۲۷۳) تا جایی که برخی از علما (مانند سید نعمه الله جزائری (م ۱۱۱۲)) صریحاً به انکار اعتبار و تواتر قراءات می‌پردازند؛ و ظاهراً از آنجا که تاکید بر تواتر قراءات سبع و بلکه عشر در کلمات قدما بسیار دیده می‌شد، در همین ایام باب توجیهی باز شد که این تواتر، تواتر تا زمان قراء مذکور بوده است؛ نه تا شخص پیامبر ص!

۱. وی در چندین جای کتابش تعبیری دال بر انکار تواتر قراءات دارد؛ و با توجه به اینکه در هیچ یک از این فرازا توضیحی برای این ادعایش نداده، احتمال جدی این است که وی در قول به عدم تواتر قراءات یا صرفاً به خاطر اینکه اینها را قابل جمع نمی‌دانسته چنین گفته و یا صرفاً از زمخشری تبعیت کرده است. در یکی از مواردی که وی تعبیر «ولا نسلم تواتر القراءات السبع، وإن ذهب إليه بعض الأصولیین» را آورده مصحح کتاب (یوسف حسن عمر) چنین تعلیقه زده است:

يسلك الرضى في هذا مسلك الزمخشرى وأمثاله ممن ينكرون تواتر القراءات السبع، أو يرون أنها أخذت بالرأى والاجتهاد من رسم المصحف. وفي هذا الشرح أمثلة كثيرة لهذا الاتجاه منه، وسيأتي قريباً في هذا البحث نقده لقراءتي نافع وحزمة، وهما من القراء السبعة كابتين عامر؛ وعبارته هنا قريبة من عبارة الزمخشرى في الكشف في نقد قراءة ابن عامر في سورة الأنعام؛ (شرح الرضى على الكافية، جلد ۲ صفحہ ۲۶۱)

۲. و اعلم أن المراد بالإعراب هاهنا الإعراب الذي تواتر نقله في القرآن لا ما وافق قانون العربية مطلقاً و قد حكى عن جماعة من الأصحاب دعوى الإجماع على تواتر القراءات السبع و حكى الشارح الفاضل أن بعض محققى القراء أفرد كتاباً في أسماء الرجال الذين نقلوا هذه القراءات في كل طبقة و هم يزيّدون على ما يعتبر في التواتر

و أمّا الثلاثة الباقية و هي تمام العشر فقد حكى الشهيد في الذكرى عن بعض الأصحاب المنع منه ثم رجح الجواز لثبوت تواترها كتواتر السبع و قال المدقق الشيخ على بعد ما نقل ذلك و هذا لا يقصر عن ثبوت الإجماع بخبر الواحد و أورد عليه أن المقرّر في الأصول اشتراط التواتر فيما يقرأ قرآناً و مجرد نقل واحد و لو كان عدلاً لا يفيد حصول التواتر

ثم لا يخفى أن تواتر القراءات السبع ممّا قد نوقش فيه حتّى قيل و ليس المراد بتواتر السبع و العشر أن كلّما ورد من هذه القراءات متواتر بل المراد انحصار التواتر لأن فيما نقل من هذه القراءات فإن بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلاً عن غيرهم لكن الظاهر أنّه لا خلاف في جواز القراءة بها قال الشيخ أبو على الطبرسى في تفسيره الكبير الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء بينهم من القراءات إلا أنهم اختاروا القراءة بما جاز بين القراء و كرهوا تجويد قراءة منفردة

و الشائع في أخبارهم أن القرآن نزل بحرف واحد ثم ذكر في تأويل ما روى عن النبي ص أنزل القرآن على سبعة أحرف تأويلان ثانيهما أن المراد سبعة أوجه من القراءات و ذكر أن الاختلاف في القراءات على سبعة أوجه و فصل تلك الوجوه ثم نقل عن الشيخ السعيد أبي جعفر الطوسي قدس الله روحه أن هذا الوجه أصلح لما روى عنهم عليهم السلام من جواز القراءة بما اختلف القراء فيه

و قال المصنّف في المنتهى أحبّ القراءات إلى ما قرأه عاصم من طريق أبي بكر بن عباس و طريق أبي عمرو بن العلاء فإنها أولى من قراءة حمزة و الكسائي لما فيهما من الإدغام و الإمالة و زيادة المد كلّ تكلف فلو قرأ به صحت صلاته بلا خلاف

جالب است که این ادعا ابتدا در سخنان امثال مجلسی اول (م ۱۰۷۰) به عنوان یک احتمال مطرح می شود (روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه (ط - القدیمة)، ج ۱، ص ۲۶۰)؛ اما کم کم در سخنان امثال مجلسی دوم (م ۱۱۱۰) حالت قطعیت به خود می گیرد (ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ج ۱، ص ۲۹۹)؛ در ابتدا این قول تقویت می شد که از میان این قرائتها تنها یکی (آن هم لا علی التعیین) درست است (مثلا سخنان ملا محمد صالح مازندرانی (م ۱۰۸۰) در شرح الکافی-الأصول و الروضة ج ۱۱، ص ۷۰-۷۱)؛ اما با رواج صنعت چاپ و عدم آگاهی از بلاد غرب اسلامی (مانند بسیاری از بلاد آفریقا که در آنجا قرائت نافع رواج دارد) بعد از دو سه قرن کم کم این ذهنیت در برخی از معاصرین پیدا می شود که تنها قرائت متواتر صحیح همین قرائت حفص از عاصم بوده است! (جالب و برای اینکه صورت مساله جالبتر شود و بدانید که در طی این قرون معنای «حرف واحد» و «سبعة احرف» چقدر دستخوش فراز و نشیب شده است خوب است به این نکته نیز اشاره کنیم که کسی مثل طبری که در تفسیرش دهها قرائت سازگار با مصحف عثمانی را آورده است تصریح می کند که در مصحف عثمانی فقط «حرف واحد» از «سبعة احرف» حفظ شده است! (جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۲)^۴

۱. و يمكن إبقاء كل قراءة على حالها بأن يكونا مرادین حرمة على التخفيف و كراهة على التشديد بناء على تواتر القراءتين عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم، و الظاهر من أخبارنا أنهما من القراء، و إنما نزل القرآن على حرف واحد، و ما روى من أن القرآن نزل على سبعة أحرف على تقدير صحة الرواية أولها العامة و الخاصة بتأويلات كثيرة يذكرونها في مفتتح التفاسير، و نقل الطبرسي رحمه الله طرفا منها في مفتتح مجمع البيان، و ذكر الرازي و النيشابوري طرفا منها أيضا و على أي حال فلا ريب أن القراءة بالسبعة، بل بالعشرة جائز و معمول عليها وجوبا، و روى أخبار كثيرة قوية على جواز الوطء بعد غسل الفرج بأن يكون الاطهار أو التطهر شاملا له ...

۲. أقول: هذا مبني على عدم تواتر القراءات عن النبي صلى الله عليه و آله، فإنه لو سلم تواترها فإنما هي متواترة عن أصحاب القراءات كعاصم مثلا، و هذا بين لمن تتبع كتب التفسير و القراءة و عرف كيفية ظهور تلك القراءات، مع أن الأخبار الكثيرة دالة على نقص القرآن و تغييره، و أن القرآن المنزل عند الأئمة عليهم السلام، و يظهر عند ظهور القائم عليه السلام و قد نزل بحرف واحد، و عليه جماعة من علمائنا كالسيد و المفيد و غيرهما.

۳. و بالجملة اتفقت العامة على أن القرآن نزل على سبعة أحرف و ان اختلفوا في تفسيرها و تعيينها حتى نقل عن ابن حبان أنه بلغ الاختلاف في معنى الاحرف السبعة الى خمسة و ثلاثين قولاً. و بالغ الصادق «ع» في الرد عليهم و قال انه نزل على حرف واحد و الاختلاف انما جاء من قبل الرواة فالتبس ذلك الحرف المنزل بغيره على الامة لاجل ذلك فيجوز لهم القراءة بأحد هذه الحروف حتى يظهر الامر كما دل عليه الحديث الآتي عن سفیان بن السمط قال «سألت أبا عبد الله «ع» عن تنزيل القرآن قال اقرءوا كما علمتم» و دل عليه أيضا أخبار اخر. قوله: (اقرءوا كما علمتم) القرآن نزل على حرف واحد من غير اختلاف فيه و لا يعلمه الا أهل الذكر عليهم السلام و الاختلاف انما جاء من قبل الناس فأمر «ع» بقراءته على وجه علموه لنا الى أن يخرج صاحب «ع» فاذا خرج حمل الناس على ما أنزله تعالى على رسوله كما سيجيء.

۴. قال أبو جعفر و ما أشبه ذلك من الاخبار التي يطول باستيعاب جميعها الكتاب و الآثار الدالة على ان امام المسلمين و أمير المؤمنين عثمان بن عفان رحمة الله عليه جمع المسلمين نظرا منه لهم و إشفافا منه عليهم و رأفة منه بهم حذار الردة من بعضهم بعد الإسلام و الدخول في الكفر بعد الايمان إذ ظهر من بعضهم بمحضره و في عصره التكذيب ببعض الاحرف السبعة التي نزل عليها القرآن مع سماع أصحاب رسول

در معاصرین (دو سه دهه اخیر) دیده می‌شود که برخی در مقام توجیه رواج انحصاری حفص از عاصم، مکرر به رواج خود عاصم (که روایت شعبه از وی در برخی مناطق رواج جدی داشته) اشاره می‌کنند؛ که این اوج بی‌اطلاعی ایشان از بحث قراءات را نشان می‌دهد. خوب است اشاره کنیم که ظاهراً تعداد اختلافات شعبه و حفص (دو راوی مشهور عاصم) را ۵۴۰ مورد برشمردند؛ که از اختلاف قرائت بین خود عاصم و دیگران گاه بیشتر است.

سیر بحث

این بحث را در دو بخش بررسی خواهیم کرد:

بخش اول به اثبات نزول قراءات متعدد از جانب خداوند و مواجهه‌هایی که در طول تاریخ با این قراءات انجام شد اختصاص دارد؛ در واقع، چون این ذهنیتی که بیان شد متأسفانه در بسیاری از علما هم امروزه رواج یافته ناچاریم قبل از پرداختن به تحولاتی که رخ داد ابتدا شواهدی بر انتساب اطمینان‌بخش تعدادی از این قراءات تا شخص پیامبر ص ارائه دهیم (فصل اول)؛ و بعد از اینکه معلوم شد تعدد قراءاتی که به پیامبر ص برسد واقعیت انکارناپذیر تاریخی است، به سراغ تحولات تاریخی‌ای خواهیم رفت که موجب صدور روایت نزول بر حرف واحد شد، تا بستر صدور این روایت معلوم شود؛ و آنگاه خواهیم داد که این چالشی که بین این روایت و روایات نزول بر سبعة احرف و تعدد قراءات رخ داده، ناشی از فهم نادرستی از این روایت و فهم ناصوابی از وضعیت تعدد قراءات بوده است که و با توجه به عوض شدن بستر اجتماعی، این چنین خطاهایی در برداشت‌ها کاملاً طبیعی می‌باشد؛ و در حقیقت نه فقط وجود قراءات متعدد منافاتی با نزول قرآن بر حرف واحد ندارد (= تصحیح خطایی که از قرن ۱۲ به بعد در مواجهه با تعدد قراءات رخ داد)، بلکه دو دسته روایات فوق هم واقعاً قابل جمع است (تصحیح خطایی که از قرن چهارم به بعد در متعارض دیدن این دو دسته روایت رخ داد) (فصل دوم)؛ و نهایتاً بعد از اینکه صورت مساله وضوح کافی پیدا کرد، یکبار دیگر جریان تاریخ نزول قرآن و نحوه رواج قراءات و مصاحف مختلف در طول تاریخ را با شواهد کافی مرور خواهیم کرد که در این مرور نشان خواهیم داد که در مقطعی از تاریخ، قراءات ساختگی‌ای که برگرفته از کلام رسول الله ص نباشد (الاختلاف من قبل الرواء؛ جواز مترادف‌گویی برای قرآن)

اللّٰهُ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَمَ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَمَ النَّهْیَ عَنِ التَّكْذِیْبِ بِشَیْءٍ مِنْهَا وَ اَخْبَارُهُ اِیَّاهُمْ اَنْ الْمَرءَ فِیْهَا کَفَرَ فَحَمَلَهُمْ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ اِذْ رَأَیْ ذَلِکَ؟؟؟ بَیْنَهُمْ فِی عَصْرِهِ وَ بَحْدَاثَةِ عَهْدِهِمْ بَنَزُوْلُ الْقُرْآنِ وَ فِرَاقُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَمَ اِیَّاهُمْ بِمَا اَمَّنَ عَلَیْهِمْ مَعَهُ عَظِیْمُ الْبَلَاءِ فِی الدِّیْنِ مِنْ تَلَاوَةِ الْقُرْآنِ عَلَیْ حَرْفٍ وَاحِدٍ وَ جَمْعِهِمْ عَلَیْ مِصْحَفٍ وَاحِدٍ اَوْ حَرْفٍ وَاحِدٍ وَ حَرْقِ مَا عَدَا الْمِصْحَفَ الَّذِیْ جَمَعَهُمْ عَلَیْهِ وَ عَزَمَ عَلَیْ كُلِّ مَنْ کَانَ عِنْدَهُ مِصْحَفٌ مُخَالَفَ الْمِصْحَفِ الَّذِیْ جَمَعَهُمْ عَلَیْهِ اَنْ یَحْرِقَهُ فَاسْتَوْتَقَتْ لَهُ الْاُمَّةُ عَلَیْ ذَلِکَ بِالطَّاعَةِ وَ رَأَتْ اَنْ فِیْمَا فَعَلَ مِنْ ذَلِکَ الرِّشْدَ وَ الْهَدَیَّةَ فَتَرَكْتَ الْقِرَاءَةَ بِالْاَحْرَفِ السَّتَّةِ الَّتِیْ عَزَمَ عَلَیْهَا اِمَامُهَا الْعَادِلُ فِی تَرْکِهَا طَاعَةُ مِنْهَا لَهُ وَ نَظَرًا مِنْهَا لَا نَفْسَهَا وَ لَمَنْ بَعْدَهَا مِنْ سَائِرِ اَهْلِ مِلَّتِهَا حَتّٰی دَرَسَتْ مِنَ الْاُمَّةِ مَعْرِفَتَهَا وَ تَعَفَّتْ اَثَارَهَا فَلَا سَبِیْلَ لِاَحَدٍ الْیَوْمَ اِلَى الْقِرَاءَةِ بِهَا لِذَوْرِهَا وَ عَفْوِ اَثَارِهَا وَ تَتَابَعِ الْمُسْلِمِیْنَ عَلَیْ رَفْضِ الْقِرَاءَةِ بِهَا مِنْ غَیْرِ جُحُوْدٍ مِنْهَا صَحَّتْهَا وَ صَحَّةُ شَیْءٍ مِنْهَا وَ لَکِنْ نَظَرًا مِنْهَا لَا نَفْسَهَا وَ لِسَائِرِ اَهْلِ دِیْنِهَا فَلَا قِرَاءَةَ الْیَوْمَ لِلْمُسْلِمِیْنَ اِلَّا بِالْحَرْفِ الْوَاحِدِ الَّذِیْ اخْتَارَهُ لَهُمْ اِمَامُهُمُ الشَّفِیْقُ النَّاصِحُ دُونَ مَا عَدَاهُ مِنَ الْاَحْرَفِ السَّتَّةِ الْبَاقِیَةِ.

نیز پیدا شد، اما چگونه این جریان، مدیریت و عملاً حذف شد؛ و از قرن چهارم به بعد نزد تمام مسلمانان تنها قرائتی معتبر است که واقعا از جانب شخص رسول الله ص ادا شده باشد (فصل سوم).

بدین ترتیب، بخش اول صرفاً در مقام گزارشی تاریخی از یک پدیده به نام «نزل قرآن کریم با قراءات متعدد» هستیم؛ و هدف اصلی این بخش آن است که نشان داده شود که اولاً به لحاظ تاریخی، وقوع قراءات متعددی که به شخص رسول الله ص برگردد قابل انکار نیست؛ و ثانياً مواجهه‌های مسلمانان با این پدیده چه فراز و فرودهایی داشته است.

بعد از اینکه معلوم شد که اصل نزول قراءات متعدد و ابلاغ آن توسط خود پیامبر اکرم ص به عنوان یک واقعیت عینی تاریخی جای تردید ندارد، در بخش دوم به سراغ تبیین چرایی و چگونگی امکان و وقوع این پدیده خواهیم رفت. این فصل از این جهت ضرورت دارد که بسیاری از انکارهایی که نسبت به تعدد قراءات رخ داده است، ناشی از این بوده که متناسب با تصور و انتظاری که از نزول وحی داشته‌اند وقوع این واقعیت (نزول قراءات متعدد و رواج بیش از یک قرائت الهی در میان مسلمانان) را محال و ناممکن، ولذا آن را مستلزم تحریف قرآن قلمداد می‌کرده‌اند؛ و عمده اشکالات مخالفان، بیش از اینکه ریشه در شواهد تاریخی داشته باشد، به این پیش‌فرض ذهنی برگشت می‌کرده است؛ از این رو به نظر می‌رسد مناسب باشد پس از اینکه معلوم شد که به لحاظ شواهد تاریخی اصل اینکه چنین واقعیتی رخ داده قابل انکار نیست، مناسب باشد تبیینی از معقولیت و امکان‌پذیری چنین واقعه‌ای ارائه شود؛ تا پیش‌فرضی که مانع پذیرش این واقعیت عینی بود مرتفع گردد؛ یعنی اینکه نشان دهیم اولاً نزول قراءات متعدد در عالم ثبوت چه محمل و حتی چه ضرورتی می‌تواند داشته باشد (و به طور خاص معنای عمیق حدیث نزول قرآن بر هفت حرف چه می‌تواند باشد)؛ که در اینجا بحثهایی در خصوص حقیقت قرآن از نگاه خود قرآن و اهل بیت مطرح خواهد شد (فصل چهارم)؛ و ثانياً در عالم اثبات، نزول قراءات متعدد بر سامعه‌ی پیامبر ص؛ و سپس نحوه رساندن این قراءات متعدد از جانب پیامبر ص به مخاطبان‌شان چگونه می‌توانسته باشد؛ آیا حتماً باید آیه چند بار نازل می‌شده (که البته وجود شأن نزول های متعدد معتبر برای برخی از آیات شاهی بر وقوع این مطلب – لااقل در خصوص برخی از آیات – است؛ و این ساده‌ترین روش برای تعدد قراءات بوده است) یا طرق دیگری هم فرض دارد که آیه در همان ابتدا با چند عبارت بر پیامبر ص نازل شود؛ و پیامبر ص برای افراد مختلف قراءات متعدد را مطرح می‌کرده؛ و حتی در مواردی خاص (مثلاً برای حضرت امیر ع) خود پیامبر ص هم با یکبار القا چند قرائت را به مخاطب خود منتقل می‌کرده است (فصل پنجم)؛ و نهایتاً چگونه خود نزول همین قراءات متعدد توانست با از بین بردن مهمترین انگیزه تحریف، عاملی بسیار مهم و اساسی در جلوگیری از وقوع تحریف در این آخرین کتاب آسمانی باشد؛ و چگونه عدم وقوع تحریف در قرآن با احادیثی که بسیاری از بزرگان از آنها بوی تحریف قرآن استشمام کرده‌اند (همچون احادیثی که تنها جمع‌کننده کامل قرآن را حضرت امیر ع معرفی می‌کند و یا از تعبیر «یاتی بقرآن جدید» در مورد امام زمان ع و یا وجود قرآنی خاص نزد اهل بیت و منع کردن دیگران از قرائت آن تا پیش از ظهور سخن به میان می‌آورد) جمع می‌شود (فصل ششم).

بخش اول: نزول قراءات متعدد و تحولات تاریخی این قراءات

مساله اصلی این بخش آن است که در گام اول با بررسی شواهد عینی تاریخی (بویژه در منابع شیعی) نشان دهد که وقوع قراءات متعددی که به شخص رسول الله ص بر گردد قابل انکار نیست؛ و در گام بعد به تفصیل به این مساله بپردازد که مواجهه‌های مسلمانان با این پدیده چه فراز و فرودهایی داشته است؛ که غفلت از این فراز و فرودها موجب بروز تحلیلهای ناصوابی در طول تاریخ گردیده است؛ به نحوی که کسی که بر این فراز و فرودها آگاه باشد بسیاری از مطالبی را که در نگاه اول به عنوان تناقض‌گویی یا تعارض در روایات تاریخی قلمداد می‌شود بر راحتی با هم قابل جمع می‌بیند.

فصل اول: وقوع تاریخی قراءات متعدد نزد عامه و خاصه

مقدمه

در بحثهای قبل دست کم پنج دلیل بر وجود و رواج قراءات متعددی در میان مسلمانان (هم‌رتبه بودن یا مهمتر بودن بسیاری از آنها از روایت حفص از عاصم) در تاریخ اسلام بیان شد که همگی به طور ضمنی دلالت بر اعتبار داشتن قراءاتی علاوه بر قرائت حفص از عاصم دارد:

- رواج قرائتی متفاوت از قرائت حفص از عاصم در غرب آفریقا تاکنون
 - عدم رواج مصحف مبتنی بر قرائت حفص از عاصم تا قرن ششم و نیز رواج کتابت چند قرائت در یک مصحف (قراءات متعدد در حاشیه یا با رنگ متفاوت)
 - تفسیر آیات بر اساس انواعی از قراءات در عموم تفاسیر شیعه و سنی تا قرن یازدهم به عنوان یک رویه متعارف؛ و جایگاه ضعیف قرائت حفص از عاصم در این تفاسیر؛ (در حالی که اگر محور همین قرائت بود، می‌بایست یا عمده تفاسیر با این قرائت نوشته می‌شد یا لااقل جایگاه این قرائت در اغلب تفاسیر مهمتر از سایر قراءات می‌بود).
 - عدم محوریت شخص حفص در مقام روایت از عاصم در کتاب تاریخ‌ساز «السبعة فی القراءات» (کتابی که با پشتوانه حکومتی موجب غلبه جدی قراءات سبع از قرن ۴ و کنار زدن بقیه قراءات شد)
 - استشهاد در احادیث مختلف شیعی به قرائتی غیر از قرائت عاصم به روایت حفص؛ مانند زیارت آل یس.
- و اشاره شد که برخی در دوسه قرن اخیر مدعی شده‌اند که اعتبار این قراءات متعدد هفت‌گانه یا ده‌گانه تنها تا زمان خود این قراء است. اگرچه این مساله برای کسانی که در عرصه قراءات مطالعه جدی داشته باشند واضح‌البطلان است، اما قبل از نشان دادن شواهدی میدانی بر باطل بودن این مدعا، خوب است اشاره شود که چنین توجیهی صرفاً در قرون اخیر پیدا شده و سیاق کلمات قدما بخوبی نشان می‌دهد که آنان که از تواتر یا اعتبار این قراءات سخن می‌گفته‌اند این را تا شخص پیامبر ص می‌دانسته‌اند؛ لیکن برای دفع دخل مقدر در ادامه جملاتی از علمای بزرگ در اعتقاد به تواتر این قراءات تا

شخص رسول الله ص تقدیم می‌شود؛ علمایی که اتفاقاً در عرصه‌های مورد نظر خود بسیار سخت‌گیر بوده و براحتی ادعای تواتر بر مطلبی نمی‌کرده‌اند.

تبصره ۱

لازم به ذکر است کسانی که در تواتر این قراءات خدشه می‌کنند، عموماً گمانشان این است که تنها یک قرائت از جانب خداوند و رسول الله ص به سوی مردم ارائه شده؛ و البته اشکالشان فقط در جایی پیاده می‌شود که این قراءات متفاوتند؛ و گرنه در محل‌هایی که این قراءات مشترکند – که اگر از مواردی که اختلاف در معنی تأثیری ندارد، صرف نظر کنیم، شاید بیش از ۹۸ درصد کلمات و آیات قرآن را شامل شود – هیچکس نمی‌تواند منکر تواتر این قراءات تا رسول الله ص شود؛ مثلاً وقتی ما چندین قرائت ناظر به کلمه «ملک» در آیه «ملک يوم الدين» داریم، و در میان این همه قراءت هیچکدام در خصوص عبارت «يوم الدين» هیچ اختلافی نکرده‌اند، قطعاً عبارت «يوم الدين» به نحو متواتر به رسول الله ص ختم می‌شود.

تبصره ۲

طبق چهار مطلبی که در بالا اشاره شد، لازمه این ادعا که فقط قرائت حفص از عاصم معتبر باشد، وقوع حدی از تحریف (کم و زیاد شدن) در قرآن است! زیرا لاقلاً تا قرن یازدهم شیوع قراءات دیگر، اگر بیش از شیوع این قرائت نبوده، قطعاً کمتر نبوده است.

از این رو، کسانی مثل برخی اخباریون قرن یازدهم (مانند سید نعمت الله جزایری) که در شیعه صریحاً به انکار تواتر و اعتبار الهی این قراءات اقدام کردند^۱، به سمت قبول تحریف قرآن متمایل شده‌اند؛ اما آنچه عجیب است انکار تواتر و اعتبار

۱. خود وی بعد از اینکه تصریح دارد که «عموم مجتهدین از اصحابنا» قائل به تواتر بوده‌اند؛ اما مدعی است که علمایی که وی آنها را اخباری می‌داند قائل به تحریف و لذا قائل به عدم تواتر این قراءات بوده‌اند. چنانکه بعداً بیان خواهد شد انتساب تحریف به علمای حدیث قرون اول ناشی از تغییر بستر اجتماعی‌ای است که در اینجا قصد داریم آن را شرح دهیم؛ و خواهیم دید که اگر بستر اجتماعی آن زمان فهمیده شود آوردن این روایاتی که امروزه تحت عنوان روایات تحریف برچسب‌گذاری می‌شود به هیچ عنوان از نظر آن محدث دلالت بر تحریف نداشته است.

وی در کلمات بزرگان پیش از خود، تنها توانسته به سه نفر قول به عدم تواتر اینها را نسبت دهد: یکی زمخشری از اهل سنت است و دیگری دو نفر از شیعه که وی مدعی این قول در آنهاست: سید بن طاووس (م ۶۶۴) و نجم‌الائمه رضی که در ادامه توضیح خواهیم داد که سید بن طاووس هم از این نسبت مبری است. سخن مرحوم جزائری چنین است:

و قد تلخص من تضاعف هذا الكلام أمران (أحدهما) وقوع التحريف و الزيادة و النقصان في المصحف (و ثانيهما) عدم تواتر القراءات عن يمين قوله حجة؛ اما الأول فقد خالف فيه الصدوق و المرتضى و أمين الإسلام الطبرسي حيث ذهبوا الى ان القرآن الذي نزل به جبرئيل (ع) هو ما بين دفتي المصحف من غير زيادة و لا نقصان ...

و اما الثاني فقد خالف فيه الجمهور و معظم المجتهدين من أصحابنا فإنهم حكموا بتواتر القراءات السبع و بجواز القراءة بكل واحدة منها في الصلاة و قالوا ان الكل مما نزل به الروح الأمين على قلب سيد المرسلين (ص)

وحیانی این قراءات متعدد از جانب علمایی است که بشدت تحریف قرآن را به طور کلی رد می‌کنند. به تعبیر دیگر، اقتضای منطقی انکار اعتبار قراءات غیرحفص، به اضافه این واقعیت تاریخی که این قرائت تا قرن یازدهم صرفاً یک قرائت در عرض بقیه، و بلکه گاه کم‌اهمیت‌تر از بقیه بوده، قبول وقوع حدی از تحریف در قرآن کریم است؛ پس انکار تحریف از سویی، و انکار تواتر قراءات غیرحفص از سوی دیگر، شاهی است بر نقص و ضعف اطلاعات این بزرگان از واقعیت تاریخی تعدد قراءات. ما در اینجا درصددیم نشان دهیم که نزول قراءات متعدد از سوی خداوند (و به تبع آن قبول تعدد قراءات وحیانی) نه تنها هیچ تلازمی با تحریف ندارد؛ بلکه از عواملی بوده که عملاً مانع وقوع تحریف شده است.

الف. تصریحات علمای شیعه به اعتبار انتساب قراءات متعدد تا شخص رسول الله ص

چنانکه بیان شد مساله اعتبار قراءات تا شخص رسول الله ص به لحاظ تاریخی برای کسانی که با مساله قراءات و بویژه «سنت إقرأ» آشنا باشند بسیار واضح است و این قاریان معروف (مثل قراء سبعة) از این جهت نامشان برده شده که اینان، هم قرائشان را نزد بسیاری از تابعین فراگرفته و بر آنها عرضه کرده‌اند، و هم بیشتر به آموزش قرائتی اهتمام داشتند که این قرائت در میان عمده مردم بلاد آنان و شهرهای نزدیک آنان، بسیار رایج بوده است (السبعة فی القراءات، ص ۸۷)؛ مثلاً:

- اگر عاصم می‌گوید این قرائتی را که به حفص آموزش دادم، از ابو عبد الرحمن سلمی و او از امام علی ع و ایشان از رسول الله ص گرفته است، علمای این علم تصریح می‌کنند که وی این دو نفر واسطه را به عنوان دو نفر شاخصی که قرائتی را به افراد فراوانی تعلیم داده‌اند مطرح کرده (جامع البیان فی القراءات السبع، ابو عمرو دانی، ج ۱، ص ۱۲۹)، و از این رو در

اما الموافقون لنا علی صحة هذين الدعوتين فعلى (الاولی) معظم الأخباریین خصوصاً مشایخنا المعاصرین و اما (الثانیة) فقد وافقنا علیها سیدنا الأجل علی بن طائوس طاب ثراه فی مواضع من کتاب سعد السعود و غیره و صاحب الکشاف عند تفسیر قوله تعالی وَكَذَلِكَ زَيْنَ لَكثيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ وَ نَجْم الأئمة الرضی فی موضعین من شرح الرسالة أحدهما عند قول ابن حاجب و إذا عطف علی الضمیر المجرور أعید الخافض (منع الحیاة و حجیة قول المجتهد من الأموات، ص ۷۱)

۱. فَهَؤُلَاءِ سَبْعَةُ نَفَرٍ مِنْ أَهْلِ الْحِجَازِ وَالْعِرَاقِ وَالشَّامِ خَلَفُوا فِي الْقِرَاءَةِ التَّابِعِينَ وَأَجْمَعَتْ عَلَى قِرَاءَتِهِمُ الْعُومَاءُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ مِصْرٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمُصَارِ الَّتِي سَمِيتَ وَغَيْرَهَا مِنَ الْبُلْدَانِ الَّتِي تَقَرَّبَ مِنْ هَذِهِ الْأُمُصَارِ إِلَّا أَنْ يَسْتَحْسِنَ رَجُلٌ لِنَفْسِهِ حَرْفًا شَاذًا فَيَقْرَأَ بِهِ مِنَ الْحُرُوفِ الَّتِي رَوَيْتَ عَنْ بَعْضِ الْأَوَّلِ مُنْفَرِدَةً فَذَلِكَ غَيْرُ دَاخِلٍ فِي قِرَاءَةِ الْعُومَاءِ وَلَا يَتَّبِعِي لِذِي لَبٍ أَنْ يَتَجَاوَزَ مَا مَضَتْ عَلَيْهِ الْأُئِمَّةُ وَالسَّلَفُ بِوَجْهِ يَرَاهُ جَائِزًا فِي الْعَرَبِيَّةِ أَوْ مِمَّا قَرَأَ بِهِ قَارِئٌ غَيْرُ مَجْمَعٍ عَلَيْهِ.

۲. [ما ينبغي اعتقاده في تاريخ المصحف]

۱۰۷ - قال أبو عمرو: وجملته ما نعتقده من هذا الباب وغيره من إنزال القرآن وكتابتها وجمعه وتأويله وقراءته ووجوهه ونذهب إليه ونختاره: أن القرآن منزل على سبعة أحرف كلها شاف كاف وحق وصاب وأن الله تعالى قد خير القراء في جميعها وصوبهم إذا قرءوا بشيء منها، وأن هذه الأحرف السبعة المختلف معانيها تارة وألفاظها تارة مع اتفاق المعنى ليس فيها تضاد ولا تناف للمعنى ولا إحالة ولا فساد، وإننا لا ندري حقيقة أي هذه السبعة الأحرف كان آخر العرض أو آخر العرض كان ببعضها دون جميعها، وأن جميع هذه السبعة أحرف قد كانت ظهرت واستفاضت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وضبطتها الأمة على اختلافها عنه، وتلقيها منه، ولم يكن شيء منها مشكوكا فيه ولا

مرتبا به.

بسیاری از کتب علم قراءات نشان داده‌اند که خود این واسطه‌ها مطالب را از چندین نفر گرفته‌اند؛ مثلاً از خود ابوعبدالرحمن سلمی نقل شده که پیامبر ص افراد را می‌نشانند و آیات قرآن را ده‌تا ده‌تا به آنها تعلیم می‌داد [یعنی این نبوده که صرفاً افراد در هنگام شأن نزول آیات را بشنوند؛ بلکه پیامبر به طور خاص آیات را به افراد مختلف تعلیم می‌داد]؛ و خود ابوعبدالرحمن سلمی هم چهل سال در مسجد کوفه کرسی تدریس داشت و نقل شده که او هم قرائت قرآنی را که از صحابه مذکور یادگرفته بود ده آیه ده آیه، یا بیست آیه بیست آیه به مخاطبان آموزش می‌داد [یعنی فقط عاصم نبوده] (السبعة فی القراءات، ص ۶۷-۶۹)^۱ و ابوحیان اندلسی نیز وقتی برخی از سلسله سندهای خود را به ابوعبدالرحمن سلمی می‌رساند در همین

۱۰۸ - وأن أمير المؤمنين عثمان رضي الله عنه ومن بالحضرة من جميع الصحابة قد أثبتوا جميع تلك الأحرف في المصاحف وأخبروا بصحتها وأعلموا بصوابها وخيروا الناس فيها كما كان صنع رسول الله صلى الله عليه وسلم، وأن من هذه الأحرف حرف أبي بن كعب، وحرف عبد الله بن مسعود، وحرف زيد بن ثابت، وأن عثمان رحمه الله تعالى والجماعة إنما طرخوا حروفا وقراءات باطلة غير معروفة ولا ثابتة بل منقولة عن الرسول صلى الله عليه وسلم نقل الأحاديث التي لا يجوز إثبات قرآن وقراءات بها.

۱۰۹ - وأن معنى إضافة كل حرف مما أنزل الله تعالى إلى من أضيف من الصحابة كأبي وعبد الله وزيد وغيرهم من قبل أنه كان أضبط له وأكثر قراءة وإقراء به وملازمة له وميلاً إليه لا غير ذلك. وكذلك إضافة الحروف والقراءات إلى أئمة القراءة بالأمصار، المراد بها أن ذلك القارئ وذلك الإمام اختار القراءة بذلك الوجه من اللغة وآثره على غيره وداوم عليه ولزمه حتى اشتهر وعرف به وقصد فيه وأخذ عنه، فلذلك أضيف إليه دون غيره من القراء، وهذه الإضافة إضافة اختيار ودوام ولزوم لا إضافة اختراع ورأى واجتهاد.

۱. لازم به ذکر است در عبارت ابن مجاهد، شاگرد سلمی را فقط به ۴ نفر اسناد می‌دهد اما ابوحیان توحیدی وقتی دارد سندهای خود در قراءات را برمی‌شمرد از عاصم که به سلمی می‌رسد نام ابن مسعود را هم جزء اساتید سلمی برمی‌شمرد (مطلب ابوحیان را در بند ۴ بحث فوق آوردیم). اما عبارات ابن مجاهد:

وَأَوَّلُ مَنْ أَقْرَأَ بِالْكُوفَةِ الْقِرَاءَةَ الَّتِي جَمَعَ عُثْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ النَّاسَ عَلَيْهَا أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّلْمِيُّ وَاسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَبِيبٍ فَجَلَسَ فِي الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ وَنَصَبَ نَفْسَهُ لِتَعْلِيمِ النَّاسِ الْقُرْآنَ وَلَمْ يَزَلْ يَقْرَأُ بِهَا أَرْبَعِينَ سَنَةً فِيمَا ذَكَرَ أَبُو إِسْحَقَ السَّبْعِيُّ إِلَى أَنْ تَوَفَّى فِي وَلَايَةِ بَشْرِ بْنِ مَرْوَانَ. أَخْبَرَنِي بِذَلِكَ مُوسَى بْنُ إِسْحَقَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ قَيْسٍ عَنْ أَبِي إِسْحَقَ أَنَّ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ كَانَ يَقْرَأُ النَّاسَ فِي الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ أَرْبَعِينَ سَنَةً إِلَى أَنْ تَوَفَّى فِي وَلَايَةِ بَشْرِ بْنِ مَرْوَانَ وَكَانَتْ وَلَايَةُ بَشْرِ بْنِ مَرْوَانَ سَنَةً ثَلَاثَ وَسَبْعِينَ

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنْصُورٍ الرَّمَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ الطَّيَالِسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عُلْقَمَةَ بْنِ مَرْثَدَ عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ أَنَّ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَقْرَأَ النَّاسَ فِي خِلَافَةِ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ إِلَى أَنْ تَوَفَّى فِي إِمَارَةِ الْحَجَّاجِ وَكَانَ أَخَذَ الْقِرَاءَةَ عَنْ عُثْمَانَ وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَزَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ وَعَبْدِ اللَّهِ ابْنِ مَسْعُودٍ وَأَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ وَكَانَ يَقُولُ قَرَأْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ الْقُرْآنَ كَثِيرًا وَأَمْسَكَتَ عَلَيْهِ الْمُصْحَفَ فَقَرَأَ عَلَيَّ وَأَقْرَأْتُ الْحُسَيْنَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا حَتَّى قَرَأَ عَلَى الْقُرْآنِ وَكَانَا يَدْرِسَانِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ فَرُبَّمَا أَخَذَ عَلَيَّ الْحَرْفَ بَعْدَ الْحَرْفِ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْوَكَيْعِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْجَعْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبَانَ عَنْ عُلْقَمَةَ بْنِ مَرْثَدَ أَنَّ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ مِنْ عُثْمَانَ وَعَرَضَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا

سندهایش نشان می‌دهد که سلمی قرائت خود را [دست کم] از حضرت علی ع و عثمان و زید بن ثابت و ابی بن کعب و ابن مسعود فراگرفته و بر آنها عرضه کرده است (البحر المحيط فی التفسیر، ج ۱، ص ۲۲).

– یا خود نافع (قاری معروف مدینه؛ که امروزه قرائتش در بلاد غرب اسلامی رواج دارد) تصریح کرده که من نزد ۷۰ تن از تابعین قرائت را یادگرفته و بر آنها عرضه کرده‌ام (السبعة فی القراءات، ص ۲۶۱)؛ و تصریح می‌کند من همه قراءاتی را که

وحدثونا عن يحيى بن أبي كثير عن عطاء بن السائب قال أخبرني أبو عبد الرحمن قال حدثني الذين كانوا يقرئونا عثمان بن عفان وعبد الله بن مسعود وأبي بن كعب رضي الله تعالى عنهم أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقرئهم العشر فلما يجاوزونها إلى عشر أخرى حتى يتعلموا ما فيها من العمل فتعلمنا القرآن والعمل جميعاً
وحدثني أبو الفضل زريق الوراق قال حدثنا أبو يوسف القلوسی قال حدثنا شهاب بن عباد قال حدثنا إبراهيم بن حميد عن ابن أبي خالد قال كان أبو عبد الرحمن يقرئ عشرين بالغداة وعشرين بالعشي ويعلمهم أين الخمس والعشر وكان يقرئنا خمسا خمسا
فلما مات أبو عبد الرحمن رحمه الله تعالى خلفه في موضعه أبو بكر عاصم بن أبي النجود.
۱. متن وی قبلا آمد.

۲. وحدثني أبو سعيد المفضل بن محمد بن إبراهيم بمكة قال حدثنا أبو جمة محمد بن يوسف الزيدي قال أبو بكر فقلت له الزبيدي فقال الزبيدي قال حدثنا أبو قرة سمعت نافعاً يقول قرأت على سبعين من التابعين.
تبصره:

این عبارت نافع در اغلب کتب دیگر هم به همین صورت آمده است؛ مثلاً:

المبسوط فی القراءات العشر (ابوبکر نیشابوری م ۳۸۱)، ص ۱۹-۲۰

قال أبو الحسن أحمد بن يزيد: فقرأت القرآن على قالون وألفت هذه القراءة وسألت قالون عن فراغی من القراءة: أروى هذه القراءة التي قرأتها عليك عنك عن نافع قال: نعم. ثم أتيت قالون بعد ذلك بسنتين فدفعت إليه كتاب نافع الذي ألفته، فقرأه حتى أتى على آخره فما غير منه حرفاً. قال أحمد بن يزيد: وسمعت سعيد بن منصور يقول: كان مالك بن أنس يقول: قراءة نافع سنة. وقرأت القرآن من أوله إلى آخره على أبي الحسين أحمد بن عثمان ابن جعفر بن بويان قال: قرأت على أبي حسان محمد بن أحمد بن الأشعث، وقرأ أبو حسان على أبي نشيط محمد بن هارون المروزي. وقرأ أبو نشيط على قالون عيسى بن مينا، وقرأ قالون على نافع بن عبد الرحمن بن أبي نعيم. وروى عن نافع أنه قال: «قرأت على سبعين من التابعين». رحمة الله عليهم أجمعين

تاریخ أصبهان (ابونعیم اصفهانی م ۴۳۰) ج ۲، ص ۳۰۱

حدثنا أبو بكر الأجرى، ثنا المفضل بن محمد الجندی، ثنا أبو حمة، ثنا موسى بن طارق، قال: سمعت نافع بن أبي نعيم، يقول: «قرأت على سبعين من التابعين»

جامع البیان فی القراءات السبع (ابوعمر و دانی م ۴۴۴) ج ۱، ص ۲۳۰

حدثنا محمد بن علي، قال: حدثنا ابن مجاهد، قال: حدثنا المفضل بن محمد، قال: حدثنا أبو جمة محمد بن يوسف، قال: حدثنا أبو قرة،

قال: سمعت نافعاً يقول: قرأت على سبعين من التابعين.

اما در دو کتاب دیگر به این صورت آمده:

إعراب القراءات السبع وعللها (ابن خالويه م ۳۷۰) (ط العلمية) ص ۱۶

«وَقَرَأَ نَافِعٌ عَلَى سَبْعِينَ مِنَ التَّابِعِينَ مِنْهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ يَزِيدُ بْنُ الْقَعْقَاعِ، وَشَيْبَةُ بْنُ نَصَاحٍ، وَيَزِيدُ بْنُ رُوْمَانَ، قَالَ: فَمَا اتَّفَقَ عَلَيْهِ اثْنَانِ أَخَذْتُهُ، وَمَا شَذَّ وَاحِدٌ مِنْهُمْ تَرَكْتُهُ حَتَّى أَلْفَتْ هَذِهِ الْقِرَاءَةَ»

الإبانة عن معاني القراءات (مكي بن ابوطالب م ٤٣٧) ص ٤٩

واحتاج كل واحد من هؤلاء القراء، أن يأخذ مما قرأ ويترك، فقد قال نافع: قرأت على سبعين من التابعين، فما اجتمع عليه اثنان أخذته، وما شك فيه واحد تركته، حتى اتبعت هذه القراءة.

الإبانة عن معاني القراءات (مكي بن ابوطالب م ٤٣٧) ص ٨٣

فإن سأل سائل، فقال: ما العلة التي من أجلها كثر الاختلاف عن هذه الأئمة، وكل واحد منهم قد انفرد بقراءة اختارها مما قرأ به على أئمتهم؟

فالجواب: أن كل واحد من الأئمة قرأ على جماعة بقراءات مختلفة، فنقل ذلك على ما قرأ، فكانا في برهة من أعمارهم يقرئون الناس بما قرءوا، فمن قرأ عليهم بأى حرف كان لم يردده عنه، إذا كان ذلك مما قرءوا به على أئمتهم. ألا ترى أن نافعاً قال: قرأت على سبعين من التابعين، فما اتفق عليه اثنان أخذته، وما شذ فيه واحد تركته. يريد، والله أعلم، مما خالف المصحف. فكان مما قرأ عليه بما اتفق فيه اثنان من أئمتهم لم ينكر عليه ذلك. وقد روى عنه أنه كان يقرئ الناس بكل ما قرأ به حتى يقال له: نريد أن نقرأ عليك باختيارك مما رويت. (ابوشامه م ٦٦٥) هم در المرشد الوجيز إلى علوم تتعلق بالكتاب العزيز عين عبارات فوق از مكي را آورده

برخی اشکال کرده‌اند که این جمله نشان می‌دهد که این گونه نبوده که لزوماً قرائت وی تا رسول الله ص متواتر باشد.

پاسخش این است که اولاً دقت شود که وی حداقل دو نفر را مطرح کرده وگرنه در عموم موارد بیش از دو نفر بوده (مثل عرضه هایی که هیچ اختلاف قرائتی نیست که هر ٧٠ نفر مشترک بوده اند)

ثانیاً اگر عبارات ابن مجاهد (م ٣٢٤) (که بعداً دانی هم عیناً آن را از ابن مجاهد نقل کرده: جامع البیان فی القراءات السبع؛ ج ١، ص ٢٢٧) را که در ادامه تقدیم می‌شود ببینیم برایمان واضح می‌شود که در عبارات ابن خالویه (م ٣٧٠) و مکی (م ٤٣٧) که همگی بعد از او بوده‌اند تقطیع و تلفیق در عبارت نافع رخ داده است، (که خود آوردن کلمه «قال» بین دو عبارت نافع توسط ابن خالویه نیز شاهی بر این تلفیق است) یعنی اینها دو مطلب است؛ یکبار گفته که من قرائتم را بر ٧٠ تابعی عرضه کردم؛ اما در جای دیگر گفته که برای این اختیار القرائه که دارم معیارم این بود که دست کم دو تا از اساتید اصلی‌ام (که ٥ نفر آنها را همه اسم برده‌اند ولی ظاهراً بیش از آن بوده) این را قرائت کرده باشند (که کاملاً قابل جمع است که مثلاً ٣٠ نفر دیگر از آن تابعین هم همین قرائت را داشته باشند)؛ همچنین کلمه «منهم» در عبارت ابنوسی (م ٤٥٧) هم که این عبارت نافع را کاملاً مستقل بدون اشاره به سبعین می‌آورد موید دیگری بر این مدعاست:

السبعة في القراءات، ص ٦١

وَحَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ الْمُفَضَّلُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بِمَكَّةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَمَةَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ الزُّيْدِيُّ قَالَ أَبُو بَكْرٍ فَقُلْتُ لَهُ الزُّيْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو قُرَّةَ سَمِعْتُ نَافِعًا يَقُولُ قَرَأْتُ عَلَى سَبْعِينَ مِنَ التَّابِعِينَ.

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرَجِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْمَسِّيْبِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ نَافِعٍ أَنَّهُ قَالَ أَدْرَكْتُ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةَ الْخَمْسَةَ وَغَيْرَهُمْ مِمَّنْ سَمِيَ فَلَمْ يَحْفَظْ أَبِي أَسْمَاءَهُمْ. قَالَ نَافِعٌ فَظَنَرْتُ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ اثْنَانِ مِنْهُمْ فَأَخَذْتُهُ وَمَا شَذَّ فِيهِ وَاحِدٌ فَتَرَكْتُهُ حَتَّى أَلْفَتْ هَذِهِ الْقِرَاءَةَ فِي هَذِهِ الْحُرُوفِ.

مشيخة الآبَنُوسِي (م ٤٥٧) ج ٢، ص ١٣٥

فراگرفته‌ام به متعلمانی که نزد می‌آیند آموزش می‌دهم و تنها اگر کسی به طور خاص به من بگوید قرائتی که خودم اختیار کرده‌ام به او بگویم آن قرائت را می‌گویم؛ وگرنه دلیلی ندارد که خود و دیگران را از ثواب قراءاتی که همگی قرآن است محروم کنم؛ که از این سخنش برداشت می‌شود که اغلب قراء مشهور با تمام قراءات آشنایی داشته‌اند (الکامل فی القراءات العشر والأربعین الزائدة علیها (هذلی مغربی م ۶۵)، ص ۴۴).

أخبرنا ابن العلاف قال حدثنا أحمد بن عثمان قال حدثنا ثعلب قال حدثنا خلف البزار قال حدثني إسحاق بن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الله بن المسيب المسيبي المخزومي قال سمعت نافع ابن عبد الرحمن بن أبي نعيم المدني يقول أدركت بالمدينة يعني مدينة رسول الله صلى الله عليه وسلم أئمة يقتدى بهم عبد الرحمن بن الأعرج ابن هرمز ويزيد بن رومان وشيبة بن نصاح وأبو جعفر [ص: ۱۳۶] القارئ ومسلم بن جندب وأناس لم يذكرهم إسحاق. قال نافع فنظرت إلى ما اجتمع عليه اثنان منهم فأخذته وما شك فيه واحد فتركه حتى ألفت هذه القراءة، فقرأ على إسحاق حروفا من القرآن من أوله إلى آخره وأخبرني أنه قرأ القرآن على نافع وأخذ عنه.

به نظر می‌رسد حتی در ذهن مکی نیز همین مطلب بوده است که این اخذ لا اقل از دو نفر، فقط ناظر به اساتید بارزش است نه این ۷۰ نفر؛ زیرا وقتی دارد مراد نافع را توضیح می‌دهد نمی‌گوید «اثنان من التابعین» بلکه می‌گوید «اثنان من ائمتهم». ضمناً توجه شود که خود مکی هم با عبارت «یرید، والله أعلم، مما خالف المصحف» این احتمال که کنار گذاشتن مذکور در عبارت وی ناظر به مصاحف غیر عثمانی باشد را تقویت می‌کند؛ یعنی ظاهراً در برداشت دانی از این تعابیر نافع، اصلاً برایش باورکردنی نیست که قرائتی ناظر به مصحف عثمانی (که نافع اختیار خود را بر اساس این گونه قراءات قرار داده) در کار باشد که فقط یک نفر آن را قرائت کرده باشد؛ و چون می‌دانسته که اساساً تابعین در آن زمان قراءات مخالف مصحف عثمان را نقل میکردند و تا قرن چهارم [مثل زمان بخاری] نقل قراءات خلاف مصحف مستنکر نبوده و ابوحنیفه بر طبق آنها فتوی داده، توجیهی آورده که بگوید این کنار گذاشتن شاذی که فقط یک نفر خوانده، ناظر به مصاحف غیر عثمانی بوده است؛ نه اینکه زمان نافع، قرائتی منطبق بر مصحف عثمانی پیدا می‌شده که از ۷۰ تابعی فقط یک نفر آن را برای نافع خوانده باشد. (البته این بازخوانی ذهنیت مکی است؛ نه لزوماً تایید آن).

ثالثاً اینکه ما نمی‌خواهیم تواتر را این طور پیش ببریم که صرفاً تا نافع متواتر باشد و سپس از نافع به رسول الله ص متواتر باشد؛ زیرا تواتر باید در همه طبقات باشد و در صورت بیان فوق، خروجی این مساله در همه طبقات متواتر نمی‌شود (زیرا خود نافع یک نفر است و صرف اینکه قبل و بعدش تواتر باشد مشکل تواتر در همه طبقات را حل نمی‌کند). بلکه مقصود ما این است که در همه طبقات متواتر است؛ و اینها را شاهد آوردیم بر اینکه فکر نکنید که فقط یک نفر از یک نفر گرفته. به تعبیر دیگر، یعنی حتی اگر مقصود وی این بود که من این قرائتم را فقط از دو نفر از تابعین گرفته‌ام باز می‌توان چنین پاسخ داد که: بله، از خود شخص نافع، هر قرائتی دست کم به دو نفر از تابعین برمی‌گردد؛ اما همزمان با نافع هم دهها نفر دیگر بوده‌اند که این قرائتی که نافع از تابعین فراگرفته بود را خودشان از تابعین – نه از نافع فراگرفته بودند؛ و این گونه است که هر طبقه متواتر می‌شود.

^۱. «قال ابن أبي أويس: قال لي مالك: قرأت علي نافع قال أبو دحية: خرجت بكتاب الليث بن سعد إلى نافع فوجدته يقرئ الناس بجميع القراءات فقلت: سبحان الله يا نافع أتقرئ الناس بجميع القراءات؟ فقال: أو أحرِم نفسي الثواب أنا أقرئ الناس بجميع القراءات حتى إذا جاء من يطلب حرفي قرأته به. قال الأعشى: قال ورش: كان نافع يسهل القراءة لمن قرأ عليه إلا أن يقول له رجل أريد قرأتك أخذه بالنبر في مواضعه وإتمام الميمات، يعني: الضم، وهذا يوحى إلي أن اختياري ذلك ويومئ إلي أن أحداً من القراء لم يختر إلا بعد تتبع جميع القراءات قال أبو قرة موسى بن طارق: لما قرأت علي نافع فسمعتة يقول: أخذ علي سبعون من التابعين.

با این حال برخی شواهدی بر تصریح فقها و بزرگان شیعه به اعتبار و تواتر این قراءات تا رسول الله ص - که برای ناآشنایان با سنت اقراء می تواند مفید باشد - تقدیم می گردد:

(۱) خود سید نعمت الله جزائری (م ۱۱۱۲) که از اولین کسانی است که صریحا به انکار تواتر این قراءات پرداخته تصریح می کند که «معظم مجتهدین من اصحابنا» که به تواتر این قراءات قائلند، همه این قراءات متواتر را نازل شده بر قلب سیدالمرسلین می دانند (یعنی تواترش را تا پیامبر ص قائلند نه تا قراء مذکور):

و اما الثانی [= عدم تواتر القراءات عمن یكون قوله حجة] فقد خالف فيه الجمهور و معظم المجتهدین من أصحابنا فإنهم حکموا بتواتر القراءات السبع و بجواز القراءة بكل واحدة منها فی الصلاة و قالوا **ان الكل مما نزل به الروح الأمين علی قلب سید المرسلین** (ص) (منع الحیاء و حجة قول المجتهد من الأموات، ص ۷۱)

جالب اینجاست که وی در مقابل «معظم مجتهدین من اصحابنا» عملا حامی ای برای نظر خودش پیدا نکرده است؛ وی ابتدا برای اینکه موضع خویش را تقویت کند ابتدا ادعای تحریف قرآن را با تعبیر «معظم الأخباریین خصوصا مشایخنا المعاصرین» به عموم اخباریون نسبت می دهد (که درباره بحث بخوبی ریشه اشتباه وی و اخباریون معاصرش در برداشت از احادیث مذکور معلوم خواهد شد)، سپس درباره قول به عدم تواتر قرآن تنها از سه نفر نام می برد: زمخشری و نجم الاثمه شیخ رضی، و سید بن طاوس در کتاب سعد السعود (منع الحیاء و حجة قول المجتهد من الأموات، ص ۷۱)؛ که زمخشری از اهل سنت است و خود اهل سنت این موضع را ناشی از بی اطلاعی وی دانسته اند؛ و نجم الدین شیخ رضی هم هیچ دلیلی بر مدعایش نیاورده است و سید بن طاوس هم با بررسی کل این کتاب عبارتی از وی که دلالت بر انکار تواتر قراءات داشته باشد یافت نشد و به نظر می رسد تحلیل وی به سوء برداشت از کلام آن بزرگوار در مقام رد قول جبائی (سعد السعود، ص ۱۴۴)^۱ و بلخی (سعد السعود، ص ۱۹۲-۱۹۳)^۱ برمی گردد و بهترین شاهد بر این مدعا آن است که وی در جای

^۱ . سید در مقام رد قول جبائی و در مقام جدل با وی است، بدین بیان که اگر قول شیعه مستلزم دستکاری در قرآن باشد قول شما در احراق مصاحف توسط عثمان و نیز قبول تعدد قراءات هم مستلزم تحریف است. به عبارات وی دقت کنید:

فصل [فی طعن الجبائی علی الشیعة]

فیما نذکره من أواخر المجلد من تفسیر أبی علی محمد بن عبد الوهاب الجبائی من القائمة الثانية إلی ما نذکره من کلامه فی الکراس الأول من لفظه فقال محنة الرافضة علی ضعفاء المسلمين أعظم من محنة الزنادقة ثم شرع یدعی بیان ذلك بأن الرافضة تدعی نقصان القرآن و تبدیله و تغیره. فیقال له کل ما ذکرته من طعن و قدح علی من یذکر أن القرآن وقع فیہ تبدیل و تغیر فهو متوجه علی سیدک عثمان بن عفان لأن المسلمين أطبقوا أنه جمع الناس علی هذا المصحف الشریف و حرف و أحرق ما عداه من المصاحف فلولا اعتراف عثمان بأنه وقع تبدیل و تغیر من الصحابة ما كان هناك مصحف محرف و كانت تكون متساوية و یقال له أنت مقر بهؤلاء القراء السبعة الذین یختلفون فی حروف و إعراب و غیر ذلك من القرآن لو لا اختلافهم ما كانوا سبعة بل كانوا یکونون قارئاً واحداً و هؤلاء السبعة منکم و لیسوا من رجال من ذکرت أنهم رافضة و یقال له أيضا إن القراء العشرة أيضا من رجالکم و هم قد اختلفوا فی حروف و مواضع كثيرة من القرآن و کلهم عندکم علی

جای کتابش از قراءات مختلف (بدون هیچ اعتراضی بر این قراءات) یاد می‌کند و مثلاً در مقام نقد بلخی با عبارت «اذا كان القرآن مصوناً من الزيادة والنقصان كما يقتضيه العقل والشرع» موضع وی را به چالش می‌کشد. نکته مهم این است که همین که تا قبل از وی فقط یک نفر از علمای شیعه را یافته است که مخالف تواتر بوده باشد و خودش هم تصریح می‌کند که مقصودش از تواتر، تواتر تا کسی است که قول او حجت باشد (یعنی تا معصوم) نشان می‌دهد که قول به تواتر قراءات سبع تا پیامبر ص تا آن زمان مورد اجماع عموم علمای شیعه (اعم از مجتهدان و محدثان) بوده است.

۲) شهید ثانی (م ۹۶۶) یکی از متقدمان سید نعمت الله جزائری است که نه تنها قراءات سبع، بلکه قراءات عشر را متواتر تا رسول الله ص می‌دانسته؛ و ظاهراً متوجه تغییر بستر اجتماعی‌ای که از زمان ابن مجاهد به وقوع پیوسته، بوده است؛ چرا که تصریح می‌کند که انحصار قراءات به این هفت و ده قراءات امری است که بعدها پیدا شده است:

الصواب فمن ترى ادعى اختلاف القرآن و غيره أنتم و سلفكم لا الرافضة و من المعلوم من مذهب الذي تسميهم رافضة أن قولهم واحد في القرآن و يقال له قد رأينا في تفسيرك ادعيت أن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ما هي من القرآن الشريف و قد أثبتها عثمان فيه و هو مذهب لسلفكم أنهم لا يرونها آية من القرآن و هي مائة و ثلاث عشرة آية في المصحف الشريف تزعمون أنها زائدة و ليست من القرآن فهل هذا الاعتراف منك يا أبا علي بزيادةكم في المصحف الشريف (سعد السعود، ص ۱۴۴)

خرده گرفتن وی بر جبائی، عتابی است که چرا از خود صحابه کرام مسنداً نقل نمی‌کنید؛ و این به معنای انکار تواتر قراء سبع تا پیامبر نیست.

شاید بهترین شاهد بر اینکه سید بن طاووس به هیچ وجه قائل به تحریف نبوده همین عبارات خود وی در سعد السعود باشد:

فيا لله و يا للعجب إذا كان القرآن مصوناً من الزيادة و النقصان كما يقتضيه العقل و الشرع كيف يلزم أن يكون قبلها ما ليس فيها (سعد

السعود للنفس منضود ؛ النص ؛ ص ۱۹۳)

۱. أقول ثم طعن البلخي في الوجهة الثانية من القائمة السادسة من الكراس الثاني على جماعة من القراء منهم حمزة و الكلبي و أبو صالح و كثير ما روى في التفسير ثم قال البلخي في الوجهة من القائمة الثالثة من الثالث ما هذا لفظه و اختلف أهل العلم في أول آية منها فقال أهل الكوفة و أهل مكة إنها بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و أبي ذلك أهل المدينة و أهل البصرة و احتجوا بأنها لو كانت آية من نفس السورة لوجب أن تكون قبلها مثلها ليكون إحداها افتتاحاً للسورة حسب الواجب في سائر السور و الأخرى أول آية منها و ما قالوه عندنا هو الصواب و الله أعلم. يقول على بن موسى بن طاووس قد تعجبت ممن استدل على أن القرآن محفوظ من عند رسول الله ص و أنه هو الذي جمعه ثم ذكر هاهنا اختلاف أهل مكة و المدينة و أهل الكوفة و أهل البصرة و اختار أن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ليست من السورة و أعجب من ذلك احتجائه بأنها لو كانت من نفس السورة كان قد ذكر قبلها افتتاحاً فيا لله و يا للعجب إذا كان القرآن مصوناً من الزيادة و النقصان كما يقتضيه العقل و الشرع كيف يلزم أن يكون قبلها ما ليس فيها و كيف كان يجوز ذلك أصلاً و لو كان هذا جائزاً لكان في سورة براءة لافتتاحها بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كما كنا ذكرناه من قبل هذا و قد ذكر من اختلاف القراءات و المعاني المتضادات ما يقضى به على نفسه من تحقيق أن القرآن محفوظ من عند صاحب النبوة و قد كان ينبغي حيث اختار ذلك و اعتمد عليه أن يعين على ما أجمع الصحابة عن رسول الله ص ليتيم له ما استدل به و بلغ إليه

[الثاني: مراعاة إعرابها] (الثاني: مراعاة إعرابها) و المراد به ما يشمل الإعراب و البناء. (و تشديدها) لنيابته مناب الحرف المدغم. (على الوجه المنقول بالتواتر) و هي قراءة السبعة المشهورة، و في تواتر تمام العشرة بإضافة أبي جعفر و يعقوب و خلف خلاف، أجوده ثبوته، و قد شهد المصنّف في الذكرى بتواترها ، و هو لا يقصر عن نقل الإجماع بخبر الواحد....

....و أما اتّباع قراءة الواحد من العشرة في جميع السورة فغير واجب قطعاً، بل و لا مستحبّ، **فإنّ الكلّ من عند الله نزل به**

الروح الأمين على قلب سيّد المرسلين تخفيفاً على الأئمّة و تهويناً على أهل هذه الملة. **و انحصار القراءات فيما ذكر أمر حادث غير معروف في الزمن السّابق**، بل كثير من الفضلاء أنكر ذلك خوفاً من التباس الأمر، و توهم أنّ المراد بالسبعة هي الأحرف التي ورد في النقل أنّ القرآن أنزل عليها، و الأمر ليس كذلك، فالواجب القراءة بما تواتر منها. (فلو قرأ ب) القراءات (الشواذ) و هي في زماننا ما عدا العشر، و ما لم يكن متواتراً (بطلت) الصلاة. (المقاصد العلية في شرح الرسالة الألفية، ص ٢٤٥)

و باید اذعان کرد که این جمله شهید ثانی، جمله‌ای بوده که در کتب بزرگان علم قرائت اهل سنت مکرر آمده است؛ چنانکه این عبارت در معروفترین کتاب ابن جزری (م ٨٣٣؛ معروفترین عالم علم قراءات؛ که توانست انحصار در هفت قرائت را در فضای کلاسیک بشکند و تواتر قراءات عشر را مستقر کند) یعنی «النشر فی القراءات العشر» (ج ١، ص ١٩) آمده است.^١ جالب اینجاست که شهید ثانی از شواهدی که برای تواتر عشر برمی شمرد این است که یکی از متاخرین از قراء کتابی تالیف کرده است که برای هریک از این قراءات رجال قراء در هر طبقه را برشمرده است و تعداد هر طبقه‌ای در حدی است که بیش از تعداد مورد نیاز برای تواتر است:

و المراد بالإعراب هنا ما تواتر نقله منه في القرآن، لا ما وافق العريية مطلقاً، فإنّ القراءة سنّة متّبعة، فلا تجوز القراءة بالشواذ و إن كانت جائزة في العريية. و المراد بالشاذّ ما زاد على قراءة العشرة المذكورة، كقراءة ابن مسعود و ابن محيصن. و قد أجمع العلماء على تواتر السبعة، و اختلفوا في تمام العشرة، و هي قراءة أبي جعفر و يعقوب و خلف. و المشهور بين المتأخّرين تواترها، و ممّن شهد به الشهيد رحمه الله، و لا يقصر ذلك عن ثبوت الإجماع بخبر الواحد، فتجوز القراءة بها، مع **أنّ بعض محقّقي القراء من المتأخّرين أفرد كتاباً في أسماء الرجال الذين نقلوها في كلّ طبقه، و همّ يزيدون عمّا يعتبر في التواتر، فتجوز القراءة بها إن شاء الله.** (و) كذا (لا) تجزئ القراءة (مع مخالفة ترتيب الآيات) على الوجه المنقول بالتواتر. (روض الجنان في شرح إرشاد الأذهان ط - الحديثه)، ج ٢، ص ٧٠٠)

٣) شيخ حر عاملی (م ١١٠٤؛ صاحب وسائل) در مقابل این برداشت ناصواب از تواتر (که تواتر تا زمان قراء بوده) کتابی نوشت به نام «تواتر القرآن»^٢ و در آن با قاطعیت ابراز می‌دارد که قطعاً منظور بزرگان از تواتر قراءات، تواتر تا قراء نبوده، چرا

١. و إن لم يكن على سبيل النقل، بل على سبيل القراءة والتلاوة، فإنه جائز صحيح مقبول لا منع منه ولا حظر، وإن كنا نعييه على أئمة القراءات العارفين باختلاف الروايات من وجه تساوى العلماء بالعوام لا من وجه أن ذلك مكروه أو حرام، إذ كل من عند الله نزل به الروح الأمين على قلب سيد المرسلين تخفيفاً عن الأئمة، وتهويناً على أهل هذه الملة.

٢. شيخ حر عاملی، صاحب كتاب وسائل الشيعه (متوفى ١١٠٤) در پاسخ به شبهات مخالفان رساله ای با عنوان «فی اثبات تواتر القرآن» نگاشته است. این متن در سال‌های اخیر دوبار چاپ شده است، چاپ نخست به تصحیح آقای محمد هادی گرامی است که آن را دارالکتب

که هیچ فایده‌ای بر چنین تواتری مترتب نیست؛ بلکه هر وقت سخن از تواتر می‌آورده‌اند منظورشان تواتر تا شخص رسول الله ص بوده است:

الثَّالِثُ [تعارض العبارات]: ما أورده من العبارات متعارضة، فيفهم من بعضها بل من أكثرها أن جميع تلك القراءات متواترة أو أكثرها أو الذي بقي منها و أن الذي ترك منها هو الشاذ فكيف يجعل كلها دليلا على نفى التواتر عن القراءات السبعة فضلا عن نفى تواتر القرآن؟! مع أنها دليل على إثباته بطريق الأولوية **و لا يظن أن مرادهم تواتر القراءات عن صاحبها لعدم فائدته و انتفاء وجوب العمل بقوله بل مرادهم تواترها عن الرسول عليه السلام قطعا** و إذا كانت العبارات قد تعارضت لزم تساقطها على تقدير تساويها، و معلوم أن طرف التواتر هنا راجح بل [لا] معارض له عند التحقيق فسقط الاستدلال. (تواتر القرآن، ص ۱۰۴)

و به نظر می‌رسد این حجتی قاطع باشد برای اینکه هر جا قول به تواتر قرآن در میان قدما مطرح می‌شود ناظر به تواتر تا پیامبر ص باشد؛ که این مطلب بوده که منجر می‌شده امثال سید نعمت الله جزائری هم به انکار تواتر روی آورند.

۴) اشاره شد که در شیعه ظاهرا تنها کسی که قبل از قرن یازدهم منکر تواتر قراءات سبع شده نجم الاثمه شیخ رضی (م ۶۸۸) است^۱. در تمامی مواردی که وی در مقام انکار تواتر قراءات برمی‌آید بوضوح معلوم است که وی از تواتر قراءات، تواتر آن تا رسول الله ص را می‌فهمیده است؛ و به همین جهت وقتی به لحاظ تجربه و تحلیلهای صرفی و نحوی اشکال می‌کرده منظورش این بوده که این قرائت چون متواترا به رسول الله ص نمی‌رسد لذا اشکال کردن من بر آن، اشکال بر قرائت رسول الله و اشکال بر وحی نیست. مثلا:

ولا يجوز أن تكون الواو للقسم لأنه يكون، إذن، قسم السؤال، لأن قبله: (واتقوا الله الذي تساءلون به) وقسم السؤال لا يكون إلا مع الباء كما يجيء، والظاهر أن حمزة جوز ذلك بناء على مذهب الكوفيين لأنه كوفي، **ولا نسلم تواتر القراءات**، وذهب الجرمي وحده، إلى جواز العطف على المجرور المتصل بلا إعادة الجار، بعد تأكيده بالضمير المنفصل المرفوع نحو: مررت بك أنت وزيد، قياسا على العطف على الضمير المتصل المرفوع، وليس بشئ لأنه لم يسمع ذلك... (شرح الرضى على الكافية، ج ۲، ص ۳۳۶)

الاسلاميه منتشر ساخته است (تهران، ۱۳۸۴) و چاپ دیگر آن که بر اولی به دلیل اضافاتی ترجیح دارد؛ به تصحیح آقای دکتر فتح الله نجارزادگان است که در ضمن جلد چهارم تراث الشيعة القرآنی (قم، ۱۳۸۷) منتشر شده است. چاپ اخیر بر اساس چهار نسخه (۷) تصحیح شده و اصل بر نسخه کتابخانه مسجد حُجّجی در نجف آباد اصفهان گذاشته شده است.

۱. کسی مثل سید نعمه الله جزائری که از افرادی است که خیلی بر انکار تواتر قراءات اصرار ورزیده در عین تصریح به اینکه معظم مجتهدان اصحاب مخالف موضع وی هستند، نتوانست در میان گذشتگان، غیر از او کسی را بیاید - تا حدی که سعی کرد سید بن طاوس را هم موافق خود معرفی کند - بهترین شاهد است که بعید است کس دیگری بافت شود

در اینجا واضح است که ایشان اسناد قرائت به حمزه (تواتر تا حمزه) را قبول می‌کنند و ثابت می‌دانند ولی در ادامه می‌فرمایند «تواتر قراءات» را قبول نداریم^۱.

عین همین مساله در مورد زمخشری نیز جاری است. این شاهد خوبی است که این توجیه (که منظور از تواتر قراءات، تواتر تا زمان قراء است)، توجیهی کاملاً متاخر و ناسازگار با رای قائلان به تواتر است که حتی با تلقی کسانی که منکر این تواتر بوده‌اند نیز سازگار نیست.

۵) جالب اینجا است مقدس اردبیلی (م ۹۹۳) که مناقشاتش در اجماعات مشهور است با اینکه تواتر قراءات عشر را -چون این ادعای تواتر را فقط مستند به قول شهید ثانی می‌داند- نمی‌پذیرد، در عین حال جای هیچ اشکالی بر تواتر قراءات سبع نمی‌یابد (که این نشان می‌دهد تواتر قراءات سبع را صرفاً مستند به قول شهید نمی‌داند، بلکه به عنوان یک واقعیت میدانی پذیرفته است)؛ و با توجه به مقام بحث وی (که قرائت در نماز است) و تأکیداتش بر اینکه باید «قرآن» باشد، واضح است که تواتر سه قرائت اضافه‌ای که وی در مقام انکارش برآمده تواتر تا پیامبر ص است؛ و لذا قبول تواتر سبع از جانب وی هم قبول تواتر تا پیامبر ص می‌باشد. عبارت وی چنین است:

و معلوم من وجوب القراءة بالعربية المنقولة تواتراً، عدم الاجزاء، و عدم جواز الإخلال بها حرفاً و حركةً، بنائيةً و إعرابيةً و تشديداً و مداً واجبا، و كذا تبديل الحروف و عدم إخراجها عن مخرجها لعدم صدق القرآن ... و كأنه لا خلاف في السبعة، و كذا في الزيادة على العشرة، و اما الثلاثة التي بينهما فالظاهر عدم الاكتفاء، للعلم بوجوب قراءة علم كونها قرآناً، و هي غير معلومة؛ و ما نقل انها متواترة غير ثابت.

و لا يكفي شهادة مثل الشهيد: لاشتراط التواتر في القرآن الذي يجب ثبوته، بالعلم: و لا يكفي في ثبوته، الظن، و الخبر الواحد، و نحوه كما ثبت في الأصول: فلا يقاس بقبول الإجماع بنقله، لانه يقبل فيه قول الواحد: و كيف يقبل ذلك، مع انه لو نقل عنه صلى الله عليه و آله ذلك، لم يثبت: فقول المحقق الثاني و الشهيد الثاني - انه يجزى ما فوق السبع إلى العشرة، لشهادة الشهيد بالتواتر، و هو كاف، لعدالته و اخباره بثبوته كنقل الإجماع - غير واضح. نعم يجوز له ذلك إذا كان ثابتاً عنده بطريق علمي و هو واضح.

بل يفهم من بعض كتب الأصول. ان تجويز قراءة ما ليس بمعلوم كونه قرآناً يقينا فسق، بل كفر: فكل ما ليس بمعلوم انه يقينا قرآن، منفي كونه قرآناً يقيناً، على ما قالوا.

ثم الظاهر منه وجوب العلم بما يقرأ قرآناً، انه قرآن: **فينبغي لمن يجزم انه يقرأ قرآناً تحصيله من التواتر** فلا بد من العلم. فعلى هذا فالظاهر، عدم جواز الاكتفاء بالسماع من عدل واحد، مع عدم حصول العلم بالقرائن، مثل تكرره في الألسن بحيث يعلم. (مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، ج ۲، ص ۲۱۷-۲۱۸)

۱. ایشان در اینجا نسبت به قرائت حمزه اینطور اشکال می‌کنند و حال آن که ابن جزری از خود حمزه در کتاب النشر نقل کرده است

که: «وقال حمزة: ما قرأت حرفاً من كتاب الله إلا بأثر.» (النشر في القراءات العشر (۱/ ۱۶۶))

۶) شیخ طوسی و مرحوم طبرسی که در جایگاه و اعتبار ایشان کسی تردید ندارد، با اینکه هر دو در مقدمه تفسیرشان به خاطر تغییر فضایی که بعد از ابن مجاهد حاصل شده بود، درباره جمع بین حدیث نزول بر حرف واحد با نزول بر سبعة احرف دچار چالش شده‌اند، اما وقتی به تفسیر آیه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء/۸۲) می‌رسند تصریح می‌کنند که همه این وجوه قراءات صحیح و حق‌اند (کله صواب و کله حق)؛ و این اختلاف قراءات مصداق اختلافی که از قرآن نفی شده نیست:

و الاختلاف على ثلاثة أضرب: اختلاف تناقض، و اختلاف تفاوت، و اختلاف تلاوة. و ليس في القرآن اختلاف تناقض، و لا اختلاف تفاوت، لأن اختلاف التفاوت هو في الحسن و القبح، و الخطأ و الصواب، و نحو ذلك مما تدعوا إليه الحكمة أو يصرف عنه. **و أما اختلاف التلاوة، فهو ما تلائم في الحسن، فکله صواب، و کله حق. و هو اختلاف وجوه القراءات و اختلاف مقادير الآيات و السور و اختلاف الأحكام في النسخ و المنسوخ.** (التبيان في تفسير القرآن، ج ۳، ص ۲۷۱)

و الاختلاف في الكلام يكون على ثلاثة أضرب اختلاف تناقض و اختلاف تفاوت و اختلاف تلاوة و اختلاف التفاوت يكون في الحسن و القبح و الخطأ و الصواب و نحو ذلك مما تدعو إليه الحكمة و تصرف عنه و هذا الجنس من الاختلاف لا يوجد في القرآن البتة كما لا يوجد اختلاف التناقض **و أما اختلاف التلاوة فهو ما يتلاوم في الجنس كاختلاف وجوه القرآن و اختلاف مقادير الآيات و السور و اختلاف الأحكام في النسخ و المنسوخ فذلك موجود في القرآن و کله حق و کله صواب.** (مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۳، ص ۱۲۶)

۷) مرحوم علامه طباطبایی به عنوان یک قرآن‌شناس مفسر بزرگ در مهر تابان ابتدا تصریح می‌کنند اختلاف قراءات راجع به اختلاف کیفیت قرائت خود رسول الله می‌شود و علت اختلاف قراءات مستند به اصل اختلاف قرائت جبرائیل در سنوات عدیده می‌شود. ایشان بعد از بیان این که سال آخر عمر حضرت رسول صلی الله علیه وآله، قرآن دو بار عرضه شد، در وجه این دو مرتبه عرضه، می‌فرمایند که دو بار عرضه شد چون دو گونه بود و اگر دو گونه نبود که نیاز نبود دو بار عرضه شود. در مهر تابان ایشان مفصل دفاع کردند از اینکه تعدد قراءات مستند به ملک وحی هست (مهر تابان، ص ۴۰۲-۴۰۳).^۱

۱. قضیه اختلاف قراءات در تاریخ قرآن، خود یک مسأله ایست؛ خود یک مرحله ایست. باری، آنچه بدست می‌آید اینطور نیست که قرآن از خود رسول الله که می‌شنوند، عین آنرا روایت می‌کنند، و قرائت می‌کنند؛ اینطور بنظر نمی‌آید، یعنی اینطور بدست نمی‌آید. بلکه اینطور دستگیر می‌شود که در زمان رسول اکرم عده بسیاری، در حدود هفتاد هشتاد نفر یا بیشتر بودند که اینها حاملین قرآن بودند، و قرآن را تلاوت می‌کردند و یاد می‌گرفتند و سپس آنرا در میان مردم إشاعه می‌دادند.

و اگر در یک جا اشکالی داشتند، از پیغمبر اکرم سؤال می‌کردند و ایشان جواب می‌دادند. اینطور بدست می‌آید. خلاصه: این قراءات توسط قرآن طوری نیست که خود نفس قرائت را از رسول خدا بشنوند و آنرا قرائت کنند؛ و نیز از نزد خودشان این قراءات ابداع نشده است. بلکه چون مسلمین دیدند که حاملان قرآن در قرائت هایشان اینجور می‌خوانند، و آنان هم از رسول اکرم اخذ کرده‌اند، در نتیجه این بدست می‌آید که این قراءات که از فلان قاری یا از فلان صحابی بدست آمده است این قرائتی است مستند به پیغمبر اکرم. و بقول اهل تاریخ چون **خود رسول اکرم دو قسم یا بیشتر قرآن را قرائت می‌کردند**، پس اختلاف قراءات راجع به اختلاف کیفیت

۸) مرحوم سید محمدباقر خوانساری صاحب روضات (۱۳۱۳-۱۲۲۶ق) تصریح می‌کند به اینکه «عند قاطبة اهل الاسلام» تواتر قراءات سبع تا پیامبر ص و نازل شده از سوی جبرئیل است و مجتهدین ما هم به همین قائلند و احادیث نبوی فراوانی نیز موید این است (روضات الجنات فی أحوال العلماء و السادات، ج ۳، ص ۲۵۳-۲۵۶)^۱

قرائت خود رسول الله می‌شود.

جبرائیل سالی یکبار خدمت رسول الله می‌آمد و آنچه از قرآن، از اول وحی تا آنوقت نازل شده بود به پیغمبر دوباره می‌خواند، و وحیش را تجدید می‌کرد؛ و پیغمبر هم به همان طریقی که اخیراً جبرائیل خوانده است به کتاب [ص ۴۰۳] وحی می‌خوانده‌اند؛ و از آنها بهمین گونه بمردم انتشار می‌یافت؛ و در نتیجه این وحی با وحی سابق اختلاف پیدا می‌کرد. و بنابراین، **علت اختلاف قراءات مستند به اصل اختلاف قرائت جبرائیل در سنوات عدیده می‌شود.**

تلمیذ: آیا هر سالی که جبرائیل نازل می‌شد و همه قرآن را برای رسول الله تلاوت می‌کرد، رسول الله در یک سال همه قرآن را برای امیر المؤمنین علیه السلام، و در سال دیگر فقط برای ابی، و در سال دیگر فقط برای زید بن ثابت، و همچنین هر سالی فقط برای یکی دیگر از کاتبین قرآن می‌خواندند؟ زیرا ما می‌بینیم این کاتبین در قرائت با هم اختلاف دارند، و اگر آنچه جبرائیل در هر سال می‌آورده است، حضرت رسول الله برای همه می‌خوانده‌اند، **دیگر نباید با هم اختلاف داشته باشند**، بلکه باید در هر سال همه کاتبین یک قسم بخوانند؛ و خود کتاب وحی قرائتشان در هر سال با قرائت سنوات قبل تفاوت کند.

علامه: بالاخره این همه روایاتشان متعدد است و همه جور دارند. فقط در سال رحلت رسول اکرم دارند که رسول اکرم فرمود: من عمرم تمام شده است، و شاهدش اینست که در امسال دوبار جبرائیل بر من نازل شده است و قرآن را برای من دوبار تلاوت کرده است؛ از اول قرآن تا آخر، و این دلیل بر رحلت من است؛ و البته معلومست که **دو مرتبه تلاوت کرده است، یعنی به دو کیفیت**. در این قسمت‌ها کتاب «إتقان» سیوطی بد نیست؛ در آن این مطالب تا حدی کشف می‌شود. سیوطی إنصافاً ملای زبردستی بوده؛ در تتبع و نقل اقوال و روایات بسیار تسلط دارد، و در این امور خیلی مسلط بوده و صاحب نظر هم نبوده است، بلکه مسلط در نقل بوده است.

۱. ۲۸۰- الشيخ الكامل المجرد ابو عمارة حمزة بن حبيب بن عمارة الكوفي «المعروف بالزيات مولى آل عكرمة بن ربيع التميمي، كان أحد القراء السبعة، و عنه أخذ أبو الحسن الكسائي القراءة، و اخذ هو عن الأعمش، و....»

روضات الجنات فی أحوال العلماء و السادات، ج ۳، ص ۲۵۴

و أقول مرادهم بالقراء السبعة فی كل موضع یذكرونه هو أئمة القراءات السبع المشهورة الّذی ینتهی إلى مذاهبهم المتفرّدة فی تنظیم كلام الله و تنقیط المصاحف، و تجوید القراءة من جهة الإعراب و مبانی البناء و ملاحظة المدود و الإدغامات و الوقف و الوصل و أمثال ذلك من امر القراءة المعبرة المتفق علی إجزائها و کفایتها **بل نزول روح الأمين بجملتها** و تواترها بوجوهها السبعة عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم **عند قاطبة أهل الاسلام** كما صرح بذلك جماعة من الفقهاء الأعلام، معتضداً بغير واحد من النبوی الوارد فی هذا المعنى.

روضات الجنات فی أحوال العلماء و السادات، ج ۳، ص ۲۵۵

... و اما القراءات العشر فهی هذه السبع المشهور مع زيادة قراءة أبی جعفر المعروف بالمدنی الأول، و یعقوب البصری، و خلف، و قد اختلف الأصحاب فی جواز قراءة هذه الثلاثة، **فان ثبت الإجماع أو التواتر الّذی ادّعاه الشهيد الأول** علی ذلك الجواز الّذی هو من الحكم الشرعی، كما ثبت علی جواز السبع المشهورة، و إن نوقش فی تواترها عن صاحب الوحی فیتبعان لا محالة، و إن قلنا بانحصار الطریق فی الظنون المخصوصة الّتی قام علی حجة كل منها بالخصوص دلیل، لما قرّناه فی الاصول من قیام الدلیل القاطع علی حجة أمثال ذلك فی الشريعة، و

٩) حديث جزيره خضرءاء كه در آن تصريح مى شود همه اين قراءاتى كه تو به عاصم و حمزه و نافع و ... نسبت مى دهى همه قراءات اميرالمومنين ع است كه آنچه جبرئيل بر پيامبر ص مى خواند را مى نوشت؛ و اين مطلبى است كه خود صاحب الامر به من فرمود (بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ١٦٩-١٧٠) ^١

إلّا فانت تعلم ان محض تحقّق الشّهرة على الجواز او التّواتر المنقول على محض القراءة دون حكمها لا يفيدان إلّا ظنّاً بموضوع الحكم الشرعى دون نفسه، و هو غير معتبر يقينا حتّى عند من يقول باصالة حجية الظّنون، و كون التّعبد بالظّن المطلق فى زمن غيبة امام العصر عليه السّلام فليتأمل.

روضات الجنات فى أحوال العلماء و السادات، ج ٣، ص ٢٥٦

و قد يطلق على ما عد السّبع المذكورة، الشّواذ، و قد يقال: انّ المراد بالشّواذ المطروحة هى قراءة المطوعى، و الشنبوذى، و ابن المحيصن الكوفى، و سليمان الاعمش و الحسن البصرى، فانّ عدد قراءة الأصل بملاحظة هؤلاء يكون خمسة عشر لا خلاف فى حجية سبعة منهم مطلقاً و لا فى التّلاثة المكّملة للعشر فى الجملة و أمّا قراءة **الخمس الباقية** المشار إليهم و كذا قراءة ابن مسعود المخالفة للجمهور **فدون إثبات القرآنية بها** فضلاً عن الاجترءاء بها فى مقام القراءة **اشكال عظيم**، لعدم دليل صالح على ذلك أصلاً مضافاً إلى أنّ الاشتغال اليقينيّ بالقراءة مستدع للبراءة اليقينيّة و هى لا تحصل إلّا بما تحقّق القاطع على كفايته، فاذن الأحوط الاقتصار على القراءات السّبع المشهورة، بل على قراءة عاصم برواية البكر كما نقل عن العلّامة، أو برواية حفص كما هى المتداولة فى هذه الاعصار، فانّ سواد المصاحف يكتب عليها، و لا يكتب سائر القراءات إلّا بالحمرة، و أمّا رموز القراءات السّبعة و روايتهم الأربعة عشر من طريق المصاحف الشّاطبية و القابهم المعينة مخصوصة بهم فهى بهذه الصورة.

^١ . قال الشيخ الصالح زين الدين على بن فاضل المازندراني المجاور بالغرى على مشرفه السلام و استأذنت السيد شمس الدين العالم أطال الله بقاءه فى نقل بعض المسائل التى يحتاج إليها عنه و قراءة القرآن المجيد و مقابلة المواضع المشكّلة من العلوم الدينية و غيرها فأجاب إلى ذلك و قال إذا كان و لا بد من ذلك فابدأ أولاً بقراءة القرآن العظيم. **فكان كلما قرأت شيئاً فيه خلاف بين القراء أقول له قرأ حمزة كذا و قرأ الكسائى كذا و قرأ عاصم كذا و أبو عمرو بن كثير كذا، فقال السيد سلمه الله نحن لا نعرف هؤلاء و إنما القرآن نزل على سبعة أحرف قبل الهجرة من مكة إلى المدينة و بعدها؛** لما حج رسول الله ص حجة الوداع نزل عليه الروح الأمين جبرئيل ع فقال يا محمد اتل على القرآن حتى أعرفك أوائل السور و أواخرها و شأن نزولها فاجتمع إليه على بن أبى طالب و ولده الحسن و الحسين ع و أبى بن كعب و عبد الله بن مسعود و حذيفة بن اليمان و جابر بن عبد الله الأنصارى و أبو سعيد الخدرى و حسان بن ثابت و جماعة من الصحابة رضى الله عن المنتجبين منهم **فقرأ النبى ص القرآن من أوله إلى آخره فكان كلما مر بموضع فيه اختلاف بيّنه له جبرئيل ع و أمير المؤمنين ع يكتب ذاك فى درج من آدم فالجميع قراءة أمير المؤمنين و وصى رسول رب العالمين..**

فقلت له يا سيدى أرى بعض الآيات غير مرتبطة بما قبلها و بما بعدها كأن فهمى القاصر لم يصر إلى غورية ذلك. [ص ١٧٠]

فقال نعم الأمر كما رأيته و ذلك أنه لما انتقل سيد البشر محمد بن عبد الله من دار الفناء إلى دار البقاء و فعل صنما قريش ما فعلاه من غصب الخلافة الظاهرية جمع أمير المؤمنين ع القرآن كله و وضعه فى إزار و أتى به إليهم و هم فى المسجد. فقال لهم هذا كتاب الله سبحانه أمرنى رسول الله ص أن أعرضه إليكم لقيام الحجة عليكم يوم العرض بين يدى الله تعالى فقال له فرعون هذه الأمة و نمروها لسنا محتاجين إلى قرآنك فقال ع لقد أخبرنى حبيبى محمد ص بقولك هذا و إنما أردت بذلك إلقاء الحجة عليكم. فرجع أمير المؤمنين ع به إلى منزله و هو يقول لا إله إلّا أنت و حدك لا شريك لك لا راد لما سبق فى علمك و لا مانع لما اقتضته حكمك فكن أنت الشاهد لى عليهم يوم العرض

١٠) صاحب مفتاح الكرامة (م ١٢٢٦) جملة جالبی دارد. وی پس از اینکه نقل بسیاری از علمای شیعه درباره تواتر قراءات سبع را می آورد می گوید حتی اگر تواتر خود این قراءات برای ما حاصل نشود با نقل اجماع بر تواتر آنها قطع به این تواتر حاصل می شود «و لیعلم أن هذه السبع إن لم تكن متواترة إلینا كما ظنّ لكن قد تواتر إلینا نقل الإجماع علی تواترها فیحصل لنا بذلك القطع». سپس ده مقام باز می کند که مقام دوم این است که آیا قراءات تا شخص رسول الله ص متواتر است یا تا صاحبان این قراءات؛ و شروع این مقام را با این جمله آغاز می کند «المقام الثانی فالظاهر من كلام أكثر علمائنا و إجماعاتهم أنّها متواترة إليه صلى الله علیه و آله و سلم» هرچند مناقشاتی در این می کند؛ اما همین تعبیر وی بسیار مهم است (مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة؛ ج ٧، ص ٢٠٩-٢١٥)¹.

عَلَيْكَ. فنادى ابن أبى قحافة بالمسلمين و قال لهم كل من عنده قرآن من آية أو سورة فليأت بها فجاءه أبو عبيدة بن الجراح و عثمان و سعد بن أبى وقاص و معاوية بن أبى سفيان و عبد الرحمن بن عوف و طلحة بن عبيد الله و أبو سعيد الخدری و حسان بن ثابت و جماعات المسلمين و جمعوا هذا القرآن و أسقطوا ما كان فيه من المثالب التي صدرت منهم بعد وفاة سيد المرسلين ص. فلهذا ترى الآيات غير مرتبطة و القرآن الذى جمعه أمير المؤمنين ع بخطه محفوظ عند صاحب الأمر ع فيه كل شيء حتى أُرش الخدش و أما هذا القرآن فلا شك و لا شبهة فى صحته و إنما كلام الله سبحانه هكذا صدر عن صاحب الأمر ع.

¹. [وظيفة المكلف فى القراءات السبع و العشر]

فرع: قال أكثر علمائنا: يجب أن يقرأ بالمتواتر و هى السبع. و فى جامع المقاصد الإجماع علی تواترها. و كذا «الغرية». و فى الروض إجماع العلماء و فى مجمع البرهان نفى الخلاف فى ذلك. و قد نعتت بالتواتر فى الكتب الاصولية و الفقهية كالمنتهى و التحرير و التذكرة و الذكرى و الموجز [ص ٢١٠] الحاوى و كشف الالتباس و المقاصد العلية و المدارك و غيرها، و قد نقل جماعة حكاية الإجماع علی تواترها من (عن خ ل) جماعة. و فى رسم المصاحف بها و تدوين الكتب لها حتى أنّها معدودة حرفاً فحرفاً و حركة فحركة ممّا يدلّ علی أنّ تواترها مقطوع به كما أشار إلى ذلك فى مجمع البرهان: و العادة تقضى بالتواتر فى تفاصيل القرآن من أجزائه و ألفاظه و حركاته و سكناته و وضعه فى محلّه لتوفّر الدواعى علی نقله من المقرّر لكونه أصلاً لجميع الأحكام و المنكر لإبطال كونه معجزاً، فلا يعبأ بخلاف من خالف أو شكّ فى المقام.

و فى «التذكرة» ٨ و نهاية الأحكام ٩ و الموجز الحاوى ١٠ و كشف الالتباس ١١ و مجمع البرهان ١٢ و المدارك ١٣ و غيرها ١٤ أنّه لا يجوز أن يقرأ بالعشر. و فى جملة منها ١٥ أنّه لا تكفى شهادة الشهيد فى الذكرى بتواترها. و فى «الدروس» [ص ٢١١] يجوز بالسبع و العشر. و فى «الجعفرية» ١ و شرحها ٢ أنّه قوى. و فى «جامع المقاصد» ٣ و المقاصد العلية ٤ و الروض ٥ أنّه شهادة الشهيد لا تقصر عن ثبوت الإجماع بخبر الواحد. فحينئذ تجوز القراءة بها. بل فى «الروض» ٦ أنّه ان تواترها مشهور بين المتأخرين. و اعترضهما المولى الأردبیلی ٧ و كذا تلميذه السيّد المقدّس ٨ بأنّ شهادة الشهيد غير كافية، لاشتراط التواتر فى القرآن الذى يجب ثبوته بالعلم و لا يكفى الظنّ فلا يقاس بقبول الإجماع بخبر الواحد، نعم يجوز ذلك للشهيد لأن كان ثابتاً عنده بطريق علمى، انتهى.

و الحاصل: أنّ أصحابنا متفقون علی عدم جواز العمل بغير السبع و العشر، إلّا شاذّ منهم كما يأتى و الأكثر علی عدم العمل بغير السبع، لكن حكى عن ابن طاووس ٩ فى مواضع من كتابه المسمّى بـ «سعد السعود» أنّ القراءات السبع غير متواترة، حكاة عنه السيّد نعمة الله و اختاره و قال: إنّ الزمخشري و الشيخ الرضى موافقان لنا علی ذلك. و ستسمع الحال فى كلام الزمخشري و الرضى.

ب. فتواهای فقها که التزام ایشان به تواتر قراءات تا معصوم را اثبات می‌کند

مواجهه‌هایی از جانب معصومین و علما با تعدد قراءات، که جز با قبول تواتر قراءاتی که به شخص رسول الله ص (وبه طور کلی به شخص معصوم) ختم شود قابل توجیه نیست.

و فی «وافیه الاصول «۱۰»» اتفق قدماء العامة على عدم جواز العمل بقراءة غير السبع أو العشر المشهورة و تبعهم من تكلم في هذا المقام من الشيعة و لكن لم ينقل دليل يعتد به، انتهى. و ظاهره جواز التعدد عنها و يأتي الدليل المعتد به.... [ص ۲۱۲] ...

إذا عرفت هذا فاعلم أن الكلام يقع في مقامات عشرة:

الأول: في سبب اشتها السبعة مع أن الرواة كثيرون.

الثاني: هل المراد بتواترها تواترها إلى أربابها أم إلى الشارع؟

الثالث: هل هي متواترة بمعنى أن كل حرف منها متواتر أم بمعنى حصر المتواتر فيها؟

الرابع: على القول بعدم تواترها إلى الشارع هل يقدح ذلك في الاعتماد عليها أم لا؟ [ص ۲۱۳]

الخامس: ما الدليل على وجوب الاقتصار عليها؟

السادس: هل هذه القراءات هي الأحرف السبعة التي ورد بها خبر حماد بن عثمان أم لا؟

السابع: هل يشترط فيها موافقة أهل النحو أو الأقيس عندهم أو الأشهر و الأفي في اللغة أم لا؟ بل العمل على الأثبت في الأثر و الأصح في النقل؟

الثامن: هل يشترط تواتر المادة الجوهرية فقط و هي التي تختلف خطوط القرآن و معناه بها؟ أم هي و الهيئة المخصوصة سواء كانت لا تختلف الخطوط و المعنى بها كالمدة و الإمالة أو يختلف المعنى و لا يختلف الخط ك «ملك يوم الدين» بصيغة الماضي مثلاً و يعبد «۱» مبنياً للمفعول أو يختلف الخط و لا يختلف المعنى ك «يخدعون و يخادعون» أم لا يشترط تواتر الهيئة المخصوصة بأقسامها أم يشترط تواتر بعض الأقسام دون بعض؟

التاسع: ما حال القراءتين المختلفتين اللتين يقضى اختلافهما إلى الاختلاف في الحكم؟

العاشر: هل الشاذ منها كأخبار الأحاد (كخبر الواحد خ ل) أم لا؟

و بعض هذه المقامات محلها كتب القراءات و كثير منها محلها كتب الاصول. و السبب الباعث على التعرض لهذا الفرع الذي لم يذكره المصنف و بسط الكلام فيه أن بعض [۱] فضلاء إخواني و صفوة خلاصة خلاني أدام الله تعالى تأييده سأل عن بعض ذلك و رأيته يحب كشف الحال عما هنالك. [ص ۲۱۴] ... و قد روى عن كل واحد من السبعة خلق كثير لكن اشتهر في الرواية عن كل واحد اثنان [ص ۲۱۵]

و أما ما وقع في **المقام الثاني** فالظاهر من كلام أكثر علمائنا و إجماعاتهم أنها متواترة إليه صلى الله عليه و آله و سلم و نقل الإمام الرازي اتفاق أكثر أصحابه على ذلك كما يأتي نقل كلامه. و قال الشهيد الثاني في «المقاصد العلية «۱»»: «إن كلاً من القراءات السبع من عند الله تعالى نزل به الروح الأمين على قلب سيد المرسلين صلى الله عليه و آله و سلم و علم الطاهرين تخفيفاً على الأمة و تهويناً على أهل هذه الملة...»

۱) قرائت ملک و مالک و عدم تقیه و عدم سوال از ائمه ع

از قراء سبعة سه نفر مالک يوم الدين و چهارنفر، ملک يوم الدين خوانده اند، هم اکنون بين مسلمانان هردو قرائت متداول است: حکومت عثمانی (که با غلبه حنفی ها بود) قرائت حفص از عاصم را جا انداخت که مالک يوم الدين است؛ اما در غرب آفریقا و مراکش (که تحت حکومت مالکی ها بود) در مصحف خودشان قرائت نافع را آورده اند که ملک يوم الدين است.

روایات متعددی در شیعه است که تاکید دارد که قرآن را به همین صورت که در دست مردم است بخوانید، بویژه در نماز (مخصوصاً اگر دقت کنیم که هر گونه کلام اضافی را موجب بطلان نماز دانسته اند) و جالب اینجاست که در روایات شیعه، از معصومین ع هم قرائت «ملک يوم الدين» و هم قرائت «مالک يوم الدين» در نماز، متعدد و در غیر شرایط تقیه، روایت شده است^۱ و جالبتر اینکه هیچ جا هیچ شیعه ای از امام ع نپرسیده که کدام از اینها درست است؛ و همه علمای شیعه هم به مجزی بودن نماز به هریک از این دو قرائت فتوا داده اند.^۱

۱. عیاشی در تفسیرش چنین آورده است:

۲۱- عن محمد بن علی الحلبي عن أبي عبد الله ع أنه كان يقرأ مالک يوم الدين.

۲۲- عن داود بن فرقد قال: سمعت أبا عبد الله ع يقرأ ما لا أحصى ملک يوم الدين.

۲۳- عن الزهري قال: قال علي بن الحسين ع لو مات بين المشرق والمغرب - لما استوحشت بعد أن يكون القرآن معي، كان إذا قرأ

مالک يوم الدين يكررها و يكاد أن يموت (تفسير العیاشی، ج ۱، ص ۲۲)

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری هم هر دو آمده است:

قال الإمام ع (مالک يوم الدين) أي قادر علی إقامة يوم الدين، و هو يوم الحساب، قادر علی تقدیمه علی وقته، و تأخيره بعد وقته، و هو المالك أيضا فی يوم الدين، فهو يقضى بالحق، لا يملك الحكم و القضاء فی ذلك اليوم من يظلم و يجور، كما فی الدنيا من يملك الأحكام. (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام؛ ص ۳۸)

فإذا قال: مالک يوم الدين قال الله تعالى: أشهدكم كما اعترف بأنني أنا المالك [ليوم] يوم الدين، لأسهلن يوم الحساب عليه حسابه، و

لأقبلن حسناته و لأتجاوزن عن سيئاته. (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۵۸)

مرحوم طبرسی هم به قرائت ملک اشاره کرده است:

و روی محمد الحلبي عن أبي عبد الله (عليه السلام) أنه كان يقرأ ملک يوم الدين (تفسير مجمع البيان ج ۱، ص ۱۰۹)

مرحوم مجلسی هم وقتی سخن عیاشی را می آورد بر اینکه هردو در روایات شیعه بسیار نقل شده تاکید می کند:

۱۱- العیاشی، عن محمد بن علی الحلبي عن أبي عبد الله ع أنه كان يقرأ مالک يوم الدين و يقرأ اهدنا الصراط المستقيم. و منه عن داود

بن فرقد قال: سمعت أبا عبد الله ع يقرأ ما لا أحصى ملک يوم الدين.

بیان: قرأ عاصم و الکسائی مالک و الباقرن ملک و قد يؤيد الأولى بموافقة قوله تعالى يوم لا تملك نفس لنفس شيئا و الأمر يومئذ لله

«۴» و الثانية بوجوه خمسة الأول أنها أدخل فی التعظيم الثاني أنها أنسب بالإضافة إلى يوم الدين كما يقال ملک العصر الثالث أنها أوفق بقوله

تعالى لمن الملك اليوم لله الواحد القهار الرابع أنها أشبه بما فی خاتمة الكتاب من وصفه سبحانه بالملكية بعد الربوبية فيناسب الافتتاح الاختتام

در اینجا چند مساله مهم مطرح می‌شود:

الف. اگر فقط یک قرائت صحیح است، چرا ائمه ع هیچ کاری برای تعیین قرائت صحیح در نماز نکردند؟

آیا اگر اهل بیت ع به شیعه می‌فرمودند که مثلاً در نماز، مالک، قرائت کنید نه ملک، و این شعار شیعه می‌شد، آیا این فرق می‌کرد با بعض واجبات و مستحبات که شعار شیعه شده است؟ مثلاً مسح پا و شستن دست از بالا در وضو، و ارسال دست و قنوت در نماز، و حی علی خیر العمل در اذان، و نظایر اینها، شعار شیعه هستند، و مخالف صریح روش اهل سنت است؛ اما هر یک از مالک و ملک را اهل سنت جایز می‌دانند و به آن قرائت می‌کنند. آیا حفظ آنچه ملک و حی آورده از اینکه گفتار یک راوی جایگزین آن شود مهمتر است یا شعار شدن قنوت که یک امر مستحب است؟ چگونه شیعه (مثل استحباب جهر به بسمله) بطلان صلاه را به ترک بسم الله اعلان کردند اما در بطلان صلاه به ملک و مالک تقیه کردند؟ آیا اگر یکی از مالک یا ملک، سخن یک راوی است، اهل البیت ع شیعه را مجاز می‌کنند که در خانه‌های خودشان و هنگامی که تقیه نیست، حرف غیر خالق را به جای سخن خالق قرار دهند و در نماز واجب خودشان هر روزه تکرار کنند؟!

الخامس أنها غنية عن توجيه وصف المعرفة بما ظاهره التنكير وإضافة اسم الفاعل إلى الظرف لإجرائه مجرى المفعول به توسعا والمراد مالک الأمور كلها في ذلك اليوم وسوغ وصف المعرفة به إرادة معنى المضى تنزيلا للمحقق الوقوع منزلة ما وقع أو إرادة الاستمرار الثبوتی و أما قراءة ملك فغنية عن التوجيه لأنها من قبيل كريم البلد. وفي أخبارنا وردت القراءتان وإن كان مالک أكثر وهذا مما يرجحه وهذا الخبر ظاهره أنه سمعه ع يقرأ في الصلوات الكثيرة وفي غيرها ملك دون مالک و يحتمل أن يكون المراد تكرار الآية في الصلاة الواحدة على وفق الرواية الآتية فيدل على جواز تكرار بعض الآيات وعدم كونه من القرآن المنهى عنه.

۱۲- العياشي، عن الزهري قال: كان علي بن الحسين ع إذا قرأ مالک يوم الدين يكررها حتى يكاد أن يموت (بحار الأنوار ط - بيروت)، ج ۸۲، ص ۲۲

۱. تبصره:

اجماع بر «جواز قرائت هر یک از ملک و مالک»، غیر از اجماع بر «حرف واحد بودن ملک و مالک» است، چون اول فقط یک اجماع عملی است که با مماشاة هم تنافی ندارد، اما دوم اجماعی است که ناظر به سبعة احرف رایج در بین اهل سنت است، اما به چه دلیلی میتوانیم بگوئیم که اجماع شیعه، معنون به عنوان حرف واحد است؟

دلیل واضح معنون بودن اجماع شیعه به اجماع بر حرف واحد بودن قرآن کریم در قبال هفت حرف بودن به معنای نادرستی که در اهل سنت رواج یافت - که بعداً توضیحش خواهد آمد-، این است که این دو مفسر بزرگ (یعنی شیخ طوسی و مرحوم طبرسی در تبیان و مجمع) اعتراف کردند که همزمان دو چیز در بین شیعه معروف و شایع بوده است، یکی اجماع بر خواندن قراءات رایج، و دیگری روایات اهل بیت ع بر حرف واحد بودن قرآن کریم، و اگر حرف واحد بودن به معنای نفی قراءات متعدد باشد، این دو امر، نمی‌تواند با هم در ذهن عموم مردم شکل بگیرد. هر شیعه در شبانه‌روز بارها سوره حمد را در نمازها می‌خواند؛ آیا کلام وحی را نداند که مالک است یا ملک؟! آیا ممکن است امام باقر ع در روایت کافی بفرمایند که: «و لكن الاختلاف يجيء من قبل الرواة» و این به معنای این باشد که اختلاف قراءات صرفاً منسوب به راویان است، آنگاه شیعه اجماع کنند که کلمه‌ای را که یک راوی به عمد یا اشتباه جایگزین کلمه وحی الهی کرده، هر روز در نماز واجب خودشان، قرائت کنند؟!

دقت شود: در همین سوره حمد اولاً «جهر به بسم الله» که امر مستحبی است را تثبیت کردند؛ و ثانیاً خود بسم الله جزیی از هر سوره است را تثبیت کردند (با اینکه در همان قراءات سبع و عشر اختلاف جدی دارند و برخی از قراءات عامه عدم قرائت بسم الله در هر سوره بوده و بقدری مهم است که صاحب مفتاح الکرامه در رد اینکه تواتر تا پیامبر ص نبوده و ائمه فقط جوازی برای قرائت صادر کردند می گوید پس چرا همان طور که برخلاف برخی از همین قراءاتی که در آنها متواتر است بر بسم الله اصرار کردند اینجا هم می توانستند اصرار کنند و استثناء کنند؛ مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، ج ۷، ص ۲۲۰) چرا در این مساله که نماز دایرمدار آن است هیچ سخنی برای تعیین نگفتند؟

اشکال و پاسخ

شاید اشکال شود اگر واقعا قراءات متعدد مذکور تا پیامبر متواتر بوده پس باید نخواندن بسم الله برای سوره ها در آن قراءات نیز به پیامبر برگردد؛ همین که اهل بیت همه این قراءات را برای ما مجاز کردند در عین حال بخشی از آنچه در موردش ادعای تواتر می شود (نیابردن بسم الله) را رد کردند نشان می دهد که آن کل متواتر نبوده است؛ به تعبیر دیگر، اگر تواتر هریک از این قراءات تا رسول الله بوده، عدم بسم الله در برخی این قرائتها هم متواتر تا رسول الله بوده، و به عنوان یک قرائت در کنار بقیه قراءات باید مجاز باشد؛ آن وقت مخالفت شدید اهل بیت با نیابردن بسم الله چه توجیهی دارد؟

در پاسخ این مساله باید به دو نکته توجه کرد:

اول مساله اختیار القراءه است. این افرادی که به اسم قاری و مقری معروف می شدند «اختیار القرائه» داشته اند؛ برخلاف آنچه برخی معاصرین پنداشته اند اختیار القرائه به معنای اعمال نظر شخصی نیست؛ و اگر گاه تعبیر اجتهاد قاری به میان می آید تصریح کرده اند که اجتهاد در قرائت غیر از اجتهاد در فتوی است؛ در اجتهاد در فتوی، وقتی دو قول رقیب داریم، تنها یکی درست است؛ اما در قراءات متواتر اجتهاد به این معناست که قاری مذکور به خاطر ملاحظات مختلف، این قرائت را در قرائت روزانه و رایجش ترجیح می داده ولی تصریح می کردند که همگی صحیح و همگی از جانب خداوند است (تفسیر الطبری = جامع البیان (ت شاکر) ج ۱۲، ص ۱۱۰ و ج ۱۹، ص ۳۴ و ...؛ الجامع لأحكام القرآن (تفسیر قرطبی) ج ۱، ص ۴۶؛ النشر فی

۱. و أما ما وقع فی المقام الرابع «فالقائل بتواترها إلى أربابها دون الشارع يقول إنَّ آل الله عليهم السلام أمروا بذلك فقالوا: اقرأوا كما يقرأ الناس و قد كانوا يرون أصحابهم و سائر من يتردد إليهم يحتذون مثال هؤلاء السبعة و يسلكون سبيلهم و لو لا أنَّ ذلك مقبول عنهم لأنكروا عليهم مع أنَّ فيهم من وجوه القراءة كأبان بن تغلب و هو من وجوه أصحابهم صلى الله عليه و قد استمرت طريقة الناس و كذا العلماء على ذلك، على أنَّ في أمرهم بذلك أكمل بلاغ، مضافاً إلى نهيمهم عن مخالفتهم. و يؤيد ذلك أنَّه قد نقل عن كثير منهم متواتراً أنَّهم تركوا البسملة مع أنَّ الأصحاب مجمعون على بطلان الصلاة بتركها، فلو كانت متواترة إلى النبي صلى الله عليه و آله و سلم ما صحَّ لهم أن يحكموا ببطلان الصلاة حينئذٍ. و أما على القول بأنَّ آل الله سبحانه جوزوا ذلك صحَّ أن يقال بأنَّهم صلى الله عليه استثنوا ذلك، فليلاحظ هذا.

۲. و كل هذه القراءات متقاربات المعاني، و بأيها قرأ القارئ فهو مصيب، غير أنَّى أختار القراءة في ذلك بقراءة من قرأه: (كأنما يصعد)، بتشديد الصاد بغير ألف، بمعنى: "يتصعد"، لكثرة القراءة بها.

۳. و اختلفت قراء الأمصار في قراءة ذلك، فقرأ ذلك بعض قراء أهل مكة، و بعض أهل المدينة، و بعض أهل البصرة (تترا) بالتنوين. و كان بعض أهل مكة، و بعض أهل المدينة، و عامة قراء الكوفة يقرءونه: (تتري) بإرسال الياء على مثال (فعلى)، و القول في ذلك أنَّهما قراءتان

القرآءات العشر، ج ۱، ص ۵۱) ^۲ مثلاً با اینکه اغلب قراءات را بلد بوده اما غالباً نمازهایش را به این قرائت می خوانده. ^۳ بر این اساس، آنان از قراءات متواتری که به دستشان می رسید ترکیبی می کردند و همین معناست که می گویند که مثلاً حفص در همه جا به قرائت عاصم خواند غیر از یک مورد. این یک مورد این طور نبوده که از خودش ساخته باشد زیرا آنان اصرار داشتند که «القرآءه سنۀ متبعه»؛ بلکه آن قرائت را نزد کس دیگری فراگرفته و به نظرش رسیده که این ترکیب بهتر است (چنانکه مثلاً هیچ اشکالی ندارد که ما که به قرائت حفص می خوانیم وقتی به آیه ۱۳۰ سوره صافات رسیدیم آن را به قرائت ورش (سَلَامٌ عَلَى آلِ یَاسِینَ) بخوانیم؛ نه به قرائت حفص (سَلَامٌ عَلَى آلِ یَاسِینَ).

دوم مساله کاری که بنی امیه کردند در مخالفت با قرائت بسم الله. در خود اهل سنت هم معروف بوده است که حضرت علی ع در نمازهایش بسم الله را به جهر قرائت می کردند. از آن سو ما در منابع اهل سنت احادیث متعددی می بینیم که ادعا می شود که رسول الله ص و ابوبکر و عمر و عثمان اصلاً بسم الله را نمی خواندند و با الحمد لله رب العالمین نماز را شروع می کردند (مثلاً مکی بن ابوطالب (م ۴۳۷) تعداد زیادی از این نقلها را آورده و در جمع بندی می گوید که این مساله در مدینه متواتر نقل

مشهورتان، ولغتان معروفتان فی کلام العرب، بمعنی واحد، فبأیتهما قرأ القارئ فمصیب، غیر اُنّی مع ذلک أختار القراءة بغير تنوین؛ لأنه أفصح اللغتين وأشهرهما.

۱. قَالَ كَثِيرٌ مِنْ عُلَمَائِنَا كَالدَّوْدِيِّ وَابْنِ أَبِي صُفْرَةَ وَغَيْرِهِمَا: هَذِهِ الْقِرَاءَاتُ السَّبْعُ الَّتِي تُنْسَبُ لَهُؤُلَاءِ الْقُرَّاءِ السَّبْعَةِ، لَيْسَتْ هِيَ الْأَحْرُفُ السَّبْعَةُ الَّتِي اتَّسَعَتِ الصَّحَابَةُ فِي الْقِرَاءَةِ بِهَا، وَإِنَّمَا هِيَ رَاجِعَةٌ إِلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ تِلْكَ السَّبْعَةِ، وَهُوَ الَّذِي جَمَعَ عَلَيْهِ عُثْمَانُ الْمُصْحَفَ، ذَكَرَهُ ابْنُ النَّحَّاسِ وَغَيْرُهُ. وَهَذِهِ الْقِرَاءَاتُ الْمَشْهُورَةُ هِيَ اخْتِيارَاتُ أُولَئِكَ الْأَئِمَّةِ الْقُرَّاءِ، وَذَلِكَ أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ اخْتَارَ فِيمَا رَوَى وَعَلِمَ وَجْهَهُ مِنَ الْقِرَاءَاتِ مَا هُوَ الْأَحْسَنُ عِنْدَهُ وَالْأَوَّلَى، فَالْتَزَمَهُ طَرِيقَهُ وَرَوَاهُ وَأَقْرَأَ بِهِ وَاشْتَهَرَ عَنْهُ، وَعَرِفَ بِهِ وَنُسِبَ إِلَيْهِ، فَقِيلَ: حَرْفٌ نَافِعٌ، وَحَرْفُ ابْنِ كَثِيرٍ، وَلَمْ يَمْنَعْ وَاحِدٌ مِنْهُمْ اخْتَارَ الْآخَرَ وَلَا أَنْكَرَهُ بَلْ سَوَّغَهُ وَجَوَّزَهُ، وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ السَّبْعَةِ رَوَى عَنْهُ اخْتَارَ أَنْ أَوْ أَكْثَرَ، وَكُلُّ صَحِيحٌ. وَقَدْ أَجْمَعَ الْمُسْلِمُونَ فِي هَذِهِ الْأَعْصَارِ عَلَى الْإِعْتِمَادِ عَلَى مَا صَحَّ عَنْ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةِ مِمَّا رَوَوْهُ وَرَأَوْهُ مِنَ الْقِرَاءَاتِ وَكَتَبُوا»

۲. و بهذا افترق اختلاف القراء من اختلاف الفقهاء، فإن اختلاف القراء كل حق وصواب نزل من عند الله وهو كلامه لا شك فيه واختلاف الفقهاء اختلاف اجتهادی والحق فی نفس الأمر فيه واحد، فكل مذهب بالنسبة إلى الآخر صواب يحتمل الخطأ، وكل قراءة بالنسبة إلى الأخرى حق وصواب فی نفس الأمر تقطع بذلك ونؤمن به، نعتقد أن **معنی إضافة كل حرف** من حروف الاختلاف إلى من أضيف إليه من الصحابة وغيرهم، إنما هو من حيث إنه كان أضبط له وأكثر قراءة وإقراء به، وملازمة له، وميلا إليه، لا غير ذلك.

وكذلك إضافة الحروف والقراءات إلى أئمة القراءة ورواتهم المراد بها أن ذلك القارئ وذلك الإمام **اختار القراءة** بذلك الوجه من اللغة حسبما قرأ به، فأثره على غيره، وداوم عليه ولزمه حتى اشتهر وعرف به، وقصد فيه، وأخذ عنه؛ فلذلك أضيف إليه دون غيره من القراء، وهذه الإضافة إضافة اختيار ودوام ولزوم لا إضافة اختراع ورأى واجتهاد.

۳. چه بسا آن فرازی که بعد از تعبیر نزول سبعة احرف، به پیامبر نسبت می دهند که او می فرمود مادامی که عذاب را به رحمت برنگردانید و...؛ منظور حضرت توضیح ضابطه ای برای اختیار القرائة بوده باشد؛ یعنی اگر مثلاً ده قرائت از من به شما رسید شما مجازید که اینها را با هم ترکیب کنید مثلاً اعراب برخی از کلمات یک قرائت را با اعراب کلمه دیگری از قرائت دیگر بخوانید یا مثال دیگری که در متن آمده است.

شده است؛ الهداية الى بلوغ النهاية، ج ١، ص ٨٣-٨٧).^١ چنانکه فخر رازی (٦٠٦-٥٤٤) در تفسیرش بعد از اینکه روایات متعددی در همین مضمون از مهمترین کتب اهل سنت (صحیح بخاری و مسلم) می آورد خودش قول ابو حامد اسفراینی (٤٠٦-٣٢٤) را ترجیح می دهد که: حضرت علی ع بر جهر بسم الله در نماز اصرار داشت؛ اما وقتی بنی امیه روی کار آمدند سعی کردند تمام آثار ایشان را محو کنند و این روایات در چنین فضایی جعل شدند (مفاتیح الغیب أو التفسیر الکبیر، ج ١، ص ١٧٩-١٨١).^٢

١. «ولیس "بسم الله الرحمن الرحيم" بآیه من الحمد عند أهل المدينة، وأهل العراق.

ویدل علی ذلك من الخبر الثابت الذي لا مدفع لأحد فيه أن أنساً قال

«الهداية الى بلوغ النهاية» (١ / ٨٤):

«صليت خلف النبي - صلى الله عليه وسلم - وخلف أبي بكر وخلف عمر، فكلهم يستفتحون الصلاة بالحمد لله رب العالمين».

ومن الخبر الصحيح أن عائشة رضي الله عنها وأنساً قالاً: "كان النبي [- عليه السلام -] يفتتح الصلاة بالحمد لله رب العالمين".

وزاد فيه أنس: - "وأبو بكر وعمر وعثمان"، يعنى فى خلافتهم.

وقال جبير عن أنس: صليت خلف النبي - صلى الله عليه وسلم - وأبى بكر وعمر وعثمان، فما

«الهداية الى بلوغ النهاية» (١ / ٨٥):

سمعت أحداً منهم يقرأ فى صلاته (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) .

وجاء من الخبر الثابت الصحيح أن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال لأبى بن كعب: "لأعلمنك سورة [ما أنزل] فى التوراة ولا فى

الإنجيل ولا فى الزبور مثلاً. فلما دنا النبي - صلى الله عليه وسلم - من الخروج من المسجد قال له أبى: يا رسول الله [السورة] (٣) التى تعلمنى؟ قال: كيف تقرأ أم الكتاب؟ قلت: (الحمد لله رب العالمين) حتى ختمتها، فقال - صلى الله عليه وسلم -: هى هذه، وهى السبع المثانى والقرآن العظيم الذى أوتيت".

ویدل علی ذلك أيضاً ما لا مدفع فى حد فيه أن أهل المدينة بأسرهم / نقلوا عن آبائهم التابعين عن الصحابة المرضيين استفتاح الصلاة

بالحمد رب العالمين دون تسمية؛ نقل كافة عن كافة لا يجوز عليهم الخطأ فيما نقلوه ولا التواطؤ على الكذب فيما رووه واستعملوه.

ویدل علی ذلك أيضاً من الخبر الصحيح ما روى أبو هريرة أن النبي - صلى الله عليه وسلم -

«الهداية الى بلوغ النهاية» (١ / ٨٦):

قال: "يقول الله تعالى: قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي شَطْرَيْنِ وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ".

فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) .. الحديث "فلو كانت (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) آية من الحمد لا تبدأ بها. وفى قوله: "قَسَمْتُ"

وعده لا ياتها ولم يذكرها دليل واضح على أن (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) ليست منها.

ویدل علی ذلك أيضاً من طريق النظر الذى لا مدفع لأحد فيه أن القرآن لا يثبت بخبر الآحاد، إنما يثبت بالإجماع، أو ربما يقطع على

مغيبه من أخبار التواتر.

ولا إجماع نعلمه ولا تواتر نعقله فى أن (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) آية من الحمد، وإذا لم يصح / إجماع ولا ثبت تواتر فى أن (بِسْمِ اللَّهِ

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) آية من الحمد لم ذلك، إذ فيما ذكرناه كفاية لمن أنصف.

٢. الْمَسْأَلَةُ الثَّامِنَةُ: ذَكَرَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَوْلَيْنِ لِلشَّافِعِيِّ فِي أَنَّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَلْ هِيَ آيَةٌ مِنْ أَوَائِلِ سَائِرِ السُّورِ أَمْ لَا: أَمَّا

الْمُحَقِّقُونَ مِنَ الْأَصْحَابِ فَقَدْ اتَّفَقُوا عَلَى أَنَّ بِسْمِ اللَّهِ قُرْآنٌ مِنْ سَائِرِ السُّورِ، وَجَعَلُوا الْقَوْلَيْنِ فِي أَنَّهَا هَلْ هِيَ آيَةٌ تَامَّةٌ وَحْدَهَا مِنْ أَوَّلِ كُلِّ سُورَةٍ

أَوْ هِيَ وَمَا بَعْدَهَا آيَةٌ، وَقَالَ بَعْضُ الْحَنَفِيِّينَ إِنَّ الشَّافِعِيَّ خَالَفَ الْإِجْمَاعَ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ لِأَنَّهُ أَحَدًا مِمَّنْ قَبْلَهُ لَمْ يَقُلْ إِنَّ بِسْمِ اللَّهِ آيَةٌ مِنْ أَوَائِلِ سَائِرِ السُّورِ، وَدَلِيلُنَا أَنَّ بِسْمِ اللَّهِ مَكْتُوبٌ فِي أَوَائِلِ السُّورِ بِخَطِّ الْقُرْآنِ فَوَجَبَ كَوْنُهُ قَرَأْنَا، وَاحْتَجَّ الْمُخَالِفُ بِمَا رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فِي سُورَةِ الْمُلْكِ: إِنَّهَا ثَلَاثُونَ آيَةً، وَفِي سُورَةِ الْكَوْثَرِ: إِنَّهَا ثَلَاثُ آيَاتٍ، ثُمَّ أَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ هَذَا الْعَدَدَ حَاصِلٌ بِدُونِ التَّسْمِيَةِ، فَوَجَبَ أَنْ لَا تَكُونَ التَّسْمِيَةُ آيَةً مِنْ هَذِهِ السُّورِ، وَالْجَوَابُ أَنَا إِذَا قُلْنَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَعَ مَا بَعْدَهُ آيَةٌ وَاحِدَةٌ فَهَذَا الْإِشْكَالُ زَائِلٌ، فَإِنْ قَالُوا: لَمَّا اعْتَرَفْتُمْ بِأَنَّهَا آيَةٌ تَامَةٌ مِنْ أَوَّلِ الْفَاتِحَةِ فَكَيْفَ يُمَكِّنُكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِنَّهَا بَعْضُ آيَةٍ مِنْ سَائِرِ السُّورِ؟ قُلْنَا: هَذَا غَيْرُ بَعِيدٍ، أَلَا تَرَى أَنَّ قَوْلَهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ آيَةٌ تَامَةٌ، ثُمَّ صَارَ مَجْمُوعٌ قَوْلُهُ: وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ [يُونُسُ: ١٠] آيَةٌ وَاحِدَةٌ: فَكَذَا هَاهُنَا وَآيُضًا فَقَوْلُهُ سُورَةُ الْكَوْثَرِ ثَلَاثُ آيَاتٍ يَعْنِي مَا هُوَ خَاصِيَّةُ هَذِهِ السُّورَةِ ثَلَاثُ آيَاتٍ، وَأَمَّا التَّسْمِيَةُ فَهِيَ كَالشَّيْءِ الْمُشْتَرَكِ فِيهِ بَيْنَ جَمِيعِ السُّورِ، فَسَقَطَ هَذَا السُّؤَالُ.

الجهر بالبسملة في الصلاة:

المسألة التاسعة [الجهر بالبسملة في الصلاة]: يُروى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ أَنَّهُ قَالَ: التَّسْمِيَةُ آيَةٌ مِنَ الْفَاتِحَةِ إِلَّا أَنَّهُ يُسَرُّ بِهَا فِي كُلِّ رَكْعَةٍ، وَأَمَّا الشَّافِعِيُّ فَإِنَّهُ قَالَ: إِنَّهَا آيَةٌ مِنْهَا وَيَجْهَرُ بِهَا، وَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: لَيْسَتْ آيَةٌ مِنَ الْفَاتِحَةِ إِلَّا أَنَّهَا يُسَرُّ بِهَا فِي كُلِّ رَكْعَةٍ وَلَا يَجْهَرُ بِهَا أَيْضًا، فَتَقُولُ: الْجَهْرُ بِهَا سُنَّةٌ، وَيَدُلُّ عَلَيْهِ وَجْهُ وَحُجْجٌ.

الْحُجَّةُ الْأُولَى: قَدْ دَلَّلْنَا عَلَى أَنَّ التَّسْمِيَةَ آيَةٌ مِنَ الْفَاتِحَةِ، وَإِذَا ثَبَتَ هَذَا فَقَوْلُ: الْاسْتِقْرَاءُ دَلٌّ عَلَى أَنَّ السُّورَةَ الْوَاحِدَةَ إِمَّا أَنْ تَكُونَ بِتَمَامِهَا سِرِّيَّةً أَوْ جَهْرِيَّةً، فَأَمَّا أَنْ يَكُونَ بَعْضُهَا سِرِّيًّا / وَبَعْضُهَا جَهْرِيًّا فَهَذَا مَقْضُودٌ فِي جَمِيعِ السُّورِ، وَإِذَا ثَبَتَ هَذَا كَانَ الْجَهْرُ بِالتَّسْمِيَةِ مَشْرُوعًا فِي الْقِرَاءَةِ الْجَهْرِيَّةِ.

الْحُجَّةُ الثَّانِيَّةُ: أَنَّ قَوْلَهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا شَكَّ أَنَّهُ تَنَاءٌ عَلَى اللَّهِ وَذِكْرٌ لَهُ بِالتَّعْظِيمِ فَوَجَبَ أَنْ يَكُونَ الْإِعْلَانُ بِهِ مَشْرُوعًا لِقَوْلِهِ تَعَالَى: فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا [البقرة: ٢٠٠] وَمَعْلُومٌ أَنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا كَانَ مُفْتَخِرًا بِأَبِيهِ غَيْرَ مُسْتَنَكِفٍ مِنْهُ فَإِنَّهُ يُعْلِنُ بِذِكْرِهِ وَيُبَالِغُ فِي إِظْهَارِهِ أَمَّا إِذَا أَخْفَى ذِكْرَهُ أَوْ أَسْرَهُ دَلَّ ذَلِكَ عَلَى كَوْنِهِ مُسْتَنَكِفًا مِنْهُ، فَإِذَا كَانَ الْمُفْتَخِرُ بِأَبِيهِ يُبَالِغُ فِي الْإِعْلَانِ وَالْإِظْهَارِ وَجَبَ أَنْ يَكُونَ إِعْلَانُ ذِكْرِ اللَّهِ أَوَّلَى عَمَلًا بِقَوْلِهِ: فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا.

الْحُجَّةُ الثَّالِثَةُ: هِيَ أَنَّ الْجَهْرَ بِذِكْرِ اللَّهِ يَدُلُّ عَلَى كَوْنِهِ مُفْتَخِرًا بِذَلِكَ الذِّكْرِ غَيْرَ مَبَالٍ بِإِنْكَارٍ مِنْ يُنْكِرُهُ، وَلَا شَكَّ أَنَّ هَذَا مُسْتَحْسَنٌ فِي الْعَقْلِ، فَيَكُونُ فِي الشَّرْعِ كَذَلِكَ، لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا رَأَى الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ» وَمِمَّا يَقْوَى هَذَا الْكَلَامُ أَيْضًا أَنَّ الْإِخْفَاءَ وَالسِّرَّ لَا يَلِيقُ إِلَّا بِمَا يَكُونُ فِيهِ عَيْبٌ وَنَقْصَانٌ فَيُخْفِيهِ الرَّجُلُ وَيُسْرَهُ، لِنَلَا يَنْكَشِفُ ذَلِكَ الْعَيْبُ. أَمَّا الَّذِي يُفِيدُ اعْظَمَ أَنْوَاعِ الْفَخْرِ وَالْفَضِيلَةِ وَالْمُنَقَبَةِ فَكَيْفَ يَلِيقُ بِالْعَقْلِ إِخْفَاءُهُ؟ وَمَعْلُومٌ أَنَّهُ لَا مَنَقَبَ لِلْعَبْدِ أَعْلَى وَأَكْمَلُ مِنْ كَوْنِهِ ذَاكِرًا لِلَّهِ بِالتَّعْظِيمِ، وَلِهَذَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «طُوبَى لِمَنْ [ص ١٨٠] مَاتَ وَلِسَانُهُ رَطْبٌ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ» وَكَانَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: يَا مَنْ ذَكَرُهُ شَرَفَ لِلذَّاكِرِينَ. وَمِثْلُ هَذَا كَيْفَ يَلِيقُ بِالْعَاقِلِ أَنْ يَسْعَى فِي إِخْفَائِهِ؟ وَلِهَذَا السَّبَبُ نَقَلَ أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ مَذْهَبُهُ الْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي جَمِيعِ الصَّلَوَاتِ،

وَأَقُولُ إِنَّ هَذِهِ الْحُجَّةَ قَوِيَّةً فِي نَفْسِي رَاسِخَةٌ فِي عَقْلِي لَا تَزُولُ الْبَتَّةَ بِسَبَبِ كَلِمَاتِ الْمُخَالِفِينَ.

الْحُجَّةُ الرَّابِعَةُ: مَا رَوَاهُ الشَّافِعِيُّ بِإِسْنَادِهِ، أَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ فَصَلَّى بِهِمْ، وَلَمْ يَقْرَأْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَلَمْ يُكَبِّرْ عِنْدَ الْخَفْضِ إِلَى الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ، فَلَمَّا نَادَاهُ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ: يَا مُعَاوِيَةُ، سَرَقْتَ مِنَّا الصَّلَاةَ، أَيْنَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؟ وَأَيْنَ التَّكْبِيرُ عِنْدَ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ؟ ثُمَّ إِنَّهُ أَعَادَ الصَّلَاةَ مَعَ التَّسْمِيَةِ وَالتَّكْبِيرِ، قَالَ الشَّافِعِيُّ: إِنَّ مُعَاوِيَةَ كَانَ سُلْطَانًا عَظِيمًا الْقُوَّةَ شَدِيدَ الشُّوْكَهَ فَلَوْلَا أَنَّ الْجَهْرَ بِالتَّسْمِيَةِ كَانَ كَالْأَمْرِ الْمُتَقَرَّرِ عِنْدَ كُلِّ الصَّحَابَةِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَإِلَّا لَمَا قَدَرُوا عَلَى إِظْهَارِ الْإِنْكَارِ عَلَيْهِ بِسَبَبِ تَرْكِ التَّسْمِيَةِ.

الْحُجَّةُ الْخَامِسَةُ: رَوَى الْبَيْهَقِيُّ فِي «السُّنَنِ الْكُبْرَى» عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَجْهَرُ فِي الصَّلَاةِ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، ثُمَّ إِنَّ الشَّيْخَ الْبَيْهَقِيَّ رَوَى الْجَهْرَ عَنْ /عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَابْنِ عَبَّاسٍ، وَابْنِ عُمَرَ، وَابْنِ الزُّبَيْرِ، وَأَمَّا أَنَّهُ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ يَجْهَرُ بِالتَّسْمِيَةِ فَقَدْ ثَبَتَ بِالتَّوَاتُرِ، وَمَنْ اقْتَدَى فِي دِينِهِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَدْ اهْتَدَى، وَالدَّلِيلُ عَلَيْهِ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ أَدْرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ دَارَ.

الْحُجَّةُ السَّادِسَةُ: أَنَّ قَوْلَهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَتَعَلَّقُ بِفِعْلٍ لَا بُدَّ مِنْ إِضْمَارِهِ، وَالتَّقْدِيرُ بِإِعَانَةِ اسْمِ اللَّهِ اشْرَعُوا فِي الطَّاعَاتِ، أَوْ مَا يَجْرِي مَجْرَى هَذَا الْمُضْمَرِ، وَلَا شَكَّ أَنَّ اسْتِمَاعَ هَذِهِ الْكَلِمَةِ يُنْبِئُ الْعَقْلَ عَلَى أَنَّهُ لَا حَوْلَ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَّا بِعِصْمَةِ اللَّهِ، وَلَا قُوَّةَ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ، وَيُنْبِئُ الْعَقْلَ عَلَى أَنَّهُ لَا يَتِمُّ شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرَاتِ وَالْبَرَكَاتِ إِلَّا إِذَا وَقَعَ الْإِبْتِدَاءُ فِيهِ بِذِكْرِ اللَّهِ، وَمِنْ الْمَعْلُومِ أَنَّ الْمَقْصُودَ مِنْ جَمِيعِ الْعِبَادَاتِ وَالطَّاعَاتِ حُصُولُ هَذِهِ الْمَعَانِي فِي الْعُقُولِ، فَإِذَا كَانَ اسْتِمَاعُ هَذِهِ الْكَلِمَةِ يُفِيدُ هَذِهِ الْخَيْرَاتِ الرَّفِيعَةَ وَالْبَرَكَاتِ الْعَالِيَةَ دَخَلَ هَذَا الْقَائِلُ تَحْتَ قَوْلِهِ: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، [آل عمران: ١١٠] لِأَنَّ هَذَا الْقَائِلَ بِسَبَبِ إِظْهَارِ هَذِهِ الْكَلِمَةِ أَمْرٌ بِمَا هُوَ أَحْسَنُ أَنْوَاعِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَهُوَ الرُّجُوعُ إِلَى اللَّهِ بِالْكَلِمَةِ وَالْإِسْتِعَانَةُ بِاللَّهِ فِي كُلِّ الْخَيْرَاتِ، وَإِذَا كَانَ الْأَمْرُ كَذَلِكَ فَكَيْفَ يَلِيقُ بِالْعَاقِلِ أَنْ يَقُولَ إِنَّهُ بَدْعَةٌ.

واحتج المخالف بوجوه وحجج: الحجة الأولى: رَوَى الْبُخَارِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسٍ أَنَّهُ قَالَ صَلَّيْتُ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَخَلْفَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ، وَكَانُوا يَسْتَفْتِحُونَ الْقِرَاءَةَ بِالْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَرَوَى مُسْلِمٌ هَذَا الْخَبَرَ فِي «صَحِيحِهِ»، وَفِيهِ أَنَّهُمْ لَا يَذْكُرُونَ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى «وَلَمْ أَسْمَعْ أَحَدًا مِنْهُمْ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» وَفِي رِوَايَةٍ رَابِعَةٍ «فَلَمْ يَجْهَرُ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

الْحُجَّةُ الثَّانِيَةُ: مَا رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُغَفَّلِ أَنَّهُ قَالَ: سَمِعَنِي أَبِي وَأَنَا أَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَالْحَدَّثَ فِي الْإِسْلَامِ، فَقَدْ صَلَّيْتُ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَخَلْفَ أَبِي بَكْرٍ، وَخَلْفَ عُمَرَ، وَعُثْمَانَ، فَابْتَدِئُوا الْقِرَاءَةَ بِالْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، فَإِذَا صَلَّيْتُ فَقُلْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ،

وَأَقُولُ: إِنَّ أَنَسًا وَابْنَ الْمُغَفَّلِ خَصَصَا عَدَمَ ذِكْرِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِالْخُلَفَاءِ الثَّلَاثَةِ، وَلَمْ يَذْكُرَا عَلِيًّا، وَذَلِكَ يَدُلُّ عَلَى إِطْبَاقِ الْكُلِّ عَلَى أَنَّ عَلِيًّا كَانَ يَجْهَرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ [ص ١٨١] الْحُجَّةُ الثَّلَاثَةُ: قَوْلُهُ تَعَالَى: ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً، [الْأَعْرَافِ: ٥٥] وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً [الْأَعْرَافِ: ٢٠٥] وَبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ذَكَرُ اللَّهِ، فَوَجِبَ إِخْفَاؤُهُ، وَهَذِهِ الْحُجَّةُ اسْتَبْطَهَا الْفُقَهَاءُ /وَأَعْتَمَدَهُمْ عَلَى الْكَلَامَيْنِ الْأَوَّلَيْنِ.

با این مقدمه می‌توان گفت به نظر می‌رسد که با اینکه در مصحف عثمانی که در همه بلاد پخش بود بسم الله در ابتدای هر سوره‌ای موجود بود، اما بنی‌امیه در همان قرن اول بقدری درباره اینکه «بسم الله الرحمن الرحيم» جزء قرآن نیست بقدری روایت جعل کردند که کاری کردند که در قرن دوم فضای بسیاری از قراء این بود که با اخبار متواتر نفی بسم الله را به پیامبر نسبت می‌دادند؛ و طبیعی است که در چنین فضایی، برخی از قراء که می‌خواهند دست به اختیار القرائه بزنند هم قرائت همراه با بسم الله را از اساتید خود دارند و هم این نقل از نظر آنها متواتر قرائت رسول الله ص بدون بسم الله؛ و برخی این را اختیار کردند؛ و اینجاست که ائمه اطهار وقتی می‌بینند چیزی با یک هزینه هنگفت حکومتی دارد به اسم قرائت رسول الله ص مستقر می‌شود بشدت با این واقعه مخالفت می‌کنند؛ از این رو خود همین واقعه نیز دلیل مهمی است که ائمه اطهار به هیچ عنوان نگذاشتند چیزی که قرائت رسول الله ص نیست به اسم قرائت ایشان مستقر شود.

تکمله: البته حمزه که شاگرد قرائت امام صادق ع است از کسانی است که بسم الله بین دو سوره نمی‌گوید، و چه بسا این اجماع در زمان شیخ الطائفه قده پر رنگ شده، ابن جنید که از قدیمین است قائل نیست. هرچند از آن طرف می‌شود این طور پاسخ داد که صرف روایت حمزه از امام صادق ع دلیل بر شیعه بودن وی نمی‌شود چنانکه امثال ابوحنیفه و ابن شهاب زهری و ... هم مدتی شاگردی حضرت را کرده‌اند؛ لذا باید تامل بیشتری شود.

وَالْجَوَابُ عَنْ خَيْرِ أَنَسٍ مِنْ وَجْهِ: الْأَوَّلُ: قَالَ الشَّيْخُ أَبُو حَامِدٍ الْإِسْفَرَايْنِيُّ: رَوَى عَنْ أَنَسٍ فِي هَذَا الْبَابِ سِتُّ رَوَايَاتٍ، أَمَّا الْحَنْفِيَّةُ فَقَدْ رَوَوْا عَنْهُ ثَلَاثَ رَوَايَاتٍ:

إِحْدَاهَا: قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَخَلَفَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ، فَكَانُوا يَسْتَفْتِحُونَ الصَّلَاةَ بِالْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

وَتَانِيَتُهَا: قَوْلُهُ: إِنَّهُمْ مَا كَانُوا يَذْكُرُونَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

وَتَالِثَتُهَا: قَوْلُهُ: لَمْ أَسْمَعْ أَحَدًا مِنْهُمْ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ،

فَهَذِهِ الرِّوَايَاتُ الثَّلَاثُ تُقَوِّ قَوْلَ الْحَنْفِيَّةِ، وَثَلَاثُ أُخْرَى تُنَاقِضُ قَوْلَهُمْ: إِحْدَاهَا: مَا ذَكَرْنَا أَنَّ أَنَسًا رَوَى أَنَّ مُعَاوِيَةَ لَمَّا تَرَكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي الصَّلَاةِ أَنْكَرَ عَلَيْهِ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ، وَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ هَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْجَهْرَ بِهَذِهِ الْكَلِمَاتِ كَالْأَمْرِ الْمُتَوَاتِرِ فِيمَا بَيْنَهُمْ.

وَتَانِيَتُهَا: رَوَى أَبُو قَلَابَةَ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ كَانُوا يَجْهَرُونَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

وَتَالِثَتُهَا: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْجَهْرِ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْإِسْرَارِ بِهِ فَقَالَ: لَا أَدْرِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةُ فَتَبَّتْ أَنَّ الرِّوَايَةَ عَنْ أَنَسٍ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ قَدْ عَظُمَ فِيهَا الْخَبْطُ وَالْاضْطِرَابُ، فَبَقِيَتْ مُتَعَارِضَةٌ فَوْجَبَ الرُّجُوعِ إِلَى سَائِرِ الدَّلَائِلِ، وَأَيْضًا فِيهَا تَهْمَةٌ أُخْرَى، وَهِيَ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يُبَالِغُ فِي الْجَهْرِ بِالتَّسْمِيَةِ، فَلَمَّا وَصَلَتِ الدَّوْلَةُ إِلَى بَنِي أُمَيَّةَ بِالْعَوَا فِي الْمَنْعِ مِنَ الْجَهْرِ، سَعَى فِي إِبْطَالِ آثَارِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَعَلَّ أَنَسًا خَافَ مِنْهُمْ فَلِهَذَا السَّبَبِ اضْطَرَبَتْ أَقْوَالُهُ فِيهِ، وَنَحْنُ وَإِنْ شَكَّكْنَا فِي شَيْءٍ فَإِنَّا لَا نَشْكُ أَنَّهُ مَهْمَا وَقَعَ التَّعَارُضُ بَيْنَ قَوْلِ أَنَسٍ وَابْنِ الْمُغَفَّلِ وَبَيْنَ قَوْلِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي بَقِيَ عَلَيْهِ طَوْلُ عُمَرِ فَإِنَّ الْاِخْتِلافَ يَقُولُ عَلِيٌّ أَوَّلَى، فَهَذَا جَوَابٌ قَاطِعٌ فِي الْمَسْأَلَةِ»

ب. شیعیان در زمان اهل بیت ع حتی یک نفر هم از امامان سوال نکرد که کدام این قرائت‌هایی که الان در میان ما رایج است، همان حرف واحد است؛ و جالب اینکه خود ائمه ع هم در نمازهایشان - حتی در جاهایی که غیر شیعه‌ای نبوده و محل تقیه نبوده است - در نماز، گاه «مالک یوم الدین» (قرائت عاصم) می‌خوانده‌اند و گاه «ملک یوم الدین» (قرائت نافع) و هیچکس هم حتی یکبار از ایشان نپرسید اگر قرائت واحدی باید باشد کدام از این دو قرائت درست است؟! با اینکه حدیث حرف واحد در دستشان بوده چرا در ذهن هیچیک سوالش مطرح نشد؛ و به تعبیر آیت الله خویی حتی یک حدیث ضعیف هم نداریم که چنین سوالی در آن مطرح شده باشد.

ج. اگر مساله اختلاف ملک و مالک به خاطر خط بوده جالب است بدانیم کلمه «مالک» سه بار دیگر در قرآن به کار رفته (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران/۲۶)؛ وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِيَ عَلَيْنَا رَبُّكَ (زخرف/۷۷)؛ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (یس/۷۱)؛ و همه آنها در رسم عثمانی بدون الف است اما در هیچیک قرائت «ملک» انجام نشده است (با اینکه اگر قرار به اشتباه کردن بر اساس قرائت از روی مصحف باشد، اشتباه در این آیات بسیار اولی است تا آیه‌ای که همه مسلمانان هر روز حداقل ۱۰ بار می‌خوانند؛ و بویژه در اولی به خاطر مضاف الیه «الملک»، اینکه مضاف آن به صورت «ملک» قرائت شود خیلی مناسب دارد؛ اما حتی یک قرائت این چنینی نداریم)؛

و از آن سو کلمه «ملک» هم ۵ بار دیگر درباره خداوند به کار رفته (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (جمعه/۱)؛ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ (طه/۱۱۴)؛ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (مومنون/۱۱۶)؛ (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ (حشر/۲۳)؛ ملك الناس (ناس/۲) و باز هیچیک در قراءات معتبر وحتى غیر مشهوری که قاریش مشخص است، قرائت مالک ندارد (فقط اشاره کرده‌اند که «ملک الناس» در شواذ - بدون ذکر اسم قاری - یک قرائت مالک دارد؛ معجم القراءات، ج ۱۰، ص ۶۵۲)

۲) فتاوی‌ای که فقها هر دو قرائت را به عنوان قرائت صحیح قلمداد کرده‌اند:

۱-۲) وجود دو قرائت «يَطْهَرْنَ» و «يُطَهَّرْنَ» و فتاوی فقهای شیعه با در نظر گرفتن هردو

یکی از فروع فقهی که از ابتدا در بحثهای فقها مطرح بوده این است که آیا جماع که در زمان حیض حرام است، آیا با پایان حیض جایز می‌شود یا باید حتما غسل انجام شود. آیه مربوطه (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ؛ بقره/۲۲۲) به دو قرائت آمده که بر اساس قرائت «يَطْهَرْنَ»، برای مقاربت، فقط پاک شدن از حیض کافی است؛ اما بر اساس قرائت «يُطَهَّرْنَ»، برای مقاربت، غسل هم لازم است؛ و فقهای شیعه عموماً بین این دو این گونه جمع کرده‌اند که قرائت «يَطْهَرْنَ» حد وجوب را بیان می‌کند (برای مقاربت واجب است که از حیض پاک شده باشد) و قرائت «يُطَهَّرْنَ» حد مستحب را (بعد از پاک شدن از حیض مستحب است که تا غسل انجام نشده مقاربت نشود)؛ یعنی هر دو قرائت را همچون دو آیه قرآن که مستند فتوا می‌شود جدی

گرفته‌اند؛ و شاید از همه زیباتر در این میان تعبیر مرحوم قطب راوندی (فقه القرآن ج ۱، ص ۵۵)^۱ و علامه حلی (منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۲، ص ۳۹۷)^۲ باشد که تصریح می‌کنند که ما (و قطب راوندی این را به عنوان «مذهبنا» می‌گوید نه فتوای شخص خودش) با این دو قرائت به منزله دو آیه برخورد می‌کنیم؛ یعنی هر دو معتبرند، نه اینکه یکی درست و دیگری غلط باشد.

۲-۲) کفاره صید برای شخص مُحَرَّم

در آیه ۹۵ سوره مائده می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ»

در عبارت «فجزاء مثل» کلمه «جزاء» در قراءات کوفی (عاصم و حمزه و کسائی) با تنوین رفع و کلمه «مثل» نیز به نحو مرفوع خوانده شده است (فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ)؛ اما در چهار قراءات دیگر کلمه «جزاء» با ضمه و کلمه «مثل» نیز مکسور خوانده شده است (فَجَزَاءٌ مِثْلِ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ)

۱. و قوله حتى يطهرن بالتخفيف معناه حتى ينقطع الدم عنهن و بالتشديد معناه حتى يغتسلن و قال مجاهد و طاوس معنى يطهرن بتشديد يتوضآن و هو مذهبنا و أصله يتطهرن فأدغم التاء فى الطاء. و عندنا يجوز و طء المرأة إذا انقطع دمها و طهرت و إن لم تغتسل إذا غسلت فرجها و فيه خلاف. فمن قال لا يجوز و طؤها إلا بعد الطهر من الدم و الاغتسال تعلق بالقراءة بالتشديد و إنها تفيد الاغتسال. و من جوز و طأها بعد الطهر من الدم قبل الاغتسال تعلق بالقراءة بالتخفيف و هو الصحيح لأنه يمكن فى قراءة التشديد أن يحمل على أن المراد به يتوضآن على ما حكيناه عن طاوس و غيره و من عمل بالقراءة بالتشديد يحتاج أن يحذف القراءة بالتخفيف أو يقدر محذوفاً بأن يقول تقديره حتى يطهرن و يتطهرن. و **على مذهبنا لا يحتاج إلى** ذلك لأننا نعمل بالقراءتين فإننا نقول يجوز و طء الرجل زوجته إذا طهرت من دم الحيض و إن لم تغتسل متى مست به الحاجة و المستحب أن لا يقربها إلا بعد التطهير و الاغتسال. و القراءتان إذا صحتا كانتا كآيتين يجب العمل بموجبهما إذا لم يكن نسخ.

۲. احتج المانعون بقوله تعالى: حَتَّى يَطْهَرْنَ بالتشديد، أى: يغتسلن، و لأنها ممنوعة من الصلاة بحدث الحيض فلم يباح وطؤها كما لو انقطع لأقل الحيض. و بما رواه الشيخ، عن أبى بصير، عن أبى عبد الله عليه السلام، قال: سألت عن امرأة كانت طامثاً فرأت الطهر، أ يقع عليها زوجها قبل أن تغتسل؟ قال: «لا، حَتَّى تَغْتَسِلَ» و عن امرأة حاضت فى السفر، ثم طهرت فلم تجد ماء يوماً و اثنين، أ يحل لزوجها أن يجامعها قبل أن تغتسل؟ قال: «لا يصلح حَتَّى تَغْتَسِلَ». و روى، عن سعيد بن يسار، عن أبى عبد الله عليه السلام، قال: قلت له: المرأة تحرم عليها الصلاة، ثم تطهر فتتوضأ من غير أن تغتسل، أ فلزوجها أن يأتيها قبل أن تغتسل؟ قال: «لا، حَتَّى تَغْتَسِلَ». و الجواب عن الأول: أنا قدمنا أن التخفيف قراءة، **فصارت القراءتان كآيتين**، فيجب العمل بهما، فتحمل عند الاغتسال و عند الانقطاع، أو نقول: يحمل قراءة التشديد على الاستحباب، و الأولى على الجواز، **صونا للقراءتين عن التنافى**.

در حالت اول معنایش این می‌شود جزای صید کردن آن است که شبیه آن صید را از میان چارپایان ذبح کند (جزای آن از چارپایان، شبیه آنچه که کشته شد؛ در این حالت «من النعم» وصف برای «جزاء» می‌شود و «مثل» مبتدای موخر برای جزاء که خبر قرار گرفته است)

اما در حالت دوم معنایش این است که اگر کسی عمدا صیدی را بکشد پس جزای مثل آنچه که از چارپایان کشته باشد، برای او می‌باشد.

در واقع، حالت اول ناظر است به جایی که آن صید، مثلی از چارپایان اهلی دارد و به عنوان كفاره باید آن مثل را ذبح کند (یا گزینه‌های دیگر مذکور در آیه را عمل کند)؛ و حالت دوم ناظر است به جایی که آن صید، مثل و مانندی از چارپایان اهلی ندارد، و لذا بیان شده که کشتن یک صید، مثل کشتن یک چارپای اهلی است (یعنی كفاره‌ای شبیه كفاره‌ای که برای کشتن یک چارپای اهلی باید داده شود برای چنین صیدی هم باید داده شود). نکته مهم این است که فقها از این آیه هر دو حکم (هم حکم برای صیدی که شبیه دارد و هم حکم برای صیدی که شبیه ندارد) را استنباط کرده‌اند و برخی مثل قطب‌الدین راوندی در اینجا تصریح کرده‌اند که علت چنین استنباطی این است که این دو قرائت همانند دو آیه مستقل است که هریک بتهنایی مستندی کافی برای صدور یک حکم فقهی و لازم‌الاتباع می‌باشد (فقه القرآن ج ۱، ص ۳۱۰)؛

۱. و قوله تعالى من النعم في هذه القراءة صفة للنكرة التي هي جزاء وفيه ذكر له ولا ينبغي إضافة جزاء إلى مثل لأن عليه جزاء المقتول لا جزاء مثله ولا جزاء عليه لمثل المقتول الذي لم يقتله ولا يجوز على هذه القراءة أن يكون قوله من النعم متعلقا بالمصدر كما جاز أن يكون الجار متعلقا به في قوله جزاء سيئة بمثلها لأنك قد وصفت الموصول وإذا وصفته لم يجز أن تعلق به بعد الوصف شيئا كما أنك إذا عطفت عليه أو أكدته لم يجز أن تعلق به شيئا بعد العطف عليه والتأكيد له والمماثلة في القيافة أو الخلقة على اختلاف الفقهاء في ذلك. **و أما من قرأ فجزاء مثل ما قتل فأضاف الجزاء إلى المثل فقول من النعم يكون صفة للجزاء كما كان في قول من نون و لم يضاف صفة له و يجوز فيه وجه آخر مما يجوز في قول من نون فيمتنع تعلقه به لأن من أضاف الجزاء إلى مثل فهو كقولهم أنا أكرم مملوك أي أنا أكرمك فالمراد فجزاء ما قتل و لو قدرت الجزاء تقدير المصدر المضاف إلى المفعول به فالواجب عليه في الحقيقة جزاء المقتول لا جزاء مثل المقتول لأن معناه مجازا مثل ما قتل. **و نحن نعمل بظاهر القراءة** فإن المحرم إذا قتل الصيد الذي له مثل فهو مخير بين أن يخرج مثله من النعم و هو أن يقوم مثله دراهم و يشتري به طعاما و يتصدق به أو يصوم عن كل مد يوما و لا يجوز إخراج القيمة جملة و إن كان الصيد لا مثل له كان مخيرا بين أن يقوم الصيد و يشتري به طعاما و يتصدق به و بين أن يصوم عن كل مد يوما. **و القراءة** **تأنيذا كانتا مجمعا على صحتهما كانتا كالأيتين يجب العمل بهما** و قد تخلصنا أن يتعسف في النحو و الإعراب.**

کلمه «عقدتم» در آیه «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ» (مائده/۸۵) سه گونه قرائت شده است. یکی همین حالت مشدد؛ یعنی «شما را مواخذه می کند بر اساس آنچه قلب بر آن عقد بست و نیت قطعی کرد»؛ ... (فقه القرآن ج ۲، ص ۲۲۵)

۲-۴) عدم ضرورت تعیین قرائت در مهریه و ...

یکی از اموری که در سنت به عنوان مهریه زنان تعیین می شده آموزش قرائت قرآن بوده است؛ از همان قرنهای نخستین بحثی بوده که آیا وقتی آموزش قرآن را به عنوان مهریه تعیین می کنند آیا باید شرط کنند که بر اساس کدام قرائت باشد یا خیر؛ و اگر شرط نکردند به مهرالمثل برمی گردد یا مخیر است هر قرائتی را خواست تعلیم دهد. (مثلا: المبسوط فی فقه الإمامیة، ج ۴، ص ۲۷۳؛ المذهب (لابن البراج)، ج ۲، ص ۱۹۹؛ جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۱۳، ص ۳۴۴؛ مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۱۸۰)

۱. باب فی أقسام الأیمان و أحكامها

لما بین سبحانه أنه لا يؤاخذ على لغو اليمين بين بعده بقوله و لكن يؤاخذكم بما عقدتم الأيمان أنه يؤاخذ بما عقد عليه قلبه و نوى. و قرئ عاقدتم و عقدتم بلا ألف مع تخفيف القاف و تشديدها. و منع الطبرى من القراءة بالتشديد قال....
قريبا من عاهد عاده يعلى كما يعدى بها عاهد قال تعالى و من أوفى بما عاهد عليه الله و التقدير يؤاخذكم بالذى عاقدتم عليه ثم حذف الراجع فقال عاقدتم الأيمان. و يجوز أن تكون ما مصدرية فيمن قرأ عقدتم بالتخفيف و التشديد فلا يقتضى راجعا كما لا يقتضيه فى قوله تعالى بما كانوا يكذبون و **القراءات الثلاث يجب العمل بها على الوجه الثلاثة لأن القراءتين فصاعدا إذا صحت فالعمل بها واجب لأنها بمنزلة الآيتين و** الآيات على ما ذكرنا فى قوله تعالى يطهرن و يطهرن.

۲. و تعليم القرآن يجوز أن يكون صداقا للكلام فى التفریع عليه: و جملته أنه إذا أصدقها تعليم قرآن فلا يجوز حتى يكون القرآن معلوما: إن أصدقها تعليم سورة عين عليها، و إن كان تعليم آيات عينها، لأن ذلك يختلف، و هل يجب تعيين القراءة و هى الحرف الذى يعلمها إياه على وجهين، أحدهما لا يجب، و هو الأقوى، لأن النبى صلى الله عليه و آله لم يعين على الرجل و الوجه الآخر لا بد من تعيين الحروف لأن بعضها أصعب من بعض. فمن قال إنه شرط فان ذكره، و إلا كان فاسدا و لها مهر مثلها، و من قال ليس بشرط لقنها أى حرف شاء «إن شاء بالجائز و هو الصحيح عندنا، لأن التعيين يحتاج إلى دليل فإذا ثبت أنه يصح كان لها المطالبة بأى موضع شاءت، فإن أصدقها تعليم سورة بعينها و هو لا يحفظها، بأن قال على أن أحصل ذلك لك، صح لأنه أوجبها على نفسه فى ذمته.

۳. و إذا أصدق الرجل المرأة شيئا من تعليم القرآن فيجب أن يكون ذلك معينا، و إذا أصدقها تعليم سورة عين عليها و كذلك: ان كان تعليم آيات منها، لان ذلك يختلف، فاما التعليم بالحرف الفلانى أو قراءة فلان فغير معتبر به عندنا. فإن أصدقها تعليم سورة بعينها و هو لا يحفظها فان قال على أن أحصل لك ذلك كان صحيحا، لأنه أوجبه على نفسه فى ذمته، و ان قال على أن القنك انا إياها صح ذلك لأنه وجب فى ذمته، فليس يلزمه، ان يكون مالكا و ذكر انه لا يصح و هو الأحوط.

۴. «و لو أصدقها تعليم سورة لم يجب تعيين الحرف، و لقنها الجائز على رأى، و لا يلزمه غيرها لو طلبت.» المراد بالحروف هنا القراءة كقراءة حمزة و غيره من السبعة أو العشرة على أقرب القولين، و الرأى الذى ذكره المصنف للشيخ فى المبسوط و النهاية، و غيره من

مهمترین مستند فقها برای عدم ضرورت چنین شرطی، حدیثی از پیامبر است که برای ازدواج خانمی با سهل ساعدی چنین مهریه‌ای را قرار دادند و قرائت خاصی را تعیین نکردند، و فقها در اینجا تاکید می‌کنند که چون این تعدد قراءات زمان خود پیامبر ص بود و ایشان چنین شرطی را لازم ندانست، پس چنین شرطی ضرورت ندارد. در واقع، علاوه بر این تصریح فقها، خود این بحث و اقوالی که در آن است نشان می‌دهد رواج قراءات متعدد که بر همگی آنها واقعا قرآن صدق کند و به پیامبر ختم شود به عنوان یک واقعیت میدانی در فقه شیعه رایج بوده است.

۳ ذکر دو قرائت مختلف در احادیث و هردو را از قرآن دانستن

صرف نظر از روایات متعددی ذکر شده است که به ما دستور داده‌اند که قرآن را همان طور که رایج است و مردم می‌خوانند و به شما یاد داده‌اند بخوانید^۲ و اشاره شد که خود اهل بیت هم در موارد متعددی قرائتی غیر از قرائت عاصم به روایت حفص را مورد تفسیر یا استشهاد قرار داده‌اند، در موارد متعددی از اهل بیت ع برای یک آیه بیش از یک قرائت نقل شده و به صورت صریح یا ضمنی نشان داده‌اند که هر دو قرائت صحیح است؛ که اینها بر دو قسم است:

الأصحاب. و وجهه ان النبی صلی الله علیه و آله لم یعیّن علی من عقد له علی تعلیم شیء من القرآن، و لو کان شرطاً امتنع الإخلال به، فعلى هذا إذا أطلق العقد علی تعلیم سورة صح و بری بتعلیمها الجائز من القراءات دون ما کان شاذاً، و فی قول نقله جمع من الأصحاب - و لا نعرف القائل به - انه یشرط تعیین قراءة من القراءات الجائزة، لأنها متفاوتة فی السهولة و الصعوبة، فلو لم یعیّن لزم الغرر، و ضعفه ظاهر، و المذهب الأول. و علی هذا فلو طلبت غیر الجائز علی إطلاقه الصادق علی مطلق القراءات.

۱. قوله: «و هل یجب تعیین الحرف؟. إلخ». المراد بالحرف القراءة المخصوصة، قراءة عاصم و غیره. و وجه وجوب تعیین اختلاف القراءات فی السهولة و الصعوبة علی اللسان و الذهن. و الأقوی ما اختاره المصنف من عدم وجوب تعیین، و یجتزئ بتلقینها الجائز منها، سواء کان إحدى القراءات المتواترة أم الملقق منها، لأن ذلك کله جائز أنزله الله تعالی، و التفاوت بینها مغتفر. و النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما زوج المرأة من سهل الساعدی علی ما یحسن من القرآن لم یعیّن له الحرف، مع أن التعدد کان موجوداً من یومئذ. و اختلاف القراءات علی السنة العرب أصعب منه علی السنة المولّدين. و وجه تسمیة القراءة بالحرف ما روى من أن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: «نزل القرآن علی سبعة أحرف» و فسرها بعضهم بالقراءات. و لیس بجید، لأن القراءات المتواترة لا تنحصر فی السبعة، بل و لا فی العشرة، كما حقق فی محله. و إنما اقتصروا علی السبعة تبعاً لابن مجاهد حیث اقتصر علیها تبرکاً بالحديث. و فی أخبارنا أن السبعة أحرف لیست هی القراءات، بل أنواع التركيب من الأمر و النهی و القصص و غیرها.

۲. - عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السَّمْطِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع - عَنْ تَنْزِيلِ الْقُرْآنِ قَالَ أَقْرَأُوا كَمَا عَلَّمْتُمْ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۳۱)

- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ سَلَمَةَ قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا أَسْتَمِعُ حُرُوفًا مِنَ الْقُرْآنِ لَيْسَ عَلَى مَا يَقْرَأُهَا النَّاسُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كُفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ أَقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ ع فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ ع قَرَأَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى حِدَةٍ وَ أَخْرَجَ الْمُصْحَفَ الَّذِي كَتَبَهُ عَلَى ع وَ قَالَ أَخْرَجَهُ عَلَى ع إِلَى النَّاسِ حِينَ فَرَغَ مِنْهُ وَ كَتَبَهُ فَقَالَ لَهُمْ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ ص وَ قَدْ جَمَعْتُهُ مِنَ اللَّوْحَيْنِ فَقَالُوا هُوَ ذَا عِنْدَنَا مُصْحَفٌ جَامِعٌ فِيهِ الْقُرْآنُ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهِ فَقَالَ أَمَّا وَ اللَّهُ مَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا أَبَدًا إِنَّمَا كَانَ عَلَى أَنْ أَخْبِرَكُمْ حِينَ جَمَعْتُهُ لِتَقْرَءُوهُ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۳۳)

الف. تصریح به تأیید قراءات مختلف

۱) در آیه «وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ» (بقره/۸۸) ذیل تعبیر «قلوبنا غلف» دو قرائت در احادیث ما آمده است (عُغْلُفٌ/عُغْلُفٌ)^۱ که اولی به معنای جمع أغْلَف (شبییه أحمَر و حُمَر) به معنای در پوشش بودن است (یعنی دل ما در پوششی است که اصلاً سخن تو بدان وارد نمی‌شود)؛ و دومی جمع غلاف به معنای ظرف و جایگاه مناسب است (یعنی دل‌های ما ظرف علوم و معارف بوده است پس چرا مقصود تو را نمی‌فهمیم؟! (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۰۸)^۲؛ و امام ع تصریح دارد که هر دو قرائت صحیح است؛ چرا که یهودیان در دو موقعیت مختلف هر دو را گفتند (التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام، ص ۳۹۰)^۳

(۲)

ب. پذیرش عملی قراءات متعدد در بیانات اهل بیت ع

در احادیث ما موارد فراوانی یافت می‌شود که قراءات مختلفی از آیات استفاده شده است. مثلاً در همان کتاب کافی در یک حدیث آیه را بر اساس همین قرائت حفص از عاصم می‌آورد و در حدیثی دیگر امام ع قرائت دیگری را مطرح می‌کند. شاید واضح‌ترین و معروف‌ترین مصداق آن، همان دو قرائت «ملک» و «مالک» در آیه ۴ سوره حمد بود که در بحث قبل اشاره

۱. لازم به ذکر است در قراء سبعه و عشره فقط قرائت اول آمده؛ اما در قراءات اربعه عشر (حسن بصری و ابن محیسن و اعمش) و برخی دیگر از قراءات غیرمشهور (ابن عباس و ابن هرمز و سعید بن جبیر و عمرو بن عبید و کلبی و فضل رقاشی و ابن ابی اسحاق) و نیز در روایتی غیرمشهور (لؤلؤی) از قرائت ابوعمر و (قراءت اهل بصره) این دومی – که در احادیث ما نیز بدان اشاره شده – آمده است؛ رک: معجم القراءات، للدكتور عبداللطيف، ج ۱، ص ۱۷۶

۲. القراءة المشهورة «عُغْلُفٌ» بسكون اللام و روی فی الشواذ عن أبي عمرو غلف بضم اللام.

الحجة: من قرأ بالتسكين فهو جمع الأغلف مثل أحمَر و حمر و يقال للسيف إذا كان في غلاف أغلف و قوس غلفاء و جمعها غلف و لا يجوز تثنيه إلا في ضرورة الشعر نحو قول طرفة: «أيها الفتیان فی مجلسنا / جردوا منها و رادا و شقرا» فحركة لضرورة الشعر فمن قرأ غلف مثقلاً فهو جمع غلاف نحو مثال و مثل و حمار و حمر فيكون معناه أن قلوبنا أوعية للعلم فما بالها لا تفهم و يجوز أن يكون التسكين عن التثنية مثل رسل و رسل.

۳. قال الإمام ع قال الله عز و جل: و قالوا یعنی هؤلاء اليهود الذين أراهم رسول الله ص المعجزات المذكورات – عند قوله: فهي كالحجارة الآية – «قلوبنا غلف أوعية للخير، و العلوم قد أحاطت بها و اشتملت عليها، ثم هي مع ذلك لا تعرف لك يا محمد فضلاً – مذكورا في شيء من كتب الله، و لا على لسان أحد من أنبياء الله. فقال الله تعالى ردا عليهم: بل ليس كما يقولون أوعية العلوم و لكن قد لعنهم الله أبعدهم من الخير قليلاً ما يؤمنون قليل إيمانهم، يؤمنون ببعض ما أنزل الله تعالى و يكفرون ببعض، فإذا كذبوا محمدا ص في سائر ما يقول، فقد صار ما كذبوا به أكثر، و ما صدقوا به أقل.

و إذا قرئ غلف فإنهم قالوا: قلوبنا [غلف] في غطاء، فلا نفهم كلامك و حديثك. نحو ما قال الله تعالى: و قالوا قلوبنا في أكنة مما تدعونا إليه – و في آذاننا وقر و من بيننا و بينك حجاب و كلا القراءتين حق، و قد قالوا بهذا و بهذا جميعاً

شد؛ یا نمونه واضح دیگر، کلمه «فَتَّبِينُوا» یا «فَتَّبَتُوا» در آیه ۹۴ سوره نساء^۱ و آیه ۶ سوره حجرات^۲ است که دو نفر از قراء سبعه (حمزه و کسائی) به صورت «فَتَّبَتُوا» و بقیه به صورت «فَتَّبِينُوا» قرائت کرده‌اند (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۴۴)؛ و در اغلب احادیث معصومین ظاهر^۳ این به صورت «فَتَّبِينُوا» قرائت شده است اما از امام باقر ع قرائت «فَتَّبَتُوا»

۱. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَّبِينُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغْنَمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَّبِينُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

۲. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَّبِينُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ

۳. قرأ أهل الكوفة غير عاصم فتتبتوا هنا في الموضعين بالتاء والتاء وفي الحجرات وقرأ الباقون «فتبينوا» بالتاء والنون في الجميع
الحجة: قال أبو علي من قرأ فتتبتوا فحجته أن التثبث خلاف الإقدام والمراد به التأنى وهو أشد اختصاصا بهذا الموضع وبيّن ذلك قوله «وَأَشَدُّ تَنْبِيْثًا» أى أشد وقفا لهم عما وعظوا بأن لا يقدموا عليه و من قرأ «فتبينوا» فحجته أن التبين قد يكون أشد من التثبث وقد جاء التبين من الله والعجلة من الشيطان فمقابلة التبين بالعجلة دلالة على تقارب التثبث والتبين قال الشاعر في موضع التوقف والزجر: «أزيد مناة توعدا يا ابن تيم / تبين أين تاه بك الوعيد»

۴. اینکه نوشتیم «ظاهرا» بدین جهت است که اینها را از طریق نرم‌افزارهای جامع الاحادیث و جامع التفاسیر نور جستجو کردم و متاسفانه این نرم‌افزارها (چه بسا به تبع ناشران) همه آیات را کاملاً یکسان و بر اساس نسخه حفص از عاصم قرار می‌دهد؛ در حالی که اگرچه در بسیاری از نقلها معلوم نیست که واقعا کدام قراست بوده اما در روایتی که در تفسیر قمی آمده با توجه به عبارت روایت احتمال اینکه «فتتبتوا» بوده باشد بسیار زیاد است؛ به دو عبارت «فَكَيْفَ تَأْمُرُنِي أَتَيْتُ فِيهِ» و «بَتَّبَيْتُ عَلَيَّ ع» دقت کنید:
و قوله: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا - إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَّبِينُوا - أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ - فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ فإنها نزلت فی ماریة القبطیة أم إبراهیم ع

وَكَانَ سَبَبُ ذَلِكَ أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ص إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَيْسَ هُوَ مِنْكُمْ وَ إِنَّمَا هُوَ مِنْ جَرِيحِ الْقِبْطِيِّ فَإِنَّهُ يَدْخُلُ إِلَيْهَا فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع: خُذِ السَّيْفَ وَ أَتِنِي بِرَأْسِ جَرِيحٍ فَأَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع السَّيْفَ ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَتِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ إِذَا بَعَثْتَنِي فِي أَمْرٍ أَكُونُ فِيهِ كَالسَّفُودِ الْمُحْمَاةِ فِي الْوَبْرِ - فَكَيْفَ تَأْمُرُنِي أَتَيْتُ فِيهِ أَوْ أَمْضِي عَلَىٰ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص بَلِّغْ تَثَبَّتْ، فَجَاءَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِلَىٰ مَشْرَبَةٍ أُمَّ إِبْرَاهِيمَ فَتَسَلَّقَ عَلَيْهَا - فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ جَرِيحٌ هَرَبَ مِنْهُ وَ صَعِدَ النَّخْلَةَ - فَدَنَا مِنْهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ قَالَ لَهُ أَنْزِلْ، فَقَالَ لَهُ يَا عَلِيُّ! اتَّقِ اللَّهَ مَا هَاهُنَا أَنَاسٌ، إِنِّي مَجْبُوبٌ ثُمَّ كَشَفَ عَنْ عَوْرَتِهِ، فَإِذَا هُوَ مَجْبُوبٌ، فَأَتَى بِهِ إِلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا شَأْنُكَ يَا جَرِيحُ! فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الْقِبْطَ يَجْبُونُ حَشَمَهُمْ وَ مِنْ يَدْخُلُ إِلَىٰ أَهْلِهِمْ - وَ الْقِبْطِيُّونَ لَا يَأْنَسُونَ إِلَّا بِالْقِبْطِيِّينَ فَبَعَثَنِي أَبُوهُمَا لَادْخُلَ إِلَيْهَا وَ أَخْدَمَهَا وَ أَوْنَسَهَا - فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ» الْآيَةَ

و فِي رَوَايَةِ عَبْدِ اللَّهِ [عُبَيْدِ اللَّهِ] بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ رُشَيْدٍ [رَاشِدٍ] عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: جُعِلْتُ فِدَاكَ - كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمْرَ يَقْتُلِ الْقِبْطِيَّ - وَ قَدْ عَلِمَ أَنَّهَا قَدْ كَذَبَتْ عَلَيْهِ، أَوْ لَمْ يَعْلَمْ وَ إِنَّمَا دَفَعَ اللَّهُ عَنِ الْقِبْطِيِّ الْقَتْلَ تَثَبَّتْ عَلَيَّ ع فَقَالَ بَلَى قَدْ كَانَ - وَ اللَّهُ أَعْلَمُ وَ لَوْ كَانَتْ عَزِيمَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص الْقَتْلُ - مَا رَجَعَ عَلَيَّ ع حَتَّى يَقْتُلَهُ، وَ لَكِنْ إِنَّمَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِتَرْجِعَ عَنْ ذَنْبِهَا، فَمَا رَجَعَتْ وَ لَا اشْتَدَّ عَلَيْهَا قَتْلُ رَجُلٍ مُسْلِمٍ بِكَذِبِهَا. (تفسير القمي، ج ۲، ص ۳۱۸-۳۱۹)

نیز روایت شده است (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۹۸-۱۹۹)^۱ و البته منحصر به اینها نیست و با اندکی تتبع در احادیث ناظر به آیات مصادیق فراوانی از این جنس می توان یافت.

نکته ای که اینجا می افزاییم این است که اساسا در خصوص بسیاری از آیاتی که ناظر به آنها قرائتهایی به عنوان قرائت اهل بیت ع مطرح شده که با مصحف عثمانی متفاوت است - و برخی از متاخران از آنها برداشت تحریف کرده اند - می بینیم که اهل بیت ع در جای دیگر همان آیه را با همین قرائت منطبق بر مصحف عثمانی قرائت و یا تفسیر کرده اند؛ این موارد بسیار زیاد است. و در اینجا تنها چند مورد از باب نمونه تقدیم می شود.

۱) در کتاب کافی در حدیثی امام صادق ع آیه ۳۹ سوره ص (هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ) را به این صورت قرائت می کنند «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَعْطِ بِغَيْرِ حِسَابٍ» و بلافاصله توضیح می دهند که «وَهَكَذَا هِيَ فِي قِرَاءَةِ عَلِيٍّ ع» (الکافی، ج ۱، ص ۴۳۸)^۲؛ اما در همین کتاب کافی با سندهای مختلف سه حدیث دیگر از امام صادق ع (الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵-۲۶۸؛ احادیث ۲ و ۶ و ۱۰)^۳ و یک حدیث از امام رضا ع (الکافی، ج ۱، ص ۲۱۰)^۱ روایت کرده که ایشان در استشهاد به مدعای مطرح شده، آیه را به همین صورت (أَوْ أَمْسِكْ) قرائت می کنند.

۱. و قد ذكرنا في سورة النساء اختلافهم في قوله فتبينوا والوجه في القراءتين و المروى عن الباقر (ع) فتثبتوا بالثناء و التاء... «فتبينوا» صدقه من كذبه و لا تبادروا إلى العمل بخبره و من قال فتثبتوا فمعناه توقفوا فيه و تأنوا حتى يثبت عندكم حقيقته.

۲. أحمد بن إدريس و محمد بن يحيى عن الحسن بن علي الكوفي عن عبيس بن هشام عن عبد الله بن سليمان عن أبي عبد الله ع قال: سألت عن الإمام فوض الله إليه كما فوض إلى سليمان بن داود فقال نعم و ذلك أن رجلا سأله عن مسألة فأجابها فيها و سأله آخر عن تلك المسألة فأجابها بغير جواب الأول ثم سأله آخر فأجابها بغير جواب الأولين ثم قال «هذا عطاؤنا فامنن أو أعط بغير حساب» و هكذا هي في قراءة علي ع قال قلت لأصلحك الله فحين أجابهم بهذا الجواب يعرفهم الإمام قال سبحانه الله أ ما تسمع الله يقول «إن في ذلك لآيات للمتوسمين» و هم الأئمة «و إنها لبسبيل مقيم» لا يخرج منها أبدا ثم قال لي نعم إن الإمام إذا أبصر إلى الرجل عرفه و عرف لونه و إن سمع كلامه من خلف حائط عرفه و عرف ما هو إن الله يقول «و من آياته خلق السموات و الأرض و اختلاف السننكم و ألوانكم إن في ذلك لآيات للعالمين» و هم العلماء فليس يسمع شيئا من الأمر ينطق به إلا عرفه ناج أو هالك فلذلك يجيبهم بالذي يجيبهم.

۳. ۲- علي بن إبراهيم عن أبيه عن يحيى بن أبي عمران عن يونس عن بكار بن بكر عن موسى بن أشيم قال: كنت عند أبي عبد الله ع فسأله رجل عن آية من كتاب الله عز و جل فأخبره بها ثم دخل عليه داخل فسأله عن تلك الآية فأخبره بخلاف ما أخبر به الأول فدخلني من ذلك ما شاء الله حتى كان قلبي يشرح بالسكاكين فقلت في نفسي تركت أبا قتادة بالشام لا يخطئ في الواو و شبهه و جئت إلى هذا يخطئ هذا الخطأ كله فبينما أنا كذلك إذ دخل عليه آخر فسأله عن تلك الآية فأخبره بخلاف ما أخبرني و أخبر صاحبني فسكنت نفسي فعلمت أن ذلك منه تقية قال ثم التفت إلي فقال لي يا ابن أشيم إن الله عز و جل فوض إلى سليمان بن داود فقال هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب و فوض إلى نبيه ص فقال - ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا فما فوض إلى رسول الله ص فقد فوضه إلينا.

6- محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن سنان عن إسحاق بن عمار عن أبي عبد الله ع قال: إن الله تبارك و تعالى أدب نبيه ص فلما انتهى به إلى ما أراد قال له إنك لعلی خلق عظیم ففوض إليه دينه فقال و ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا و إن

۲) در برخی از احادیث عبارت «فِي عَلِيٍّ» را بعد از کلمه «يُوعِظُونَ بِهِ» در آیه ۶۶ سوره نساء آورده‌اند و فرموده‌اند «هكذا نزلت» (الكافی، ج ۱، ص ۲۴۲) اما خود ایشان در موارد متعددی همین عبارت از آیه (وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعِظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ) را بدون این جمله قرائت کرده‌اند (الكافی، ج ۸، ص ۳۱۸۴)

۳) در برخی از احادیث از امام باقر ع عبارت «يَا عَلِيُّ» را در آیه ۶۴ سوره نساء (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) بعد از کلمه «جَاؤُكَ» آورده‌اند و فرموده‌اند «هكذا نزلت» (تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۴۲)^۵ و حتی در روایتی مرسل از امام صادق ع دلیلی برای اینکه این گونه باید باشد ارائه شده است

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الْفَرَائِضَ وَلَمْ يَقْسِمِ لِلْجَدِّ شَيْئًا وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَطْعَمَهُ السُّدُسَ فَأَجَازَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ لَهُ ذَلِكَ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ .

10- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ صَدَدِ الْخِيَّاطِ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى - هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ قَالَ أَعْطَى سُلَيْمَانَ مُلْكًا عَظِيمًا ثُمَّ جَرَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي رَسُولِ اللَّهِ ص فَكَانَ لَهُ أَنْ يُعْطِيَ مَا شَاءَ مِنْ شَاءٍ وَيَمْنَعَ مَنْ شَاءَ وَأَعْطَاهُ اللَّهُ أَفْضَلَ مِمَّا أَعْطَى سُلَيْمَانَ لِقَوْلِهِ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.

۱. الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا ع فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فَقَالَ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ قُلْتُ فَانْتُمْ الْمَسْئُولُونَ وَنَحْنُ السَّائِلُونَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ حَقًّا عَلَيْنَا أَنْ نَسْأَلَكَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ حَقًّا عَلَيْكُمْ أَنْ تُجِيبُونَا قَالَ لَا ذَاكَ إِنِّي إِنْ شِئْنَا فَعَلْنَا وَإِنْ شِئْنَا لَمْ نَفْعَلْ أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»
۲. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنْ بَكَّارٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: هَكَذَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعِظُونَ بِهِ فِي عَلِيٍّ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ.

۳. عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ وَ سَلَّمُوا لِلْإِمَامِ تَسْلِيمًا - أَوْ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ رِضًا لَهُ - مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْخِلَافِ فَعَلُوا مَا يُوعِظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَنْبِيْثًا.

۴. حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ يَا عَلِيُّ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» هَكَذَا نَزَلَتْ

۵. در کافی ظاهراً همین حدیث را آورده ولی بدون اینکه این کلمه را بیاورند و فقط تاکید کرده اند که این خطاب به امیرالمومنین ع است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ أَوْ بَرِيدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ: لَقَدْ خَاطَبَ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي كِتَابِهِ قَالَ قُلْتُ فِي أَيِّ مَوْضِعٍ قَالَ فِي قَوْلِهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا. فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ فِيمَا تَعَاقدُوا عَلَيْهِ لَئِنْ آمَنَ اللَّهُ مُحَمَّدًا إِلَّا يَرُدُّوا هَذَا الْأَمْرَ فِي بَنِي هَاشِمٍ - ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْقَتْلِ أَوْ الْعَفْوِ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. (الكافی ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۹۱)

(تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ص ۱۳۸)؛^۱ در حالی که از خود ایشان این آیه بدون این افزوده و کاملاً ناظر به رسول الله ص روایت شده (مناقب آل ابي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص ۴۰۰)^۲ و در جای دیگری نیز امام صادق ع این آیه به همین صورت رایج و آن هم کاملاً در خطاب به پیامبر ص (و در مقام زیارت ایشان) قرائت کرده‌اند (الکافی، ج ۴، ص ۵۵۱؛ کامل زیارات، ص ۱۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۶)

۴) در برخی از احادیث عبارت «فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ وَلَايَةِ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ» را در آیه ۷۱ سوره احزاب بعد از کلمه «رسوله» آورده‌اند و فرموده‌اند «هكذا نزلت» (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۹۸؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۱۴)^۳ در حالی که خود ایشان در موارد

۱. قَالَ الصَّادِقُ ع نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَاتُ [= نساء/ ۶۰-۶۱] فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ أَعْدَائِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ يَا عَلِيُّ هَكَذَا نَزَلَتْ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ وَ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهَا الْمُخَاطَبَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَوْلُهُ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ ثُمَّ قَالَ فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ عَلَيْهِمْ عَلَى لِسَانِكَ مِنْ وَلايَةِ عَلِيٍّ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع.

۲. إِسْمَاعِيلُ بْنُ يَزِيدٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ قَالَ: أَذْنَبَ رَجُلٌ ذَنْبًا فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ فَتَغَيَّبَ حَتَّى وَجَدَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فِي طَرِيقٍ خَالٍ فَأَخَذَهُمَا فَاحْتَمَلَهُمَا عَلَى عَاتِقَيْهِ وَ أَتَى بِهِمَا النَّبِيَّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي مُسْتَجِيرٌ بِاللَّهِ وَ بِهِمَا فَضَحَكَ رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى رَدَّ يَدَهُ إِلَى فَمِهِ ثُمَّ قَالَ لِلرَّجُلِ اذْهَبْ وَ أَنْتَ طَلِيقٌ وَ قَالَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ قَدْ شَفَعْتُكُمْ فِيهِ أَيْ فَتَيَانِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.

۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ صفوان وَ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ معاوية بْنِ عَمَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا دَخَلْتَ الْمَدِينَةَ فَاغْتَسِلْ قَبْلَ أَنْ تَدْخُلَهَا أَوْ حِينَ تَدْخُلَهَا ثُمَّ تَأْتِي قَبْرَ النَّبِيِّ ص ثُمَّ تَقُومُ فَتُسَلِّمُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ تَقُومُ عِنْدَ الْأُسْطُوَانَةِ الْمُقَدَّمَةِ مِنْ جَانِبِ الْقَبْرِ الْأَيْمَنِ عِنْدَ رَأْسِ الْقَبْرِ عِنْدَ زَاوِيَةِ الْقَبْرِ وَ أَنْتَ مُسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةِ وَ مِنْكَبِكِ الْأَيْسَرُ إِلَى جَانِبِ الْقَبْرِ وَ مِنْكَبِكِ الْأَيْمَنِ مِمَّا يَلِي الْمَنِيرَ فَإِنَّهُ مَوْضِعُ رَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ تَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ رِسَالَاتِ رَبِّكَ وَ نَصَحْتَ لِأُمَّتِكَ وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصًا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ وَ أَدَيْتَ الَّذِي عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ وَ أَنَّكَ قَدْ رُوِّفْتَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ غُلِظَتْ عَلَى الْكَافِرِينَ فَبَلَغَ اللَّهُ بِكَ أَفْضَلَ شَرَفٍ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اسْتَنْقَذَنَا بِكَ مِنَ الشَّرِّكَ وَ الضَّلَالَةِ اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَ صَلَوَاتِ مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَ أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ مَنْ سَبَّحَ لَكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أَمِينِكَ وَ نَجِيِّكَ وَ حَبِيبِكَ وَ صَفِيِّكَ وَ خَاصَّتِكَ وَ صَفْوَتِكَ وَ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ أَعْطِهِ الدَّرَجَةَ وَ الْوَسِيلَةَ مِنَ الْجَنَّةِ وَ ابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا يَغْبِطُهُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ - وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا وَ إِنِّي أَتَيْتُ نَبِيَّكَ مُسْتَغْفِرًا تَائِبًا مِنْ ذُنُوبِي وَ إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكَ لِيَعْفِرَ لِي ذُنُوبِي وَ إِنْ كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ فَاجْعَلْ قَبْرَ النَّبِيِّ ص خَلْفَ كَتِفَيْكَ وَ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَ ارْفَعْ يَدَيْكَ وَ اسْأَلْ حَاجَتَكَ فَإِنَّكَ أُخْرَى أَنْ تُقْضَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

۴. أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ وَ الْأَئِمَّةِ ع مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا هَكَذَا نَزَلَتْ وَ اللَّهُ.

۵. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ وَ وَلايَةِ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» هَكَذَا نَزَلَتْ.

متعددی همین عبارت از آیه (مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا) را بدون این جمله قرائت کرده‌اند (مثلاً: الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۳۳۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۲؛ الجعفریات (الأشعثیات)، ص ۹۳؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۸؛ التوحید (للصدوق)، ص ۳۳)

۵) در جایی از امام رضا ع روایت می‌شود که عبارت «فِي ظُلُلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ» در آیه ۲۱۰ سوره بقره (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلُلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ) به صورت «بِالْمَلَائِكَةِ فِي ظُلُلٍ مِنَ الْغَمَامِ» بوده است و فرموده‌اند «هكذا نزلت» (عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۱۲۶؛ معانی الأخبار، ص ۱۳؛ التوحید (للصدوق)، ص ۱۶۳؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۴۱۱)؛ اما در موارد متعدد (دهها مورد) این آیه به همین صورت رایج از امیرالمومنین، امام باقر ع، امام حسن عسکری، قرائت و شرح داده می‌شود (التوحید (للصدوق)، ص ۲۶۶؛ التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۶۲۹-۶۳۰؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۶۷؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۳)

۶) کلمه «و المؤمنون» در آیه «و قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» را در جایی با قاطعیت به صورت «و المأمونون» قرائت کرده‌اند و قرائت رایج را طرد کرده‌اند (الکافی، ج ۱، ص ۴۲۴)؛ اما در احادیث متعددی آن را با همین عبارت «والمؤمنون» قرائت کرده و البته در مقام تفسیر بر مطلق ائمه ع یا خصوص امیرالمومنین ع تطبیق کرده‌اند (الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹-۲۲۰)؛

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ الْمُعَاذِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ الْكُوفِيُّ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلُلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ قَالَ يَقُولُ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ فِي ظُلُلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ هَكَذَا نَزَلَتْ.
۲. وَ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلُلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ»؟ قَالَ مَعْنَاهُ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ فِي ظُلُلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ هَكَذَا نَزَلَتْ.
۳. أَحْمَدُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مِيَا حَ عَنْ أَخْبَرَهُ قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع «قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» فَقَالَ لَيْسَ هَكَذَا هِيَ إِنَّمَا هِيَ وَ الْمُؤْمِنُونَ فَنَحْنُ الْمُؤْمِنُونَ.
۴. ۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِيِّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ قَالَ هُمْ الْأَائِمَّةُ.
- ۴- عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الزِّيَّاتِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبَانَ الزِّيَّاتِ وَ كَانَ مَكِينًا عِنْدَ الرِّضَا ع قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا ع ادْعُ اللَّهَ لِي وَ لِأَهْلِ بَيْتِي فَقَالَ أَوْ لَسْتُ أَفْعَلُ وَ اللَّهُ إِنَّ أَعْمَالَكُمْ لَتُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ قَالَ فَاسْتَعْظَمْتُ ذَلِكَ فَقَالَ لِي أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ قَالَ هُوَ وَ اللَّهُ عَلَيَّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ ع.
- ۵- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّامِتِ عَنِ يَحْيَى بْنِ مُسَاوِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّهُ ذَكَرَ هَذِهِ الْآيَةَ - فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ قَالَ هُوَ وَ اللَّهُ عَلَيَّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ ع.

۷) در جایی جابر جعفی از امام باقر ع روایت می‌آورند که عبارت «فاسعوا» در آیه ۹ سوره جمعه (إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ)، به صورت «فامضوا» بوده است و توضیحی می‌دهند که اصلاً عجله کردن و دویدن برای نماز جمعه مزیتی ندارد (الإختصاص، ص ۱۲۹)؛^۱ و در جای دیگر همین جابر جعفی آیه را به همین صورت «فاسعوا» نزد امام مطرح می‌کنند و امام ع نه تنها کلمه «سعی» را انکار نمی‌کنند بلکه دقیقاً معنای عجله کردن (به معنای رها کردن بقیه کارها و فرصت را غنیمت شمردن) را در وجه درستش توضیح می‌دهند (الکافی، ج ۳، ص ۴۱۵؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۳۶) و در جایی دیگر امام صادق ع (علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۵۸) و در جایی دیگر امام حسن عسکری دقیقاً همین کلمه «سعی» در آیه را شرح می‌دهند (الهدایة الکبری، ص ۳۴۸).^۲ (جالب است که نقل این آیه به صورت «فامضوا» نه تنها در کتب تفسیری قدیمی اهل سنت به عنوان قرائت ابی بن کعب و ابن مسعود (تفسیر مجاهد، ص ۶۵۹)؛ بلکه در معتبرترین کتاب حدیثی اهل

۱. وَ رَوَى عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: كُنْتُ لَيْلَةً مِنْ بَعْضِ اللَّيَالِي عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ فَقَرَأْتُ هَذِهِ الْآيَةَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» قَالَ فَقَالَ عَ مَهْ يَا جَابِرُ كَيْفَ قَرَأْتَ قَالَ قُلْتُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ قَالَ هَذَا تَحْرِيفٌ يَا جَابِرُ قَالَ قُلْتُ فَكَيْفَ أَقْرَأُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ فَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَامْضُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ هَكَذَا نَزَلَتْ يَا جَابِرُ لَوْ كَانَ سَعِيًّا لَكَانَ عَدُوًّا لِمَا كَرِهَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص لَقَدْ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يَعْدُوَ الرَّجُلُ إِلَى الصَّلَاةِ.

۲. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» قَالَ أَعْمَلُوا وَ عَجَلُوا فَإِنَّهُ يَوْمٌ مُضِيقٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ فِيهِ وَ ثَوَابُ أَعْمَالِ الْمُسْلِمِينَ فِيهِ عَلَى قَدَرٍ مَا ضِيقَ عَلَيْهِمُ وَ الْحَسَنَةُ وَ السَّيِّئَةُ تُضَاعَفُ فِيهِ قَالَ وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ اللَّهُ لَقَدْ بَلَّغَنِي أَنَّ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ص كَانُوا يَتَجَهَّزُونَ لِلْجُمُعَةِ يَوْمَ الْخَمِيسِ لِأَنَّهُ يَوْمٌ مُضِيقٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ.

۳. حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مَسْرُورٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَامِرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَاتَّهَافُ سَعِيًّا وَ لَيْكُنْ عَلَيْكَ السَّكِينَةُ وَ الْوَقَارُ فَمَا أَدْرَكَتْ فَصَلَ وَ مَا سَبَقَتْ بِهِ فَاتَمَّهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَعْنَى قَوْلِهِ فَاسْعَوْا هُوَ الْانْكَفَاءُ.

۴. فَقَالَ قَاتِلٌ مَنَا: رَحِمَكَ اللَّهُ مَا اسْتَسَنَّ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) إِلَّا مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ فَقَالَ: أَمَّا صَلَوَاتُ الْخَمْسِ فَهِيَ عِنْدَ أَهْلِ الْبَيْتِ كَمَا فَرَضَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَلَى رَسُولِهِ وَ هِيَ إِحْدَى وَ خَمْسِينَ رَكْعَةً فِي سِتَّةِ أَوْقَاتٍ أَبْيَنُهَا لَكُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ فِي وَقْتِ الظُّهْرِ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ فَاجْمَعِ الْمُسْلِمُونَ أَنَّ السَّعْيَ صَلَاةُ الظُّهْرِ وَ أَبَانَ وَ أَوْضَحَ فِي حَقِّهَا فِي كِتَابِ اللَّهِ كَثِيرًا.

۵. أَنبَأَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ، قَالَ: نَا إِبْرَاهِيمُ، قَالَ: ثَنَا آدَمُ، قَالَ: نَا أَبُو جَعْفَرٍ الرَّازِيُّ، عَنْ الرَّبِيعِ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ، قَالَ: «كَانَ أَبِيُّ بْنُ كَعْبٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ يَقْرَأْنَهَا (فَامْضُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ)

سنت و به عنوان قرائت عمر (مانند صحیح البخاری، ۴، ص ۱۸۵۸ (ت البغا)^۱ و پیش از آن در موطأ مالک، ج ۲، ص ۱۴۷ (ت الأعظمی)^۲ هم آمده است.

۸) همین جابر جعفی از امام باقر ع و نیز ابن بی یعفور از امام صادق روایت می آورند که عبارت «انْفَضُّوا إِلَيْهَا» در آیه ۱۱ سوره جمعه (وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قِائِمًا)، به صورت «انْصَرَفُوا إِلَيْهَا» بوده است و توضیحی در باب معنای تاویلی این آیه می دهند که مقصود از رفتن سراغ تجارت و لهو، رفتن سراغ اولی و دومی بوده (الإختصاص، ص ۱۳۰؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۶۷)؛ اما در جای دیگر قرائت این آیه از سوی امام صادق ع به همین صورت «انْفَضُّوا إِلَيْهَا» قرائت می شود، و امام ع آن را ناظر به همان شأن نزول معروفش (که مردم به خاطر کاروانی که آمده بود پیامبر را رها کردند) معرفی می کنند (الجعفریات (الأشعثیات)، ص ۴۳؛ تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ص ۶۶۸)

۱. ۳۷۳ - باب: قوله: {وآخرين منهم لما يلحقوا بهم} وقرأ عمر: فامضوا إلى ذكر الله

۲. مالک؛ أَنَّهُ سَأَلَ ابْنَ شِهَابٍ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ} [الجمعة ۶۲: ۹] فَقَالَ ابْنُ شِهَابٍ: كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَقْرؤها إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَامْضُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ.

۳. ثُمَّ خَاطَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ذَلِكَ الْمَوْقِفِ مُحَمَّدًا ص فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِذَا رَأَوْا الشُّكَاكَ وَ الْجَاحِدُونَ تِجَارَةً يَعْنِي الْأَوَّلَ أَوْ لَهْوًا يَعْنِي الثَّانِي انْصَرَفُوا إِلَيْهَا قَالَ قُلْتُ انْفَضُّوا إِلَيْهَا قَالَ تَحْرِيفٌ هَكَذَا نَزَلَتْ وَ تَرَكُوا مَعَ عَلِيٍّ قَائِمًا قُلْ يَا مُحَمَّدُ مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ الْأَوْصِيَاءِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوَ وَ مِنَ التَّجَارَةِ يَعْنِي بَيْعَةَ الْأَوَّلِ وَ الثَّانِي لِلَّذِينَ اتَّقَوْا قَالَ قُلْتُ لَيْسَ فِيهَا لِلَّذِينَ اتَّقَوْا قَالَ فَقَالَ بَلَى هَكَذَا نَزَلَتْ الْآيَةُ وَ أَنْتُمْ هُمْ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.

۴. وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ نَزَلَتْ وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْصَرَفُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قَائِمًا.

۵. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ حَدَّثَنِي مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ص قَائِمًا يَخْطُبُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ كَانَتْ سَوْقًا يُقَالُ لَهَا الْبَطْحَاءُ وَ كَانَتْ بَنُو سُلَيْمٍ تَجَلِبُّ إِلَيْهَا السَّبْيَ وَ الْخَيْلَ وَ الْغَنَمَ وَ كَانَتْ الْأَنْصَارُ إِذَا تَزَوَّجُوا ضَرَبُوا بِالْكَبَرِ وَ الْمَزْمَارِ وَ إِذَا سَمِعُوا ذَلِكَ خَرَجَ النَّاسُ إِلَيْهِمْ وَ تَرَكُوا رَسُولَ اللَّهِ ص قَائِمًا فَعَيَّرَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ فَانْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوَ وَ مِنَ التَّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.

۶. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى عَنْ الْمُغِيرَةِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنْ حُصَيْنٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: وَرَدَ الْمَدِينَةَ عِيرَ فِيهَا تِجَارَةٌ مِنَ الشَّامِ فَضْرَبَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ بِالْذُفُوفِ وَ فَرَحُوا وَ ضَجُّوا وَ دَخَلْتُ وَ النَّبِيُّ ص عَلَى الْمَنْبَرِ يَخْطُبُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَخَرَجَ النَّاسُ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ تَرَكُوا رَسُولَ اللَّهِ ص قَائِمًا وَ لَمْ يَبْقَ مَعَهُ فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ ع مِنْهُمْ.

وَ قَالَ أَيْضًا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ سَيْفٍ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ جَعْفَرِ الْأَحْمَرِ بْنِ سَيَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قَائِمًا قَالَ انْفَضُّوا عَنْهُ إِلَّا عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ ع فَانْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوَ وَ مِنَ التَّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.

ظاهر بسیاری از این احادیثی که قرائت دیگری را مطرح می‌کند این است که قرائت رایج تخطئه می‌شود. برخی (که عموماً با مساله تعدد قراءات درست آشنا نبوده‌اند) گمان کرده‌اند که این روایات دلالت بر تحریف قرآن دارد؛ در حالی که قطعاً این برداشت نادرست است چرا که دیدیم بوضوح خود ایشان همان قرائت رایج را به عنوان آیه‌ای از آیات قرآن در جای دیگر مورد استفاده و حتی مورد استشهاد قرار داده‌اند و با آن کاملاً به عنوان متن قرآن برخورد کرده‌اند. اینها چند دسته‌اند:

الف. عمده اینها صرفاً بیان قرائت دیگری است، نه نفی قرائت موجود (مانند ۵ مورد اول) و تعبیر «هكذا فی قراءة علی» یا «هكذا نزلت» هم در مقام اثبات شیء است، نه رد ما عدی؛ یعنی امام ع دارند توضیح می‌دهند که اینها صرفاً تفسیر و توضیح من نبوده، بلکه اینها متن وحی نازل شده از جانب خداوند است؛ منتها قرائتی غیر از قرائت مانوس برای شما (که بعداً توضیح خواهیم داد که اختلاف قرائت منحصر در نقطه و اعراب نیست؛ بلکه «اختلاف بالزیاده و النقصان» یکی از مصادیق بارز اختلاف قرائت نزد شیعه و سنی بوده است).

ب. در مواردی که تعبیر تخطئه‌آمیزی نسبت به قراءات موجود آمده، اما مساله اصلی، نه تخطئه آن قرائت رایج، بلکه تخطئه این دیدگاه است که آن قرائت رایج را تنها قرائت معتبر می‌دانند و این قرائتی که اهل بیت از آیه ارائه کرده‌اند را نادرست می‌شمرند (مانند شماره ۶). شبیه این را به طور خاص در مورد قرائت ابن مسعود می‌شود دید که عبارتی دارند که مایه سوء تفاهم برخی شده است که پنداشته‌اند اهل بیت ع قرائت ابن مسعود را منکرند؛ در حالی که بسیاری از همین قراءات نقل شده از وی کاملاً منطبق بر قرائت اهل بیت ع است. آن جمله این است: «إِنْ كَانَ ابْنُ مَسْعُودٍ لَا يَقْرَأُ عَلَى قِرَاءَتِنَا فَهُوَ ضَالٌّ» (الکافی، ج ۲، ص ۶۳۴)^۱. در این حدیث نمی‌خواهد بگوید قرائت ابن مسعود با ما مخالف است و لذا او ضال است؛ بلکه داستان از این قرار است که معروف شده بود ابن مسعود منکر برخی از قراءاتی بود که خودش نشنیده بود؛ از جمله منکر این بود که دو سوره معوذتین قرآن باشد (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۵۰)^۲؛ و امام ع می‌فرمایند اگر واقعاً مقصود او انکار قراءاتی است که ما قرائت می‌کنیم، او گمراه است؛ یعنی هم قرائت او درست است و هم قرائت ما.^۳ به همین ترتیب وقتی در این گونه احادیث می‌فرمایند «هكذا نزلت» اثبات شیء، نفی ما عدا نمی‌کند.^۱

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ فَرْقَدٍ وَ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَا كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ مَعَنَا رِبْعَةُ الرَّأْيِ فَذَكَّرْنَا فَضْلَ الْقُرْآنِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنْ كَانَ ابْنُ مَسْعُودٍ لَا يَقْرَأُ عَلَى قِرَاءَتِنَا فَهُوَ ضَالٌّ فَقَالَ رِبْعَةُ ضَالٌّ نَعَمْ ضَالٌّ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَمَا نَحْنُ فَنَقْرَأُ عَلَى قِرَاءَةِ أَبِي.

۲. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع: إِنَّ ابْنَ مَسْعُودٍ كَانَ يَمْحُو الْمُعَوِّذَتَيْنِ مِنَ الْمُصْحَفِ فَقَالَ ع: كَانَ أَبِي يَقُولُ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ ابْنُ مَسْعُودٍ بِرَأْيِهِ - وَ هُمَا مِنَ الْقُرْآنِ.

۳. «معروفست که دو سوره معوذتین در مصحف ابن مسعود نبود (سوره قل أعوذ برب الناس و سوره قل أعوذ برب الفلق) از اهل بیت علیهم السلام چنین رسیده است که در مصحف او نبود. یعنی ابن مسعود معتقد بود که اینها از قرآن نیستند؛ اینها دو تا عوده هستند که چون حسنین علیهما السلام مریض بودند، جبرائیل از آسمان این عوده‌ها را آورده تا آنها را با این عوده تعویذ کنند، یعنی آن عوده‌ها را به آنها

ج. مواردی هست که امام ع علاوه بر اینکه تعبیری همچون «هكذا نزلت» می‌آورند و ظاهرا قرائت رایج را تخطئه می‌کنند؛ دلیل و توجیهی هم می‌آورند که چرا این قرائت درست؛ و آن قرائت رایج نادرست است؛ (مثلا موارد ۷ و ۸) در این گونه موارد، به نظر می‌رسد دو نکته قابل ذکر است:

ج. ۱. گاه بر اساس یک قرائت رایج، معنای ناصوبی در ذهن مخاطبان جامعه شکل گرفته است؛ و امام در حقیقت در مقام تخطئه آن قرائت نیستند؛ بلکه در مقام تخطئه آن معنای ناصوباند (شبییه شماره ۷؛ که یک معنای نادرست از «سعی به سوی نماز» تخطئه می‌شود؛ اما در احادیث دیگر معنای درست این تعبیر بیان می‌شود) و در صفحات بعد خواهیم دید که مخالفت امام با نزول بر سبعة احرف نیز از همین قسم است.

ج. ۲. نکته‌ای در قاعده «امکان استعمال یک لفظ در چند معنا»^۲ مطرح است که اینجا هم شبیه آن مشاهده می‌شود؛ لذا ابتدا آن نکته را شرح دهیم: می‌دانیم الفاظ نشانه‌هایی برای معنا هستند؛ جایی که در استعمال لفظ فقط یک معنا مد نظر بوده از آن نشانه به نحو تک‌منظوره استفاده شده است؛ و جایی که چند معنا مد نظر باشد (شبییه مصرع دوم شعر سعدی «از در بخشندگی و بنده‌نوازی / مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا» که از آن سه معنا می‌توان برداشت کرد که همه صحیح‌اند) الفاظ آن عبارت به عنوان نشانه‌های چندمنظوره به کار گرفته شده است. با توجه به رواج استعمال لفظ در بیش از معنا در قرآن کریم و احادیث معصومان ع (إِنِّي لَأَتَكَلَّمُ بِالْحَرْفِ الْوَاحِدِ لِي فِيهِ سَبْعُونَ وَجْهًا؛ إِنِّي لَأَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ الْوَاحِدَةِ لَهَا سَبْعُونَ وَجْهًا؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۲۹)، توجه به این قاعده ثمره مهمی دارد و آن این است که حتی با اثبات معنای قطعی (نص) برای یک آیه یا حدیث، منطقاً وجود معانی دیگر برای آن قابل رد نیست. اما اغلب اذهان عادی، چون با کاربردهای تک‌منظوره از نشانه‌ها انس دارند؛ یعنی وقتی یک جمله‌ای را می‌شنوند و یک معنا از آن برداشت می‌کنند – بویژه اگر آن معنا را بتوان به طور کاملاً اطمینان‌بخش به آن عبارت نسبت داد – هرگونه معنای دومی برای آن عبارت را پیشاپیش انکار می‌کنند. در چنین فضایی، متکلم حکیم وقتی بخواهد هنگام با استفاده از یک نشانه چندمنظوره، معنای دوم را در ذهن مخاطب پررنگ کند، گاه ناچار

آویزان کنند و بر آنها بخوانند تا حالشان خوب شود؛ و بر آنها بستند و حالشان خوب شد.» (مهر تابان، طبع قدیم؛ ص ۲۸۴؛ طبع جدید: ص ۴۰۷-۴۰۸)

۱. این سخنان ابن جزری موید خوبی برای این مطلب است که واقعا مقصود امام ع همین بود که عرض شد و این ظاهرا تهمتی به ابن مسعود بوده است چنانکه امام فرمود «لو كان» (شبییه اینکه در مورد هشام با آن جلالتش فرمود: لو كان ...):

وَكُلُّ مَا صَحَّ عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مِنْ ذَلِكَ فَقَدْ وَجَبَ قَبُولُهُ، وَلَمْ يَسَعْ أَحَدًا مِنَ الْأُمَّةِ رَدُّهُ وَلَزِمَ الْإِيمَانُ بِهِ، وَإِنْ كُلُّهُ مُنْزَلٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، إِذْ كُلُّ قِرَاءَةٍ مِنْهَا مَعَ الْأُخْرَى بِمَنْزِلَةِ الْآيَةِ مَعَ الْآيَةِ يَجِبُ الْإِيمَانُ بِهَا كُلِّهَا وَاتِّبَاعُ مَا تَضَمَّنَتْهُ مِنَ الْمَعْنَى عِلْمًا وَعَمَلًا، وَلَا يَجُوزُ تَرْكُ مُوجِبِ إِحْدَاهُمَا لِأَجْلِ الْأُخْرَى ظَنًّا أَنَّ ذَلِكَ تَعَارُضٌ، وَإِلَى ذَلِكَ أَشَارَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - بِقَوْلِهِ: " لَا تَخْتَلَفُوا فِي الْقُرْآنِ وَلَا تَتَنَازَعُوا فِيهِ ؛ فَإِنَّهُ لَا يَخْتَلَفُ وَلَا يَتَنَازَعُ، أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ شَرِيعَةَ الْإِسْلَامِ فِيهِ وَاحِدَةٌ، حُدُودُهَا وَقِرَاءَتُهَا وَأَمْرُ اللَّهِ فِيهَا وَاحِدٌ، وَلَوْ كَانَ مِنَ الْحَرْفَيْنِ حَرْفٌ يَأْمُرُ بِشَيْءٍ يَنْهَى عَنْهُ الْآخَرُ كَانَ ذَلِكَ الْاِخْتِلَافَ، وَلَكِنَّهُ جَامِعٌ ذَلِكَ كُلُّهُ، وَمَنْ قَرَأَ عَلَى قِرَاءَةٍ فَلَا يَدْعُوهَا رَغْبَةً عَنْهَا، فَإِنَّهُ مِنْ كَفَرٍ بِحَرْفٍ مِنْهُ كَفَرَ بِهِ كُلُّهُ. (النشر في القراءات العشر، ج ۱، ص ۵۱)

۲. مرحوم شیخ محمدرضا اصفهانی (۱۲۸۷-۱۳۶۲ ق) شاگرد آخوند خراسانی بخوبی در کتاب وقایة‌الاذهان اثبات کرده و عمده علمای بعد از ایشان همین مبنا را پذیرفته‌اند، استعمال یک لفظ در بیش از یک معنا نه تنها محال نیست؛ بلکه نشان‌دهنده قوت متکلم است.

می‌شود معنای اول را انکار کند تا ذهن وی آماده قبول معنای دوم شود؛ و می‌دانیم که سیره پیامبران (و به تبع آنها اهل بیت ع) این بوده که قدر عقل مردم با آنها سخن بگویند؛ چنانکه خود پیامبر ص صریحا فرمود: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ» (کافی، ج ۱، ص ۲۳ و ج ۸، ص ۲۶۸)^۱. از این رو، گاه یک معنای رایج را انکار می‌کردند تا ذهن مخاطب راحت‌تر بتواند معنای دیگری را که در همان لفظ نهفته بپذیرد.

اکنون می‌گوییم شبیه همین مطلب را در هنگامی که قرائتی متفاوت از آیه مطرح می‌شود می‌توان دید. یعنی به نظر می‌رسد عمده مواردی که اهل بیت ع یک قرائت رایج را انکار می‌کنند و برای رد آن و قبول قرائتی متفاوت دلیل می‌آورند، چون دو فضای مختلف در کار است (شبیه شماره ۸) می‌خواهند ذهن مخاطب را متمرکز روی این قرائت جدید کنند؛ و بهترین شاهد بر اینکه این انکارشان به معنای انکار صحت آن قرائت اول نیست همین است که خود آنها در موارد دیگر از همان آن قرائت دیگر استفاده یا بدان استشهاد کرده‌اند.

۴) رواج عادی ختم قرآن

از مواردی که مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب تواتر القرآن به عنوان دلیل واضحی بر اعتبار قراءات مختلف قرآن و اسنادشان به خود پیامبر اکرم ص می‌آورد وجود سنت ختم قرآن در میان عموم مسلمانان - از جمله شیعیان - است؛ که چنانکه قبلا اشاره شد تا قبل از قرن یازدهم این گونه نبود که فقط قرائت حفص از عاصم در میان مسلمانان و شیعیان رواج داشته باشد. تمام کسانی که ختم قرآن می‌کنند در باورشان این است که خود کلام وحی را می‌خوانند نه مطالبی که به روایت افرادی و با تصرفات آنها آمده است را بخوانند؛ بویژه که اگر توجه کنیم عموم این افراد با وسواسی مثال‌زدنی این ختم قرآن را انجام می‌دهند؛ یعنی کاملا دقت دارند که عین همان حروف و حرکاتی که برایشان در متن قرآن اعراب‌گذاری شده را قرائت کنند؛ و اگر یک حرف و یا حتی یک اعراب را اشتباه ادا کنند به همدیگر تذکر می‌دهند و برمی‌گردد و دوباره آن کلمه را با قرائت صحیح ادا می‌کنند. در واقع، این سنت یک تواتر میدانی بسیار واضح و غیرقابل انکاری را در خصوص قراءاتی که در جوامع اسلامی معروف بوده پیش روی هر پژوهشگری می‌گذارد که به هیچ عنوان قابل انکار نیست. در واقع در این زمینه دست کم چند دسته روایت هست که به طور ضمنی اعتبار قرآن و قرآن بودن آن را مفروض می‌گیرد که اگر این قرآنی که به دست ما رسیده همان قرآن نازل شده بر پیامبر نبود همه اینها لغو می‌شد:

الف. روایاتی که ثواب ختم یک سوره یا ثواب ختم قرآن را برشمرده است؛ و اینکه عموم مسلمانان و شیعیان هم با خواندن همین قرآن اعلام می‌کردند که ختم قرآن کرده‌اند.

ب. روایاتی که در مورد خواندن تک تک سوره‌ها در نمازهای مختلف و یا در شرایط مختلف وارد شده است و مردم هم با خواندن همین آیات و سوره خود را مصداق عامل به این روایات می‌دیدند.

ج. روایاتی که می‌فرماید احادیث ما را بر قرآن عرضه کنید و آنچه مخالف قرآن بود کنار بگذارید.

^۱. جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْعِبَادَ بِكُنْهٍ عَقْلِهِ قَطُّ وَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.

فصل دوم: معنای نزول قرآن بر حرف واحد و عدم تنافی آن با نزول بر سبعة احرف

اکنون که معلوم شد که تواتر تعدادی از قراءات قرآن تا زمان رسول الله ص به هیچ عنوان جای تردید ندارد، به سراغ مساله اصلی برگردیم و ببینیم مقصود از «حرف واحد» چه بوده است؛ و چگونه بوده که تا قبل از قرن یازدهم، اگرچه علمای شیعه در جمع بین این روایت با روایت نزول بر سبعة احرف به چالش می‌خورند، اما قاطبه علمای شیعه منافاتی بین این روایت صحیح السندی که در معتبرترین کتابهای شیعی (کافی) آمده با واقعیت میدانی تواتر قراءات متعدد نمی‌دیده‌اند.

یکبار دیگر این دو روایت را با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهیم:

در روایت اول بحثی از سبعة احرف نیست؛ فقط امام ع اشاره می‌کنند به اختلافی که از جانب راویان است: «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَلَكِنَّ الْاِخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قَبْلِ الرُّوَاةِ».

در روایت دوم هم شخصی به امام صادق ع عرض می‌کند که «مردم» می‌گویند که قرآن بر سبعة احرف نازل شده است؛ و امام ع پاسخ می‌دهد که «دشمنان خدا» دروغ می‌گویند، بلکه بر حرفی واحد از نزد خدایی واحد نازل شده است: (قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ. فَقَالَ كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ وَلَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ).

دقت کنید: حدیث نزول بر سبعة احرف، اگرچه در میان شیعه با سند صحیح آمده، اما میزان نقل آن به عنوان حدیث نبوی در کتب اهل سنت در حد متواتر است؛ و سوال کننده، گفتن این جمله «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ» را به مردم نسبت می‌دهد، نه به حدیث نبوی؛ و حضرت نمی‌فرماید که این حدیث جعلی است؛ بلکه می‌فرماید این دشمنان خدا دروغ می‌گویند.

اگر کسی با تحولات اجتماعی زمان امام صادق ع آشنا باشد، بین این حدیث و احادیث نبوی‌ای که درباره نزول قرآن به سبعة احرف روایت شده، منافاتی نمی‌بیند. در واقع با شواهد متعدد می‌توان نشان داد که تا نیمه قرن دوم و با مهجوریت اهل بیت ع، فرهنگ ناصوابی در جامعه اسلامی شکل گرفت که گمان می‌شد که افراد می‌توانند در مقام قرائت قرآن (حتی در نماز) کلمات مترادف را به کار ببرند. آنان این تلقی غلط را به حدیث نبوی نزول قرآن بر هفت حرف نسبت می‌دادند و مدعی بودند مقصود از حدیث نزول بر سبعة احرف این است که هر جا بیان عبارتی از عبارات قرآن برای شما دشوار بود، می‌توانید مترادف و مشابه آن را بگویید (بویژه که در بسیاری از نقلها - که در شیعه هم مطرح شده - این حدیث در سفر معراج بیان شده و در آنجا گفته شده که خداوند با این کار خواست کار را بر امت تسهیل نماید). برخی از صحابه مانند ابوهریره (مسند أحمد ط الرسالة ۱۴ / ۱۲۰)^۱ بعد از نقل روایت نبوی سبعة احرف می‌گفتند که «إِنْ قُلْتُ: سَمِعَ عَلِيًّا

۱. 8390 - حدثنا محمد بن بشر، حدثنا محمد بن عمرو، حدثنا أبو سلمة، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "

أُنْزِلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ، عَلِيًّا، حَكِيمًا، غَفُورًا، رَحِيمًا " (۳)

عزیزا حکیم، ما لم تختتم آية عذاب برحمة، أو آية رحمة بعذاب: اگر گفتی سمیع یا علیم یا عزیز یا حکیم، [چندان فرقی نمی‌کند] مادامی که آیه عذاب را به رحمت یا آیه رحمت را به عذاب ختم نکنی! و حتی در منابع اهل سنت این گونه جملات از قول برخی از صحابه مانند ابوبکره ثقفی (مصنف ابن ابی شیبہ ۶/ ۱۳۸) و مسند أحمد (ط الرسالة) (۳۴/ ۱۴۶) ^۲ تفسیر الطبری (ت شاکر) (۱/ ۴۳) و ابی بن کعب (مسند أحمد ط الرسالة ۳۵/ ۸۴) سنن ابی داود (۲/ ۷۶) به پیامبر ص

تعلیق: ... وأخرجه الطبري ۱۹/۱، وابن عبد البر في "التمهيد" ۲۸۸/۸، والطحاوي في "شرح مشكل الآثار" (۳۱۰۱) من طريق محمد بن عجلان، عن سعيد بن أبي سعيد المقبري، عن أبي هريرة. ولفظه عند الطبري وابن عبد البر: "إن هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف، فاقروا ولا حرج، ولكن لا تختموا ذكر رحمة بعذاب، ولا ذكر == عذاب برحمة"، ولفظه عند الطحاوي: "... فاقروا ولا حرج، غير أن لا تجمعوا بين ذكر رحمة بعذاب، ولا ذكر عذاب برحمة".

۱. 30122 - حدثنا زيد بن حباب، عن حماد بن سلمة، عن علي بن زيد بن جدعان، عن عبد الرحمن بن أبي بكرة، عن أبيه: "أن جبريل قال للنبي صلى الله عليه وسلم: اقرأ القرآن على حرف، فقال له ميكائيل: استزده، فقال: حرفين، ثم قال: استزده، حتى بلغ سبعة أحرف كلها شاف كاف كقولك: هلم وتعال، ما لم يختتم آية رحمة بآية عذاب، أو آية عذاب برحمة "

۲. ۲۰۵۱۴ - حدثنا عفان، حدثنا حماد بن سلمة، أخبرنا علي بن زيد، عن عبد الرحمن بن أبي بكرة، عن أبي بكرة، "أن جبريل عليه السلام قال: يا محمد اقرأ القرآن على حرف، قال ميكائيل عليه السلام: استزده، فاستزاده، قال: فاقراً على حرفين، قال ميكائيل: استزده، فاستزاده حتى بلغ سبعة أحرف، قال: كل شاف كاف ما لم تختتم آية عذاب برحمة، أو آية رحمة بعذاب نحو قولك تعال وأقبل، وهلم واذهب، وأسرع وأعجل

۳. ۴۰ - حدثنا أبو كريب، قال: حدثنا زيد بن الحباب، عن حماد بن سلمة، عن علي بن زيد، عن عبد الرحمن بن أبي بكرة، عن أبيه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: قال جبريل: اقرأوا القرآن على حرف. فقال ميكائيل: استزده. فقال: على حرفين. حتى بلغ ستة أو سبعة أحرف، فقال: كلها شاف كاف، ما لم يختتم آية عذاب برحمة، أو آية رحمة بعذاب. كقولك: هلم وتعال.

۴. حديث سليمان بن صرد، عن أبي بن كعب:

21149 - حدثنا عبد الرحمن بن مهدي، حدثنا همام، عن قتادة، عن يحيى بن يعمر، عن سليمان بن صرد، عن أبي بن كعب، قال: قرأت آية، وقرأ ابن مسعود خلفها، فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت: ألم تقرئني آية كذا وكذا؟ قال: "بلى" فقال ابن مسعود: ألم تقرئنيها كذا وكذا؟ فقال: "بلى، كلاهما محسن مجمل" قال: فقلت له: فضرب صدري، فقال: "يا أبي بن كعب، إني أقرئت القرآن، فقلت: على حرفين، فقال: على حرفين، أو ثلاثة؟ فقال الملك الذي معي: على ثلاثة، فقلت: على ثلاثة، حتى بلغ سبعة أحرف، ليس منها إلا شاف كاف، إن قلت: غفورا رحيمًا، أو قلت: سميعًا عليماً، أو عليماً سميعاً فالله كذلك، ما لم تختتم آية عذاب برحمة، أو آية رحمة بعذاب "

21150 - حدثنا بهز، حدثنا همام، حدثنا قتادة، عن يحيى بن يعمر، عن سليمان بن صرد الخزاعي، عن أبي بن كعب، قال: قرأت آية،

وقرأ ابن مسعود خلفها، فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم، فذكر الحديث.

۵. ۱۴۷۷ - حدثنا أبو الوليد الطيالسي، حدثنا همام بن يحيى، عن قتادة، عن يحيى بن يعمر، عن سليمان بن صرد الخزاعي، عن أبي بن

كعب، قال: قال النبي صلى الله عليه وسلم: "يا أبي، إني أقرئت القرآن فقل لي: على حرف، أو حرفين؟ فقال الملك الذي معي: قل: على حرفين، قلت: على حرفين، فقل لي: على حرفين، أو ثلاثة؟ فقال الملك الذي معي: قل: على ثلاثة، قلت: على ثلاثة، حتى بلغ سبعة أحرف"، ثم قال: "ليس منها إلا شاف كاف، إن قلت: سميعاً عليماً عزيزاً حكيمًا، ما لم تختتم آية عذاب برحمة، أو آية رحمة بعذاب "

نسبت داده شده است! و از برخی از صحابه مانند ابوطلحه انصاری (مسند أحمد ط الرسالة (٢٦/ ٢٨٥)^١) و مسند الرویانی (٣٠٧م) (٢/ ٤٧١)^٢ نیز بدون اشاره به حدیث سبعة احرف جواز این کار به پیامبر نسبت داده شده و یا همچون یا ابن مسعود (غریب الحدیث (قاسم بن سلام) - ط الهندیة» (٣/ ١٥٩)^٣ و عبدالله بن عمر (المعجم الأوسط للطبرانی (٢/ ١٠٩)^٤ بر اساس احادیث دیگری از پیامبر ص، چنین کاری را مجاز دانسته اند.

در واقع، جواز مترادف‌گویی در مقام قرائت قرآن را به پیامبر اکرم ص نسبت می‌دادند (ترادف تسهیلی)، و آن گونه که نقل شده این کار به صورت یک روال در میان برخی از صحابه درآمده و در میان برخی از تابعین هم عادی شده بود! چنانکه مثلاً مشاهده می‌شد که وقتی افراد نمی‌توانستند لفظی از قرآن را درست ادا کنند براحتی به آنها کلمه جایگزین پیشنهاد می‌شد.

١. 16366 - حدثنا عبد الصمد، حدثنا حرب بن ثابت كان يسكن بنى سليم، قال: حدثنا إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة، عن أبيه، عن جده قال: قرأ رجل عند عمر فغير عليه فقال: قرأت على رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يغير على، قال: فاجتمعنا عند النبي صلى الله عليه وسلم قال: فقرأ الرجل على النبي صلى الله عليه وسلم فقال له: "قد أحسنت"، قال: فكان عمر وجد من ذلك، فقال النبي صلى الله عليه وسلم: "يا عمر، إن القرآن كله صواب ما لم يجعل عذاب مغفرة أو مغفرة عذابا"، وقال عبد الصمد مرة أخرى أبو ثابت من كتابه (٤) تعليقه: إسناده حسن، .. قال السندی: ... قوله: "ما لم يجعل عذاب مغفرة": بأن يقرأ بعد: (إن الذين كفروا): (أولئك أصحاب الجنة) أو بالعكس، والحاصل أن القراءة غير المغيرة لأصل المعنى على الوجوه السبعة المنزلة جائزة، وخفى ذلك على عمر، ثم ظهر له. قلنا: وانظر لزما ما جاء فى "شرح مشكل الآثار" ١٠٨/٨-١٣٤ حول موضوع القراءة بالمعنى، فقد قال: إنما كان ذلك فى وقت خاص لضرورة دعت إلى ذلك، ثم ارتفعت تلك الضرورة، فارتفع حكم هذه السبعة الأحرف، وعاد ما يقرأ به القرآن إلى حرف واحد.

٢. ١٤٩٢٠ - نا عمرو بن على، نا معاذ بن هانى، نا حرب بن ثابت، نا إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة، عن أبيه عن جده، وكان جده له صحبة أنه قرأ بين يدي عمر، فأخذ عليه عمر، فقال الرجل [ص: ٤٧٢]: والله لقد قرأت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فما غير على، فقضى لهم أنهم اجتمعوا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقرأ الرجل، فقال نبي الله: «قد أحسنت»، وكان عمر وجد فى نفسه، قال: وعرف نبي الله ذاك منه؛ فأهوى بيده إلى صدر عمر فقال: «ليقر الشيطان، ثلاث مرات يا عمر، إن القرآن كله صواب، ما لم يجعل العذاب مغفرة، والمغفرة عذابا»

٣. قال أبو عبيد: قوله: سبعة أحرف يعنى سبع لغات من لغات العرب وليس معناه أن يكون فى الحرف الواحد سبعة أوجه هذا لم يسمع به قط ولكن يقول: هذه اللغات السبع متفرقة فى القرآن فبعضه نزل بلغة قريش وبعضه بلغة هذيل وبعضه بلغة هوازن وبعضه بلغة أهل اليمن وكذلك سائر اللغات ومعانيها مع هذا كله واحد ومما يبين ذلك قول ابن مسعود: [إني قد -] سمعت القراءة فوجدتهم متقاربين فأقرأوا كما علمتم إنما هو كقول أحدكم: هلم وتعال وكذلك قال ابن سيرين: [إنما هو كقولك: هلم وتعال وأقبل ثم فسر ابن سيرين -] فقال فى قراءة ابن مسعود / إن كانت إلّا زقية واحدة / وفى قراءةنا {إن كانت إلّا صيحة واحدة} والمعنى فىهما واحد وعلى هذا سائر اللغات

٤. ١٤٠٩٠ - حدثنا أحمد قال: نا محمد بن الوزير الواسطي قال: نا إسحاق الأزرق قال: نا سفيان الثوري، وحزمة الزيات، عن الأعمش، عن أبي وأبل، عن عبد الله قال: «قد سمعت القراءة، فوجدتهم متقاربين، فأقرأوا كما علمتم، وإياكم والتنطع والاختلاف، فإنما هو كقول أحدكم: هلم، وتعال»

دادند و ابن حجر نقل می کند که این رویه در بسیاری از صحابه رایج شده بود (فتح الباری لابن حجر (۹/ ۲۷) و به طور خاص در میان صحابه از افرادی همچون ابی بن کعب (م ۲۱)، ابن مسعود (م ۳۲) و ابوالدرداء (م ۳۲) و انس بن مالک

۱. لکن ثبت عن غیر واحد من الصحابة أنه كان يقرأ بالمرادف ولو لم يكن مسموعاً له.

۲. التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد (۸/ ۲۹۱)

وروی و رقاء عن ابن أبي نجیح عن مجاهد عن ابن عباس عن أبي بن کعب أنه كان يقرأ للذين آمنوا انظرونا للذين آمنوا أمهلونا للذين آمنوا آخرون للذين آمنوا ارقبونا وبهذا الإسناد عن أبي بن کعب أنه كان يقرأ كلما أضاء لهم مشوا (فيه) مروا فيه سعوا فيه كل هذه الأحرف كان يقرأها أبي بن کعب فهذا معنى الحروف المراد بهذا الحديث والله أعلم إلا أن مصحف عثمان الذي بأيدي الناس اليوم هو منها حرف واحد وعلى هذا أهل العلم فاعلم...

۳. الآثار لأبي يوسف (ص ۴۴)

المؤلف: أبو يوسف يعقوب بن إبراهيم بن سعد بن حبة الأنصاري (المتوفى: ۱۸۲هـ)

223 - عن أبيه عن أبي حنيفة، عن حماد، عن إبراهيم، عن ابن مسعود رضى الله عنه أن رجلاً كان يقرئه ابن مسعود، وكان أعجمياً، فجعل يقول: {إن شجرة الزقوم، طعام الأثيم} [الدخان: ۴۴] فجعل الرجل يقول: طعام اليتيم، فرد عليه، كل ذلك يقول: طعام اليتيم فقال ابن مسعود: قل: «طعام الفاجر»، ثم قال ابن مسعود: "إن الخطأ في القرآن ليس أن تقول: الغفور الرحيم، العزيز الحكيم، إنما الخطأ أن تقرأ آية الرحمة آية العذاب، وآية العذاب آية الرحمة، وأن يزداد في كتاب الله ما ليس فيه"

تفسير القرآن من الجامع لابن وهب (۳/ ۵۴)

أبو محمد عبد الله بن وهب بن مسلم المصري القرشي (المتوفى: ۱۹۷هـ)

117 - قال: وحدثني الليث بن سعد عن محمد بن عجلان عن عون بن عبد الله يرفع الحديث إلى عبد الله بن مسعود أنه كان يقرئ رجلاً [ص: ۵۵] أعجمياً هذه الآية: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم}، فيقول الأعجمي: طعام اليتيم؛ فقال ابن مسعود: أتستطيع أن تقول طعام الفاجر، قال: نعم، قال: فاقراً كذلك.

118 - قال: وحدثني مالك بن أنس قال: أقرأ عبد الله بن مسعود رجلاً: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم}، فجعل يقول: طعام اليتيم، فقال له عبد الله: طعام الفاجر؛ قال: قلت لمالك: أترى أن تقرأ كذلك، قال: نعم، أرى ذلك واسعاً.

فضائل القرآن للقاسم بن سلام (ص ۳۱۱)

حدثنا نعيم بن حماد، عن عبد العزيز بن محمد، عن محمد بن عجلان، عن عون بن عبد الله بن عتبة، [ص: ۳۱۲] أن ابن مسعود، أقرأ رجلاً {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} [الدخان: ۴۴] فقال الرجل: (طعام اليتيم) فرددها عليه، فلم يستقم به لسانه. فقال: «أتستطيع أن تقول (طعام الفاجر)؟» قال: نعم. قال: «فافعل»

تفسير القرطبي (۱۶/ ۱۴۹)

و"الأثيم" الفاجر، قاله أبو الدرداء. وكذلك قرأ هو وابن مسعود. وقال همام بن الحارث: كان أبو الدرداء يقرئ رجلاً "إن شجرة الزقوم طعام الأثيم" والرجل يقول: طعام اليتيم، فلما لم يفهم قال له: "طعام الفاجر". قال أبو بكر الأنباري: حدثني أبي قال حدثنا نصر قال حدثنا أبو عبيد قال حدثنا نعيم بن حماد عن عبد العزيز بن محمد عن ابن عجلان عن عون بن عبد الله بن عتبة بن مسعود قال: علم عبد الله بن مسعود رجلاً "إن شجرة الزقوم. طعام الأثيم" فقال الرجل: طعام اليتيم، فأعاد عليه عبد الله الصواب وأعاد الرجل الخطأ، فلما رأى عبد الله أن لسان

الرجل لا يستقيم على الصواب قال له: أما تحسن أن تقول طعام الفاجر؟ قال بلى، قال فافعل. ولا حجة في هذا للجهاال من أهل الزيغ، أنه يجوز إبدال الحرف من القرآن بغيره، لأن ذلك إنما كان من عبد الله تقريباً للمتعلم، وتوطئة منه له للرجوع إلى الصواب، واستعمال الحق والتكلم بالحرف على إنزال الله وحكاية رسول الله صلى الله عليه وسلم. وقال الزمخشري: "وبهذا يستدل على أن إبدال كلمة مكان كلمة جائز إذا كانت مؤدية معناها. ومنه أجاز أبو حنيفة القراءة بالفارسية على شريطة، وهي أن يؤدي القارئ المعاني على كمالها من غير أن يخرم منها شيئاً. قالوا: وهذه الشريطة تشهد أنها إجازة كلا إجازة، لأن في كلام العرب خصوصاً في القرآن الذي هو معجز بفصاحته وغرابة نظمته وأساليبه، من لطائف المعاني والأغراض ما لا يستقل بأدائه لسان من فارسية وغيرها، وما كان أبو حنيفة رحمه الله يحسن الفارسية، فلم يكن ذلك منه عن تحقق وتبصر. وروى على بن الجعد عن أبي يوسف عن أبي حنيفة مثل قول صاحبيه في إنكار القراءة بالفارسية".

الدر المنثور في التفسير بالمأثور (٧/ ٤١٨)

وأخرج أبو عبيد في فضائله وابن الأنباري وابن المنذر عن عون بن عبد الله أن ابن مسعود أقرأ رجلاً {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} فقال الرجل: طعام اليتيم فرددها عليه فلم يستقم بها لسانه فقال: أتستطيع أن تقول: طعام الفاجر قال: نعم قال: فافعل وأخرج سعيد بن منصور وعبد بن حميد وابن جرير وابن المنذر والحاكم وصححه عن همام بن الحارث قال: كان أبو الدرداء يقرئ رجلاً {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} فجعل الرجل يقول: طعام اليتيم فلما رأى أبو الدرداء أنه لا يفهم قال: إن شجرة الزقوم طعام الفاجر فتح الباري لابن حجر (٩/ ٢٧)

لكن ثبت عن غير واحد من الصحابة أنه كان يقرأ بالمرادف ولو لم يكن مسموعاً له ومن ثم أنكر عمر على بن مسعود قراءته حتى حين أى حتى حين وكتب إليه إن القرآن لم ينزل بلغة هذيل فأقرئ الناس بلغة قريش ولا تقرئهم بلغة هذيل وكان ذلك قبل أن يجمع عثمان الناس على قراءة واحدة قال بن عبد البر بعد أن أخرجه من طريق أبي داود بسنده يحتمل أن يكون هذا من عمر على سبيل الاختيار لا أن الذي قرأ به بن مسعود لا يجوز

الأحرف السبعة للقرآن (ص ٢٢)

المؤلف: عثمان بن سعيد بن عثمان بن عمر أبو عمرو الداني (المتوفى: ٤٤٤هـ)

9 - حدثنا خلف بن أحمد قال نا زياد بن عبد الرحمن قال حدثنا محمد بن يحيى قال حدثنا محمد بن يحيى بن سلام قال حدثنا أبي عن يزيد بن إبراهيم عن محمد بن سيرين أن عبد الله بن مسعود قال نزل القرآن على سبعة أحرف كقولك هلم أقبل تعال^١. مصنف عبد الرزاق الصنعاني (٣/ ٣٦٤) --- عبد الرزاق،

5986 - عن الثوري، عن الأعمش، عن إبراهيم، عن همام بن الحارث، عن أبي الدرداء، أنه أقرأ رجلاً {شجرة الزقوم طعام الأثيم}

[الدخان: ٤٤] قال: فقال الرجل: طعام اليتيم قال: فقال أبو الدرداء: «الفاجر»

المستدرک على الصحيحين للحاكم (٢/ ٤٨٩)

3684 - حدثنا أبو عبد الله محمد بن يعقوب الشيباني، ثنا محمد بن عبد الوهاب، ثنا يعلى بن عبيد، ثنا الأعمش، عن إبراهيم، عن همام بن الحارث، عن أبي الدرداء رضى الله عنه، قال: قرأ رجل عنده {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} [الدخان: ٤٤] فقال أبو الدرداء: «قل طعام الأثيم» فقال الرجل: طعام اليتيم. فقال أبو الدرداء قل: «طعام الفاجر» هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه

(م ٩٣)¹ و در نسل های بعد از ابن شهاب زهري (١٢٤-٥٨)¹ و واصل بن عطاء (١٣١-٨٠)² و ابوحنيفه (١٥٠-٨٠) (رئيس فرقه حنفي)³ و مالک بن انس (١٧٩-٩٣) (رئيس فرقه مالکي)¹ و محمد بن ادریس شافعی (٢٠٤-١٥٠) (رئيس فرقه شافعی)¹

١. «تفسير القرآن من الجامع لابن وهب» (٣ / ٥١):

«١٠٥ - قال: وَحَدَّثَنِي الْحَارِثُ بْنُ نِهَّانٍ عَنْ أَبِي عِيَّاشٍ أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَرَأَ: {إِنْ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً} وَأَصُوبٌ {قِيلًا}؛ قال: فقلت له: أَوْ {أَقُومٌ قِيلًا}، فَقَالَ: أَصُوبٌ وَأَقُومٌ وَاحِدٌ»

مسند أبي يعلى الموصلي (٧ / ٨٨)

المؤلف: أبو يعلى أحمد بن علي بن المثنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمي، الموصلي (المتوفى: ٣٠٧هـ)

٢٠٢٢ - حدثنا إبراهيم، حدثنا أبو أسامة، حدثنا الأعمش، أن أنس بن مالك قرأ هذه الآية: {إِنْ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَصُوبٌ قِيلًا}، فقال له رجل: إِنَّمَا نَقَرُوهَا {وَأَقُومٌ قِيلًا} [المزمل: ٦]، فقال: «إِنْ أَقُومٌ، وَأَصُوبٌ، وَأَهْيَأُ، وَأَشْبَاهُ هَذَا وَاحِدٌ»

مجمع الزوائد ومنبع الفوائد (٧ / ١٥٦)

١١٦١٣ - وعن الأعمش قال: سمعت أنس بن مالك يقول في قول الله - عز وجل - "وَأَقُومٌ قِيلًا" قال: وأصدق. فقليل له: إنها تقرأ:

وَأَقُومٌ، فقال: أَقُومٌ وَأَصْدَقُ وَاحِدٌ.

رواه البزار، وأبو يعلى بنحوه، إلا أنه قال: وَأَصُوبٌ قِيلًا، وقال: إِنْ أَقُومٌ وَأَصُوبٌ، وَأَهْيَأُ، وَأَشْبَاهُ هَذَا وَاحِدٌ، وَلَمْ يَقُلِ الْأَعْمَشُ سَمِعْتُ أَنَسًا، وَرَجَالَ أَبِي يَعْلَى رَجَالَ الصَّحِيحِ، وَرَجَالَ الْبَزَارِ ثَقَاتٌ. قلت: وقد تقدمت أحاديث من هذا النوع في سورها.

تفسير ابن كثير ت سلامة (٨ / ٢٥٢)

[وقد] (٢) قال الحافظ أبو يعلى الموصلي: حدثنا إبراهيم بن سعيد الجوهري، حدثنا أبو أسامة، حدثنا الأعمش، أن أنس بن مالك قرأ هذه الآية: "إِنْ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَصُوبٌ قِيلًا" فقال له رجل: إِنَّمَا نَقَرُوهَا {وَأَقُومٌ قِيلًا} فقال له: إِنْ أَصُوبٌ وَأَقُومٌ وَأَهْيَأُ وَأَشْبَاهُ هَذَا وَاحِدٌ. (٣)

تفسير القرآن من الجامع لابن وهب (٣ / ٥١)

المؤلف: أبو محمد عبد الله بن وهب بن مسلم المصري القرشي (المتوفى: ١٩٧هـ)

١٠٥ - قال: وَحَدَّثَنِي الْحَارِثُ بْنُ نِهَّانٍ عَنْ أَبِي عِيَّاشٍ أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَرَأَ: {إِنْ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً} وَأَصُوبٌ {قِيلًا}؛ قال: فقلت له: أَوْ {أَقُومٌ قِيلًا}، فَقَالَ: أَصُوبٌ وَأَقُومٌ وَاحِدٌ.

تفسير القرطبي (١٩ / ٤١)

وعن الأعمش قال: قرأ أنس بن مالك إِنْ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَصُوبٌ قِيلًا فقال: أَقُومٌ وَأَصُوبٌ وَأَهْيَأُ: سواء. قال أبو بكر الأنباري: وقد ترامى ببعض هؤلاء الزائعين إلى أن قال: من قرأ بحرف يوافق معنى حرف من القرآن فهو مصيب، إذا لم يخالف معنى ولم يأت بغير ما أراد الله وقصد له، واحتجوا بقول أنس هذا. وهو قول لا يعرج عليه ولا يلتفت إلى قائله، لأنه لو قرأ بألفاظ تخالف ألفاظ القرآن إذا قاربت معانيها واشتملت على عامتها، لجاز أن يقرأ في موضع الحمد لله رب العالمين [الفاتحة: ٢]: الشكر للباري ملك المخلوقين، ويتسع الأمر في هذا حتى يبطل لفظ جميع القرآن، ويكون التالي له مفتريا على الله عز وجل، كاذبا على رسوله صلى الله عليه وسلم ولا حجة لهم في قول ابن مسعود: نزل القرآن على سبعة أحرف، إنما هو كقول أحدكم: هلم وتعال وأقبل، لأن هذا الحديث يوجب أن القراءات المأثورة المنقولة بالأسانيد الصحاح عن النبي صلى الله عليه وسلم إذا اختلفت ألفاظها، وافقت معانيها، كان ذلك فيها بمنزلة الخلاف

فى هلم، وتعال، وأقبل، فأما ما لم يقرأ به النبى صلى الله عليه وسلم وأصحابه وتابعوهم رضى الله عنهم، فإنه من أورد حرفاً منه فى القرآن بهت ومال وخرج من مذهب الصواب. قال أبو بكر: والحديث الذى جعلوه قاعدتهم فى هذه الضلالة حديث لا يصح عن أحد من أهل العلم، لأنه مبنى على رواية الأعمش عن أنس، فهو مقطوع ليس بمتصل فيؤخذ به، من قبل أن الأعمش رأى أنسا ولم يسمع منه.

١. سير أعلام النبلاء ط الرسالة (٥/ ٣٤٧)

يونس بن محمد: حدثنا أبو أويس: سألت الزهرى عن التقديم والتأخير فى الحديث، فقال: إن هذا يجوز فى القرآن (١)، فكيف به فى الحديث؟

إذا أصيب معنى الحديث، ولم يحل به حراماً، ولم يحرم به حلالاً، فلا بأس، وذلك إذا أصيب معناه.

تاريخ الإسلام ت تدمرى (٨/ ٢٤١)

وقال يونس بن محمد المؤدب: ثنا أبو أويس سألت الزهرى عن التقديم والتأخير فى الحديث فقال: هذا يجوز فى القرآن فكيف به فى الحديث إذا أصيب معنى الحديث فلا بأس.

الوافى بالوفيات (٥/ ١٨)

وقال يونس بن محمد المؤدب حدثنا أبو أويس سألت الزهرى عن التقديم والتأخير فى الحديث فقال هذا لا يجوز فى القرآن فكيف فى الحديث إذا أصبت معنى الحديث فلا بأس

أرشيف ملتقى أهل التفسير (ص ٠)

وأما قول الإمام الزهرى رحمه الله أنه يجوز قراءة القرآن بالمعنى فضلاً عن الحديث النبوى، فهذا اجتهد منه رحمه الله، وإلا فإن الصحابة رضى الله عنهم كانوا يحرصون أن يرووا الحديث بلفظه ولا يجيزون روايته بالمعنى حتى إن أنس بن مالك رضى الله عنه كان إذا حدث عن النبى صلى الله عليه وسلم يقول: (أو كما قال). محترزاً بذلك. خوفاً من أدائه على غير لفظه، فإذا كان هذا موقفهم من الحديث النبوى الشريف فمن باب أولى القرآن الكريم.

٢. سير أعلام النبلاء ط الرسالة (٥/ ٤٦٤)

٢١٠ - واصل بن عطاء أبو حذيفة المخزومى مولا هم ... وقيل: كان يجيز التلاوة بالمعنى، وهذا جهل.

تاريخ الإسلام ت بشار (٣/ ٧٥٠)

وكان يجيز القراءة بالمعنى، وهذه جراءة على كتاب الله العزيز.

٣. تفسير الرازى = مفاتيح الغيب أو التفسير الكبير (٢٧/ ٦٦٤)

أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التيمى الرازى الملقب بفخر الدين الرازى خطيب الرى (المتوفى: ٦٠٦هـ)

المسألة الرابعة: مذهب أبى حنيفة أن قراءة القرآن بالمعنى جائز، واحتج عليه بأنه نقل أن ابن مسعود كان يقرأ رجلاً هذه الآية فكان يقول: طعام اللثيم، فقال قل طعام الفاجر، وهذا الدليل فى غاية الضعف على ما بيناه فى أصول الفقه.

الموسوعة الفقهية الكويتية (٣٣/ ٥٥)

وذهب أبو حنيفة إلى جواز قراءة القرآن فى الصلاة بالفارسية وبأى لسان آخر، لقول الله تعالى: {وإنه لفى زبر الأولين} (٣)، ولم يكن فيها بهذا النظم، وقوله تعالى: {إن هذا لفى الصحف الأولى صحف إبراهيم وموسى} (١)، فصحف إبراهيم كانت بالسريانية، وصحف موسى بالعبرانية فدل على كون ذلك قرآناً؛ لأن القرآن هو النظم والمعنى جميعاً حيث وقع الإعجاز بهما، إلا أنه لم يجعل النظم ركناً لازماً فى حق

جواز الصلاة خاصة رخصة؛ لأنها ليست بحالة الإعجاز، وقد جاء التخفيف في حق التلاوة لقول النبي صلى الله عليه وسلم: إن هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف فكذا هنا.

وذهب أبو يوسف ومحمد بن الحسن صاحباً أبي حنيفة إلى أنه لا تجوز القراءة بغير العربية إذا كان يحسن العربية؛ لأن القرآن اسم لمنظوم عربي لقول الله تعالى: {إنا جعلناه قرآنا عربيا} (٢)، وقال تعالى: {إنا أنزلناه قرآنا عربيا} (٣)، والمراد نظمه، ولأن المأمور به قراءة القرآن، وهو اسم للمنزل باللفظ العربي المنظوم هذا النظم الخاص المكتوب في المصاحف المنقول إلينا نقلا متواترا، والأعجمي إنما يسمى قرآنا مجازا ولذا يصح نفي اسم القرآن عنه.

والفتوى عند الحنفية على قول الصاحبين، ويروى رجوع أبي حنيفة إلى قولهما.

قال الشلبى نقلا عن العيني: صح رجوع أبي حنيفة إلى قولهما.

وقد اتفق الثلاثة - أبو حنيفة وصاحبه - على جواز القراءة بالفارسية وصحة الصلاة عند العجز عن القراءة بالعربية (١)

تفسير القرطبي (١٤٩ / ١٦)

و"الأثيم" الفاجر، قاله أبو الدرداء. وكذلك قرأ هو وابن مسعود. وقال همام بن الحارث: كان أبو الدرداء يقرئ رجلا "إن شجرة الزقوم طعام الأثيم" والرجل يقول: طعام اليتيم، فلما لم يفهم قال له: "طعام الفاجر". قال أبو بكر الأنباري: حدثني أبي قال حدثنا نصر قال حدثنا أبو عبيد قال حدثنا نعيم بن حماد عن عبد العزيز بن محمد عن ابن عجلان عن عون بن عبد الله بن عتبة بن مسعود قال: علم عبد الله بن مسعود رجلا "إن شجرة الزقوم. طعام الأثيم" فقال الرجل: طعام اليتيم، فأعاد عليه عبد الله الصواب وأعاد الرجل الخطأ، فلما رأى عبد الله أن لسان الرجل لا يستقيم على الصواب قال له: أما تحسن أن تقول طعام الفاجر؟ قال بلى، قال فافعل. ولا حجة في هذا للجهال من أهل الزيغ، أنه يجوز إبدال الحرف من القرآن بغيره، لأن ذلك إنما كان من عبد الله تقريبا للمتعم، وتوطئة منه له للرجوع إلى الصواب، واستعمال الحق والتكلم بالحرف على إنزال الله وحكاية رسول الله صلى الله عليه وسلم. وقال الزمخشري: "وبهذا يستدل على أن إبدال كلمة مكان كلمة جائز إذا كانت مؤدية معناها. ومنه أجاز أبو حنيفة القراءة بالفارسية على شريطة، وهي أن يؤدي القارئ المعاني على كمالها من غير أن يخرم منها شيئا. قالوا: وهذه الشريطة تشهد أنها إجازة كلا إجازة، لأن في كلام العرب خصوصا في القرآن الذي هو معجز بفصاحته وغرابة نظمه وأساليبه، من لطائف المعاني والأغراض ما لا يستقل بأدائه لسان من فارسية وغيرها، وما كان أبو حنيفة رحمه الله يحسن الفارسية، فلم يكن ذلك منه عن تحقق وتبصر. وروى علي بن الجعد عن أبي يوسف عن أبي حنيفة مثل قول صاحبيه في إنكار القراءة بالفارسية".

المجموع شرح المذهب (٣ / ٣٨٠)

المؤلف: أبو زكريا محيي الدين يحيى بن شرف النووي (المتوفى: ٦٧٦هـ)

وقال أبو حنيفة تجوز وتصح به الصلاة مطلقا وقال أبو يوسف ومحمد يجوز للعاجز دون القادر واحتج لأبي حنيفة بقوله تعالى (قل الله شهيد بينكم وأوحى إلى هذا القرآن لأُنذركم به) قالوا والعجم لا يعقلون الإنذار إلا بترجمته وفي الصحيحين إن النبي صلى الله عليه وسلم قال "أنزل القرآن على سبعة أحرف" وعن سلمان الفارسي رضى الله عنه أن قوما من الفرس سألوه أن يكتب لهم شيئا من القرآن فكتب لهم فاتحة الكتاب بالفارسية ولأنه ذكر فقامت ترجمته مقامه كالشهادتين في الإسلام وقياسا على جواز ترجمة حديث النبي صلى الله عليه وسلم وقياسا على جواز التسبيح بالعجمية واحتج أصحابنا بحديث عمر بن الخطاب... وأما الجواب عن الآية الكريمة فهو أن الإنذار يحصل ليتيم به وإن نقل إليهم معناه وأما الجواب عن الحديث فسيح لغاب للعرب ولأنه يدل على أنه لا يتجاوز هذه السبعة وهم يقولون يجوز بكل لسان ومعلوم أنها تزيد على سبعة وعن فعل سلمان أنه كتب تفسيرها لا حقيقة الفاتحة وعن الإسلام

المنهل العذب المورود شرح سنن أبي داود (٢٦٧ / ٥)

محمود خطاب السُّبُكِي (١٢٧٤ - ١٣٥٢ هـ = ١٨٥٧ - ١٩٣٣ م)

فإن أتى بترجمته في صلاة بدلا عن القراءة لم تصح صلاته سواء أحسن القراءة أم لا (وبه قال) جماهير العلماء منهم مالك وأحمد وداود (وقال أبو حنيفة) تجوز وتصح به الصلاة مطلقا (وقال) أبو يوسف ومحمد يجوز للعاجز دون القادر (واحتج) لأبي حنيفة بقول الله تعالى "قل الله شهيد بيني وبينكم وأوحى إليّ هذا القرآن لأُنذركم به" قال والعجم لا يعقلون الإنذار إلا بترجمته (وفي الصحيحين) أن النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم قال أنزل القرآن على سبعة أحرف (وعن) سلمان الفارسي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أن قوما من الفرس سألوه أن يكتب لهم شيئا من القرآن فكتب لهم فاتحة الكتاب بالفارسية (ولأنه ذكر) فقامت ترجمته مقامه كالشهادتين في الإسلام (وقياسا) على جواز ترجمة حديث النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم (وقياسا) على جواز التسييح بالعجمية (واحتج) أصحابنا بحديث عمر (وأما الجواب) عن الحديث فسبح لغات للعرب. ولأنه يدل على أنه لا يتجاوز هذه السبعة وهم يقولون يجوز بكل لسان. ومعلوم أنها تزيد على سبعة (والجواب عن) فعل سلمان أنه كتب تفسيرها لا حقيقة الفاتحة ...

١ . در تفسير ابن كثير نقل مى كند كه آنس بن مالك قرأ هذه الآية «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَصْوَبُ قِيلًا»، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ إِنَّمَا تَقْرُوهَا «وَأَقْوَمُ قِيلًا» فَقَالَ لَهُ إِنَّ أَصْوَبَ وَأَقْوَمَ وَأَهْيَأُ وَأَشْبَاهَ هَذَا وَاحِدٌ . يا در فتح البارى لابن حجر (٢٧ / ٩) آمده است: «لكن ثبت عن غير واحد من الصحابة أنه كان يقرأ بالمرادف ولو لم يكن مسموعا له ومن ثم أنكر عمر على بن مسعود قراءته وقد أخرج بن أبي داود في المصاحف عن أبي الطاهر بن أبي السرح قال سألت بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين هل هي الأحرف السبعة قال لا وإنما الأحرف السبعة مثل هلم وتعال وأقبل أى ذلك قلت أجزأك قال وقال لى بن وهب مثله».

تفسير القرآن من الجامع لابن وهب (٣ / ٦٠)

المؤلف: أبو محمد عبد الله بن وهب بن مسلم المصرى القرشى (المتوفى: ١٩٧ هـ)

١٣٩ - فقيل لمالك: أفترى أن يقرأ بمثل [ما] قرأ عمر بن [ص: ٦١] الخطاب: فامضوا إلى ذكر الله، فقال: ذلك جائز؛ وقال رسول الله: أنزل [القرآن] على سبعة أحرف، فاقروا منه ما تيسر منه، مثل تعلمون، ويعلمون.

قال مالك: ولا أرى باختلافهم في مثل هذا بأسا؛ قال: وقد كان الناس لهم مصاحف وألسنة الذين أوصى إليهم عمر بن الخطاب كانت لهم مصاحف.

تفسير القرآن من الجامع لابن وهب (٣ / ٥٤)

١١٧ - قال: وحدثني الليث بن سعد عن محمد بن عجلان عن عون بن عبد الله يرفع الحديث إلى عبد الله بن مسعود أنه كان يقرئ رجلا [ص: ٥٥] أعجميا هذه الآية: {إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ}، فيقول الأعجمي: طعام اليتيم؛ فقال ابن مسعود: أتستطيع أن تقول طعام الفاجر، قال: نعم، قال: فاقرأ كذلك.

١١٨ - قال: وحدثني مالك بن أنس قال: أقرأ عبد الله بن مسعود رجلا: {إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ}، فجعل يقول: طعام اليتيم، فقال له عبد الله: طعام الفاجر؛ قال: قلت لمالك: أترى أن تقرأ كذلك، قال: نعم، أرى ذلك واسعا.

الإحكام في أصول الأحكام لابن حزم (٤ / ١٧١)

ومن العجب أن جمهرة من المعارضين لنا وهم المالكيون قد صح عن صاحبهم ما ناه المهلب بن أبي صفرة الأسدي التميمي قال ابن مناس نا ابن مسرور نا يحيى نا يونس بن عبد الأعلى نا ابن وهب حدثني ابن أنس قال أقرأ عبد الله بن مسعود رجلا {إِنَّ شَجَرَةَ لُزْقُومٍ * طَعَامُ

لأثيم} فجعل الرجل يقول طعام اليتيم فقال له ابن مسعود طعام الفاجر قال ابن وهب قلت لمالك أترى أن يقرأ كذلك قال نعم أرى ذلك واسعاً فقيل لمالك أترى أن يقرأ بمثل ما قرأ عمر بن الخطاب فامضوا إلى ذكر الله قال مالك ذلك جائز قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنزل القرآن على سبعة أحرف فاقروا منه ما تيسر مثل تعلمون يعلمون قال مالك لا أرى في اختلافهم في مثل هذا بأساً ولقد كان الناس ولهم مصاحف والستة الذين أوصى لهم عمر بن الخطاب كانت لهم مصاحف قال أبو محمد فكيف يقولون مثل هذا أيجيزون القراءة هكذا فلعمري لقد هلكوا وأهلكوا وأطلقوا كل بائقة في القرآن أو يمنعون من هذا فيخالفون أصحابهم في أعظم الأشياء وهذا إسناد عنه في غاية الصحة وهو مما أخطأ فيه مالك مما لم يتدبره لكن قاصداً إلى الخير ولو أن أمراً ثبت على هذا وجازه بعد التنبيه له على ما فيه وقيام حجة الله تعالى عليه في ورود القرآن بخلاف هذا لكان كافراً ونعوذ بالله من الضلال قال أبو محمد فبطل ما قالوه في الإجماع بأوضح بيان والحمد لله رب العالمين التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد (٨ / ٢٩٢) --- المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: ٤٦٣هـ)

وذكر ابن وهب في كتاب الترغيب من جامعه قال قيل لمالك أترى أن يقرأ بمثل ما قرأ عمر بن الخطاب فامضوا إلى ذكر الله فقال ذلك جائز قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنزل القرآن على سبعة أحرف فاقروا منه ما تيسر ومثل ما تعلمون ويعلمون وقال مالك لا أرى باختلافهم في مثل هذا بأساً قال وقد كان الناس ولهم مصاحف والستة الذين أوصى إليهم عمر بن الخطاب رضى الله عنهم كانت لهم مصاحف قال ابن وهب وسألت مالكا عن مصحف عثمان بن عفان قال لى ذهب قال وأخبرني مالك بن أنس قال أقرأ عبد الله بن مسعود رجلاً إن شجرة الزقوم طعام الأثيم فجعل الرجل يقول طعام اليتيم فقال له ابن مسعود طعام الفاجر فقلت لمالك أترى أن يقرأ كذلك قال نعم أرى ذلك واسعاً - قال أبو عمر معناه عندي أن يقرأ به في غير الصلاة وإنما ذكرنا ذلك عن مالك تفسيراً للمعنى الحديث وإنما لم تجز القراءة به في الصلاة لأن ما عدا مصحف عثمان فلا يقطع عليه وإنما يجري مجرى السنن التي نقلها الآحاد لكن لا يقدم أحد على القطع في رده وقد روى عيسى عن ابن القاسم في المصاحف بقراءة ابن مسعود قال أرى أن يمنع الإمام من بيعه ويضرب من قرأ به ويمنع ذلك وقد قال مالك من قرأ في صلاته بقراءة ابن مسعود أو غيره من الصحابة مما يخالف المصحف لم يصل وراءه وعلماء المسلمين مجمعون على ذلك إلا قوم شذوا لا يعرج عليهم منهم الأعمش سليمان بن مهران وهذا كله يدل على أن السبعة الأحرف التي أشير إليها في الحديث ليس بأيدي الناس منها إلا حرف زيد بن ثابت الذي جمع عليه عثمان المصحف

١. الرسالة للشافعي (١ / ٢٧٣)

[ص: ٢٧٤] قال: فإذا كان الله لرأفته بخلقه أنزل كتابه على سبعة أحرف، معرفة منه بأن الحفظ قد يزل، ليحل لهم قراءته وإن اختلف اللفظ فيه، ما لم يكن في اختلافهم إحالة معنى: كان ما سوى كتاب الله أولى أن يجوز فيه اختلاف اللفظ ما لم يحل معناه. وكل ما لم يكن فيه حكم، فاختلف اللفظ فيه لا يحيل معناه.

[ص: ٢٧٥] وقد قال بعض التابعين: لقيت أناساً من أصحاب رسول الله، فاجتمعوا في المعنى واختلفوا على اللفظ، فقلت لبعضهم ذلك، فقال: لا بأس ما لم يحيل المعنى.

اختلاف الحديث للشافعي (٨ / ٦٠٠) --- الكتاب: اختلاف الحديث (مطبوع ملحقا بالألم للشافعي)

باب في التشهد

صريحاً نقل شده است^۱. این وضع بقدری عادی شده بود که مترادف‌گویی از زبان عربی به سایر زبانها هم سرایت کرد و ابوحنیفه (۸۰-۱۵۰) فتوا می‌داد که شخص بدون هیچ گونه عذری می‌تواند در نماز ترجمه فارسی حمد و سوره را بخواند^۲ و طحاوی (۲۲۹-۳۲۱) نیز از این رأی دفاع می‌کرد^۳ هرچند که ظاهراً نظر نهایی‌اش این بود که این ضرورت تسهیل دیگر

حدثنا الربيع قال: أخبرنا الشافعي، أخبرنا الثقة، عن الليث بن سعد، عن أبي الزبير، عن سعيد، وطاوس، عن ابن عباس قال: "كان النبي صلى الله عليه وسلم يعلمنا التشهد كما يعلمنا السورة من القرآن، فكان يقول: التحيات المباركات الصلوات الطيبات لله، سلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته، سلام علينا وعلى عباد الله الصالحين، أشهد أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله" قال الربيع: هذا حدثنا به يحيى بن حسان. قال الشافعي: وقد روى أيمن بن نابل بإسناد له، عن جابر، عن النبي عليه السلام تشهدا يخالف هذا في بعض حروفه. وروى البصريون عن أبي موسى عن النبي عليه السلام حديثاً يخالفهما في بعض حروفهما. وروى الكوفيون عن ابن مسعود في التشهد حديثاً يخالفها كلها في بعض حروفها، فهي مشتبهة متقاربة، واحتمل أن تكون كلها ثابتة، وأن يكون رسول الله يعلم الجماعة والمنفردين التشهد، فيحفظ أحدهم على لفظ، ويحفظ الآخر على لفظ يخالفه، لا يختلفان في معنى أنه إنما يريد به تعظيم الله جل ثناؤه وذكره، والتشهد والصلاة على النبي، فيقر النبي كلا على ما حفظ، وإن زاد بعضهم على بعض، أو لفظها بغير لفظه؛ لأنه ذكر. وقد اختلف بعض أصحاب النبي في بعض لفظ القرآن عند رسول الله، ولم يختلفوا في معناه فأقرهم. وقال: «هكذا أنزل، إن هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف، فاقراءوا ما تيسر منه»، فما سوى القرآن من الذكر أولى أن يتسع هذا فيه، إذا لم يختلف المعنى. قال: وليس لأحد أن يعتمد أن يكف عن قراءة حرف من القرآن إلا بنسيان، وهذا في التشهد وفي جميع الذكر أخف، وإنما قلنا بالتشهد الذي روى عن ابن عباس؛ لأنه أتمها، وأن فيه زيادة على بعضها؛ المباركات.

۱. البته منحصر به این افراد نیست؛ بلکه اینها مشاهیر آن زمانند؛ وگرنه دیگرانی هم بوده‌اند مانند عبدالله بن مبارک بن واضح (۱۱۸-)

(۱۸۱):

أخبرنا محمد بن أحمد بن يعقوب، أنا محمد بن نعيم الضبي، قال: سمعت أبا الحسن أحمد بن محمد العنزي يقول: سمعت عثمان بن سعيد الدارمي، يقول: سمعت نعيم بن حماد، يقول "ما رأيت ابن المبارك يقول قط: حدثنا، كأنه يرى أخبرنا أوسع، وكان، لا يرد على أحد حرفاً إذا قرأ" (الكفاية في علم الرواية للخطيب البغدادي (ص ۲۸۵))

۲. ذهب ابوحنيفه الى جواز قرائه القرآن في الصلاة بالفارسيه و بأى لسان آخر لقول الله ... و لقول النبي لت القرآن نزل على سبعة احرف.

(موسوعة الفقهيه الكويتيه ج ۳۳ ص ۵۵)

۳. وذهب آخرون فيما ذكر لنا ابن أبي عمران إلى أن معنى سبعة أحرف سبع لغات؛ لأنه قد ذكر في القرآن غير شيء بلغات مختلفة من لغات العرب، ومنه ما ذكر بما ليس من لغاتهم غير أنه عرب فدخل في لغتهم، مثل {طور سينين} [التين: ۲]، فأُنزل القرآن على تلك الأحرف كلها، بعضه على هذا الحرف، وبعضه على الحرف الآخر، فقيل: أنزل القرآن على سبعة أحرف، أي أنزل القرآن كله على تلك السبعة الأحرف. قال أبو جعفر: فتأملنا نحن هذا الباب لنقف على حقيقة الأمر [ص: ۱۱۷] فيه إن شاء الله، فوجدنا الله عز وجل قد قال في كتابه: {وما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه ليبين لهم} [إبراهيم: ۴]. فأعلمنا الله أن الرسل إنما تبعث بألسن قومها، لا بألسن سواها، وعقلنا بذلك أن اللسان الذي بعث فعقلنا بذلك أن قومه الذين بعثه الله عز وجل بلسانهم هم قريش دون من سواهم، وكان صلى الله عليه وسلم يقرأ ما ينزل عليه من القرآن باللسان الذي ذكرنا على أهل ذلك اللسان وعلى من سواهم من الناس من أهل الألسن العربية التي تخالف ذلك اللسان وعلى من سواهم ممن ليس من العرب ممن دخل في دينه كسلمان الفارسي، وكمن سواه ممن صحبه وآمن به وصدق، وكان أهل لسانه أميين لا يكتبون إلا القليل [ص: ۱۱۸] منهم كتاباً ضعيفاً، وكان يشق عليهم حفظ ما يقرؤه عليهم بحروفه التي يقرؤه بها عليهم، ولا يتهيأ لهم كتاب ذلك

منتفى شده است؛ و ظاهراً وجود معتقدان به این قول به صورت خیلی محدود تا اواخر قرن سوم هم گزارش شده است؛ مانند أبو بكر محمد بن إسحاق بن خزيمة (۳۱۱-۲۲۳).^۲

شاید واضحترین مصداقی که رواج این تلقی در قرن دوم (معاصر امام صادق ع) را نشان می‌دهد آن است که از سفیان بن عیینة (از محدثان بزرگ اهل سنت در قرن دوم: ۱۰۷-۱۹۸ق) می‌پرسند: آیا اختلاف قرائت مدنیین و عراقیین، از سبعة

وتحفظهم إياه؛ لما عليهم في ذلك من المشقة. وإذا كان أهل لسانه في ذلك كما ذكرنا كان من ليس من أهل لسانه من بعد أخذ ذلك عنه بحروفه أوكد، وكان عذرهم في ذلك أبسط؛ لأن من كان على لغة من اللغات ثم أراد أن يتحول عنها إلى غيرها من اللغات لم يتهياً ذلك له إلا بالرياضة الشديدة والمشقة الغليظة، وكانوا يحتاجون إلى حفظ ما قد تلاه عليهم صلى الله عليه وسلم مما أنزله الله عز وجل عليه من القرآن؛ ليقروه في صلاتهم، وليعلموا به شرائع دينهم، فوسع عليهم في ذلك أن يتلوه بمعانيه، وإن خالفت ألفاظهم التي يتلونه بها ألفاظ نبيهم صلى الله عليه وسلم التي قرأ بها عليهم، فوسع لهم في ذلك بما ذكرنا، والدليل على ما وصفنا من ذلك أن عمر بن الخطاب وهشام بن حزام رضی الله عنهما، وهما قرشيان، لسانهما لسان رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي به نزل القرآن عليه، قد كانا اختلفا فيما قرأ به سورة الفرقان حتى قرأها على رسول النبي الله عليه وسلم، فكان من قوله لهما ما قد روى في حديث يعود إلى عمر بن الخطاب رضي الله عنه. (شرح مشکل الآثار (۸/ ۱۱۷-۱۱۶))

۱. قال أبو جعفر: فكان في هذا الحديث ما قد دل على أن السبعة الأحرف هي السبعة التي ذكرنا، وأنها مما لا يختلف معانيها، وإن اختلفت الألفاظ التي يتلفظ بها وأن ذلك كان توسعة من الله عز وجل عليهم لضرورتهم إلى ذلك وحاجتهم إليه، وإن كان الذي نزل على النبي صلى الله عليه وسلم إنما نزل بألفاظ واحدة. ومن ذلك ما قد روى عن ابن عباس رضي الله عنهما، مما قد حملة ابن شهاب على المعنى الذي حملناه نحن عليه. (شرح مشکل الآثار (۸/ ۱۲۴))

3116 - حدثنا يونس قال: أنبأنا ابن وهب قال: أخبرني يونس بن يزيد، عن ابن شهاب قال: حدثني عبيد الله بن عبد الله، أن ابن عباس رضي الله عنهما حدثه، أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: "أقرأني جبريل صلى الله عليه وسلم على حرف واحد، فراجعته، فلم أزل أستزيده فيزيديني حتى انتهي إلى سبعة أحرف."

قال ابن شهاب: بلغني أن تلك السبعة الأحرف إنما تكون في [ص: ۱۲۵] الأمر الذي يكون واحدا لا يختلف في حلال ولا حرام. قال أبو جعفر: وكانت هذه السبعة للناس في هذه الحروف في عجزهم عن أخذ القرآن على غيرها مما لا يقدرُونَ عليه، لما قد تقدم ذكرنا له في هذا الباب، وكانوا على ذلك حتى كثر من يكتب منهم، وحتى عادت لغاتهم إلى لسان رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقرءوا بذلك على تحفظ القرآن بألفاظه التي نزل بها، فلم يسعهم حينئذ أن يقرأوه بخلافها، وبأن بما ذكرنا أن تلك السبعة الأحرف إنما كانت في وقت خاص لضرورة دعت إلى ذلك، ثم ارتفعت تلك الضرورة، فارتفع حكم هذه السبعة الأحرف، وعاد ما يقرأ به القرآن إلى حرف واحد. وقد روى من حديث أبي في المعنى الذي ذكرنا ما فيه زيادة على حديثه الذي رويناه قبل هذا

۲. 1006 - وأخبرنا أبو زكريا بن أبي إسحاق، نا أبو بكر بن دارم، بالكوفة، ثنا أحمد بن موسى بن إسحاق، ثنا عبيد يعيش، ثنا أبو بكر بن عياش، عن هشام، عن ابن سيرين، عن عبيدة، عن عبد الله، قال: "نزل القرآن على سبعة أحرف فهو كقولك: أعجل أسرع"، ورواه سفیان، وشعبة، عن الأعمش، وزاد فيه: وأقبل، وذهب جماعة من أهل العلم منهم من المتأخرين أبو بكر محمد بن إسحاق بن خزيمة إلى أن المراد بذلك أن يقول: «عليماً حكيماً»، «غفوراً رحيماً»، «سميعاً بصيراً» ما هو من أسامي الرب عز وجل فلا بأس أن يقول أحدهما بدل الآخر ما لم يختم آية رحمة بآية عذاب، أو آية عذاب بآية رحمة. (السنن الصغير للبيهقي (۱/ ۳۵۵))

أحرف است؟ وی پاسخ می دهد: خیر، سبعة أحرف این است که خودت برای کلمه قرآن، مترادف قرائت کنی؛ و ابن اشته (م ۳۶۰) هم شرح می دهد که یعنی کاملاً قبول دارد که قراءات مشهور به قراءات مدنی و کوفی و بصری و ...، که همگی با سند متصل از پیامبر ص نقل شده، همگی حرف واحد است:^۱

حدثنا عبد الله بن محمد بن أسد وخلف بن القاسم بن سهل، قال: أخبرنا محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرئ، قال: أخبرنا أبو علي الحسن بن صافي الصفار، أن عبد الله بن سليمان حدثهم، قال: حدثنا أبو الطاهر، قال: سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءه المدنيين والعراقيين، هل تدخل في السبعة الأحرف؟ فقال: لا، وإنما السبعة الأحرف كقولهم: هلم، أقبل، تعال. أي ذلك قلت أجزاك. قال أبو الطاهر: وقاله ابن وهب.

قال أبو بكر محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرئ: ومعنى قول سفيان هذا أن اختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة. وبه قال محمد بن جرير الطبري. (التمهيد (ابن عبد البر)، ج ۸، ص ۲۹۳)^۲

۱. المرشد الوجيز إلى علوم تتعلق بالكتاب العزيز (۱/ ۱۰۵)

المؤلف: أبو القاسم شهاب الدين عبد الرحمن بن إسماعيل بن إبراهيم المقدسي الدمشقي المعروف بأبي شامة (المتوفى: ۶۶۵هـ)
"قال أبو بكر محمد بن عبد الله الأصبهاني (۳) المقرئ: أخبرنا أبو علي الحسن بن صافي الصفار أن عبد الله بن سليمان حدثهم قال: حدثنا أبو الطاهر قال: سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءه المدنيين والعراقيين، هل تدخل في السبعة الأحرف؟ فقال: لا، وإنما السبعة الأحرف كقولهم هلم، أقبل، تعال، أي ذلك قلت أجزاك. قال أبو الطاهر: وقاله ابن وهب. قال أبو بكر الأصبهاني: ومعنى قول سفيان هذا أن اختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة، وبه قال محمد بن جرير الطبري".
تعليقه: (۳) هو المعروف بابن أشته، أستاذ كبير وعالم بالقراءات والعربية، له مؤلفات، منها "المفيد" في شواذ القراءات، توفي سنة ۳۶۰هـ
"غاية النهاية ۲/ ۱۸۴".

۲. التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد (۸/ ۲۹۳)

المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: ۴۶۳هـ)
وهذا كله يدل على أن السبعة الأحرف التي أشير إليها في الحديث ليس بأيدي الناس منها إلا حرف زيد بن ثابت الذي جمع عليه عثمان المصحف حدثنا عبد الله بن محمد بن أسد وخلف بن القاسم بن سهل قال أنبأنا محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرئ قال حدثنا أبو علي الأصبهاني المقرئ قال حدثنا أبو علي الحسين بن صافي الصفار أن عبد الله بن سليمان حدثهم قال حدثنا أبو الطاهر قال سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءه المدنيين والعراقيين هل تدخل في السبعة الأحرف فقال لا وإنما السبعة الأحرف كقولهم هلم أقبل تعال أي ذلك قلت أجزاك قال أبو الطاهر وقاله ابن وهب قال أبو بكر محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرئ ومعنى قول سفيان هذا أن اختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة وبه قال محمد بن جرير الطبري

الاستذكار (۲/ ۴۸۳) المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: ۴۶۳هـ)
فهذا معنى السبعة الأحرف المذكورة في الأحاديث عند جمهور أهل الفقه والحديث ومصحف عثمان (رضي الله عنه) الذي بأيدي الناس هو منها حرف واحد

ذكر بن أبي داود قال حدثنا أبو الطاهر قال سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءات المدنيين والعراقيين اليوم هل تدخل في الأحرف السبعة فقال لا إنما السبعة الأحرف كقولك أقبل هلم تعالى أى ذلك قلت أجزأك قال أبو الطاهر وقاله بن وهب وبه قال محمد بن جرير الطبري

المرشد الوجيز إلى علوم تتعلق بالكتاب العزيز (١٠٥ / ١)

المؤلف : أبو القاسم شهاب الدين عبد الرحمن بن إسماعيل بن إبراهيم المقدسي الدمشقي المعروف بأبي شامة (المتوفى : ٦٦٥هـ) "وعلماء المسلمين مجمعون على ذلك، إلا قوما شذوا، لا يعرج عليهم، منهم الأعمش". قال: "وهذا كله يدل على أن السبعة الأحرف التي أشير إليها في الحديث ليس بأيدي الناس منها، إلا حرف زيد بن ثابت الذي جمع عليه عثمان رضى الله عنه المصاحف". "قال أبو بكر محمد بن عبد الله الأصبهاني (٣) المقرئ: أخبرنا أبو علي الحسن بن صافي الصفار أن عبد الله بن سليمان حدثهم قال: حدثنا أبو [٤٠ و] الطاهر قال: سألت سفيان بن عيينة (٤) عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين، هل تدخل في السبعة الأحرف؟ فقال: لا، وإنما السبعة الأحرف كقولهم هلم، أقبل، تعال، أى ذلك قلت أجزأك. قال أبو الطاهر: وقاله ابن وهب. قال أبو بكر الأصبهاني: ومعنى قول سفيان هذا أن اختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة، وبه قال محمد بن جرير الطبري" (١) .

(١) مر تخريج هذا الحديث في الحاشية رقم ٣ ص ٧٨.

(٢) التمهيد ٤ / ٦٥ ظ.

(٣) هو المعروف بابن أشتة، أستاذ كبير وعالم بالقراءات والعربية، له مؤلفات، منها "المفيد" في شواذ القراءات، توفي سنة ٣٦٠هـ "غاية النهاية ٢ / ١٨٤".

(٤) هو سفيان بن عيينة بن ميمون الهلالي، أبو محمد الكوفي، محدث مجمع على صحة حديثه وروايته، توفي سنة ١٩٨هـ "تاريخ بغداد ٩ / ١٧٤، غاية النهاية ١ / ٣٠٨، تهذيب التهذيب ٤ / ١١٧".

إمتاع الأسماع (٢٧٠ / ٤)

المؤلف: أحمد بن علي بن عبد القادر، أبو العباس الحسيني العبيدي، تقي الدين المقرئ (المتوفى: ٨٤٥هـ)

وهذا كله يدل على أن السبعة الأحرف التي أشير إليها في الحديث ليس بأيدي الناس منها إلا حرف زيد بن ثابت الذي جمع عليه عثمان المصاحف.

وذكر من حديث محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرئ، حدثنا أبو علي الحسن بن صافي الصفار، أن عبد الله بن سليمان قال: حدثنا أبو الطاهر قال: سألت سفيان بن عيينة عن الاختلاف في قراءة المدنيين والعراقيين، هل تدخل في السبعة الأحرف فقال: لا، وإنما السبعة الأحرف: كقولهم: أقبل، تعال، أى ذلك قلت أجزأك، قال أبو الطاهر: وقاله ابن وهب. قال أبو بكر بن عبد الله الأصبهاني المقرئ: ومعنى سفيان هذا: إن اختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة، وبه قال محمد بن جرير الطبري.

فتح الباري لابن حجر (٣٠ / ٩) --- المؤلف: أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: ٨٥٢هـ)

وقد أخرج بن أبي داود في المصاحف عن أبي الطاهر بن أبي السرح قال سألت بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين هل هي الأحرف السبعة قال لا وإنما الأحرف السبعة مثل هلم وتعال وأقبل أى ذلك قلت أجزاءك قال وقال لى بن وهب مثله والحق أن الذى جمع فى المصحف هو المتفق على إنزاله المقطوع به المكتوب بأمر النبى صلى الله عليه وسلم وفيه بعض ما اختلف فيه الأحرف السبعة لا جميعها كما وقع فى المصحف المكي تجرى من تحتها الأنهار فى آخر براءة وفى غيره بحذف من وكذا ما وقع من اختلاف مصاحف الأمصار من عدة واوات ثابتة فى بعضها دون بعض وعدة ها آت وعدة لا مات ونحو ذلك وهو محمول على أنه نزل بالأمرين معا وأمر النبى صلى الله عليه وسلم بكتابتها لشخصين أو أعلم بذلك شخصا واحدا وأمره بإثباتهما على الوجهين وما عدا ذلك من القراءات مما لا يوافق الرسم فهو مما كانت القراءة جوزت به توسعة على الناس وتسهيلا فلما آل الحال إلى ما وقع من الاختلاف فى زمن عثمان وكفر بعضهم بعضا اختاروا الاختصار على اللفظ المأذون فى كتابته وتركوا الباقي قال الطبرى وصار ما اتفق عليه الصحابة من الاختصار كمن اقتصر مما خير فيه على خصلة واحدة لأن أمرهم بالقراءة على الأوجه المذكورة لم يكن على سبيل الإيجاب بل على سبيل الرخصة قلت ويدل عليه قوله صلى الله عليه وسلم فى حديث الباب فاقروا ما تيسر منه وقد قرر الطبرى ذلك تقريرا أطنب فيه ووهى من قال بخلافه ووافقه على ذلك جماعة منهم أبو العباس بن عمار فى شرح الهداية وقال أصح ما عليه الحذاق أن الذى يقرأ الآن بعض الحروف السبعة المأذون فى قراءتها لا كلها وضابطه ما وافق رسم المصحف فأما ما خالفه مثل أن تبتغوا فضلا من ربكم فى مواسم الحج ومثل إذا جاء فتح الله والنصر فهو من تلك القراءات التى تركت إن صح السند بها ولا يكفى صحة سندها فى إثبات كونها قرآنا ولا سيما والكثير منها مما يحتمل أن يكون من التأويل الذى قرن إلى التنزيل فصار يظن أنه منه

قد أخرج بن أبي داود فى المصاحف عن أبي الطاهر بن أبي السرح قال سألت بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين هل هي الأحرف السبعة قال لا وإنما الأحرف السبعة مثل هلم وتعال وأقبل أى ذلك قلت أجزاءك قال وقال لى بن وهب مثله. (فتح البارى لابن حجر ج ٩، ص ٣٠)

فضائل القرآن (للعسقلاني)، ص ٦٢

قال أبو شامة: وقد اختلف السلف فى الأحرف السبعة التى نزل بها القرآن هل هي مجموعة فى المصحف الذى بأيدي الناس اليوم أو ليس فيه إلا حرف واحد منها؟ مال ابن الباقلانى الى الأول، و صرح الطبرى و جماعة بالثانى و هو المعتمد. وقد أخرج ابن أبي داود فى «المصاحف» عن أبي الطاهر بن أبي السرح قال: سألت ابن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين هل هي الأحرف السبعة؟ قال: لا، و إنما الأحرف السبعة مثل هلم وتعال وأقبل، أى ذلك قلت أجزاءك. قال وقال لى بن وهب مثله. و الحق أن الذى جمع فى المصحف هو المتفق على إنزاله المقطوع به المكتوب بأمر النبى صلى الله عليه وسلم، وفيه بعض ما اختلف فيه الأحرف السبعة لا جميعه

شرح كتاب التوحيد من صحيح البخارى (٢/ ٦١٨) --- المؤلف: عبد الله بن محمد الغنيان

وقد أخرج ابن أبي داود فى المصاحف، عن أبي الطاهر بن أبي السرح، قال: سألت ابن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين، والعراقيين: هل هي الأحرف السبعة؟ قال: لا، وإنما الأحرف السبعة مثل: هلم، وتعال، وأقبل، أى ذلك قلت أجزاءك)) قال: وقال لى بن وهب مثله.

تفسير الطبرى = جامع البيان ت شاكر (١/ ٣٠)

٢٠- حدثني محمد بن عبد الله بن أبي مخلد الواسطي، ويونس بن عبد الأعلى الصدي، قالوا حدثنا سفيان بن عيينة، عن عبيد الله، أخبره أبوه: أن أم أيوب أخبرته أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: أنزل القرآن على سبعة أحرف، أيها قرأت أصبت (١) .

(١) الحديث ٢٠- رواه أحمد في المسند (٦: ٤٣٣، ٤٦٣-٤٦٢ من طبعة الحلبي)، عن سفيان بن عيينة، بهذا الإسناد. ونقله ابن كثير في فضائل القرآن: ٦٤ عن المسند، وقال: "وهذا إسناد صحيح، ولم يخرج أحد من أصحاب الكتب الستة". ونقله الهيثمي في مجمع الزوائد ٧: ١٥٤، وقال: "رواه الطبراني، ورجاله ثقات". فقصر إذ لم ينسبه للمسند أولاً. ولفظ المسند "أيها قرأت أجزأك". ولفظ الطبراني موافق للفظ الطبري هنا.

و"عبيد الله"، في الإسناد: هو عبيد الله بن أبي يزيد المكي، وهو ثقة معروف. وأبوه "أبو يزيد المكي": ذكره ابن حبان في الثقات. وسيأتي الحديث مكرراً، برقمي: ٢٣، ٢٤.

صحيح البخاري (٨٠ / ٦)

٤٧٠١ - حدثنا علي بن عبد الله، حدثنا سفيان، عن عمرو، عن عكرمة، عن أبي هريرة، يبلغ به حدثنا علي بن عبد الله، حدثنا سفيان، حدثنا عمرو، عن عكرمة، عن أبي هريرة: «إذا قضى الله الأمر»، وزاد «والكاهن»، وحدثنا علي بن عبد الله، حدثنا سفيان، فقال: قال عمرو: سمعت عكرمة، حدثنا أبو هريرة، قال: «إذا قضى الله الأمر»، وقال: «على فم الساحر» قلت لسفيان: أنت سمعت عمراً؟ قال: سمعت عكرمة، قال: سمعت أبا هريرة؟ قال: نعم، قلت لسفيان: إن إنساناً روى عنك، عن عمرو، عن عكرمة، عن أبي هريرة ويرفعه أنه قرأ: «فرغ»، قال سفيان: هكذا قرأ عمرو، فلا أدري سمعه هكذا أم لا، قال سفيان: وهي قراءتنا "

[تعليق مصطفى البغا]

٤٤٢٤ (١٧٣٦/٤) - [ش (خضعنا) مصدر من خضع أى طاعة وانقياداً. كالسلسلة على صفوان) لها صوت كصوت السلسلة على الحجر الأملس. (علي بن عبد الله شيخ البخاري. (غيره) أى غير سفيان الذى روى عنه علي. (ينفذهم ذلك) ينفذ الله إلى الملائكة الأمر الذى قضاه وهذه الجملة زيادة غير سفيان. (فرغ عن قلوبهم) زال عنها الخوف والفرع. (قالوا) أى سأل عامة الملائكة خاصتهم. (قالوا) أى الخاصة كجبريل وميكائيل عليهما السلام. (للذى قال) لأجل ما قضاه الله تعالى وقاله أو قالوا للذى سأل. (مسترقو السمع) وهم مردة الشياطين. (الساحر) المنجم. (وزاد.) أى زاد فى هذه الرواية لفظ الكاهن على الساحر فقال (على فم الساحر والكاهن). (قلت لسفيان) القائل هو علي بن عبد الله. (سفيان) هو ابن عيينة. (عمرو) بن دينار والقراءة المشهورة المتواترة {فرغ} / سبأ ٢٣ / (وهي قراءتنا) قال العيني قال الكرمانى كيف جازت القراءة إذا لم تكن مسموعة؟ قلت لعل مذهبه جواز القراءة بدون السماع إذا كان المعنى صحيحاً]

[٤٥٢٢ - ٧٠٤٣]

صحيح البخاري (٩ / ١٤١)

قال سفيان: قال عمرو: سمعت عكرمة: حدثنا أبو هريرة، قال علي: قلت لسفيان: قال سمعت عكرمة، قال: سمعت أبا هريرة؟ قال: نعم، قلت لسفيان: إن إنساناً روى عن عمرو، عن عكرمة، عن أبي هريرة، يرفعه: أنه قرأ: (فرغ)، قال سفيان: هكذا قرأ عمرو، فلا أدري سمعه هكذا أم لا؟ قال سفيان: وهي قراءتنا

٧٠٤٣ (٢٧٢٠/٦) - [ش (ينفذهم ذلك) أى ينفذ الله تعالى ذلك الأمر أو القول إلى الملائكة. (فرغ) من قولهم فرغ الزاد إذا لم يبق منه شئ. (قراءتنا) وهى قراءة شاذة]

فتح البارى لابن حجر (٨ / ٥٣٩)

ابن حَجَر العَسْكَلَانِي (٧٧٣هـ - ٨٥٢هـ - ١٣٧٢م - ١٤٤٨م).

تنبيه وقع فى تفسير سورة الحجر فى آخر هذا الحديث عن على بن عبد الله قلت لسفيان إن إنسانا روى عنك عن عمرو عن عكرمة عن أبى هريرة أنه قرأ فرغ بضم الفاء وبالراء المهملة الثقيلة وبالغين المعجمة فقال سفيان هكذا قرأ عمرو يعنى بن دينار فلا أدري سمعه هكذا أم لا وهذه القراءة رويت أيضا عن الحسن وقتادة ومجاهد والقراءة المشهورة بالزاي والعين المهملة وقرأها بن عامر مبنيا للفاعل ومعناه بالزاي والمهملة أدهش الفرع عنهم ومعنى التى بالراء والغين المعجمة ذهب عن قلوبهم ما حل فيها فقال سفيان هكذا قرأ عمرو فلا أدري سمعه أم لا قال سفيان وهى قراءتنا قال الكرمانى فإن قيل كيف جازت القراءة إذا لم تكن مسموعة فالجواب لعل مذهبه جواز القراءة بدون السماع إذا كان المعنى صحيحا قلت هذا وإن كان محتملا لكن إذا وجد احتمال غيره فهو أولى وذلك محمل قول سفيان لا أدري سمعه أم لا على أن مراده سمعه من عكرمة الذى حدثه بالحديث لا أنه شك فى أنه هل سمعه مطلقا فالظن به أن لا يكتفى فى نقل القرآن بالأخذ من الصحف بغير سماع وأما قول سفيان وهى قراءتنا فمعناه أنها وافقت ما كان يختار من القراءة به فيجوز أن ينسب إليه كما نسب لغيره

عمدة القارى شرح صحيح البخارى (١٩ / ١١)

أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى بن أحمد بن حسين الغيتابى الحنفى بدر الدين العيني (المتوفى: ٨٥٥هـ)

قوله: (قلت لسفيان) القائل هو على بن عبد الله. قوله: (ويرفعه) أى: ويرفع أبو هريرة الحديث إلى النبى صلى الله عليه وسلم. قوله: (قرأ فرغ)، بضم الفاء وتشديد الراء مكسورة وبالغين المعجمة، قال سفيان: هو ابن عيينة، وهكذا قرأ عمرو بن دينار، وهذه القراءة رويت أيضا عن الحسن وقتادة ومجاهد، والقراءة المشهورة بالزاي والعين المهملة، وقرأ ابن عامر بفتح الفاء والراء وبالغين المعجمة من قولهم: فرغ الزاد إذا لم يبق منه شئ، وقال الكرمانى: كيف جازت القراءة إذا لم تكن مسموعة؟ قلت: لعل مذهبه جواز القراءة بدون السماع إذا كان المعنى صحيحا.

عمدة القارى شرح صحيح البخارى (٢٥ / ١٥٣)

قوله: قلت لسفيان أى: قال على أيضا: قلت لسفيان بن عيينة إن إنسانا روى عن عمرو بن دينار عن عكرمة عن أبى هريرة يرفعه أى: إلى رسول الله أنه قرأ: فرغ، بالراء والغين المعجمة من قولهم: فرغ الزاد إذا لم يبق منه شئ. قال سفيان: هكذا قرأ عمرو بالراء والغين المعجمة، قيل: كيف جازت القراءة إذا لم تكن مسموعة قطعاً؟ وأجيب بأنه لعل مذهبه جواز القراءة بدون السماع إذا كان المعنى صحيحا. قوله: فلا أدري سمعه هكذا أم لا أى: أسمع عمرو عن عكرمة أو قرأها كذلك من قبل نفسه بناء على أنها قراءته. قوله: قال سفيان أى: ابن عيينة وهى قراءتنا يعنى بالراء والغين المعجمة، يريد سفيان أنها قراءة نفسه وقراءة من تبعه فيه.

الكواكب الدرارى فى شرح صحيح البخارى (١٧ / ١٧٢)

المؤلف: محمد بن يوسف بن علي بن سعيد، شمس الدين الكرمانى (المتوفى: ٧٨٦هـ)

و (رفعه) أى إلى النبى صلى الله عليه وسلم أنه قرأ "فرع" بالراء والمعجمة من قولهم فرغ الزاد إذا لم يبق منه شىء. فإن قلت كيف جاز القراءة إذا لم تكن جاز القراءة إذا لم تكن مسموعة قلت لعل مذهبه جواز القراءة بدون السماع إذا كان المعنى صحيحا. قال فى الكشف فى حم الدخان وعن أبى الدرداء أنه كان يقرئ رجلا ويقول طعام الأثيم فقيل قل طعام الفاجر وبهذا يستدل على أن إبدال كلمة مكان كلمة جائز إذا كانت مؤدية معناها.

تفسير القرطبى (١/ ٤٦)

أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبى بكر بن فرح الأنصارى الخزرجى شمس الدين القرطبى (المتوفى: ٦٧١هـ)

(فصل) [قول كثير من العلماء أن القراءات السبع التى تنسب لهؤلاء القراء السبعة، ليست هى الأحرف السبعة]

قال كثير من علمائنا كالداودى وابن أبى صفرة وغيرهما: هذه القراءات السبع التى تنسب لهؤلاء القراء السبعة، ليست هى الأحرف السبعة التى اتسعت الصحابة فى القراءة بها، وإنما هى راجعة إلى حرف واحد من تلك السبعة، وهو الذى جمع عليه عثمان المصحف، ذكره ابن النحاس وغيره. وهذه القراءات المشهورة هى اختيارات أولئك الأئمة القراء، وذلك أن كل واحد منهم اختار فيما روى وعلم وجهه من القراءات ما هو الأحسن عنده والأولى، فالتزمه طريقة ورواه وأقرأ به واشتهر عنه، وعرف به ونسب إليه، فقيل: حرف نافع، وحرف ابن كثير، ولم يمنع واحد منهم اختار الآخر ولا أنكره بل سوغه وجوزه، وكل واحد من هؤلاء السبعة روى عنه اختار أن أو أكثر، وكل صحيح. وقد أجمع المسلمون فى هذه الأعصار على الاعتماد على ما صح عن هؤلاء الأئمة مما رووه وراؤهم من القراءات وكتبوا فى ذلك مصنفات، فاستمر الإجماع على الصواب، وحصل ما وعد الله به من حفظ الكتاب، وعلى هذا الأئمة المتقدمون والفضلاء المحققون كالفاضى أبى بكر بن الطيب والطبرى وغيرهما. قال ابن عطية: ومضت الأعصار والأمصار على قراءة السبعة وبها يصلى لأنها ثبتت بالإجماع، وأما شاذ القراءات فلا يصلى له لأنه لم يجمع الناس عليه، أما أن المروى منه عن الصحابة رضى الله عنهم وعن علماء التابعين فلا يعتد فيه إلا أنهم رووه، وأما ما يؤثر عن أبى السمال «١» ومن قارنه فإنه لا يوثق به. قال غيره: أما شاذ القراءات عن المصاحف المتواترة فليست بقرآن، ولا يعمل بها على أنها منه، وأحسن محاملها أن تكون بيان تأويل مذهب من نسبت إليه كقراءة ابن مسعود: فصيام ثلاثة أيام متتابعات. فأما لو صرح الراوى بسماعها من رسول الله صلى الله عليه وسلم فاختلف العلماء فى العمل بذلك على قولين: النفى والإثبات، وجه النفى أن الراوى لم يروه فى معرض الخبر بل فى معرض القرآن، ولم يثبت فلا يثبت. والوجه الثانى أنه وإن لم يثبت كونه قرآنا فقد ثبت كونه سنة، وذلك يوجب العمل كسائر أخبار الآحاد.

(١). أبو السمال (بفتح السين وتشديد الميم وباللام): هو قعنب بن أبى قعنب العدوى البصرى، له اختيار فى القراءات شاذ عن العامة. وقد

ذكر فى الطبعة الاولى فى هذا الموضع وفى ص ٣٦٨ محرفا، والتصويب عن طبقات القراء.

رياض السالكين فى شرح صحيفة سيد الساجدين ؛ ج ٥ ؛ ص ٣٩٣

و قال أبو شامة: ظن قوم أن القراءات السبع الموجودة الآن هى التى أريدت فى الحديث. و هو خلاف إجماع أهل العلم قاطبة، وإنما يظن ذلك بعض أهل الجهل «٥».

و قال محمد بن أبى الصفرة: القراءات السبع التى يقرأها الناس، إنما هو حرف واحد من تلك الأحرف السبعة «٦».

و این مطلبی است که بعدها نیز مورد تاکید بسیاری از علمای اهل سنت هم قرار می‌گیرد؛ مثلاً قرطبی (م ۶۷۱) این را به عمده علمایشان نسبت می‌دهد که این قراءات سبع همگی حرف واحد از آن حروف سبعة، و غیر از آن توسعه‌ای است که صحابه می‌داند (الجامع لأحكام القرآن (تفسیر قرطبی) ج ۱، ص ۴۶)^۱

اکنون معنای دو روایت فوق واضح می‌شود؛ در روایت اول حضرت بر «حرف واحد» بودن قرآن (یعنی تمام قراءاتی که مستند به خود پیامبر ص باشد) تاکید می‌کند و اختلافی که از جانب خود افراد باشد را مذمت می‌کند؛ و در روایت دوم با این تلقی غلط از آن روایت نبوی سبعة احرف درگیر می‌شوند، و تصریح می‌کنند که قرآن فقط همان حرف واحدی است که از جانب خداوند نازل شده است و قاریان مختلف با سند متصل به پیامبر ص همان را می‌خوانند.

علاوه بر ائمه اطهار علیهم السلام که با این رویه مخالفت کردند، طبقه قراء که عملاً معلمان قرائت قرآن هم بودند و در شهرها بسیار مشهور شدند با این رویه بشدت مخالفت کردند به طوری که از نیمه دوم قرن دوم بتدریج ورق را برگرداندند به طوری که دیگر کمتر کسی جرات می‌کرد این گونه مترادف‌گویی را قرآن بنامد تا جایی که دو شاگرد اصلی ابوحنیفه (ابویوسف و شیبانی) که مکتب حنفی را امتداد داده‌اند صریحاً از این قول استادشان برگشتند و امروز هم هیچ عالم حنفی‌ای به این فتوای ابوحنیفه قائل نیست.

از این رو، شیعیانی که در زمان اهل بیت ع با این فضا آشنا بودند، هیچگاه حرف واحد در حدیث امام صادق ع را به معنای قرائت واحد قلمداد نمی‌کردند؛ و لذا با اینکه در خصوص جزئی‌ترین مسائلی که احتمال صدور ناشی از تقیه می‌رفت

(۵) نقله عنه السيوطي في الاتقان: ج ۱ ص ۲۷۴. ط أمير

(۶) الجامع لأحكام القرآن: ج ۱ ص ۴۶.

أبو القاسم المهلب بن أبي صفرة المتوفى ۴۳۵ شيخ شارح صحيح البخاري ابن بطلال المتوفى ۴۴۹، يقول في طليعة كتابه:

شرح صحيح البخاري لابن بطلال (۱/ ۳۱)

قال المؤلف: قال لي أبو القاسم المهلب بن أبي صفرة، رحمه الله: معنى هذه الآية

بغية الملتبس في تاريخ رجال أهل الأندلس (ص ۸۲)

۱۴۹- محمد بن أبي صفرة أبو عبد الله

وهو أخو المهلب فقيه مشهور وكلاهما بالفضل مذكور توفي قبل العشرين وأربعمائة قاله أبو محمد الحفصوني.

۱. قَالَ كَثِيرٌ مِنْ عُلَمَائِنَا كَالدَّوْدِيِّ وَابْنِ أَبِي صُفْرَةَ وَغَيْرِهِمَا: هَذِهِ الْقِرَاءَاتُ السَّبْعُ الَّتِي تُنْسَبُ لَهُؤُلَاءِ الْقُرَّاءِ السَّبْعَةِ، لَيْسَتْ هِيَ الْأَحْرُفُ السَّبْعَةُ الَّتِي اتَّسَعَتِ الصَّحَابَةُ فِي الْقِرَاءَةِ بِهَا، وَإِنَّمَا هِيَ رَاجِعَةٌ إِلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ تِلْكَ السَّبْعَةِ، وَهُوَ الَّذِي جَمَعَ عَلَيْهِ عُثْمَانُ الْمُصْحَفَ، ذَكَرَهُ ابْنُ النَّحَّاسِ وَغَيْرُهُ.

از اهل بیت سوال کردند و حتی اهل بیت ع علی رغم اصرار بر تقیه، جزییاتی همچون جهر بسم الله در نماز را برای شیعیان تثبیت کردند، اما حتی یک حدیث ضعیف یافت نمی شود که یکی از شیعیان از امامان ع سوال کرده باشد که کدام این قرائت هایی که الان در میان ما رایج است، آن حرف واحد است که بر پیامبر نازل شده؟!

آیا اگر اهل البیت ع به شیعه میفرمودند که مثلاً در نماز، مالک، قرائت کنید نه ملک، و این شعار شیعه می شد، آیا این فرق می کرد با بعضی واجبات و مستحبات که شعار شیعه شده است؟ مثلاً مسح پا و شستن دست از بالا در وضو، و ارسال دست و قنوت در نماز، و حی علی خیر العمل در اذان، و نظایر اینها، شعار شیعه هستند، و مخالف صریح روش اهل سنت است؛ اما هر یک از مالک و ملک را اهل سنت جایز میدانند و به آن قرائت میکنند. آیا حفظ آنچه ملک و حی آورده از اینکه گفتار یک راوی جایگزین آن شود مهمتر است یا شعار شدن قنوت که یک امر مستحب است؟ آیا اگر یکی از مالک یا ملک، سخن یک راوی است، اهل البیت ع شیعه را مجاز می کنند که در خانه های خودشان و هنگامی که تقیه نیست، حرف غیر خالق را به جای سخن خالق قرار دهند و در نماز واجب خودشان هر روزه تکرار کنند؟!

در واقع، با تلاش ائمه ع و همراهی برخی از اهل قراءات (که هم جزء بزرگان شیعه و هم جزء بزرگان اهل سنت بوده اند)، در قرون سوم و چهارم کم کم این فضا اصلاح می شود و دیگر کسی به خود اجازه نمی داده که با استناد به این فهم غلط از روایت سبعة احرف، چنان اقدام ناصوابی انجام دهد. از این روست که مرحوم کلینی (۳۲۹-۲۵۸) که خودش در بحبوحه این زمان می زیسته از سویی این روایت نزول بر حرف واحد را می آورد؛ و از سوی دیگر - چنانکه دیدیم - در همان کافی در احادیث متعددی از اهل بیت ع براحتی قراءات مختلفی را نقل می کند؛ یعنی در یک حدیث آیه را بر اساس همین قرائت حفص از عاصم می آورد و در حدیثی دیگر امام قرائت دیگری را مطرح می کند که هر دو نیز از امام معصوم است.

تکمله: خلط بین سبعة احرف و قراءات سبع

کمتر از یک قرن بعد ابوالفضل رازی (۴۵۹-۳۷۰؛ از ائمه قراءات) گلایه می کند که این چه اشتباه بزرگی است که افراد قراءات سبعة ابن مجاهد را منطبق بر نزل القرآن علی سبعة احرف می گیرد (النشر فی القراءات العشر، ج ۱، ص ۴۳)^۱ و یک قرن بعد أبو العباس أحمد بن عمار مهدوی (م ۴۳۰) فریادش بلند می شود که وضعیت به گونه ای شده که اگر کسی به غیر

۱. وقال الإمام شيخ الإسلام أبو الفضل عبد الرحمن بن أحمد الرازي بعد أن ذكر الشبهة التي من أجلها وقع بعض العوام الأغبياء في أن أحرف هؤلاء الأئمة السبعة هي المشار إليها بقوله: - صلى الله عليه وسلم -: أنزل القرآن على سبعة أحرف، وأن الناس إنما ثمنوا القراءات وعشروها وزادوا على عدد السبعة الذين اقتصر عليهم ابن مجاهد لأجل هذه الشبهة، ثم قال: وإنني لم أقتف أثرهم تمنيًا في التصنيف، أو تعشيرًا، أو تفريداً إلا لإزالة ما ذكرته من الشبهة، وليعلم أن ليس المراعى في الأحرف السبعة المنزلة عدداً من الرجال دون آخرين ولا الأزمنة ولا الأمكنة، وأنه لو اجتمع عدد لا يحصى من الأمة فاختر كل واحد منهم حروفاً بخلاف صاحبه وجرّد طريقاً في القراءة على حدة في أي مكان كان وفي أي أوان أراد بعد الأئمة الماضين في ذلك بعد أن كان ذلك المختار بما اختاره من الحروف بشرط الاختيار، لما كان بذلك خارجاً عن الأحرف السبعة المنزلة، بل فيها متسع إلى يوم القيامة.

قراءات سبعة ابن مجاهد قرائت کند عامه وی را تکفیر می‌کنند (النشر فی القراءات العشر، ج ۱، ص ۳۶)؛ و بعدا موفق الدین ابوالعباس احمد بن یوسف الکواشی الموصلی (۶۸۰-۵۹۱) هم تصریح می‌کند که سبعة احرف تمام قراءات متصور ولو هفتاد هزارتا باشد را شامل می‌شود (النشر فی القراءات العشر، ج ۱، ص ۴۴).^۲ در واقع این ترفندی بود از جانب ابن مجاهد، که وقتی محمل رایج - و البته نادرست - حدیث سبعة احرف (یعنی جواز مترادف گویی) با کوسس اهل بیت ع و قاریان بلاد از بین رفت؛ محمل جدیدی برای این حدیث درست کند (که گویی قراءات سبع همان سبعة احرف است) و با این ترفند، تمام قراءات دیگر را از صحنه زندگی مسلمانان بیرون کند؛ و فرایند یکسان‌سازی مصاحف و حذف قراءات مخالف مصحف عثمانی را به کرسی بنشانند به نحوی که طوری شد که ظرف یک قرن، کلمه «قراءات شاذ» که برای قراءات غیرمطابق با مصحف عثمانی به کار می‌رفت، دیگر برای قراءات غیرهفتگانه مذکور به کار رفت؛ و قراءات غیرمنطبق بر مصحف عثمانی با تعبیر «غلط» یا «نسخ التلاوة» کاملاً از میدان بدر شد؛ و تلاشهای امثال ابن جزری توانست فقط تعدادی از قراءات منطبق با مصحف عثمانی را به مجموع قراءات رایج در بستر جامعه برگرداند؛ و لذا تا امروز هم قراءات امثال اعمش و یزیدی و حسن و ابن محیصن (که در کنار قراءات عشر معروف به عنوان قراءات اربعة عشر مشهور شده‌اند) جزء قراءات شاذ محسوب می‌شوند!

فصل سوم: مروری بر تاریخ مصاحف و قراءات قرآن

اکنون پس از اینکه به طور اجمال معلوم شد که بستر اجتماعی چه تغییراتی کرده است و آنچه امروزه متواتر یا شاذ قلمداد می‌کنند، یا اینکه مثلاً مطابقت با مصحف عثمانی را به عنوان شرطی برای اعتبار داشتن قرائت برمی‌شمردند همگی وقایعی است که در طول تاریخ و بتدریج ساخته شد تا برخی از قراءات از میدان بدر شود، اکنون مناسب است به نحو تفصیلی گام به گام به تطوراتی که در این چند قرن رخ داد بپردازیم که بسیاری از ابهاماتی که با اطلاع از مطلب فوق در اذهان خطور می‌کند رفع شود؛ و نیز بسیاری از تحلیل‌های ناصوابی که از بسیاری از تعبیر علمای علم قراءات در میان برخی از بزرگان متاخرین رایج گردیده اصلاح شود.

...

۱ . قال الإمام أبو العباس أحمد بن عمار المهدوي) : فأما اقتصار أهل الأمصار في الأغلب على نافع وابن كثير وأبي عمرو وابن عامر وعاصم وحزمة والكسائي، فذهب إليه بعض المتأخرين اختصاراً واختباراً، فجعله عامة الناس كالقروض المحتوم حتى إذا سمع ما يخالفها خطأ، أو كفر وربما كانت أظهر وأشهر، ثم اقتصر من قلت عنايته على راويين لكل إمام منهم، فصار إذا سمع قراءة راو عنه غيرهما أبطلها وربما كانت أشهر، ولقد فعل مسبيع هؤلاء السبعة ما لا ينبغي له أن يفعله، وأشكل على العامة حتى جهلوا ما لم يسعهم جهله وأوهم كل من قل نظره أن هذه هي المذكورة في الخبر النبوي لا غير وأكد وهم اللاحق السابق، وليته، إذ اقتصر نقص عن السبعة، أو زاد ليزيل هذه الشبهة.

۲ . وَقَالَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ الْعَالِمُ الْوَلِيُّ مُوَفَّقُ الدِّينِ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ الْكُوَّاشِيُّ الْمَوْصِلِيُّ فِي أَوَّلِ تَفْسِيرِهِ التَّبَصُّرَةِ: وَكُلُّ مَا صَحَّ سَنَدُهُ وَاسْتَقَامَ وَجْهُهُ فِي الْعَرَبِيَّةِ وَوَافَقَ لَفْظُهُ خَطَّ الْمُصْحَفِ الْإِمَامِ فَهُوَ مِنَ السَّبْعَةِ الْمَنْصُوصِ عَلَيْهَا وَلَوْ رَوَاهُ سَبْعُونَ أَلْفًا مُجْتَمِعِينَ، أَوْ مُتَفَرِّقِينَ فَعَلَى هَذَا الْأَصْلِ بُنِيَ قَبُولُ الْقِرَاءَاتِ عَنْ سَبْعَةٍ كَانُوا أَوْ سَبْعَةِ آلَافٍ، وَمَتَّى فَقَدْ وَاحِدٌ مِنْ هَذِهِ الثَّلَاثَةِ الْمَذْكُورَةِ فِي الْقِرَاءَةِ فَاحْكُمْ بِأَنَّهَا شَاذَةٌ. انْتَهَى

۱. شواهد نزول متفاوت آیات

قرائت‌های مختلف اولاً همگی توسط جبرئیل امین نازل، و توسط خود حضرت محمد ص مستقلاً بر مردم قرائت می‌شده است؛ و ثانیاً - برخلاف تصور ابتدایی‌ای که بتدریج و به تبع یکسان‌سازی مصاحف توسط عثمان پدید آمد - اختلاف قرائت تنها در حروف و اعراب نبوده است، بلکه گاه در کلمات و عبارات بوده است.^۱ بویژه که یک آیه گاه به صورتهای مختلف نازل می‌شده است و در منابع روایی شیعه و سنی، فراوان ذکر می‌شود که برخی از آیات در چند موقعیت مختلف نازل شده‌اند؟ و جالب توجه این است که گاه در برخی از نزول‌ها کلماتی بیشتر یا کمتر داشته است. در منابع حدیثی اهل سنت روایات متعددی هست که برخی از بزرگان صحابه می‌دیدند که شخصی آیه‌ای را متفاوت با آنچه خود شنیده قرائت می‌کند

۱. مثلاً در برخی از قراءات غیر مطابق با مصحف عثمان (ولی مطابق با مصحف ابی ویا مصحف ابن مسعود ویا ابن عباس) که مورد اهتمام مسلمانان بوده است، عبارت «كُلُّ سَفِينَةٍ غَصْبًا» (کهف/۱۸/۷۹) به صورت «كُلُّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ غَصْبًا» قرائت شده است (صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴ و ج ۶، ص ۸۸ و ۹۱؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۴۷؛ سنن نسائی، ج ۱۰، ص ۱۵۹؛ البحر المحیط، ج ۷، ص ۲۱۳)، و این مطلب در روایات شیعه هم علاوه بر این دو مصحف، از ائمه اطهار ع هم نقل شده است (مجمع البیان، ج ۶، ص ۷۴۴؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۳۵؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۹).

۲. مثلاً می‌توان به شأن نزول و احادیث ناظر به آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (حجرات/۶) اشاره کرد. درباره این آیه دست کم دو شأن نزول روایت شده است (در منابع اهل سنت غالباً آن را درباره ولید بن عقبه می‌دانند؛ و در منابع شیعی علاوه بر ولید بن عقبه آن را در مورد عایشه هم معرفی کرده است)؛ و در حدیثی زراره وقتی از امام باقر ع می‌پرسد که کدام از این دو شأن نزول درست است؛ امام ع هردو را تأیید می‌کنند:

مَا ذَكَرَهُ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي تَفْسِيرِهِ صُورَةً لَفْظُهُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ إِنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ص إِنَّ مَارِيَةَ يَأْتِيهَا ابْنُ عَمٍّ لَهَا وَ لَطَخَتْهَا بِالْفَاحِشَةِ فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَالَ إِنَّ كُنْتُ صَادِقَةً فَأَعْلِمِينِي إِذَا دَخَلَ إِلَيْهَا فَرَصَدْتُهَا فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهَا ابْنُ عَمِّهَا أَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَتْ هُوَ الْآنَ عِنْدَهَا فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيًّا ع فَقَالَ يَا عَلِيُّ خُذِ السَّيْفَ فَإِنْ وَجَدْتَهُ عِنْدَهَا فَاضْرِبْ عُنُقَهُ قَالَ فَاخْذِ عَلِيُّ ع السَّيْفَ وَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا بَعَثْتَنِي فِي الْأَمْرِ أَكُونُ كَالسَّفُودِ الْمَحْمِيِّ فِي الْوَبْرِ أَوْ أَثْبَتُ فَقَالَ لَا بَلْ تَثْبَتُ قَالَ فَانْطَلَقَ ع وَ مَعَهُ السَّيْفُ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى الْبَابِ وَجَدَهُ مُغْلَقًا فَأَلْزَمَ عَيْنَهُ نَقَبَ الْبَابِ فَلَمَّا رَأَى الْقِبْطِيَّ عَيْنُ عَلِيٍّ ع فِي الْبَابِ فَرَعَ وَ خَرَجَ مِنَ الْبَابِ الْآخِرِ فَصَعِدَ نَخْلَهُ وَ تَسَوَّرَ عَلَى [ص ۵۸۵] الْحَائِطِ فَلَمَّا رَأَى الْقِبْطِيَّ عَلِيًّا ع وَ مَعَهُ السَّيْفُ حَسَرَ عَنْ عَوْرَتِهِ فَإِذَا هُوَ مُجِيبُ فَصَدَّ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِوَجْهِهِ عَنْهُ ثُمَّ رَجَعَ فَأَخْبَرَ رَسُولَ اللَّهِ ص بِمَا رَأَى فَتَهَلَّلَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَزَلْ يُعَافِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ مِنْ سُوءِ مَا يُلَطِّخُونَا بِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ فَقَالَ زُرَّارَةُ إِنَّ الْعَامَةَ يَقُولُونَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ حِينَ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ص فَأَخْبَرَهُ عَنْ بَنِي خُرَيْمَةَ أَنَّهُمْ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع يَا زُرَّارَةُ أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَهَذَا الَّذِي فِي أَيْدِي النَّاسِ ظَهْرُهَا وَ الَّذِي حَدَّثْتُكَ بِهِ بَطْنُهَا. (تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۵۸۵).

و با همدیگر خدمت پیامبر ص می رفتند و ایشان می فرمود «هر دو را من از جانب فرشته وحی گفته‌ام»^۱ و البته خود پیامبر ص تاکید می کردند که هرکس فقط یک نحوه قرائت کند که به این عمل «إفراد القراءة» می گفتند (یعنی آیه را به یک صورت قرائت کردن به نحوی که برای مخاطب، مطالب با همدیگر خلط نشود).

...

۲. مباحث مربوط به عرضه اخیر

توجهی که در تفاسیر اهل سنت بسیار رایج است^۲، و خیلی از بزرگان شیعه (مانند شیخ طوسی) هم آن را پذیرفته‌اند،^۳ مساله «نسخ التلاوة» بوده که دو قسم دارد: «نسخ التلاوة و الحكم» و «نسخ التلاوة دون الحكم» مساله «نسخ» یک واقعیت مسلمی است که قرآن کریم هم بر آن تاکید فرموده است (بقره/۱۰۶). معنای اولی این کلمه که مورد اتفاق همه مفسران است «نسخ الحكم دون التلاوة» است؛ یعنی حکمی در قرآن بیاید و بعداً حکمش نسخ شود در حالی که آیه‌اش هنوز باقی است و تلاوت می‌شود، مانند آیه نجوی (مجادله/۱۲) که پس از چند روز، با نزول آیه بعد، حکمش نسخ شد.

اما مفسران مذکور، این معنا را بسط داده و گفته‌اند ممکن است گاه تلاوت آیه هم نسخ شود، خواه حکمش باقی بماند (نسخ التلاوة دون الحكم؛ مانند چیزی که اهل سنت درباره آیه موسوم به آیه رجم مطرح می‌کنند)^۴ یا حکمش هم نسخ شود و چیزی از آن نماند (نسخ التلاوة و الحكم).

۱. مثلاً صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۸۴. مرحوم مجلسی در بحار الأنوار (ج ۳۱، ص ۲۰۸-۲۰۹) دو حدیث مفصل در این زمینه را از کتب اهل سنت نقل می‌کند. یکی حدیثی که کتاب جامع الاصول (ج ۲، ص ۴۷۷-۴۷۸ حدیث ۹۳۹)، آن را از صحاح معروف اهل سنت (بخاری و مسلم و مالک و ابوداود و نسائی، با سندهای مورد اعتماد آنان) نقل می‌کند که حکایت نزاع عمر با هشام بن حکیم است که می‌بیند او سوره فرقان را به نحوی متفاوت با آنچه خودش از پیامبر شنیده قرائت می‌کند؛ و دیگری حدیثی که خود مستقیماً از صحاح مسلم و ترمذی و ابوداود و نسائی نقل می‌کند که حکایت نزاع ابی بن کعب با رفیقش است که می‌بیند او آیاتی را متفاوت با وی قرائت می‌کند.

۲. مثلاً: احکام القرآن (جصاص)، ج ۱، ص ۷۴؛ أنوار التنزیل (بیضاوی)، ج ۱، ص ۱۰۰؛ معالم التنزیل (بغوی)، ج ۱، ص ۱۵۴ و ۵۹۲

۳. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۹۴

۴. در کتب اهل سنت روایات متعددی از عمر نقل می‌کنند که مدعی است که آیه ای بدین صورت «إِذَا زَنَى الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ فَأَرْجُمُوهُمَا الْبَتَّةَ نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» در قرآن وجود داشته که بر حکم رجم (سنگسار) پیرمرد و پیرزنی که زنا کنند، تصریح نموده، ولی در فتاوی اهل سنت مورد اتفاق است اما اکنون در قرآن نیست! (مثلاً الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۵۵۸؛ تفسیر الامام الشافعی، ج ۲، ص ۵۵۵) (تفسیر الامام الشافعی؛ محمد بن إدريس الشافعی (المتوفی ۲۰۴هـ)، تحقیق: أحمد بن مصطفى الفران، المملكة العربية السعودية: دار التدریة، ۱۴۲۷هـ)؛ تفسیر الطبری، ج ۶، ص ۲۹۰

اما صرف نظر از اینکه چنین کاری (بویژه نسخ التلاوة دون الحكم) لغو و کاملاً غیرحکیمانه است، و تا قرن چهارم حتی یک نفر نیز چنین دیدگاهی نداشته (که این احتمال را تقویت می‌کند که تئوری‌سازی‌ای بوده که قرن‌ها بعد برای توجیه برخی مطالب پدید آمده)، شواهد نقض فراوانی نیز دارد:

الف. مهمتر از همه اینکه کسانی که چنین دیدگاهی دارند، برای توجیه این ادعا، به عرضه اخیر قرآن (آخرین عرضه قرآن از جانب فرشته وحی بر پیامبر اکرم ص در سال آخر عمر ایشان) تمسک می‌کنند و مدعی‌اند که در این عرضه بود که نسخ التلاوة بسیاری از آیات رخ داد؛ و می‌کوشند شواهد فراوانی که بر وجود قراءات مخالف مصحف عثمانی (مصحف کنونی) در کتب معتبر خود اهل سنت وجود دارد، همگی را بر بی‌اطلاعی صحابی مذکور از این عرضه اخیر قلمداد کنند؛ در حالی که از کسانی که با سندهای مختلف حضورش در عرضه اخیر اثبات شده، عبدالله ابن مسعود و عبدالله بن ابی و عبدالله بن عباس هستند که این قراءات غیرمنطبق بر مصحف عثمانی از آنها نقل شده؛ و آن سو، هیچ سندی بر اینکه خود زید بن ثابت (که مصحف عثمانی را تنظیم کرده) در عرضه اخیر حضور داشته باشد، وجود ندارد.

...

تکمله: اختلاف بالزیاده و النقصان

دامنه تعدد قراءات بسیار بیش از اعراب و نقطه بوده است و روایاتی که در متاخرین برداشت تحریف از آنها شده عمدتاً از باب تعدد قراءات است.

- اشاره ای به اقوال مختلف در باب قراءات اهل بیت: تحریف؛ وحی بیانی؛ روایات تفسیری؛ تاویل آیات؛ و ...
- اشاره به تصریحات بزرگانی همچون شیخ طوسی و مرحوم طبرسی و ... به اینکه یکی از اقسام تعدد قراءات اختلاف به زیادت و نقصان بوده؛ آن هم در حد کلمات و عبارات و جملات و

...

...

ب. ظهور قرآن در مصاحف و رواج قراءات تا سال ۲۸

...

۱. گردآوری توسط امیرالمومنین ع (مصحف امیرالمومنین ع)

طبق روایات شیعه^۱ و سنی^۱، حضرت علی ع بعد از شهادت پیامبر اکرم ص و اعراض مردم از ایشان، در خانه نشست و تا کار جمع‌آوری قرآن تمام نشد، ردا بر دوش نهاد.

۱. مثلاً: مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۴۰ آمده است:

سپس ایشان آن قرآن را به مسجد آوردند اما کسانی که خلافت را به دست گرفته بودند، آن قرآن را قبول نکردند؛ و حضرت ع آن را به منزل برگرداند و فرمود: دیگر تا ظهور قائم ما (عج) کسی آن را نخواهد دید؛^۲ و ائمه اطهار ع همواره تاکید داشته‌اند که آن قرآن نزد ایشان موجود است.^۳

بر طبق احادیث مختلف، آن قرآنی که حضرت علی ع گردآوری کرد، نه تنها واجد تمام قراءاتی بود که پیامبر اکرم ص توسط فرشته وحی بر مردم قرائت کرده بود، بلکه حاوی شأن نزول آیات، تفسیر ظاهر و باطن آنها و ... بوده است؛^۴

...

ذَكَرَ الشَّيْخُ الرَّازِيُّ فِي نُزُولِ الْقُرْآنِ وَ أَبُو يُوسُفَ يَعْقُوبُ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ» كَانَ النَّبِيُّ يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ عِنْدَ الْوَحْيِ لِيَحْفَظَهُ وَ قِيلَ لَهُ «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ» يَعْنِي بِالْقُرْآنِ «لَتُعْجَلَ بِهِ» مِنْ قَبْلِ أَنْ يُفْرَغَ بِهِ مِنْ قِرَاءَتِهِ عَلَيْكَ «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ» قَالَ ضَمِنَ اللَّهُ مُحَمَّدًا أَنْ يَجْمَعَ الْقُرْآنَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَجَمَعَ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِي قَلْبِ عَلِيٍّ وَ جَمَعَهُ عَلِيُّ بَعْدَ مَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ بِسِتَّةِ أَشْهُرٍ.

یا در تفسیر فرات الکوفی، ص ۳۹۸-۳۹۹ آمده است:

فَرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يُوسُفَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ بُزْجَ الْحَنَاطُ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». ثُمَّ إِنَّ جَبْرِئِيلَ عَاتَاهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدْ قَضَيْتَ نُبُوتَكَ [نُبُوتَكَ] وَ أَسْلَبْتَكَ أَيَّامَكَ فَاجْعَلِ الْأَسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ عِنْدَ عَلِيٍّ وَ إِنِّي لَا أَتْرُكُ الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ يَعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي وَ يَعْرِفُ بِهِ وَ لَأَتِيَّ وَ يَكُونُ حُجَّةً لِمَنْ وُلِدَ فِيهَا يَتَرَبَّصُ النَّبِيُّ إِلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ الْآخِرِ فَأَوْصِي إِلَيْهِ بِالْأَسْمِ الْأَكْبَرِ وَ هُوَ مِيرَاثُ الْعِلْمِ وَ آثَارُ عِلْمِ النُّبُوَّةِ وَ أَوْصِي إِلَيْهِ بِالْفِ بَابِ أَلْفِ بَابٍ وَ كُلِّ كَلِمَةٍ أَلْفُ كَلِمَةٍ وَ مَرَضَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَ قَالَ يَا عَلِيُّ لَا تَخْرُجْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ حَتَّى تُؤَلِّفَ [يُؤَلِّفَ] كِتَابَ اللَّهِ كَيْ لَا يَزِيدَ فِيهِ الشَّيْطَانُ شَيْئًا وَ لَا يَنْقُصَ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنَّكَ فِي ضِدِّ سُنَّةِ وَصِيِّ سُلَيْمَانَ ع فَلَمْ يَضَعْ عَلِيُّ رِدَاءَهُ عَلَى ظَهْرِهِ حَتَّى جَمَعَ الْقُرْآنَ فَلَمْ يَزِدْ فِيهِ الشَّيْطَانُ شَيْئًا وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ شَيْئًا.

۱. مثلاً در مصنف عبدالرزاق صنعانی، ج ۵، ص ۴۵۰ آمده است:

عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عِكْرِمَةَ قَالَ: لَمَّا بُويعَ لِأَبِي بَكْرٍ تَخَلَّفَ عَلِيُّ فِي بَيْتِهِ فَلَقِيَهُ عُمَرُ فَقَالَ: تَخَلَّفْتَ عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ؟ فَقَالَ: «إِنِّي أَلَيْتُ بِيَمِينٍ حِينَ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ، أَلَا أَرْتَدِي بَرْدَاءَ إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ حَتَّى أَجْمَعَ الْقُرْآنَ فَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَتَفَلَّتَ الْقُرْآنُ»

۲.

۳.

۴. سند ..

چنانکه ائمه اطهار در روایات متعددی تاکید کرده‌اند ما با مراجعه به قرآن به همه حقایق عالم علم داریم و هر چه می‌خواهید از ما بی‌رسید تا با قرآن به شما پاسخ گوئیم؛ و این را ناشی از علم خاصی به قرآن می‌دانند که در اختیار دیگران قرار نگرفته است.

۲. گردآوری توسط ابوبکر و عمر (مصحف عمر) و سایر صحابه

بعدا یکبار در زمان ابوبکر و به پیشنهاد عمر، زید بن ثابت اقدام به جمع‌آوری قرآن می‌کند؛^۱ و البته بسیاری از صحابه - مانند ابن مسعود، ابی بن کعب، انس بن مالک، جابر بن عبدالله، عبدالله بن عمر، و ... نیز جداگانه اقدام به تهیه مصحفی برای خویش نمودند^۲ و این مصاحف گوناگون، که هریک حاوی برخی از قرائت‌های مختلفی بود که مستقیما یا با واسطه از پیامبر ص شنیده بودند، در بلاد اسلامی مورد نسخه‌برداری و استفاده عمومی قرار می‌گرفت.^۱

۱. و جالب این است که در تاریخ آمده که ابتدا عمر اصل انجام این کار را به ابوبکر پیشنهاد می‌دهد و او بشدت مخالفت می‌کند تا با اصرارهای عمر کم‌کم راضی می‌شود. وقتی هم که ابوبکر و عمر به زید بن ثابت پیشنهاد این کار را می‌دهند او هم بشدت خودداری می‌کند و بعد از اصرارهای فراوان آنها انجام این کار را قبول می‌کند. آیا واقعا جمع کردن قرآن کار بدی است که آنها این چنین واهمه داشته اند؟ اهل سنت در توجیه این مطلب می‌گویند چون به هر حال کار دشواری بوده، آنها واهمه داشته اند که نتوانند کار را درست انجام دهند. اما سوالات بی‌جواب فراوانی باقی است. جماعات ابوبکر به زید که «تو جوان عاقلی هستی و ما تو را در این زمینه متهم نمی‌دانیم» و اینکه چرا قرآنی که امیرالمومنین ع جمع کرده و آماده بود را قبول نکردند و لاف‌چرا در این جمع یکبار هم به امیرالمومنین ع مراجعه نکردند و در میان این همه اصحاب سابقه‌دارتر او را انتخاب کردند و چکاری می‌خواستند بکنند که او بشدت از این کار واهمه داشت، و چرا در دور بعد در زمان عثمان باز وی را مامور این کار کردند و باز نه تنها سراغ کسانی همچون امیرالمومنین ع نرفتند، بلکه به صحابی مهمی مثل ابن مسعود را در این کار اجازه همکاری ندادند تا حدی که او بشدت از این اقدام گلایه می‌کرد (آدرس مطلب در پاورقیهای بعدی) سوالاتی است که در تاریخ بدون پاسخ رها شده است.

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ السَّبَّاقِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: [ح] وَحَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ السَّبَّاقِ، أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ حَدَّثَهُ [وَهَذَا حَدِيثُ عُثْمَانَ] قَالَ: " أُرْسِلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ مَقْتُلَ أَهْلِ الْيَمَامَةِ فَاتَيْتُهُ وَعِنْدَهُ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ عُمَرَ أَتَانِي فَقَالَ: إِنَّ الْقَتْلَ قَدْ اسْتَحَرَّ بِأَهْلِ الْيَمَامَةِ مِنْ قُرَاءِ الْقُرْآنِ، وَأَنَا أَخْشَى أَنْ يَسْتَحَرَّ الْقَتْلُ بِالْقُرَاءِ فِي الْمَوَاطِنِ فَيَذْهَبُ كَثِيرٌ مِنَ الْقُرْآنِ لَا يُوعَى، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَأْمُرَ بِجَمْعِ الْقُرْآنِ فَقُلْتُ لِعُمَرَ: كَيْفَ أَفْعَلُ شَيْئًا لَمْ يَفْعَلْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ[آله وَ] سَلَّمَ؟ فَقَالَ: هُوَ وَاللَّهِ خَيْرٌ، فَلَمْ يَزَلْ يُرَاجِعُنِي فِي ذَلِكَ حَتَّى شَرَحَ اللَّهُ لَذَلِكَ صَدْرِي وَرَأَيْتُ فِيهِ الَّذِي رَأَى عُمَرُ قَالَ زَيْدٌ: وَعُمَرُ جَالِسٌ عِنْدَهُ لَا يَتَكَلَّمُ فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّكَ شَابٌّ عَاقِلٌ لَا تَنْهَمُكَ وَكُنْتَ تَكْتُبُ الْوَحْيَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ[آله وَ] سَلَّمَ فَتَتَّبِعْ هَذَا الْقُرْآنَ فَاجْمَعْهُ، فَوَاللَّهِ لَوْ كَلَّفُونِي نَقْلَ جَبَلٍ مِنَ الْجِبَالِ مَا كَانَ بِأَثْقَلٍ عَلَيَّ مِمَّا كَانَ أَمْرُونِي بِهِ مِنْ جَمْعِ الْقُرْآنِ قُلْتُ: وَكَيْفَ تَفْعَلُونَ شَيْئًا لَمْ يَفْعَلْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ[آله وَ] سَلَّمَ؟ وَلَمْ [ص: ۵۶] يَزَلْ أَبُو بَكْرٍ يُرَاجِعُنِي حَتَّى شَرَحَ اللَّهُ صَدْرِي بِالَّذِي شَرَحَ لَهُ صَدْرُ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ فَجَمَعْتُ الْقُرْآنَ مِنَ الْأَكْتَفِ وَالْأَقْتَابِ وَالْعُسْبِ وَصُدُورِ الرِّجَالِ، حَتَّى وَجَدْتُ آخِرَ سُورَةِ التَّوْبَةِ مَعَ خُزَيْمَةَ بْنِ ثَابِتٍ الْأَنْصَارِيِّ لَمْ أَجِدْهَا مَعَ أَحَدٍ غَيْرِهِ: {لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ} [التوبة: ۱۲۸] الْآيَةِ. قَالَ يَعْقُوبُ فِي حَدِيثِهِ: فَكَانَتْ الصُّحُفُ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ حَيَاتِهِ حَتَّى مَاتَ، ثُمَّ عِنْدَ عُمَرَ حَيَاتِهِ حَتَّى مَاتَ، ثُمَّ عِنْدَ حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا " المصاحف لابن أبي داود (ص ۵۵)؛ وی مطلب را با چندین سند مختلف آورده است در صفحات ۵۲ تا ۵۷)

۲. ابن داود (أبو بكر بن أبي داود، عبد الله بن سليمان بن الأشعث الأزدي السجستاني، المتوفى: ۳۱۶هـ) در کتاب «المصاحف» (تحقیق: محمد عبده؛ قاهره: فاروق الحدیثه، ۱۴۲۳) غیر از مصحف عثمانی (که چون توسط زید بن ثابت جمع شد به مصحف زید هم معروف است) برای ۱۰ تن از صحابه و همسران پیامبر ص مصاحفی برمی‌شمرد که در آنها عبارات برخی از آیات با عبارات مصحف عثمان متفاوت است

۳. اشاره‌ای به سایر مصاحف؛ گردآوری توسط زید بن ثابت (مصحف عثمانی و احراق مصاحف)؛ (گام اول

یکسان‌سازی)

امروزه این گونه مشهور شده است که در زمان عثمان، این اختلاف قرائتها موجب درگیری‌هایی در بین برخی از مسلمانان شد^۲ و در زمان عثمان، به دستور خلیفه، زید بن ثابت به همراه عده‌ای از صحابه کار جمع‌آوری و یکسان‌سازی مصاحف را برعهده گرفتند؛ و عجیب است که عده‌ای از مهمترین افرادی که از زمان قرآن به کتابت وحی مشهور بودند (مانند ابن مسعود) را عمدا کنار گذاشتند^۳.

...

در واقع، اکثریت قریب به اتفاق مفسرانی که تعدد قراءات نازل‌شده بر پیامبر ص را اذعان دارند، براین باورند که آنچه در مصحف عثمانی جمع شده است، شامل تمام قراءات نمی‌شود؛ و بویژه در جمع‌آوری قرآن در زمان عثمان، طبق توجیه خودشان، بنا را بر این گذاشتند که بسیاری از این قراءات متعدد را حذف کنند تا مانع اختلاف در امت شوند! و تصمیم گرفتند یک قرائت را اصل قرار دهند و تنها قراءات متعددی را که در حد اعراب و نقطه‌گذاری و برخی از حروف است باقی بگذارند؛ که البته موفق نشدند و همین است که امروزه بسیاری از این قراءات - اگرچه نه در متن قرآن چاپ شده - به دست ما رسیده است. در واقع خداوند با نزول قراءات متعدد، از طرفی کاری کرد که کسی خودش در قرآن کریم دست نبرد؛ و حداکثر اینکه برخی قراءات را مهجور گذاشتند؛ و از طرف دیگر بسیاری از این قراءات جسته و گریخته در روایات شیعه و سنی (به عنوان قراءات شاذه) باقی ماند و تمام آنها نزد اهل بیت ع محفوظ است و این همان قرآنی است که امیرالمومنین

(به ترتیبی که ذکر کرده: عمر بن خطاب، علی بن ابی‌طالب، ابی بن کعب، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر، عایشه، حفصه و ام‌سلمه) و همین کار را در مورد ۱۰ نفر از تابعین انجام می‌دهد (عطاء، عکرمه، مجاهد، سعید بن جبیر، اسود، محمد بن ابوموسی شامی، حطان، صالح بن کیسان، طلحه و سلیمان) (المصاحف، ص

۱.

۲.

۳. المصاحف لابن ابی داود (ص ۸۰) حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ الزُّهْرِيِّ قَالَ: وَأَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ كَرِهَ لَزِيدِ بْنِ ثَابِتٍ نَسْخَ الْمَصَاحِفِ فَقَالَ: "يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ، أَعَزُّ لِي عَنْ نَسْخِ [كِتَابِ] الْمَصَاحِفِ وَتَوَلَّاهَا رَجُلٌ، وَاللَّهِ لَقَدْ أَسْلَمْتُ وَإِنَّهُ لَفِي صُلْبِ أَبِيهِ كَافِرًا [يُرِيدُ زَيْدَ] (ص: ۸۱) [بْنِ ثَابِتٍ]. وَكَذَلِكَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَوْ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ اكْتُمُوا الْمَصَاحِفَ الَّتِي عِنْدَكُمْ، وَغُلُّوها فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: {وَمَنْ يَغْلُلْ} [سورة: آل عمران، آية رقم: ۱۶۱] يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَالْقُوا اللَّهَ بِالْمَصَاحِفِ قَالَ الزُّهْرِيُّ: فَبَلَغَنِي أَنَّ ذَلِكَ كَرِهَهُ مِنْ مَقَالَةِ ابْنِ مَسْعُودٍ رَجُلًا أَفْضَلَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ[آله] وَسَلَّمَ [قَالَ ابْنُ أَبِي دَاوُدَ: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ بَدَرِيٌّ وَذَلِكَ لَيْسَ هُوَ بَدَرِيٌّ، وَإِنَّمَا وَلَّوهُ لِأَنَّهُ كَاتِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ[آله] وَسَلَّمَ]

ع بعد از شهادت پیامبر اکرم ص جمع‌آوری کرد و از او قبول نکردند^۱، و وقتی هم که امام زمان ع ظهور کند آنها را در اختیار همگان قرار می‌دهد.

در واقع، آنچه به عنوان «جمع‌آوری» قرآن توسط عثمان در تاریخ معروف است، در واقع یکسان‌سازی قرائت‌ها و تلاش برای کنار گذاشتن قراءات دیگر بسیاری از آیات بوده است؛ عثمان (خلیفه سوم)، از مصحفی که در زمان خودش یکسان‌سازی کرد، یکی را برای رونویسی همگان در مسجدالنبی در مدینه قرار داد و چهارتا را به چهار شهر اصلی آن زمان فرستاد^۲ و هر مصحفی را با استادی که قرائت قرآن را مستقیماً از صحابه یاد گرفته بود راهی آن شهرها کرد تا قرآن را صرفاً بر اساس این مصحف به مردم آموزش دهند؛ و به نقل متواتر شیعه^۳ و سنی^۴ عثمان دستور داد سایر مصاحف را جمع کنند و

۱. در روایات متعددی آمده است که هرکس غیر از حضرت علی ع مدعی شود که کل قرآن را جمع کرده است کذاب است.

۲. یعنی جمعا پنج شهر اصلی مدینه، مکه، کوفه، بصره، و شام، صاحب پنج مصحف استاندارد شد که اینها در تاریخ به مصاحف امام معروفند و البته اختلافات جزئی‌ای بین آنها وجود دارد که ظرفیتی برای برخی از قراءات متنوع گردیده است. اصطلاحاً نسخه‌های مکه و مدینه را نسخه حجازی، و نسخه‌های کوفه و بصره را نسخه عراقی و نسخه شام را نسخه شامی می‌گویند. نحوه شماره‌گذاری آیات در این نسخه‌ها اندک تفاوتی داشته است که چه‌بسا به عنوان یکی از وجوه اختلاف قراءات برشمرده شود.

اما «درباره تعداد آیات قرآن، شش روایت» وجود دارد که دوتای آنها به عنوان روایت مدینه (مدنی اول، و مدنی اخیر) و چهارتای دیگر به عنوان روایت اهل کوفه، مکه، بصره و شام مطرح است. این روایت‌ها بر اساس این بوده است که در یک روایت گاه دو آیه را یک آیه به حساب می‌آورده‌اند یا معتقد بوده‌اند این دو آیه است؛ در مورد دو عدد مربوط به مدینه هم می‌دانیم که قاری اهل مدینه نافع بوده است و وی دو راوی داشته است: ورش و قالون. عدد «مدنی اول» همان است که قرائت قالون را بر اساس آن تنظیم می‌کنند و عدد «مدنی اخیر» آن است که قرائت «ورش» را بر اساس آن تنظیم می‌کنند. به هر حال، امروزه دقیقاً محل تفاوت این دیدگاه‌ها معلوم است. بر این اساس درباره تعداد آیات قرآن این نظرات مطرح شده است:

مکتب کوفی: ۶۲۳۶ آیه

مکتب مکی: ۶۲۱۹

مکتب مدنی: (دو عدد دارد) ۶۰۰۰ و ۶۲۱۴ آیه

مکتب بصری: ۶۲۰۴ آیه

مکتب شامی: ۶۲۲۵ آیه.

شماره‌گذاری مصحف عثمانی (که اکنون رایج‌ترین مصحف است) بر اساس عدد کوفی بوده است.

توضیح این بحث به زبان عربی را در لینک زیر می‌توانید مطالعه کنید.

<http://www.nquran.com/index.php?group=view&rid=21609>

۳

۴

آتش بزنند^۱ و البته در این یکسان‌سازی، قرآن را بدون نقطه و اعراب نوشتند که برخی بر این باورند که هدف این بوده تا ظرفیت برخی از قرائتها در کلام وحی محفوظ بماند.^۲

برخی از صحابه مانند ابن مسعود، در مقابل دستور عثمان، بشدت مخالفت کردند؛^۳ و البته مخالفت آنان، به معنای مخالفت با مصحف عثمان نبود، چرا که خود وی بسیاری از اوقات آیات قرآن را متناسب با همین مصحف عثمان قرائت و ختم

۱. یکی از مطالبی که درباره چرایی و چگونگی این یکسان‌سازی سوال ایجاد می‌کند این است که تصریح کرده اند که مصحفی که خود زید بن ثابت زمان ابوبکر جمع کرده بود نزد ابوبکر و سپس عمر و سپس حفصه (دختر عمر) موجود بود و هنگام جمع آوری زمان عثمان آن نسخه را از وی امانت گرفتند و به او پس دادند، اما بعد از مرگ حفصه در زمان مروان بلافاصله آن را آوردند و آن را هم سوزاندند.

المصاحف لابن أبي داود (ص ۵۷)

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الطَّاهِرِ قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي مَالِكٌ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ سَالِمٍ، وَخَارِجَةَ، «أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ كَانَ جَمَعَ الْقُرْآنَ فِي قَرَاتِيسَ وَكَانَ قَدْ سَأَلَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ النَّظَرَ فِي ذَلِكَ، فَأَبَى حَتَّى اسْتَعَانَ عَلَيْهِ بِعَمْرِو بْنِ فَعْلٍ، وَكَانَتْ تِلْكَ الْكُتُبُ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ حَتَّى تُوَفِّي، ثُمَّ عِنْدَ عُمَرَ حَتَّى تُوَفِّي، ثُمَّ كَانَتْ عِنْدَ حَفْصَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا عُثْمَانُ فَأَبَتْ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَيْهِ حَتَّى عَاهَدَهَا لِيَرُدَّهَا إِلَيْهَا، فَبَعَثَتْ بِهَا إِلَيْهِ فَنَسَخَهَا عُثْمَانُ [فِي] هَذِهِ الْمَصَاحِفِ ثُمَّ رَدَّهَا إِلَيْهَا فَلَمْ تَرَلْ عِنْدَهَا حَتَّى أَرْسَلَ مَرْوَانُ فَأَخَذَهَا فَحَرَّقَهَا»

۲. برخی مانند طبری (جامع البيان في تفسير القرآن) معتقدند که فقط یک حرف از آن سبعة احرف در مصحف عثمانی آمده؛ و برخی مانند ابن جزری (النشر في القراءات العشر) بر این باورند که در نگارش آن مصحف، با نگذاشتن نقطه و اعراب و اقداماتی دیگر، کاری شد که برخی از آن سبعة احرف حفظ شود. و لازم به ذکر است که قراءات سبعه‌ای که امروزه مشهور است، از قرن چهارم مشهور شده و ربطی به نزول قرآن بر «سبعة احرف» ندارد.

۳. المصاحف لابن أبي داود (ص ۷۶)

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ، عَنْ شَرِيكِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُهَاجِرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، لَمَّا أُمِرَ بِتَمْزِيقِ الْمَصَاحِفِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: «أَيُّهَا النَّاسُ، غُلُّوا الْمَصَاحِفَ، فَإِنَّهُ مِنْ غُلٍّ يَأْتِ بِمَا غُلٌّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، نَعَمْ الْغُلُّ الْمُصْحَفُ يَأْتِي أَحَدَكُمْ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

تا ص ۸۱ روایاتی دیگر در همین باب در همان کتاب می‌آورد که سه موردش در ادامه تقدیم می‌شود:

المصاحف لابن أبي داود (ص ۷۵)

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمِّي قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي رَجَاءٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ خُمَيْرِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: "لَمَّا أُمِرَ بِالْمَصَاحِفِ سَاءَ ذَلِكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ: مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَغُلَّ مُصْحَفًا فَلْيَغُلَّ، فَإِنَّهُ مِنْ غُلٍّ شَيْئًا جَاءَ بِمَا غُلٌّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: لَقَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ [ص: ۷۶] سَبْعِينَ سُوْرَةً وَزَيْدٌ صَبِيٌّ، أَفَاتَرَكَ مَا أَخَذْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ"

المصاحف لابن أبي داود (ص ۷۶)

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ خُمَيْرِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ يَقُولُ: "إِنِّي غَالٌ مُصْحَفِي، فَمَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَغُلَّ مُصْحَفًا فَلْيَغُلَّ، فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: {وَمَنْ يَغُلُّ يَأْتِ بِمَا غُلٌّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ} [آل

می‌کرد، بلکه مخالفت وی با این بود که نگذارند بقیه قرائت‌هایی که مصحف عثمان تحمل آن را نداشت^۱، نابود شود^۲ و خود وی مصحف خویش را حفظ کرد و در ترویج آن بسیار کوشید؛ به طوری که اعمش نقل می‌کند تا زمان حکومت حجاج در

عمران: ۱۶۱]، وَلَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [و] سَلَّمَ سَبْعِينَ سُورَةً، وَإِنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ لَصَبِيٌّ مِنَ الصَّبِيَّانِ، أَفَانَا أَدْعُ مَا أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [و] سَلَّمَ "

المصاحف لابن أبي داود (ص ۷۶)

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ الدَّعْلَجِيُّ، حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ مُسْلَمَةَ، حَدَّثَنَا أَبُو شَهَابٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ [ص: ۷۷] أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: " قَرَأَ: {وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ} [آل عمران: ۱۶۱]، غُلُّوا مَصَاحِفَكُمْ، فَكَيْفَ تَأْمُرُونِي أَنْ أَقْرَأَ قِرَاءَةَ زَيْدٍ، وَلَقَدْ قَرَأْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [و] سَلَّمَ بَضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً، وَلِزَيْدٍ ذُو ابْنَانِ يَلْعَبُ بَيْنَ الصَّبِيَّانِ "

المصاحف لابن أبي داود (ص ۷۷)

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ النُّعْمَانِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو شَهَابٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ: خَطَبَنَا ابْنُ مَسْعُودٍ عَلَى الْمَنْبَرِ فَقَالَ: " {وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ} [آل عمران: ۱۶۱] غُلُّوا مَصَاحِفَكُمْ، وَكَيْفَ تَأْمُرُونِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَى قِرَاءَةِ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، وَقَدْ قَرَأْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [و] سَلَّمَ بَضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً، وَأَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ لِيَأْتِيَ مَعَ الْغُلَمَانِ لَهُ ذُو ابْنَانِ، وَاللَّهُ مَا أَنْزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا وَأَنَا أَعْلَمُ فِي أَيِّ شَيْءٍ نَزَلَ، مَا أَحَدٌ أَعْلَمُ بِكِتَابِ اللَّهِ مِنِّي، وَمَا أَنَا بِخَيْرِكُمْ، وَلَوْ أَعْلَمُ مَكَانًا تَبْلُغُهُ الْإِبِلُ أَعْلَمُ بِكِتَابِ اللَّهِ مِنِّي لِأَتَيْتُهُ " قَالَ أَبُو وَائِلٍ: فَلَمَّا نَزَلَ عَنِ الْمَنْبَرِ جَلَسْتُ فِي الْحِلْقِ فَمَا أَحَدٌ يُنْكِرُ مَا قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ، وَسَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَا: حَدَّثَنَا أَبُو شَهَابٍ بِهَذَا حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنْصُورٍ بْنُ سَيَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو شَهَابٍ بِهَذَا

۱. منظور از تحمل داشتن، این است که مصحف عثمانی چون بدون نقطه و اعراب نوشته شد، (و یا برخی کلمات مثل «ملک» برای دو قرائت «ملک» و «مالک») امکان برخی از قرائت‌ها را دارا بود، اما وقتی حروف پایه برخی کلمات تغییر کند (مثلاً «فاسعوا» قرائتی به صورت «فامضوا» دارد که خود اهل سنت روایت کرده‌اند عمر در نماز جمععه‌اش همواره بدین قرائت می‌خواند) و یا کلمه‌ای اضافه یا کم شود، با نحوه نوشتار [اصطلاحاً: «رسم»] مصحف عثمان، امکان این قرائت وجود ندارد.

۲. یکی از عللی که کسانی که علیه عثمان شوریدند نیز همین بود که چرا بقیه مصاحف را نابود کرده، و او گفت من قصد بدی نداشتم و شما هر کدام را خواستید بخوانید!

المصاحف لابن أبي داود (ص ۱۳۷)

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ هِشَامٍ بْنُ دَلْهَمٍ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ الْخَلِيلِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُسَهَّرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَ أَهْلُ مِصْرَ الْجُحْفَةَ يَعَابُونَ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، صَعَدَ عُثْمَانُ الْمَنْبَرِ فَقَالَ: " جَزَاكُمُ اللَّهُ يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ عَنِّي شَرًّا أَذْعَمُ السَّيِّئَةِ، وَكَتَمْتُ الْحَسَنَةَ، وَأَغْرَيْتُمُ بِي سُفَهَاءَ النَّاسِ، أَيُّكُمْ يَأْتِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ، مَا الَّذِي تَقْمُوا، وَمَا الَّذِي يُرِيدُونَ؟ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَا يُجِيبُهُ أَحَدٌ، فَقَامَ عَلَى رَضَى اللَّهِ عَنْهُ فَقَالَ: أَنَا، فَقَالَ عُثْمَانُ: أَنْتَ أَقْرَبُهُمْ رَحِمًا وَأَحَقُّهُمْ بِذَلِكَ، فَأَتَاهُمْ فَرَحَبُوا بِهِ وَقَالُوا: مَا كَانَ يَأْتِينَا أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنْكَ، فَقَالَ: مَا الَّذِي تَقْمْتُمْ؟ قَالُوا: نَقْمُنَا أَنَّهُ مَحَا كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَحَمَى الْحِمَى، وَاسْتَعْمَلَ أَقْرَبَاءَهُ، وَأَعْطَى مَرْوَانَ مَائَتِي أَلْفٍ، وَتَنَاولَ أَصْحَابَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [و] سَلَّمَ فَرَدَّ عَلَيْهِمْ عُثْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَمَّا الْقُرْآنُ فَمِنْ عِنْدِ اللَّهِ، إِنَّمَا نَهَيْتُكُمْ لَأَنِّي خِفْتُ عَلَيْكُمُ الْاِخْتِلَافَ، فَاقْرَءُوا عَلَى أَيِّ حَرْفٍ شِئْتُمْ، وَأَمَّا الْحِمَى...

کوفه، قرائت قرآن بر اساس مصحف ابن مسعود رایج تر از قرائت مصحف عثمان بوده است^۲؛ و زمان حجاج بود که با زور شلاق و اعدام، تلاش شد این وضعیت در کوفه نیز برگردد^۳؛ اما اقدامات حجاج هم نتوانست آن را کاملاً محو کند^۱ تا حدی

۱. البته این سخنان بدان معنا نیست که تمامی مواضع این مسعود در خصوص قراءات مواضع قابل دفاعی باشد. دست کم دو مشکل مهم در وی وجود داشته است.

یکی اینکه طبق نقلی که در بحثهای بعد خواهیم آورد او ظاهراً جزء کسانی بوده که روایت نزل القرآن علی سبعة احرف را به معنای جواز مترادف‌گویی در خصوص کلمات قرآن می‌پنداشته (همان مطلبی که اهل بیت ع بشدت با آن مخالفت کردند و فرمودند هو واحد نزل من عند واحد)

و دوم اینکه برخی از قراءات قرآن که قطعاً جزء قراءات قرآن بوده (بویژه قرائت اهل مدینه) را تحاشی و انکار می‌کرده است (البته در خصوص این دومی این احتمال هست که شاگردانش چنین انکاری می‌داشته‌اند نه خود وی) که ظاهراً این حدیث اهل بیت که فرمودند «مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ فَرْقَدٍ وَ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَا كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ مَعَنَا رِبِيعَةُ الرَّأْيِ فَذَكَّرْنَا فَضْلَ الْقُرْآنِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنْ كَانَ ابْنُ مَسْعُودٍ لَا يَقْرَأُ عَلَى قِرَاءَتِنَا فَهُوَ ضَالٌّ فَقَالَ رِبِيعَةُ ضَالٌّ فَقَالَ نَعَمْ ضَالٌّ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَمَّا نَحْنُ فَتَقَرَّرْ عَلَى قِرَاءَةِ أَبِي؛ الكافي، ج ۲، ص ۶۳۴» ناظر به همین است؛ یعنی مقصود امام از «قراءتنا» و «نحن» ما اهل مدینه است؛ وگرنه معنایی نداشت که امام بفرماید ما به قرائت ابی قرائت می‌کنیم (قرائت ابی بن کعب قرائت رایجی در اهل مدینه بوده است). یعنی این حدیث که معرکه آرای محدثان متاخر شده است در مقام رد قراءت ابن مسعود نیست (چنانکه در احادیث دیگر بارها اهل بیت برخی قراءات ابن مسعود را قبول کرده و بر آن تاکید کرده‌اند) بلکه در مقام رد این نظر غلط اصحاب ابن مسعود است که قرائت مدنیین را انکار می‌کردند.

۲. ادرکت اهل الکوفه و ما قرائه زید فیهم الا کقرائه عبدالله فیکم الیوم ما یقرء بها الا الرجل او الرجلان

۳. ابن کثیر در البدایه و النهایه ج ۹ ص ۱۴۸: «و لا اجد احدا یقرء علی قرائه ابن ام عبد [=ابن مسعود] الا ضربت عنقه و لأحکها من المصحف ولو بضلع الخنزیر ... والله لو ادرکت عبد هذیل [=ابن مسعود] لاضربت عنقه» که ابن کثیر اینجا می‌گوید هذا من جرئه الحجاج قبحه الله و اقدامه علی الکلام السیء و الدماء الحرام. و انما نقم علی قرائه ابن مسعود لکونه خالف قرائه علی مصحف الامام الذی جمع الناس علیه عثمان.

همچنین ابن عساکر در تاریخ دمشق ج ۱۲ ص ۱۶۰ از حجاج نقل می‌کند: لا اجد احدا یقرأ علی قرائت ابن ام اب الا ضربت عنقه. تمیمی مغربی (م ۳۳۶) نیز در کتاب المحن ص ۳۱۱ مطلبی را از عبیدالله بن عبدالله بن مسعود (پسر ابن مسعود) نقل کرده است که شدت مقابله حجاج را نشان می‌دهد حجاج می‌گوید: این ابن مسعود را ببینید، خیالش می‌کند که قرائتش از ناحیه خدا آمده است، ولی وقتی مصحفش را نگاه می‌کنید، به یک رجز خوانی شبیه است. بعد پسر ابن مسعود را خواست و عبارتی عجیب به او گفت: آیا به آنچه که در مصحف پدرت آمده ایمان داری؟

گفت: او من بکل ما انزل الله فی کتابه.

برای بار دوم سوال را پرسید؟ باز همین جواب را داد؟

سه بار تکرار کرد و او همین جواب را داد.

حجاج گفت: اگر گفته بودی او من بما انزل الله فی کتاب ابی، گردنت را می‌زدم.

که ابوحنیفه (عالم معروف اهل سنت) یکی از فتاویش درباره «کفار» را صریحا بر اساس عبارات آیه‌ای صادر کرده که این عبارت در این مصحف موجود بود ولی در آیه‌ای که در مصحف عثمانی آمده، موجود نیست، و هنوز حنفی‌ها به همان فتوا عمل می‌کنند.^۲

...

ج. دوره بعد از ۲۸ تا حجاج (فرستی برای رواج گسترده قرائت ابن مسعود: وضعیت مکه تا قبل از حجاج)

...

د. دوره حجاج تا نهی مالک از اقتدا به قرائت ابن مسعود (دوگانه افراط [برداشت غلط از سبعة احرف] و تفریط [سخت‌گیری برای قرائت غیر مصحف عثمانی])

...

۱. و اما قرائت ابن مسعود فقد كانت مشهورة في زمن أبي حنيفة، حتى كان الاعمش يقرأ ختما على مصحف ابن مسعود و ختما على مصحف زيد بن ثابت. (پاورقی بعد)

۲. سرخسی - فقيه حنفی متوفی ۴۸۳ - در کتاب فقهی خود، المبسوط، (محمد بن احمد بن ابی سهل سرخسی، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۴) در ج ۳، ص ۷۵ می‌گوید: وَكُلُّ صَوْمٍ فِي الْقُرْآنِ لَمْ يَذْكُرْهُ اللَّهُ مُتَّبَعًا فَلَهُ أَنْ يَفْرُقَهُ وَمَا ذَكَرَ مُتَّبَعًا فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَفْرُقَهُ أَمَّا الْمَذْكُورُ مُتَّبَعًا فَصَوْمُ كَفَّارَةِ الْقَتْلِ وَكَفَّارَةِ الظَّهَارِ فَإِنَّ النَّصَّ وَرَدَ بِقَدْرِ مَعْلُومٍ مُقَيَّدٍ بِوَصْفٍ فَكَمَا لَا يَجُوزُ الْإِخْلَالُ بِالْقَدْرِ الْمَنْصُوصِ فَكَذَا بِالْوَصْفِ الْمَنْصُوصِ فَأَمَّا مَا لَمْ يَذْكُرْهُ مُتَّبَعًا فَصَوْمُ الْقَضَاءِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» [البقرة: ۱۸۴] وَيَجُوزُ الْقَضَاءُ مُتَّبَعًا وَمُتَّفَرِّقًا؛ لَأَنَّهُ مُطْلَقٌ عَنِ الْوَصْفِ. ... وَالَّذِي فِي قِرَاءَةِ أَبِي بِنِ كَعْبٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ مُتَّبَعَةً شَاذٌّ غَيْرُ مَشْهُورٍ وَبِمِثْلِهِ لَا تُثَبِّتُ الزِّيَادَةُ عَلَى النَّصِّ فَأَمَّا صَوْمُ كَفَّارَةِ الْيَمِينِ فَثَلَاثَةُ أَيَّامٍ مُتَّبَعَةً عِنْدَنَا خِلَافًا لِلشَّافِعِيِّ؛ إِنَّهُ مُطْلَقٌ فِي الْقُرْآنِ وَنَحْنُ اثْبَتْنَا التَّبَاعَ بِقِرَاءَةِ ابْنِ مَسْعُودٍ فَإِنَّهَا كَانَتْ مَشْهُورَةً إِلَى زَمَنِ أَبِي حَنِيفَةَ حَتَّى كَانَ سُلَيْمَانُ الْأَعْمَشُ يَقْرَأُ خَتْمًا عَلَى حَرْفِ ابْنِ مَسْعُودٍ وَخَتْمًا مِنْ مُصْحَفِ عُثْمَانَ وَالزِّيَادَةُ عِنْدَنَا تُثَبِّتُ بِالْخَبَرِ الْمَشْهُورِ

اما وقتی فضا کم‌کم عوض می‌شود زرکشی (أبو عبد الله بدر الدين محمد بن عبد الله بن بهادر الزركشي) (المتوفى: ۷۹۴هـ) نیز بعدا در البحر المحيط فی أصول الفقه، ج ۲، ص ۲۲۱ ابتدا توضیح می‌دهد که «وَالْقُرْآنُ لَا يَثْبُتُ إِلَّا بِالتَّوَاتُرِ، وَإِذَا لَمْ يَثْبُتْ قُرْآنًا لَمْ يَثْبُتْ خَبْرًا» وبعد از اینکه با دلایل دیگر با این فتوای حنفی‌ها مخالفت می‌کند، تصریح می‌کند که یک دلیل بر اینکه اگر امروزه ما بر اساس مصحف ابن مسعود فتوای دیگری نمی‌دهیم به خاطر اینکه قرائت او دیگر رایج نیست و با قرائتی که نتوان اثبات مطمئن کرد، نمی‌توان فتوا داد:

وَذَكَرَ أَبُو بَكْرٍ الرَّازِيُّ فِي كِتَابِهِ أَنَّهُمْ إِنَّمَا عَمِلُوا بِقِرَاءَةِ ابْنِ مَسْعُودٍ لِاسْتِفَاضَتِهَا وَشُهْرَتِهَا عِنْدَهُمْ فِي ذَلِكَ الْعَصْرِ، وَإِنْ كَانَ، إِنَّمَا نُقِلَتْ إِلَيْنَا الْآنَ بِطَرِيقِ الْإِحَادِ، لِأَنَّ النَّاسَ تَرَكَوا الْقِرَاءَةَ بِهَا، وَاقْتَصَرُوا عَلَى غَيْرِهَا، وَكَلَامُنَا إِنَّمَا هُوَ فِي أَصُولِ الْقَوْمِ. اهـ وَذَكَرَ أَبُو زَيْدٍ فِي الْأَسْرَارِ " وَصَاحِبُ الْمَبْسُوطِ " مِنَ الْحَنْفِيَّةِ اشْتِرَاطَ الشُّهُرَةِ فِي الْقِرَاءَةِ عِنْدَ السَّلَفِ، وَلِهَذَا لَمْ يَعْمَلُوا بِقِرَاءَةِ أَبِي بِنِ كَعْبٍ، " فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ مُتَّبَعَةً " لِأَنَّهَا قِرَاءَةٌ شَاذَّةٌ غَيْرُ مَشْهُورَةٍ، وَبِمِثْلِهَا لَا يَثْبُتُ الزِّيَادَةُ عَلَى النَّصِّ، فَأَمَّا قِرَاءَةُ ابْنِ مَسْعُودٍ فَقَدْ كَانَتْ مَشْهُورَةً فِي زَمَنِ أَبِي حَنِيفَةَ حَتَّى كَانَ الْأَعْمَشُ يَقْرَأُ خَتْمًا عَلَى حَرْفِ ابْنِ مَسْعُودٍ، وَخَتْمًا مِنْ مُصْحَفِ عُثْمَانَ، وَالزِّيَادَةُ عِنْدَنَا تُثَبِّتُ بِالْخَبَرِ الْمَشْهُورِ. (همان، ص ۲۲۲)

ه. نهضت قراء سبعه و تجرد للقراء و زوال مرادف گویی و خلاف مصحف عثمان اما بدون مستنکر بودن تا زمان

ابن شنبوذ

کم کم با تخصصی شدن رشته‌ها، قرائت قرآن نیز به صورت یک تخصص درآمد و همان گونه که عده‌ای تمام وقت خود را صرف فقه یا کلام یا سایر رشته‌های علوم اسلامی آن روز نمودند، عده‌ای نیز تمام وقت خود را صرف تعلم قرائت‌های مختلف و تعلیم آنان به دیگران کردند که از این تاریخ کم کم با افرادی مواجه می‌شویم که به عنوان «قاری» یا «مُقری» معروف‌اند.^۱ در واقع، در میان اقشار مختلف مسلمانان قرائت قرآن و ختم قرآن، بویژه در ماه رمضان، یک امر رایج بود، اما اینان کسانی بودند که اصرار داشتند تک تک حروف و اعراب و حتی نحوه ادای حروف (قواعد تجویدی) را هم که قرائت می‌کنند مستقیماً از استاد خود شنیده و ثبت و حفظ کرده باشند و او هم مستقیماً از استادش، تا به پیامبر ص ختم شود و این افرادی که امروزه قرائت‌ها به اسم آنها مشهور است، در واقع کسانی بودند که در شهر خود بیش از دیگران به مساله آموزش قرائت به طور تخصصی اشتغال داشتند و شهرتشان از شهر و دیار خود هم گذشته بود و مردم سایر بلاد برای آموزش به آنها مراجعه می‌کردند؛ چنانکه مثلاً عاصم (که امروزه قرائت رایج در ما قرائت حفص از عاصم است) حدود ۳۰ شاگرد برجسته دارد^۲ که مشهورترین آنها حفص و شعبه (ابوبکر بن عیاش) است: عاصم قرائتی را که حرف به حرف از طریق ابوعبدالرحمن سلمی و او نیز از طریق امیرالمومنین ع از پیامبر فراگرفته بود، به حفص آموزش داد؛ و قرائتی را که حرف به حرف از طریق زر بن حبیش از ابن مسعود از پیامبر گرفته بود، به شعبه^۳.

۱. ابن جزری، النشر فی القراءات العشر، ص

۲.

۳. غایة النهایة فی طبقات القراء (۱/ ۳۴۷)

أخذ القراءة عرضاً عن "ع" زر بن حبیش و "ع" أبی عبد الرحمن السلمی وأبی عمر والشبانی^۲، روى القراءة عنه أبان بن تغلب و "س" ف "أبان بن یزید عمر والشبانی، روى القراءة عنه أبان بن تغلب و "س" ف "أبان بن یزید العطار وإسماعیل بن خالد والحسن بن صالح و "ع" حفص بن سلیمان والحکم بن ظهیر وحماد بن سلمة فی قول وحماد بن زید وحماد بن أبی زیاد وحماد بن عمرو وسليمان بن مهران الأعمش وسلام بن سليمان أبو المنذر وسهل بن شعيب و "ع" أبو بكر شعبة بن عیاش وشیبان بن معاوية والضحاك بن میمون وعصمة بن عروة وعمرو بن خالد و "س" ف غاک "المفضل بن محمد^۱ والمفضل بن صدقة فیما ذكره الأهوازی ومحمد بن رزیک ونعیم بن میسرة و "ک" "نعیم^۲ بن یحیی وخلق لا یحصون وروی عنه حروفاً من القرآن أبو عمرو بن العلاء والخلیل بن أحمد والحارث بن نبهان وحمزة الریات والحمادان والمغيرة الضبی ومحمد بن عبد الله العزرمی^۳ وهارون بن موسى

و اینها نیز به گونه‌ای بودند که اگر می‌خواستند حتی یک کلمه را بر اساس قرائت دیگری بخوانند بدان تصریح می‌کردند، مثلاً در آیه ۱۰۲ سوره کهف (أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا ...) شعبه که قرائت «أَفَحَسِبُ» را با واسطه‌های دیگر از امیرالمومنین ع شنیده بود، خودش در این مورد تصریح کرده که من در اینجا قرائت عاصم (و در واقع قرائتی که ابن مسعود روایت کرده) را نمی‌خوانم و قرائتی را که به روایت امیرالمومنین ع دریافت کرده‌ام می‌خوانم. (مجمع البیان، ج ۶، ص ۷۶۵)

یکی از مهمترین اقداماتی که این قراء عملاً انجام دادند این بود که در خصوص روایت نبوی «سبعة احرف» تدریجاً یک انحراف را زایل کردند و ورق را برگرداند. در واقع با شواهد متعدد می‌توان نشان داد که تا نیمه قرن دوم و با مهبجوریت اهل بیت ع، فرهنگ ناصوبی در جامعه اسلامی شکل گرفته بود که گمان می‌شد که اگر افراد می‌توانند به عنوان خواندن قرآن کلمات مترادفش را به کار ببرند چنانکه این دیدگاه از ابن مسعود و مالک (رئیس فرقه مالکی) صریحاً نقل شده است.^۱ این وضع بقدری عادی بود که ابوحنیفه (م ۱۵۰) فتوا داد که شخص بدون هیچ گونه عذری می‌تواند در نماز ترجمه فارسی حمد و سوره را بخواند^۲ در این زمان اوضاع به نحوی بود که قرائتهای مختلفی که از پیامبر ص روایت شده بود را به عنوان «حرف واحد» می‌دانستند و زمانی که شخص خودش کلمات مشابهی به جای کلمات قرآنی استفاده می‌کرد مصداق «نزل علی سبعة احرف» معرفی می‌کردند.^۳ اما علاوه بر ائمه اطهار علیهم السلام که با روایاتی شبیه دو روایتی که در کافی آمده با این رویه مخالفت کردند،^۴ این طبقه قراء که عملاً معلمان قرائت قرآن هم بودند و در شهرها بسیار مشهور شدند با این رویه

۱. در تفسیر ابن کثیر نقل می‌کند که آنس بن مالک قرأ هذه الآية «إِنْ نَاشَتِ اللَّيْلُ هِيَ أَشَدُّ وَطْناً وَأَصَوْبُ قَيْلاً»، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ إِنَّمَا تَقْرُوهَا «وَأَقْوَمُ قَيْلاً» فَقَالَ لَهُ إِنَّ أَصَوْبَ وَأَقْوَمَ وَأَهْيَأُ وَأَشْبَاهَ هَذَا وَاحِدٌ. یا در فتح الباری لابن حجر (۲۷/۹) آمده است: «لكن ثبت عن غیر واحد من الصحابة أنه كان يقرأ بالمرادف ولو لم يكن مسموعاً له ومن ثم أنكر عمر علي بن مسعود قراءة ... وقد أخرج بن أبي داود في المصاحف عن أبي الطاهر بن أبي السرح قال سألت بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين هل هي الأحرف السبعة قال لا وإنما الأحرف السبعة مثل هلم وتعال وأقبل أي ذلك قلت أجزأك قال وقال لي بن وهب مثله».

۲. موسوعه الفقهیه الكويتیه ج ۳۳ ص ۵۵: ذهب ابوحنيفه الى جواز قرائه القرآن في الصلاة بالفارسيه و بأى لسان آخر لقول الله ... و لقول النبي لت القرآن نزل على سبعة احرف.

۳. مثلاً از سفیان بن عیینة (در قرن دوم) می‌پرسد: اختلاف قرائت مدنیین و عراقیین آیا از سبعة احرف است؟ می‌گوید: خیر، سبعة احرف این است که خودت برای کلمه قرآن، مترادف قرائت کنی (فتح الباری لابن حجر ج ۹، ص ۳۰: وقد أخرج بن أبي داود في المصاحف عن أبي الطاهر بن أبي السرح قال سألت بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين هل هي الأحرف السبعة قال لا وإنما الأحرف السبعة مثل هلم وتعال وأقبل أي ذلك قلت أجزأك قال وقال لي بن وهب مثله).

۴. در کتاب کافی (ج ۲، ص ۶۳۰) دو حدیث است که در یکی از امام صادق ع نقل می‌شود که قرآن واحد است و از جانب واحد نازل شده و اختلاف از جانب راویان است و در دیگری شخصی به امام صادق ع عرض می‌کند که «مردم می‌گویند که قرآن بر سبعة احرف نازل شده است؛ و امام ع پاسخ می‌دهد که دروغ می‌گویند، بر حرفی واحد از نزد خدایی واحد نازل شده است:

– الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَلَكِنْ الْاِخْتِلَافُ يَجِيءُ مِنْ قَبْلِ الرُّوَاةِ.

– عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ عَنْ الْفَضْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ فَقَالَ كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ وَلَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ

دقت کنید: سوال کننده، گفتن این جمله «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ» را به مردم نسبت می‌دهد، نه به حدیث نبوی؛ و حضرت نمی‌فرمایند که این حدیث جعلی است؛ بلکه می‌فرماید این دشمنان خدا دروغ می‌گویند. اگر کسی با تحولات اجتماعی زمان امام صادق ع (که نمونه‌اش در سخنان سفیان بن عیینة که معاصر امام صادق ع است در پاورقی قبل گذشت) آشنا باشد، بین این حدیث و احادیث نبوی‌ای

بشدت مخالفت کردند به طوری که از نیمه دوم قرن دوم بتدریج ورق را برگرداندند به طوری که دیگر کمتر کسی جرات می کرد این گونه مترادف گویی را قرآن بنامد تا جایی که دو شاگرد اصلی ابوحنیفه (ابویوسف و شیبانی) که مکتب حنفی را امتداد داده اند صریحا از این قول استادشان برگشتند و امروز هم هیچ عالم حنفی ای به این فتوای ابوحنیفه قائل نیست.

در این دوره چنانکه اشاره شد اگرچه امثال حجاج و دیگران تلاشهای فراوانی کردند که آن فرایند یکسان سازی را به ثمر برسانند و هیچ مصحف دیگری باقی نماند اما خداوند که حافظ این کتاب است تلاش آنان را ابر گذاشت و بسیاری از مصاحف دیگر هنوز در دست مردم بود اما در فرهنگ آن زمان به خاطر جو حکومتی ای که راه افتاده بود اینها به عنوان «قرائت شاذ» معرفی می شد. بسیاری از قاریان معروف علاوه بر قرائت بر اساس مصحف عثمانی به برخی از این قراءات نیز احاطه داشتند اما آنچه در فضای تعلیم قرائت بسیار شایع بود تعلیم قرائت مصحف عثمانی بود و قرائت بر اساس سایر مصاحف بیشتر در میان عده ای از متخصصان قرائت رواج داشت؛ اما رواجش مخفیانه نبود و تا قرن چهارم، بسیاری از بزرگان اهل سنت، چون عبارات آن مصحف سینه به سینه به نحو معتبر بدانها رسیده بود، قرائت آن را حتی در نماز انجام می دادند، چنانکه ابن شنبوذ، از قراء بزرگ اهل سنت، معروف بوده در نمازش گاهی حمد و سوره را بر اساس مصحف ابن مسعود قرائت می کرده است^۱، و مثلاً با اینکه در سنی بودن او نزد اهل سنت هیچ تردیدی نیست، اما در نماز جماعتش قرائت می کرده است «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِدَرْ «سَيْفٍ عَلِيٍّ» وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ»^۲ (آل عمران/۱۲۳) و یا «هَذَا صِرَاطٌ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ»^۳ (حجر/۴۱)!

که درباره نزول قرآن به سبعة احرف روایت شده، منافاتی نمی بیند. در قرون اول و دوم هجری، این تلقی غلط از حدیث نبوی نزول قرآن بر هفت حرف در میان بسیاری از مسلمانان رایج شده بود که مقصود از این حدیث این است که هر جا بیان عبارتی از عبارات قرآن برای شما دشوار بود، می توانید مترادف آن را بگویید؛ و این را به پیامبر ص نسبت می دادند، و روال برخی از صحابه هم همین بوده است! در چنین فضایی ائمه اطهار با این تلقی غلط از آن روایت نبوی درگیر می شوند، و تصریح می کنند که قرآن فقط آن حرف واحدی است که از جانب خداوند نازل شده است. به همین جهت است که خود مرحوم کلینی که در کافی این حدیث را آورد در همان کافی در احادیث دیگری براحتی قراءات مختلفی را نقل می کند؛ یعنی در یک حدیث آیه را بر اساس همین قرائت خفص از عاصم می آورد و در حدیثی دیگر امام قرائت دیگری را مطرح می کند و هر دو نیز از امام معصوم است (مثلاً آیه «قُلْ اَعْمَلُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ عَمَلَكُمْ وَ رِسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» که به صورت «وَالْمُؤْمِنُونَ» هم قرائت شده: کافی ج ۱ ص ۲۲۰ و ۴۲۴).

۱. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۰۳؛ البدایه و النهایه، ج ۱۱ ص ۲۲۰ و ۱۹۴

۲. در مصحف عثمانی و قراءات سبعة که متواتر به پیامبر ص می رسد بدین صورت است «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِدَرْ «سَيْفٍ عَلِيٍّ» وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ»

۳. این آیه در قراءات سبع به صورت «هَذَا صِرَاطٌ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ» قرائت شده است و در یکی از قراءات عشر (قرائت ابوجعفر) به صورت «هَذَا صِرَاطٌ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ» نیز قرائت شده است.

۴. تفسیر القرطبی (الجامع لاحکام القرآن)، ج ۱، ص ۸۲. البته وی اسم ابن شنبوذ را نمی آورد؛ اما این مطلب را از کتاب ابن الانباری نقل می کند که کتابش را برای «رد کسی که برخلاف مصحف عثمان قرائت می کرده» تالیف کرده است. و دیگران تصریح کرده اند که ابن الانباری این کتابش را در رد ابن شنبوذ نوشته است (تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۰۳؛ البدایه و النهایه، ج ۱۱ ص ۲۲۰ و ۱۹۴)

بدین ترتیب، اگرچه امروزه اصل مصحف ابن مسعود و یا سایر مصاحف صحابه (مانند مصحف اُبی و ...) به طور کامل باقی نمانده؛ اما در بسیاری از کتب شیعه و سنی، عباراتی از آن قراءات و مصاحفی که با قراءات سبعة و مصحف عثمانی متفاوت است موجود است؛ و بسیاری از عباراتی که برخی از متأخرین به عنوان تحریف قرآن قلمداد کرده‌اند، به نظر می‌رسد، قرائت دیگری از آیه بوده (بر اساس سبعة احرف) که مصحف عثمانی، تحمل آن قرائت را ندارد؛ و برخلاف اتهامی که امروزه علیه شیعه مطرح می‌کنند، بسیاری از این قراءات در کتب معتبر حدیثی و تفسیری بسیار معتبر نزد اهل سنت نیز موجود است، مانند اینکه از ابن مسعود روایت کرده‌اند که: «كُنَّا نَقْرَأُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ » یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ عَلَيْنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (ترجمه: در زمان رسول الله ص ما این آیه (مانده ۶۷/۶۸) را چنین قرائت می‌کردیم: ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت نازل شده است که همانا علی ع مولای مومنان است را ابلاغ کن، که اگر این کار را نکنی رسالت را به انجام نرسانده‌ای و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند).^۱ و بسیاری از بزرگان اهل سنت نیز در طول تاریخ همواره اذعان داشته‌اند^۲ تمامی «سبعة احرف»ی که قرآن بر آن اساس نازل شد، در مصحفی که عثمان یکسان‌سازی کرد، وجود ندارد.^۳

...

و. اقدام ابن مجاهد و پیروانش: شکل‌گیری قراءات سبع (گام دوم یکسان‌سازی)

دیدیم تا دو قرن قرائت به معنا وجود داشت؛ غلبه نداشت؛ اما مستنکر نبود. قرن سوم این تقریباً مستنکر شده بود اما قراءات غیر مطابق مصحف غیرعثمانی مستنکر نبود (بهترین شاهدش اینکه بخاری در صحیح خود بسیاری از این قراءات را آورد). کسانی که این قراءات را می‌خواندند به همان سبعة احرف تمسک می‌کردند

^۱. سند این روایت، در اهل سنت در تفسیر معروف ابن مردویه است که نزد بسیاری از قدما از جمله سیوطی موجود بوده و وی در ترجمان القرآن آورده و سپس در الدر المنثور (ج ۳، ص ۱۱۷) که خلاصه آن است سندش را حذف کرده است، ولی جالب اینجاست که حدیث‌شناس سلفی ضدشیعی معروفی همچون شوکانی (م ۱۲۵۰)، در کتاب تفسیر خود (فتح‌القدیر، ج ۲، ص ۶۹) این را نقل، و بدون هیچ نقد و توضیحی از آن عبور کرده است! در کتب شیعه هم در کشف الغمة فی معرفة الأئمة (اربعی م ۶۹۲)، ج ۱، ص ۳۱۹ و کشف الیقین فی فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، (علامه حلی) ص ۳۷۷ چنین آمده است: «عَنْ زُرٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنَّا نَقْرَأُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ أَنْ عَلَيْنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ».

^۲. البته دو قول دیگر هم وجود دارد: برخی که بیشتر موضع کلامی داشته و در تاریخ و حدیث تسلطی نداشته‌اند، ادعا کرده‌اند که همه سبعة احرف در مصحف عثمانی موجود است. برخی مانند طبری (مفسر معروف اهل سنت) ادعا کرده‌اند که تنها یکی از آن سبعة احرف در مصحف عثمانی موجود است و شش تای دیگر از دست ما رفته است؛ اما اغلب بر همین باوری‌اند که در متن اشاره شد.

^۳. کنار گذاشتن برخی از قراءات یک آیه، بدان معنا نیست که اندک تحریفی (کم و زیاد کردن بشری‌ای) در متن قرآن کنونی رخ داده باشد؛ و خود ائمه علیه‌السلام تاکید کرده‌اند اگر کسی بخواهد هدایت شود، با همین قرآنی که در دست ماست، می‌تواند مسیر هدایت را بیابد.

ابن مجاهد برای اینکه فضا را به نحوی برگرداند که هم معنای جدیدی برای سبعة احرف درست شود و هم فضای قراءات مخالف مصحف عثمانی کنار گذاشته شود با پشتوانه حکومتی کار ترویج هفت قرائت را عهده‌دار شد. فضا بقدری عوض شد که یک قرن بعد ابوالفضل رازی (۴۵۹-۳۷۰؛ از ائمه قراءات) گلایه می‌کند که این چه اشتباه بزرگی است که افراد قراءات سبعة ابن مجاهد را منطبق بر نزل القرآن علی سبعة احرف می‌گیرد (النشر فی القراءات العشر، ج ۱، ص ۴۳)^۱ تا حدی که امروز اگر کسی قرائتی غیر از این سبعة بخواند تکفیر و تفسیق می‌شود.

یک علتش این بود که فضای شیعه در حکومت در حال گسترش بود و ابن مجاهد می‌دید که بزودی حکومت آل بویه (۴۴۰-۳۲۰) از این سو و فاطمیون از آن سو (۵۶۷-۲۹۷) در حال گسترش است و بزودی به بغداد (مرکز خلافت) می‌رسند؛ و اگر قرائتی مثل قرائت ابن شنبوذ (شخصی صدر صد سنی؛ که در نماز جماعتش می‌خواند «لقد نصرکم الله ببدر بسیف علی و انتم اذله؛ و چنین قرائتی در هیچیک از منابع شیعی یافت نشده است) یا قرائتی که ابن مردویه از قول ابن مسعود در تفسیرش آورده (و سیوطی در الدر المنثور (، ج ۲، ص ۲۹۸) نقل کرده که: کنا نقرأ علی عهد رسول الله صلی الله علیه و [آله و سلم: «یا ایها الرسول بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ ان علیا مولی المؤمنین و ان لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ») در جامعه وجود داشته باشد، پرونده اهل سنت جمع می‌شود؛ و لذا با شدت و حدت و پشتوانه حکومتی ابن شنبوذ را مجازات و مجبور به نوشتن توبه‌نامه کرد و جلوی این قراءات را هم گرفت؛ و البته پیش‌بینی‌اش درست بود؛ زیرا حدود ۲۰-۳۰ سال بعد از مرگ وی دولت آل بویه بغداد را گرفت و روز عیدغدیر را جشن عمومی برگزار کردند و روز عاشورا را تعطیل کردند؛ و اگر این گونه قراءات شاذ توسط کسانی که خودشان سنی بودند در آن جامعه حضور داشت، واقعا می‌شد پیش‌بینی کرد که چگونه ترویج می‌شد و ورق را حتی در میان اهل سنت برمی‌گرداند.

...

۱. استقرار قراءات سبع ، و شاذ قلمداد شدن بقیه قراءات (تغییر مفهوم شاذ) و شکل‌گیری دیدگاه‌های کلاسیک شیعه و سنی از قراءات غیر مطابق با مصحف عثمانی: تحریف یا نسخ التلاوة؛ و اشکالات هر دو.

با اینکه در قرون دوم و سوم تعداد قاریان مشهور دهها و بلکه صدها تن بود و هریک از این قاریان خودشان به چندین و چند قرائت مسلط بودند و چنانکه دیدیم در مصاحف و تفسیرهایی که آن زمان نوشته می‌شد براحتی به قراءات مختلف -

^۱ . وقال الإمام شیخ الإسلام أبو الفضل عبد الرحمن بن أحمد الرازی بعد أن ذكر الشبهة التي من أجلها وقع بعض العوام الأغبياء في أن أحرف هؤلاء الأئمة السبعة هي المشار إليها بقوله: - صلى الله عليه وسلم -: أنزل القرآن على سبعة أحرف، وأن الناس إنما ثمنوا القراءات وعشروها وزادوا على عدد السبعة الذين اقتصر عليهم ابن مجاهد لأجل هذه الشبهة، ثم قال: وإنی لم أقتف أثرهم تمنيًا في التصنيف، أو تعشيرًا، أو تفريدا إلا لإزالة ما ذكرته من الشبهة، وليعلم أن ليس المراعى في الأحرف السبعة المنزلة عددا من الرجال دون آخرين ولا الأزمنة ولا الأمكنة، وأنه لو اجتمع عدد لا يحصى من الأمة فاختر كل واحد منهم حروفا بخلاف صاحبه وجرى طريقا في القراءة على حدة في أي مكان كان وفي أي أوان أراد بعد الأئمة الماضين في ذلك بعد أن كان ذلك المختار بما اختاره من الحروف بشرط الاختيار، لما كان بذلك خارجا عن الأحرف السبعة المنزلة، بل فيها متسع إلى يوم القيامة.

که حتی مخالف با مصحف عثمانی بود- ارجاع می‌دادند، اما ابن مجاهد- یکی از علمای مورد حمایت دربار عباسی- در قرن چهارم هجری، هفت نفر از این افراد مشهور (در مدینه، نافع^۱؛ در مکه، ابن کثیر؛ در بصره، ابوعمر و بن العلاء؛ و در شام، ابن عامر؛ و در کوفه، عاصم و حمزه و کسائی) را به عنوان شاخص قراءات آن شهرها مورد تاکید کرد^۲ و آنان را به عنوان «قراء سبعه» مشهور ساخت؛ و با تلاش‌های ابن مجاهد- که از پشتوانه حمایت حکومتی برخوردار بود- و ادامه دادن آن توسط برخی از همفکرانش نظیر مکی بن ابوطالب، ابوعمر و دانی، ابن عبدالبر و ...، وضعیت به گونه‌ای درآمد که کاری کرد که معنای متواتر و شاذ عوض شود؛ یعنی تا آن زمان بسیاری از قراءات مبتنی بر مصحف عثمانی به عنوان قرائت متواتر در جامعه رایج بود و اصطلاح «قراء شاذة» به قرائت‌هایی اطلاق می‌شده که برخلاف مصحف عثمانی بوده است؛ نظیر بسیاری از قرائت‌های ابن مسعود، قرائت ابی بن کعب، قرائت ابوالدرداء، قرائت ابن عباس، و ... (که قراءاتی هم که در شیعه به اسم قراءات اهل بیت ع معروف شده در همین دسته قرار می‌گرفت)، اما با این اقدام حکومتی بتدریج تا یک قرن بعد وضعیت به صورتی درآمد که دیگر به این هفت قرائت، قرائت متواتر می‌گفتند و صرفاً قراءات مبتنی بر مصحف عثمانی که متفاوت با این قرائتها بود را قرائت شاذ می‌نامیدند.

در واقع، ابن مجاهد با کمک قدرت حکومتی (بویژه ابن مقله، وزیر خلیفه عباسی)، کار ناتمام عثمان در احراق مصاحف (که با هدف یکسان‌سازی مصاحف و حذف و به فراموشی سپردن بقیه قراءات انجام می‌شد) را تکمیل کرد و کسانی مانند ابن شنبوذ را که بر حفظ قراءات دیگر اصرار داشتند دستگیر، و بشدت مجازات، و مجبور به نوشتن توبه‌نامه نمود^۳ و از آن

۱ بر طبق روایت ... خود نافع به تمام قراءات مسلط بوده و اتفاقاً در مقام معلمی لزوماً قرائت مختار خویش را آموزش نمی‌داده است، بلکه همه قراءات را آموزش می‌داده، و تنها اگر کسی به طور خاص، قرائت مختار خود وی را طلب می‌کرده، آن را به وی آموزش می‌داده است:

۲. ابن کثیر مالکی: روایانش قبل و بزی می‌باشند.

نافع مدنی: روایانش قالون و ورش می‌باشند.

عاصم کوفی: روایانش ابوبکر شعبه بن عیاش و حفص می‌باشند.

حمزه کوفی: روایانش خلف و خلاد هستند.

کسایی کوفی: روایانش دوری و ابوالحارث هستند.

ابوعمر و بن علاء بصری: روایانش دوری و السوسی می‌باشند.

ابن عامر: روایانش هشام و ابن ذکوان هستند.

۳. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۰۳: أَخْبَرَنِي إِبراهيم بن مخلد فيما أذن أن أرويه عنه، قَالَ: أَخْبَرَنَا إِسماعيل بن علي الخطبي في كتاب "التاريخ"، قَالَ: اشتهر ببغداد أمر رجل يعرف بابن شنبوذ، يقرئ الناس ويقرأ في المحراب بحروف يخالف فيها المصحف، مما يروى، عن عبد الله بن مسعود، وأبي بن كعب، وغيرهما مما كان يقرأ به قبل جمع المصحف الذي جمعه عثمان بن عفان، ويتبع الشواذ فيقرأ بها، ... فصنف أبو بكر ابن الأنباري وغيره كتباً في الرد عليه. ويجادل، حتى عظم أمره وفحش، وأنكره الناس. فوجه السلطان فقبض عليه يوم السبت لست

زمان قرائت سایر مصاحف حتی در میان طبقه قراء هم از رونق افتاد و امروزه این قراءات غیرمطابق با مصحف عثمان تنها در کتب روایات و تفسیر یافت می‌شود.

...

۲. مخالفت‌ها با ابن‌مجاهد و تدوین قراءات عشر

و از آن زمان به بعد، فضای حکومتی که توسط علمای اهل سنت پشتیبانی می‌شد اقدامات متعددی برای توجیه حذف آن قراءات از سویی آن قراءات متفاوت آغاز کردند؛ اگر این قراءات در کتب معتبر اهل سنت بود تعبیر «نسخ التلاوة» را در موردش به کار می‌بردند؛ و اگر در کتب و احادیث شیعه بود شیعه را متهم به «قول به تحریف قرآن» وانمود می‌کردند. البته ما شاهدیم که در همان قرون اول بعد از این کار، گاه برخی از علمای شیعه در از همین تعبیر «نسخ التلاوة» برای قرائتهای این‌چنینی استفاده می‌کردند (مثلاً شیخ طوسی در التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۹۴)^۱ اما متأسفانه برخی از اخباریون در قرن یازدهم – طبق توضیحاتی که گذشت – از اینکه اینها به عنوان تحریف قلمداد شود استقبال کردند؛ و همین حربه‌ای شد که با احادیثی که شیعه و سنی در آن مشترکند شیعه را مورد هجوم قرار دهند.

البته از همان زمان تا قرن‌ها بعد بزرگانی مانند ابن‌جزری (از بزرگان اهل سنت) و شهید اول (از بزرگان شیعه) بر او و پیروانش خرده گرفتند که اهمیت قرائت کسانی مانند یعقوب بن اسحاق حضرمی (بصره)، ابن‌قعقاع مخزومی (مدینه) و خلف بن هشام (کوفه) از اینها کمتر نیست^۲ و بالاخره تعبیر «قراء عشر» را رایج ساختند.^۱ ولی امثال ابن‌جزری هم که بعدها

خلون من ربيع الآخر سنة ثلاث وعشرين وثلاث مائة، وحمل إلى دار الوزير محمد بن علي، يعني: ابن مقلّة، وأحضر القضاة والفقهاء والقراء وناظره، يعني: الوزير، بحضرتهم، فأقام علي ما ذكر عنه ونصره، واستنزله الوزير عن ذلك فأبى أن ينزل عنه، أو يرجع عما يقرأ به من هذه الشواذ المنكرة التي تزيد على المصحف وتخالفه، فأنكر ذلك جميع من حضر المجلس، وأشاروا بعقوبته ومعاملته بما يضطره إلى الرجوع. فأمر بتجريدته وإقامته بين الهنبازين وضربه بالدرة على قفاه، فضرب نحو العشرة ضرباً شديدا فلم يصبر، واستغاث وأذعن بالرجوع والتوبة فخلّى عنه، وأعيدت عليه ثيابه، واستتيب، وكتب عليه كتاب بتوبته، وأخذ فيه خطه بالتوبة.

۱. و اختلفوا في كيفية النسخ على أربعة أوجه:

– قال قوم: يجوز نسخ الحكم و التلاوة من غير افراد واحد منهما عن الآخر.

– و قال آخرون: يجوز نسخ الحكم دون التلاوة.

– و قال آخرون: يجوز نسخ القرآن من اللوح المحفوظ، كما ينسخ الكتاب من كتاب قبله.

– و قالت فرقة رابعة: يجوز نسخ التلاوة وحدها، و الحكم وحده، و نسخهما معاً – و هو الصحيح – و قد دللنا على ذلك، و أفسدنا سائر

الأقسام في العدة في اصول الفقه.

۲. که دو نفرشان قطعاً شیعه‌اند و سه نفر دیگر هم احتمال زیاد شیعه‌اند. (در دایر[المعارف و یکی‌پدیا آمده است: از میان قرآء سبعة پنج

نفر اصالتاً ایرانی هستند و دو نفر عرب بوده‌اند و همچنین پنج نفر از بزرگان قراء سبعة (عاصم، نافع، حمزه، کسائی و ابوعمر) از مذهب تشیع بوده‌اند و دو نفر بقیه «ابن عامر و ابن کثیر) از اهل تسنن می‌باشند) البته ابن‌مجاهد به هیچ وجه به شیعه تمایل نداشته است و به نظر

در منحصر کردن قراءات به هفت نفر بر ابن مجاهد خرده گرفتند، با اینکه در آثار خود تصریح کرده‌اند که قرائت مطابق با سایر مصاحف در میان صحابه و تابعین کاملاً رایج بوده، اما خودشان هم با هر قرائتی غیر از قرائت مصحف عثمانی مخالفت نمودند^۲ و تدریجاً این مسأله که قراءات شاذه به قراءات غیر از این ده قرائت است اما به اندازه اینها متواتر نبوده، ولی با مصحف عثمانی مطابق است تقریباً استوار شد به طوری که امروزه معروفترین این «قراءات شاذه» قراءات ابن محیصن، حسن بصری، یزیدی (یحیی بن مبارک) و اعمش است (که بعدها به انضمام ده قرائت قبلی، به «قراءات اربعه عشر» [چهارده‌گانه] مشهور شده‌اند). همه این چهارده قرائت، ویژگی مشترکشان این است که بر اساس مصحف عثمانی می‌باشند؛ و همچنان قرائتهایی که مخالف مصحف عثمانی باشد را با تعبیری مثل نسخ التلاوه دون الحکم و امثالهم توجیه می‌کنند توجیهی که چنانکه اشاره کردیم از قرن چهارم پیدا شد.

...

ز. صنعت چاپ (گام سوم یکسان‌سازی)

شاید آخرین گام مهم در کم‌رونی شدن قراءات مختلف، اقدامی بود که در زمان امپراطوری عثمانی (۱۳۴۰-۶۹۸ق) انجام شد که در مقدمه بدان اشاره شد.

بعد از رواج صنعت چاپ و در اثر وقایعی که از قرن یازدهم رخ داد، معدودی از علمای اخباری شیعه (اول از همه: سید نعمت الله جزائری) پیدا شدند که وجود این حجم از روایات این‌چنینی و قراءات متکثر را دلیلی بر تحریف قرآن قلمداد کردند؛ تا جایی که مرحوم محدث نوری کتابی در این زمینه تالیف کرد و روایات متعددی که در فصول مختلف آن، قراءات متعددی که خود اهل سنت نقل کرده‌اند، روایات و احادیثی که در متون معتبر خود اهل سنت آمده، و سپس روایات متعددی که در متون شیعه آمده (و همگی آنها با متن مصحف کنونی تفاوت‌هایی دارد) را گردآوری نمود؛ و اینها را شاهی بر تحریف قرآن قلمداد کرد؛ و متأسفانه این مسأله تبدیل به شمشیری از جانب پاره‌ای از علمای اهل سنت علیه شیعه شده است که با اینکه متون خود آنها نیز پر است از این گونه قراءات و احادیث^۳، اما شیعیان را به تحریف قرآن متهم کنند؛ در

می‌رسد هدف اصلی ابن مجاهد این بوده که قراءات خاص شیعه و در واقع، قراءات بر اساس مصحف‌های غیر مصحف عثمانی به فراموشی سپرده شود.

^۱ . یزید بن قیقاع مدنی، درگذشته به سال ۱۳۲ ه. ق. روایانش عبارت بودند از: عیسی بن وردان و ابوالربیع سلیمان بن مسلم.

یعقوب بن اسحاق حضرمی، متوفی به سال ۱۸۵ ه. ق. روایانش عبارت بودند از: رویس (محمد متوکل) و روح بن عبدالمؤمن (عبدالمعمر).

خلف بن هشام، درگذشته به سال ۲۲۹ ه. ق. روایانش عبارت بودند از: اسحاق وراق و ادريس حداد.

^۲ . النشر فی القراءات العشر، ج ۱، ص ۱۵

^۳ جالب آنکه منابع اصیل اهل سنت در تمهید اسناد تحریف به قرآن کریم بسی فراتر از منابع شیعه است، اما با ترفند علمای اهل سنت در طول قرون، همین منابع مشترک، شمشیر برآنی شده است بر سر شیعه که اینها قائل به تحریف قرآن هستند! و یک شاهد واضح آن،

حالی که قاطبه علمای شیعه^۱ از همان ابتدای اسلام بر این جمله که «قرآنی که ما بین الدفتین موجود است، همان قرآنی است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده و مصون از تحریفی بوده است» را بارها و بارها مورد تاکید قرار داده‌اند.^۲

...

تحریف سخن ابن مسعود است ... البته این نکته مهم است که توجه داشته باشیم، فضای ذهنی اهل سنت در قرن دوم و سوم با قرن های بعد و امروز کاملاً متفاوت بوده است، در واقع دوره ای طی شده است که با کارهای کلاسیک علمای اهل سنت طروی شده که بر اساس احادیثی که هم در کتب شیعه هست و هم در کتب اهل سنت چنان وانمود می شود که گویی اینها فقط در شیعه است و شیعه متهم به تحریف می گردد. در صحیح ترین روایات و کتب نزد اهل سنت، پیش از قضیه واضح اختلاف قراءات، مسأله اختلاف مصاحف مطرح بوده و تا قبل از قرن چهارم حساسیتی از اهل سنت راجع به اختلاف مصاحف موجود نبوده، و حساسیت بعد از دستیابی شیعه به قدرت حکومتی در قرن چهارم کم کم شروع میشود.

^۱ شهید اول، سید نعمت الله (منبع الحیات، ص ۶۴)، سید صدر در شرح وافیه، سید مجاهد در مفاتیح الصول (ص ۳۲۲)، شهید ثانی در مقاصد (ص ۲۵۴)، مسالک ج ۸ ص ۱۸۰ و ... تصریح کرده اند که معظم المجتهدين من اصحابنا حکموا بالتواتر قراءات السبع و قالوا کل نزل به الروح الامین علی قلب سید المرسلین.

^۲ این گفته شیخ صدوق قده (متوفی ۳۸۱) در اعتقادات الامامیه است که شیخ مفید قده (متوفای ۴۱۳) هم در تصحیح الاعتقاد بر آن صحه گذاشته است.

...

فصل چهارم: جوهره قرآن (یکی از ثقلین) از منظر قرآن و اهل بیت ع (ثقل دیگر)

....

(یادداشت استاد) سبعة احرف قرآن کریم، زمینه ساز فرش الحروف کثیره

قرآن کریم در شب قدر نازل شده است، و امیر المؤمنین علیه السلام در توضیح شب قدر فرمودند: "فأجرى الأشياء على سبعة" (بحار الأنوار ج ۹۷، ص ۶۱)^۱، و جمیع اشیاء با مجموع اشیاء فرق دارد، جمیع اشیاء کتاب تکوین بر هفت جاری شده است، مثالی (نه مصداقی) از اینکه همه چیز بر مدار سبع است را در رساله الحقوق امام سجاد علیه السلام می توان ذکر کرد که فرمودند: "فهذا الجوارح السبع" (بحار الأنوار ج ۷۴، ص ۲)^۲، و چون قرآن کریم، تدوین تکوین است پس در شب قدر و بر هفت حرف نازل شده است به جهت اینکه بین تدوین و تکوین موازنه واقعی برقرار باشد، و برای این هفت حرف تدوینی هم مثالی است (نه مصداق) که همان تطبیق سبع مثنائی و ام الكتاب بر سوره مبارکه حمد است که هفت آیه دارد، اما کلماتی که هر آیه را تشکیل می دهند الزاما هفت کلمه نیستند، و کذا اعراب و حرکات و هیئات صرفی کلمات هر آیه هم الزاما هفت وجه نیستند. این دو مثال توضیح می دهد که چگونه می تواند مبنای هفت، زمینه ساز پدید آمدن وجوه بسیار زیاد

۱. قَالَ لَهُ عَلَى ع: «إِنَّ اللَّهَ فَرَدُّ يُحِبُّ الْوَتْرَ وَفَرَدُّ اصْطَفَى الْوَتْرَ فَأَجْرَى جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ عَلَى سَبْعَةٍ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ وَ قَالَ: خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا وَ قَالَ جَهَنَّمَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ وَ قَالَ: سَبْعَ سُنُبَلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخْرَ يَابِسَاتٍ وَ قَالَ: سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ قَالَ: حَبَّةٌ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ وَ قَالَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ فَأَبْلَغَ حَدِيثِي أَصْحَابَكَ لَعَلَّ اللَّهَ يَكُونُ قَدْ جَعَلَ فِيهِمْ نَجِيًّا إِذَا هُوَ سَمِعَ حَدِيثَنَا نَفَرَ قَلْبُهُ إِلَى مَوَدَّتِنَا وَ يَعْلَمُ فَضْلَ عَلِمَانَا وَ مَا نَضْرِبُ مِنَ الْأَمْثَالِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ بِفَضْلِنَا ... (الغارات ط - القديمة، ج ۱، ص ۱۰۹)

۲. اَعْلَمَ أَنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكَ حُقُوقًا مُحِيطَةً بِكَ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ تَحَرَّكْتُهَا أَوْ سَكَنَةٍ سَكَنْتَهَا أَوْ حَالٍ حُلْتَهَا أَوْ مَنْزِلَةٍ نَزَلْتُهَا أَوْ جَارِحَةٍ قَلَبْتُهَا أَوْ آلَةٍ تَصَرَّفَتْ فِيهَا فَأَكْبَرُ حُقُوقِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيْكَ مَا أَوْجَبَ عَلَيْكَ لِنَفْسِهِ مِنْ حَقِّهِ الَّذِي هُوَ أَصْلُ الْحُقُوقِ ثُمَّ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكَ لِنَفْسِكَ مِنْ قُرْنِكَ إِلَى قَدَمِكَ عَلَى اخْتِلَافِ جَوَارِحِكَ فَجَعَلَ عَزَّ وَجَلَّ لِّلْسَانَكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِسَمْعِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِبَصْرِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِيَدِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِرِجْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِبَطْنِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لِفَرْجِكَ عَلَيْكَ حَقًّا فَهَذِهِ الْجَوَارِحُ السَّبْعُ الَّتِي بِهَا تَكُونُ الْأَفْعَالُ (الخصال، ج ۲، ص ۵۶۵)

۳. [وجه مثال قرار گرفتن این است که] می توان گفت همین بدن انسان (نه مجموع وجود او) بر هفت عضو بنا شده است: زبان، گوش، چشم، دست، پا، بطن و فرج، که بدن انسان یک کتاب تکوینی است که بر هفت ام الكتاب، بنا شده است. و این هفت بخش رئیسی، زمینه ساز این است که برای او مثلا ده انگشت دست پدید آید، یعنی نه اینکه الزاما هفت انگشت پدید آید.

شود. اما واقعیت تطابق هفت تکوینی و تدوینی، پس علم آن مختص خداوند متعال است، و ذوات مقدسه معصومین علیهم السلام که او به آنها آموخته است. و شاید کلی بحث این باشد که طبق نقل ابوفاخته، "منها يستخرج القرآن"، حروف مقطعه، ام الكتاب هستند، و بسائط تدوینی هستند که به ازاء بسائط تکوینی قرار می گیرند، و اگر بسائط تکوینی، بر هفت، بسط می یابند، پس بسائط تدوینی هم بر هفت، بسط و تفصیل می یابند، " کتاب احکمت آیاته ثم فصلت"، خواه بر هفت روش بسط، یا هفت حوزه بسط، یا هفت شأن طولی و عرضی در هر چیز و یا غیر اینها و یا همه.

و شاید اشاره به این مبدئیت و زمینه سازی سبعة احرف برای قراءات کثیره باشد، کلمه "أدنی" در روایت خصال^۱، که از رمز اختلاف احادیث و فتاوی سؤال می کند، و حضرت می فرماید چون قرآن بر هفت حرف نازل شده است پس کمترین چیز برای امام علیه السلام فتوای بر هفت وجه است و نفروندند پس برای امام علیه السلام فتوا بر هفت وجه است. والله العالم.

(سه شماره بعدی تدوین شده مباحث استاد توسط آقای ... است که نیاز به شرح و بسط دارد؛ حقیر فعلا برخی موارد را که مطمئن بود برداشت اشتباه رخ داده اصلاح کرد؛ و مطالب داخل کروش را بدان افزود)

۱. ساختار احکام و تفصیل قرآن با حروف سبعة

قرآن کریم، به مثابه یک کل مرکب است که هر جزئی از آن ولو یک حرف، مانند قدرت برآمدن درخت از یک بذر، قوه و ظرفیت کل را دارد، همچنانکه در روایت آمده است: «خُذْ مِنَ الْقُرْآنِ مَا شِئْتَ لِمَا شِئْتَ؛ هر بخش از قرآن را برای هرچه خواستی، برگیر و بهره مند شو»^۲ و یا در روایتی از امام کاظم علیه السلام آمده است: «من استکفی بآیه من القرآن من الشرق الى الغرب کفی اذا کان بیقین»؛ هر که به یک آیه قرآن اکتفا کند از شرق تا غرب عالم این آیه کفایت می کند او را اگر همراه با یقین باشد.^۳ و^۴

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصَّرِيفِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّ الْأَحَادِيثَ تَخْتَلِفُ عَنْكُمْ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ وَأَدْنَى مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَى سَبْعَةِ وُجُوهِ ثُمَّ قَالَ هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (الخصال، ج ۲، ص ۳۵۸)

۲. همچنین قرآن در سوره رعد آیه ۳۱ میفرماید: «لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ» دقت فرمایید که کلمه «قرآن» تنوین دارد و میتواند به معنای کوچکترین جزء قرآن باشد، یا کلمه «من» در این آیه: «وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ».

۳. «الکافی، ج ۲، ص ۶۲۳»

۴. قرآن کریم که «لا تفنی عجائبه»، درهرسطری که پیاده شود نماینده کل است و مشتمل بر عجائب، نظیر انتقال محور است که هر کجا برود اما میتوان مبدء را از آن کشف کرد، یا مثلا اگر جدول ضربی تشکیل دهیم که فقط مربوط به ضرب اعداد بین ۵۰ تا ۶۰ در اعداد بین ۳۵ تا ۴۵ باشد، هر کس نظام جدول ضرب را بداند میفهمد که این قطعه جدول، تمام جدول را نشان می دهد، و شاید این مقصود ابوفاخته از استخراج باشد، و تازه این غیراز قضیه کل شیء فی کل شیء است که بحث خاص خود را دارد...

قرآن اگر تدوین تمام تکوین است، قابل تحریف نیست، بلکه مصاحف مختلف میتوانند آن را مظهر باشند اما خود او بلا تشبیه مثل یک ساختار هندسی کسری (فراکتال) در هر جزئش تماشا را دارد، یا مانند هولوگرام هر جزئش، نمایانده کلش می باشد. چنین قرآنی که کل آن قابل استحصال از هر جزئش می باشد، تحریفش محال است و اهل بیت علیهم السلام چون جوهره آنرا می دانستند، دغدغه تحریف آن را نداشتند و از آنجا که این واقعیت برای آنها مکشوف است هیچ واهمه‌ای برای ارجاع عباد الله به مصحف عثمانی ندارند، کما اینکه در کتاب سلیم آمده حضرت به طلحه فرمودند: این مصحف تماشا قرآن است و تو را کافی است و کار با مصحف من نداشته باش. بنابراین نه تنها در جوهره قرآن امکان تحریف نیست بلکه در لفظ و کتابت هم امکان تحریف نیست چون با علم به بخشی از قرآن می توان تحریف را فهمید و به دیگر بخشها علم پیدا کرد ولو هیچ کس جزء اهل بیت علیهم السلام به علم کافی به آن بخش از قرآن نداشته باشند.

شاید یکی از مظاهر این ویژگی قرآن، فرایند احکام و تفصیل در قرآن کریم بواسطه حروف مقطعه است، چه اینکه خداوند قرآن را اینگونه معرفی می کند که محکمی است به تفصیل آمده «الر، کِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلْتُ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» (هود/۱)؛ قرآن دو مرحله مترتب بر هم دارد، احکام و به تفصیل آمدن و این محکم و مفصل دو چیز نیست بلکه همان آیات کتاب، محکمند و سپس به تفصیل در می آیند. به نظر می رسد تفسیر راقی از محکّمات و متشابهات نیز حروف مقطعه است، هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ (آل عمران/۳)؛ حروف مقطعه قرآن که انبیاء سابق بشارت آنرا در خصوص کتاب آخرین پیامبر صل الله علیه و آله داده بودند، از چنان احکامی برخوردار است که با رسیدن به آن تمام قرآن جایگاه خود را مییابد.

این سیر از احکام به تفصیل را می توان در آیاتی دیگر مشاهده کرد، آنجا که قرآن کریم آشکارا حروف مقطعه را آیات کتاب مبین میداند و کتاب مبین را بیانگر همه چیز میداند: «الر، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» (یوسف/۲)، «طسم، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» (قصص/۲)، و، «وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (انعام/۵۷)، «وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (یونس/۶۱) و

شاید بتوان گفت، اساساً سیر تنزیل قرآن کریم نیز، سیر احکام به تفصیل است چه اینکه می فرماید «وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» و کلام وحی از این قاعده مستثنی نیست بلکه از مهمترین مصادیق آن است، و نیز امام سجاد علیه السلام فرموده اند: «آیات القرآن خزائن فكلما فتحت خزائنه ينبغى لك ان تنظر ما فيها»^۱. و با توجه به آیات مبارکه سوره شوری که می فرماید: «حم، عسق، كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (شوری/۱-۳)، می توان گفت، «كذلك» اشاره به روش و کیفیت وحی یعنی خروج بعضی حروف از بعض دیگر (حروف مقطعه) و نظم و ترتیب آن دارد.^۲ در نتیجه برخی آیات می توانند مدخل و مفتاح برای آیات بعدی باشند و معنای احکام آن است که ابتداء

^۱ اصول کافی معرب ج ۲ ص ۴۴۶

^۲ «كذلك» با «هذه» فرق می کند، كذلك کیفیت، نحوه و روش را بیان می کند نه محتوا را، پس اصل روش وحی را توضیح می دهد. در واقع، حم عسق مرحله تقطیع وحی (حروف مقطعه) وحی و ام الكتاب است و هنوز به قول و بیان و تفصیل نیامده است، لذا برای تفصیل

حروف بصورت بسیط و مقطعه می آیند و سپس تفصیل می یابند.^۱ قرائن و شواهد گوناگونی در تأیید این نظر وجود دارد، از جمله در سوره «الرحمن»، الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (الرحمن/ ۱-۴) [که این را با آیه «الر، کتابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» می توان تطبیق داد:] «قرآن» به معنی قرن و جمع به منزله «احکام» است، «بیان» به منزله «فُصِّلَتْ» است. در این آیات، انسان بین دو تعلیم قرار گرفته است، چه بسا اصل تعلیم قرآن، اولین مرحله بصورت مقطعه «الرحمن: الف لام را حا میم نون» به پیامبر صل الله علیه و آله است، در مراحل بعدی، خلق الانسان و علمه البیان واقع میشود و «بیان» طبق روایات «علم کل شیء» می باشد. بدین ترتیب بسط قرآن بر طبق کل نظام تکوین واقع میشود چرا که قرآن برخلاف دیگر کتب، جامع بین اتقان و تفصیل و تفسیر کل عالم است. در روایتی دیگر آمده است که «من أراد علم الأولین والآخرین فليثور القرآن، فإن فيه خير الأولین والآخرین».^۲

یکی از نکات کلیدی در این زمینه، سخن سعید بن علاق^۳ ابو فاخته^۴، از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام است که از ایشان نقل کرده: «أم الكتاب فواتح السور، منها يستخرج القرآن».^۵ اگر قبلاً ام الكتاب را در تفسیر سبع المثانی، [وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنْ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ] حجر/ ۸۷] سوره فاتحه در نظر می گرفتیم، اکنون با روایت ابوفاخته وجه جدیدی برای سبع مثانی ایجاد میشود که «حروف مقطعه» ام الكتاب است^۶، حروف مقطعه چند منظوره است و هر حرف چند وجه و

می فرماید کذلک یوحی الیک اما به نحو «ان علينا جمعه» نشده است، کذلک ثبت به فوادک، تثبت فواد، مرحله فرق بعد الجمع است. (وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ)

^۱ باید دید طبق چه نوع بسطی (و چه بیناتی برای هر زیر) از فواتح سور، پیش میرویم (انواع سورت‌های اردینال پس از کاردینال)، یعنی کیفیت عبور از احکام به تفصیل یا عبور از احکام به تشابه، چند وجهی است، (مطابق تکوین)، و مثل تکوین که عناصر تکوینی در نقش خود در عالم، چند وجهی عمل میکنند (مثل ترکیب کووالانسی) همینطور عناصر تدوینی در بسطهای مطابق تکوین، باید چند وجهی عمل کنند (پلی مورفیزم)، بیجا نیست در نهج شریف آمده: لا تفنی عجائبه و لا تنقضی غرائبہ.

۲. اشاره به معنای منتشر کردن و بازکردن و برانگیختن است.

^۳ یکی از مهمترین نظریاتی که به نظر میرسد در طول تاریخ تفسیر، مظلوم واقع شده، کلام عظیم سعید بن علاق ابو فاخته است، مثلاً فخر رازی در تفسیر کبیر برای حروف مقطعه ۲۲ وجه و نظر را می آورد، اما مهمترین وجه که حرف ابوفاخته است نمی آورد یا دیگران بیش از بیست قول در حروف مقطعه ذکر میکنند اما حرف او را به عنوان یک قول مطرح نمی کنند! بلکه حرف او را در ذیل آیه محکم و متشابه می آورند... امید است این نظریه بتواند جایگاه شایسته خود را در کتب تفسیر باز یابد، و باحثین دقیق النظر را در شناسائی گوهر قرآن کریم کمک کند.

^۴ ... عن أبي فاخته أنه قال في هذه الآية: مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ قال: أم الكتاب: فواتح السور، منها يستخرج القرآن الم ذلک الْكِتَابُ مِنْهَا اسْتَخْرِجَتِ الْبَقْرَةَ، و الم اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مِنْهَا اسْتَخْرِجَتِ آلَ عِمْرَانَ (جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۱۷؛ طبری ابو جعفر محمد بن جریر)

^۵ علامه طباطبائی با نظر ابوفاخته مخالفت می کند که در جای خود به آن پرداخته ایم، لکن با وجود مخالفت، در جای دیگر به یکی از لوازم قول او اشاره می کند و می گوید: و يمكن أن يحدث من ذلك أن بين هذا الحروف المقطعة و بين مضامين السور المفتحة بها ارتباطا

کارآیی دارد، کما اینکه اشیاء در عالم دو حیثیات و ذو ابعاد هستند^۱ اجزاء و مؤلفه های تکوین ذووجوه و چندمنظوره است، نشانه های آن هم چند منظوره میشود^۲، و این ظرفیت عظیم قرآن کریم است که خداوند به آن تحدی می کند. سبعة احرف، تکثری است که به قرینه «نزل علی قدر معلوم» در رأس (نفس الأمر) به وحدت می رسد و هیچگاه با هم تناقض ندارند چرا که «يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ وَلَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ وَلَا يُخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّهِ»^۳ لکن اختلاف آنها در فضاهای گوناگون متناسب با اقتضائات گوناگون است.

۲. بنای نظام اکوان و عوالم خلقت بر هفت و هماهنگی و تطابق قرآن با آن،

قرآن آینه خلقت اعم از وجود، بلکه نفس الامر است، تدوین تکوین و جلوه نمای خلقت است. یکی از ملزومات شناخت قرآن توجه به این نکته است که چه ویژگیهای باعث شده خداوند اینگونه آنرا به تحدی بطلبد و بفرماید: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»، آیا صرفاً فصاحت و بلاغت آن مد نظر است یا اینکه چون جن و انس خالق تکوین نیستند و جز خالق تکوین قدرتی بر تدوین تکوین ندارد، چون مکون خدای متعال است، مدون این قرآن عظیم هم فقط اوست و رمز تحدی آن است که تدوین تکوین است.

در کافی شریف نقل شده^۴ که امام صادق علیه السلام فرمودند: «در قرآن خبر شما هست و خبر کسانی که قبل از شما بودند و خبر کسانی که بعد از شما خواهند بود و خبر آسمان و زمین؛ و اگر کسی که شما را از آن مطالب خبردار کند نزد شما بیاید قطعا تعجب خواهید کرد.» و نیز فرمودند: امام هر چه میداند از قرآن میداند^۵، در تفسیر قمی آمده: علم کل شیء فی عسق!^۱ و در دهها کتب اهل سنت از ابن عباس نقل شده که اگر عقل شتر را گم کنم آن را در کتاب خدا پیدا میکنم.^۲

خاصا، و يؤيد ذلك ما نجد أن سورة الأعراف المصدرة بالمص في مضمونها كأنها جامعة بين مضامين الميمات و ص، و كذا سورة الرعد المصدرة بالمر في مضمونها كأنها جامعة بين مضامين الميمات و الرءات. (الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۸، ص ۸).

^۱ شاید گفته شود نقطه ذو ابعاد و حیثیات نیست، اما می توان گفت بی نهایت حیث می تواند داشته باشد، مثلا مرکز دایره قرار گیرد، دایره بی نهایت قطر دارد و هر قطر نسبتش با قطر دیگر تا نقطه متفاوت است.

۲. موردی که این نشانه های چند منظوره را خیلی واضح می کند استعمال یک لفظ در بیش از یک معناست. مثال «قتل الانسان ما أكفره» که در روایتی این را بر به شهادت رساندن امیرالمومنین ع تطبیق می کند و ما را مای نافیه؛ در حالی که این معنای رایجی هم که ما از این آیه می فهمیم (که مذمت کفران ورزی انسانهاست) در فضای خودش درست است!

^۳ نهج البلاغه / خطبه ۱۳۳

^۴ «عَلَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ الْعَزِيزَ الْجَبَّارَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ كِتَابَهُ وَ هُوَ الصَّادِقُ الْبَارُّ فِيهِ خَبَرُكُمْ وَ خَبَرُ مَنْ قَبْلَكُمْ وَ خَبَرُ مَنْ بَعْدَكُمْ وَ خَبَرُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَوْ أَتَاكُمْ مَنْ يُخْبِرُكُمْ عَنْ ذَلِكَ لَتَعَجَبْتُمْ» (۱) (صول کافی، ج ۲، ص ۵۹۹)

^۵ قال الصادق عليه السلام: نحن والله نعلم ما في السماوات وما في الأرض، وما في الجنة وما في النار، وما بين ذلك، فبهت أنظر إليه، فقال: يا حماد!.. إن ذلك من كتاب الله، إن ذلك من كتاب الله، ثم تلا هذه الآية: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا

خداوند عالم را تکوین نمود و کل نفس الامر و نه تنها تکوین را در کتاب قرآن منعکس نموده است، و هماهنگطور که بنای عالم بر عدد هفت است، قرآن [که مشتمل بر سبعة احرف است] نیز نمایان کننده سبعة تکوین است.

از امیرالمومنین علیه السلام درباره ليله القدر سؤال می کنند، ایشان اساس ليله القدر و بلکه جمیع اشیاء از عالم خلقت را بر پایه عدد هفت می دانند: خداوند فرد است، پس وتر را دوست دارد و بین همه اعداد، عدد هفت انتخاب میشود! قَالَ لَهُ عَلَيْهِ ع: «إِنَّ اللَّهَ فَرَدُّ يُحِبُّ الْوَتَرَ وَفَرَدُّ اصْطَفَى الْوَتَرَ، فَأَجْرَى جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ عَلَى سَبْعَةٍ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ وَ قَالَ: خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا وَقَالَ جَهَنَّمُ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ^۱. بر این اساس، قرآن نیز که نزولش در ليله القدر و تدوین تکوین است، پایه تکررات و تفاسیلش در عدد هفت است^۲

طبیعی ترین معنای سبع مثنائی در تفسیر «و لقد آتیناک سبعا من المثنائی»، هفت هفت تا یعنی ۴۹ می شود که اختصاصات خاصی دارد^۳، در علم اعداد می گویند ۴۹ تنها عددی است که هفت او را درست کرده است و هفت عددی است که ۴۹ را

من أنفسهم وجئنا بك شهيداً على هؤلاء ونزلنا عليك الكتاب تبياناً لكل شيء وهدى وبشرى للمسلمين»، إِنَّهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ، فِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ (بصائر الدرجات، ص ۱۲۸)

^۱ و عن القمي عن الباقر عليه السلام: عسق عدد سني القائم وقاف جبل محيط بالدنيا من زمردة خضراء فخضرة السماء من ذلك الجبل و علم كل شيء في عسق. (تفسير قمی ج ۲ ص ۲۶۸)

^۲ و ابن عباس حتی قال: لو ضاع لي عقل بعير لوجدته في كتاب الله تعالى. الإتيان في علوم القرآن (۴/ ۳۰)

^۳ روایت طولانی است، برای مطالعه بیشتر به منبع (الغارات (ط - القديمة)؛ ج ۱؛ ص ۱۰۹) مراجعه شود، نکته جالب آنکه در ادامه روایت، امام هفت آیه خوانده است بدون آنکه بگوید که هفت آیه میخوانم، در همه آیات هم «هفت» آمده است، در ادامه می فرماید به اصحاب این روایت را بگو شاید نجیبی بین آنها باشد که فضل ما را بفهمد! «فَأَبْلَغَ حَدِيثِي أَصْحَابَكَ لَعَلَّ اللَّهَ يَكُونُ قَدْ جَعَلَ فِيهِمْ نَجِيْبًا إِذَا هُوَ سَمِعَ حَدِيثَنَا نَفَرَ قَلْبُهُ إِلَى مَوَدَّتِنَا وَيَعْلَمُ فَضْلَ عَلِمْنَا وَمَا نَضْرِبُ مِنَ الْأَمْثَالِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ بِفَضْلِنَا» و نیز می فرماید: «وَاللَّهِ لَئِنْ عَرَفْتَ آخِرَ السَّبْعَةِ لَقَدْ عَرَفْتَ أَوَّلَهُنَّ وَلَئِنْ عَرَفْتَ أَوَّلَهُنَّ لَقَدْ أَصَبْتَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ... وَمَعْرِفَةُ السَّبْعَةِ فَإِنَّ مِنْ فَازٍ بِالسَّبْعَةِ كَمَلُ الدِّينِ كُلُّهُ»، هر کس این هفت گانه ها را فهمید کأنه همه دین را فهمیده است!

^۴ روایتی می فرماید: «العدد مسامير القرآن»! که درکشف اسرار قرآن می تواند راهگشا باشد هرچند فعلاً توصیه ای نسبت به روش های بررسی اعجازهای عددی قرآن و امثال آن نداریم.

^۵ بر پایه این محاسبات، سبع اول، سبع طول (سوره های طولانی) است، بعدش سبع مئین (سوره های صدآیه ای) است، بعد از آن مثنائی (سوره هایی که پشت سر مئین می آیند) میشود، یعنی هفت تا هفت تا جلو می آید تا ۴۹ سوره شود که روایاتی این سوره ها را با با تورات و انجیل و زبور تطبیق داده اند، بعد از آن سوره های مفصل (قصیر، متوسط و طویل) شروع می شود، سوره قاف پنجاهمین سوره و ابتدای سور مفصل قرار می گیرد. آنچه مهم است اینکه کلمه مفصل و السبع الطول، در زمان خود رسول الله صلی الله علیه و اله، فرهنگ قرآنی بوده است... (سبعاً من المثنائی و القرآن العظيم، یعنی بخشی از مثنائی و القرآن العظيم یعنی فضلت بالمفصل. سوره مبارکه حمد به تنهایی خودش سبعاً من المثنائی است. و اسم الله الاعظم مقطع فی کل سورة الفاتحه...)

درست کرده است. تمام اعداد اول از جمله ۴۹ وقتی ضربدر خودشان بشوند اینگونه است که فقط خودشان می شوند.^۱ در کافی شریف روایت هست که خدا در اول خلقت ۴۹ جزء درست کرد: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبَانَ عَنْ شِهَابٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هَذَا الْخَلْقَ لَمْ يَلَمْ أَحَدٌ أَحَدًا، فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَكَيْفَ ذَاكَ؟ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ أَجْزَاءً بَلَغَ بِهَا تِسْعَةً وَارْبَعِينَ جُزْأً (الكافی ط - الإسلامية)؛ ج ۲؛ ص ۴۴) بنابراین، مطابق با روایات متعدد، بناء عالم تکوین بر هفت است^۲، بناء قرآن نیز که تدوین تکوین است و عالم را نشان می دهد بر هفت وجه است^۳ و ۴۹ هم عددی است که کل عالم را با خودش می تواند نشان دهد.^۴ ثُمَّ جَعَلَ الْأَجْزَاءَ أَعْشَارًا، بعد از اینکه ۴۹ جزء اصلی ساخته شد، اینها را تقسیم بر ده کرده که ۴۹۰ می شود.^۵

۳. ظرفیت زبان قرآن در انتقال معانی،

قرآن نازل، تنزلی از آن حقیقی است که می فرماید «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» و زبان عربی که خاستگاه و منشاء آن نیز خدای متعال است، محمل آن معنای عظیم است. (لِسَانَ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ) طبعاً زبان عربی می بایست ظرفیت انعکاس آن عظمت را داشته باشد.

^۱ هفت تا هفت، طبق قانون اساسی علم حساب، نه قانون تقسیم و نه قابل بررسی است. بر هیچ چیزی قابل تقسیم نیست مگر بر عدد هفت. هفت عدد اول است و فقط ضربدر خودش می شود که عدد ۴۹ به دست می آید به عبارت دیگر تک است و تنها و تنها عددی است که با یک طریق می رسد به ۴۹.... همچنین جدول علم جفر نیز بر اساس توضیحات ائمه علیهم السلام، مبتنی بر ۲۸ (چهارهفتا) هست، نصفش که دو هفتا (چهارده) است، حروف مقطعه است، تمام چهارده حروف مقطعه در سوره حمد است، از چهارده حروف ظلمانی، هفت تا در سوره حمد موجود است و برخی حروف از حروف ظلمانی مثل ف نیست، حضرت فرموده اند اسم اعظم خود را بصورت مقطع در سوره حمد آورده است

^۲ شاید شئون اشیاء مانند اجزاء بدن مورد نظر است که هفت جور تشآن وجود دارد، تشآنات طولی، عرضی، تقابلی، تقارنی، هماهنگ، ضد و ...

^۳ شاید بطون هفتگانه قرآن مد نظر باشد و هر بطن خودش هفت حرف داشته باشد ...، بطون طولی که طباق هستند (الترکین طباقاً عن طبق) الی سبعة یا سبعین ابطن و بطون عرضی که شئون عرضی است و ربطی به طباق ندارد، سبع طرائق، سبع سماوات طباقاً ...

^۴ اینجا اول نمی فرماید که ابتداء ۴۹ جزء بود، بلکه اول خلق الاجزاء، بعد می فرماید ۴۹ قسمت می کند.

^۵ فَجَعَلَ الْجُزْءَ عَشْرَةَ أَعْشَارٍ ثُمَّ قَسَمَهُ بَيْنَ الْخَلْقِ فَجَعَلَ فِي رَجُلٍ عَشْرَ جُزْءٍ وَفِي آخَرٍ عَشْرَ جُزْءٍ حَتَّى بَلَغَ بِهِ جُزْأً تَامًا وَفِي آخَرٍ جُزْأً وَعَشْرَ جُزْءٍ وَآخَرٍ جُزْأً وَعَشْرَ جُزْءٍ وَآخَرٍ جُزْأً وَثَلَاثَةَ أَعْشَارٍ جُزْءٍ حَتَّى بَلَغَ بِهِ جُزْءَيْنِ تَامَيْنِ ثُمَّ بِحِسَابِ ذَلِكَ حَتَّى بَلَغَ بِأَرْفَعِهِمْ تِسْعَةً وَارْبَعِينَ جُزْأً فَمَنْ لَمْ يَجْعَلْ فِيهِ إِلَّا عَشْرَ جُزْءٍ - لَمْ يَقْدِرْ عَلَى أَنْ يَكُونَ مِثْلَ صَاحِبِ الْعُشْرَيْنِ وَكَذَلِكَ صَاحِبِ الْعُشْرَيْنِ لَا يَكُونُ مِثْلَ صَاحِبِ الثَّلَاثَةِ الْأَعْشَارِ وَكَذَلِكَ مَنْ تَمَّ لَهُ جُزْءٌ لَا يَقْدِرْ عَلَى أَنْ يَكُونَ مِثْلَ صَاحِبِ الْجُزْءَيْنِ وَ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ هَذَا الْخَلْقَ عَلَى هَذَا لَمْ يَلَمْ أَحَدٌ أَحَدًا. (کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، کافی ط - الإسلامية)، ۸ جلد، دار الکتب الإسلامية - تهران، چاپ: چهارم،

(۱۴۰۷ ق.)

از امام باقر یا صادق علیهما السلام درباره آیه «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» سوال می‌شود. می‌فرمایند: «[یعنی] زبان‌ها را بیان می‌کند؛ اما زبانها نمی‌توانند آن را بیان کنند.»^۱ و یا قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْكَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ» (فصلت/۴۴) در روایات آمده است که وحی به زبان عربی است، حتی برای پیامبران قبلی که به زبان عبری و سریانی بیان می‌کردند.

از ویژگیهای زبان عربی، چندمنظوره بودن و انعطاف معنایی است، کلمات و پایه سازه آنها حروف صامت (همخوان) هستند که با ضرب در حرکات و اعراب گوناگون، صور مختلفی پیدا می‌کنند و نیز نقطه گذاری، بر انعطاف آن افزوده است که این مسئله در اختلاف قراءات مورد توجه قرار می‌گیرد.

این ظرفیت بالای لسان عربیِ مبینِ قرآنی و چندمنظوره بودن و انعطاف آن که مؤیدی بر «سبعه احرف بودن نزول قرآن» است، طبعاً مورد دخالت های بیجا و سوء استفاده قرار گرفته است و بسیاری روایات مبنی بر « کذبوا انما هو واحد نزل من عند واحد» که در مقام نهی و نفی تعدد قراءات هستند، ناظر به دخالت های اجتهادی یا تفسیر به رأی هایی بوده که بدنبال رسمیت بخشیدن به قراءاتی بر اساس مترادف معنایی بوده اند^۲ و نفی برخی روایات از سبعه احرف، ناظر به فهم اشتباه از سبعه احرف و نقل به معنا و مقصود و لفظ المرادف (تأدیه المعنا بلفظ المرادف) است ولو اینکه از پیامبر نشنیده باشند (ولو لم یکن مسموع له) کما اینکه اهل سنت در روایاتی، تصریح می‌کنند که سبعه احرف همین الفاظ مرادف است. شواهد روشنی از علمای معاصر معصومین علیهم السلام وجود دارد که سبعه احرف مذموم، آنجایی است که مرادی را به تشخیص خود بکار ببریم چرا که چنانکه دیدیم علمای اهل سنت تا قرن ۳، فراوان گفته اند که می‌شود نقل به معنا کرد، هر چند از قرن ۴ به بعد می‌گویند نمی‌شود! چنانکه ابن حزم حکم تکفیر کسی را می‌دهد که اینکار را انجام دهد!^۳ و مثلاً حرف طبری را که گفته شش حرف بدست امت نرسیده است، نمی‌پسندند.

پس نمی‌توان گفت که ملک وحی، یک حرف بیشتر نداشته است بلکه سبعه احرف من عند الواحد بوده است همانطور که در روایت از امیر المؤمنین آمده است، نزل علی سبعه احرف، شهید ثانی نیز با وجود روایات ناهی و نافی سبعه احرف، در کتاب فقهی خود تصریح دارند که «کل نزل به الروح الامین علی قلب سید المرسلین»

^۱ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنِ الْحَجَّالِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ قَالَ يُبَيِّنُ الْاَلْسْنَ وَلَا تُبَيِّنُهُ الْاَلْسُنُ. (۱) لکافی، ج ۲، ص ۶۳۲

۲. این مطالب قبلاً در ذیل عنوان «پیدایش طبقه قراء» توضیح داده شد

۳ مالک ابن انس (م ۱۷۹) در پاسخ به این سؤال که أفتری أن یقرأ بمثل ما یقرأ عمر بن خطاب ... فأمضوا (بجای فأسعوا الی الذکر الله) می‌گوید: وهو جائز، قرآن نزل علی سبعه احرف، فأقرأوا ما تیسر منه! و ابن حزم در مورد مالک گفته که اگر معنا و لازمه حرفش را که گفته، می‌دانسته کافر است!

آنچه روشن است و اهل سنت نیز بدان اعتراف دارند، اینکه مصحف عثمان که در مورد آن فرمودند برای هدایت کافی است، دربردارنده تکثری از قراءات می باشد^۱ و طبق گفته طبری، تنها یک قرائت نیست بلکه برخی احرف سبعة را دارد.^۲ فقهای شیعه نیز همه قراءات متداول را از ناحیه فرشته وحی می دانستند^۳ ولی معدودی از متاخران (از قرن ۱۱ به بعد) به خاطر برخی مشکلاتی که تفصیلش ذکر خواهد شد در اعتبار این قراءات تردید کرده‌اند تا جایی که امروزه در خصوص تواتر قراءات سبعة سید صدر قائل به شهرت (به جای اجماع) شده است. باید توجه داشت در موارد بسیاری نیز توجیهاتی همچون نظریه اقراء (تفسیر معنا)، یا وحی بیانی^۴ و یا نسخ التلاوه^۵ یا قرائت شاذه پاسخگوی اختلاف قراءات نیست و راه حل آن نظریه سبعة احرف می باشد. به عنوان مثال، دیدیم که قرائت «ملک یوم الدین» و «مالک یوم الدین» هر دو به تواتر

^۱ تعدد قراءات سه حوزه متفاوت دارد: ۱- قرائت متعدد است و مربوط به نحوه اداء است اما قطع داریم که مال ملک وحی نیست و مال قاری بعد از او است و مربوط به لهجه قاری است و اداء الفاظ است و سر سوزنی اثری در معنای آیات ندارد. ۲- حوزه‌ای که مربوط می‌شود به اینکه ملک وحی می‌توانسته دو جور بیاورد و دو جور هم خوانده شده ولی منشأ آن اجتهادات و استحسانات و ذوق قاری است. ۳- اختلافات مربوط به روایت و متکی به روایت که محط بحث سبعة احرف می باشد.

^۲ طبری می‌گوید مصحف عثمان فقط یک حرف از حروف سبعة است. اما آیا شش حرف دیگر را ضایع کرده‌اند؟ ایشان می‌گویند نه. و مثال می‌زند که اگر خدا برای کفاره سه چیز را مخیراً تشریع کرد و امت بر یکی از این سه تا اجماع کردند آیا کار خلافی کرده‌اند؟ و ابن جزری در النشر با فاقرو ما تیسر من القرآن برای او شاهد می‌آورد که چنین کاری مجاز بوده است و عثمان هم از روی ملاطفت نسبت به امت آن شش تا را کنار گذاشته است. البته برخی می‌گویند که مصحف عثمان برخی از حروف سبعة را تا جایی که رسم الخط اجازه می‌داده است منعکس کرده است. علی‌ایحال عثمان ۵ مصحف همراه با ۵ استاد به مناطق مختلف فرستاد، چون فضای آن زمان با قراءات گوناگون انس داشتند و نمیتوانست همه را نابود کند، و البته قراءات مخالف عقایدشان را نابود کردند.

^۳ صاحب بحار و بسیاری از علمای شیعه (و علمای سنی به جای خود) با دقت بسیار، سند متصل خودشان را به قراء سبعة، ذکر کرده اند، و آنها هم سند متصل تا شارع مقدس دارند. البته مجتهدین شیعه اکتفای به قرائت غیر متواتر در نماز نمیکنند، به خلاف مثل ابن جزری که میگویند اگر سند صحیح بود کافی است و نیاز به تواتر آن نیست.

^۴ توجیهی که در برخی از قدمای شیعه (مانند شیخ صدوق) رایج بوده این است که: اینها «وحی بیانی» بوده است، نه «وحی قرآنی»؛ یعنی وحی را بر دو قسم می‌دانسته‌اند: یکی «وحی قرآنی»، که متن قرآن کریم است؛ و دیگری «وحی بیانی» که شرح و تفسیر آیات است که آن هم از جانب خداوند و توسط فرشته وحی فروآمده اما جزء متن قرآن نیست (شبیه احادیث قدسی) و بر این باورند که این زیادت‌هایی که در برخی از روایات دیده می‌شود از این باب است.

صرف نظر از اینکه این بیان، هیچ شاهد روایی ندارد (و اگر چنین چیزی در کار بود، انتظار می‌رفت بارها و بارها در سخن صحابه و تابعین و ائمه اطهار ع بدان اشاره شود)، مشکل اصلی این دیدگاه آن است که حداکثر تفاوت‌هایی را که از جنس افزوده‌ها بر مصحف کنونی است می‌تواند توجیه کند؛ در حالی که در بسیاری از این روایات و قراءات در مقایسه با مصحف عثمانی، گاه خود کلمه عوض شده و یا کلماتی کم شده است.

^۵ قبلاً اشاره شد.

اثبات شده است نظریه اقراء و وحی بیانی و ... نمی تواند آنرا توجیه کند چون یک کلمه است که بدل همدیگر قرار گرفته اند و معنای متفاوتی دارند.^۱

بنابراین کاملاً موجه می نماید که ملک وحی چندین وجه را برای حضرت قرائت کرده باشد و حضرت هم در موقعیتهای مختلف، قرائتهای مختلفی را برای ما نقل کرده باشند، و اینکه در آن واحد چندین قرائت همزمان تألیف و جمع شوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را همزمان درک نمایند، امری محال نیست و ممکن است بخاطر ضیق این عالم برای ما ممکن نباشد همه را درک کنیم، ولی باطن آیات همه وجوه را در بر دارند.

با استفاده از مجموع کلمات علما در تفسیر «سبعة أحرف»، اختلاف و تکثر در کلام وحی را می توان در این وجوه تقسیم بندی نمود: «تعدد قراءات» (قرائت یک کلمه بر وجوه مختلف)، «تعدد مقاطع» (یک آیه میتواند مقطعهای مختلف داشته باشد و هر کدام معنای خاص خود و مستقل داشته باشد)، «تعدد لغات» (لغات مختلف همه قبائل عرب آمده باشد)، «تعدد صوری» (که ممکن است در آن اختلاف پدید آید که شیخ طوسی قده در مقدمه التبیان این را ترجیح دادند). «تعدد معانی» (استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد)، «تعدد بطون» (تاویلات و معانی طولیه برای هر آیه)، و اما به نظر می رسد بهترین تفسیر از سبعة أحرف که می تواند توجیه گر همه اختلافات مذکور باشد، «تعدد ایفای نقش برای یک عنصر کلامی و صوتی به ازای تعدد ایفای نقش یک عنصر تکوینی» است، چون نگاشت تکوین در عالم تدوین، اقتضای تطابق و هماهنگی میکند، در عالم تکوین «فأجری جمیع الأشياء علی سبعة» پس شاید بتوان گفت «ایضاً أنزل القرآن علی سبعة». بنابراین باید توجه داشت که «سبعة أحرف» غیر از «قراءات سبع» است بلکه از ترکیب قراءات ممکن است بینهایت وجه فراهم شود که

^۱ البته از وحی بیانی نباید منصرف شویم، چون برخی جاها بدرد میخورد، به فرمایش مرحوم مجلسی، بالای دو سه هزار روایت داریم که ممکن است مواردی با سبعة احرف تباین تنزیلی توجیه و تحلیل نشود و با وحی بیانی باید توجیه شود.

بنیان آن بر هفت است.^۱ این مسئله با توجه به آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» می تواند تا حدودی راهگشای این نظر باشد.^۲

بنابراین اگر قرآن نزل علی سبعة أحرف باشد، تمام سبعة أحرف از فواتح سور (حروف مقطعه) استخراج میشود، و چون بر اساس روایت ليله القدر (فاجری جمیع الاشياء علی سبعة) نظام تکوین بر سبعة است، لا محاله نظام تدوین تکوین هم بر سبعة خواهد بود.^۳ به عبارت دیگر همانطور که عالم نفس الامری بی نهایت حیث و وجه دارد، نشانه های آن نیز بینهایت وجوه دارند که بر پایه عدد هفت تفصیل یافته اند، بنابراین «سبعة أحرفش» به معنای سبعة ابواب و الاقسام است (و نه سبعة معانی، یا قراءات و ...)

...

فصل پنجم: چگونگی نزول و ابلاغ قراءات متعدد

در عالم اثبات، نزول قراءات متعدد بر سامعه‌ی پیامبر ص؛ و سپس نحوه رساندن این قراءات متعدد از جانب پیامبر ص به مخاطبان‌شان چند گونه می‌توانسته باشد:

۱. نزول چند باره

گاه آیه چند بار نازل می‌شده که وجود شأن نزول های متعدد معتبر برای برخی از آیات شاهی بر وقوع این مطلب - لااقل در خصوص برخی از آیات - است؛ و این ساده‌ترین روش برای تعدد قراءات بوده است.

^۱ این جزری که علامه این فن است و قبل از شهید ثانی بوده به خوبی توضیح داده سبعة أحرف غیر از قراءات سبع است و در بحث ظهور قرآن در مصاحف این را توضیح خواهیم داد، و نکته مهمی که باید توجه نمود اینکه بزرگان فقههای شیعه در تجویز قراءات و اسناد همگی به شارع، به حدیث سبعة أحرف استناد نمی‌کردند (که مرسوم نزد اهل سنت است)، بلکه به تواتر استناد میکردند، اگر به کلمات علامه و شهید اول مراجعه کنید میبینید تنها و تنها نماز را با قرائت متواتر صحیح میدانند و به قاعده اشتغال در غیر متواتر استناد میکنند، که شیخ مفید هم در کلمات سابقه به قطعی بودن متواتر دون غیر متواتر تصریح کردند، و نزد علامه تواتر سبع واضح بوده، و نزد شهید اول همه قراءات عشر متواتر است، و لذا نماز با آنها صحیح است، و غیر متواتر مشمول قاعده اشتغال است و یقین به برائت ذمه حاصل نمیشود، و اینها ربطی به عدد هفت در حدیث سبعة أحرف ندارد، در این تفسیر از سبعة احرف، کلام وحی و جوهی بینهایت می تواند داشته باشد که اساس تکرار آن بر پایه «سبعة أحرف» است.

^۲ حجر/ ۸۷؛ مثنائی به معنای لایه لایه بودن، تکرار و مکرر می باشد.

^۳ در مفاتیح الغیب، ملاصدرا می گوید: انسان در فهم قرآن هر چه جلوتر برود کل قرآن حروف مقطعه میشود، مثلاً یحبههم و یحبونه میشود ی ح ب ه م ...؛ عده ای غیر از انبیاء و اولیا هستند که امکان دارد کل قرآن برایشان باز شود و تفصیل و توسعه یابد. روایتی در بصائر الدرجات، صفحه ۳۰۷، باب ۱۷، حدیث اول، (باب فیہ الحروف التي علم رسول الله علیاً) می فرماید: ... قَالَ هِيَ الْأَحْرَفُ الَّتِي يَفْتَحُ كُلُّ حَرْفٍ أَلْفَ حَرْفٍ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَمَا خَرَجَ مِنْهَا إِلَّا حَرْفَانِ إِلَى السَّاعَةِ.

۲. نزول جمعی بر رسول الله و ابلاغ جداگانه

قبلاً بحث شده که ثبوتاً ممکن است جان حضرت همه اصوات را دفعتاً بشنود، ملک همه الفاظ را در وجوه گوناگون می آورد و در روایت هست که از شش جهت صوت می آید، هفت لفظ از شش جهت که البته مراد جهات ملکی ماست و گرنه جهات دیگری قابل تصور است... لذا کاملاً موجه می نماید که ملک وحی چندین وجه را برای حضرت قرائت کرده باشد و حضرت هم در موقعیتهای مختلف، قرائتهای مختلفی را برای ما نقل کرده باشند، و اینکه در آن واحد چندین قرائت همزمان تألیف و جمع شوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را همزمان درک نمایند، امری محال نیست و ممکن است بخاطر ضیق این عالم برای ما ممکن نباشد همه را درک کنیم، ولی باطن آیات همه وجوه را در بر دارند.

...

۳. نزول جمعی و ابلاغ جمعی

این دو گونه توضیح دارد. یکی توضیحی که در رساله «إشارة و بشاره فی حقیقه اختلاف الواقع فی القراءات السبع» آمده است ...

اما آن توضیح به نظر می رسد تکلف آمیز باشد؛ اما همان را می توان در نسبت بین پیامبر اکرم ص و حضرت علی ع (یا سایر اهل بیت یا برخی از مقربان اهل بیت) در نظر گرفت؛ شاهد آن هم روایتی است که پیامبر در گوش حضرت امیر هزار باب و از هر باب هزار باب دیگر باز کرد؛ یعنی کاملاً محتمل است که برای حضرت امیر ع خود پیامبر ص هم با یکبار القا همه قراءاتی را که به نحو جمعی از فرشته وحی دریافت کرده به مخاطب خود منتقل می کرده است.

...

فصل ششم: نقش وجود قراءات متعدد برای ممانعت از تحریف

مقدمه

روایاتی متعددی، هم در کتب شیعه وجود دارد و هم در کتب اهل سنت، وجود دارد که حکایتگر این است که قراءاتی از برخی از آیات قرآن در صدر اسلام وجود داشته که با مصحفی که اکنون در دست ماست، و با هفت قرائت متواتر در جهان اسلام شایع است، تفاوت هایی دارد؛ و این گونه روایات در طول تاریخ معرکه آرای محدثان، فقها، متکلمان و در یک کلام، قرآن شناسان مسلمان بوده است.

بویژه اگر توجه کنیم که در همین آیات موجود هم که هر روزه تلاوت می کنیم، قراءات متعددی از همان صدر اسلام به صورت کاملاً متواتر تا به امروز رسیده است، مساله پیچیده تر می شود.

چه توجیهی از این پدیده باید کرد؟

ساده‌ترین راه این است که همه این روایات؛ و بلکه همه قرائت‌های غیرمنطبق بر مصحف کنونی را دروغ و جعلی و ساخته عده‌ای از مغرضان بشمریم؛ و کسانی را که موجب شیوع این روایات و قراءات شده‌اند، لعن و نفرین نماییم. اگرچه این رویه‌ای است که برخی در پیش گرفته‌اند، اما تواتر وجود اینها تردیدی بر وجود این واقعیت از صدر اسلام تاکنون نمی‌گذارد و چشم بستن بر روی واقعیت، هیچگاه نمی‌تواند مشکل را حل کند.

راه دوم این است که اینها را دال بر تحریف قرآن قلمداد کنیم. متأسفانه این مسأله تبدیل به شمشیری از جانب پاره‌ای از علمای اهل سنت علیه شیعه شده است که با اینکه متون خود آنها نیز پر است از این گونه قراءات و احادیث^۱، اما شیعیان را به تحریف قرآن متهم کنند؛ در حالی که قاطبه علمای شیعه از همان ابتدای اسلام بر این جمله که «قرآنی که ما بین الدفتین موجود است، همان قرآنی است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده و مصون از تحریفی بوده است» را بارها و بارها مورد تاکید قرار داده‌اند.^۲

حقیقت این است که اگرچه کثرت روایات و قراءات مذکور را نمی‌توان انکار کرد، اما از این سو، شواهد فراوانی هم علیه امکان تحریف قرآن وجود دارد؛ از جمله:

الف. کثرت آیاتی که همین افراد هم در قرآن بودن این آیات تردیدی ندارند و بر مصونیت قرآن تاکید دارد؛ مثلاً: *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ*، حجر/۹؛ *وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ*، فصلت/۴۱-۴۲؛ *أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ*، زخرف/۵)

ب. روایات فراوانی (نه تنها از پیامبر اکرم ص، بلکه از اغلب اهل بیت ع) که به طور مستقیم یا غیرمستقیم، تحریف قرآن را انکار می‌کند؛ مثلاً:

^۱ جالب آنکه منابع اصیل اهل سنت در تمهید اسناد تحریف به قرآن کریم بسی فراتر از منابع شیعه است، اما با ترفند علمای اهل سنت در طول قرون، همین منابع مشترک، شمشیر برآنی شده است بر سر شیعه که اینها قائل به تحریف قرآن هستند! و یک شاهد واضح آن، تحریف سخن ابن مسعود است... البته این نکته مهم است که توجه داشته باشیم، فضای ذهنی اهل سنت در قرن دوم و سوم با قرن‌های بعد و امروز کاملاً متفاوت بوده است، در واقع دوره ای طی شده است که با کارهای کلاسیک علمای اهل سنت طروی شده که بر اساس احادیثی که هم در کتب شیعه هست و هم در کتب اهل سنت چنان وانمود می‌شود که گویی اینها فقط در شیعه است و شیعه متهم به تحریف می‌گردد. در صحیح‌ترین روایات و کتب نزد اهل سنت، پیش از قضیه واضح اختلاف قراءات، مسأله اختلاف مصاحف مطرح بوده و تا قبل از قرن چهارم حساسیتی از اهل سنت راجع به اختلاف مصاحف موجود نبوده، و حساسیت بعد از دستیابی شیعه به قدرت حکومتی در قرن چهارم کم‌کم شروع می‌شود.

^۲ این گفته شیخ صدوق قده (متوفی ۳۸۱) در اعتقادات الامامیه است که شیخ مفید قده (متوفای ۴۱۳) هم در تصحیح الاعتقاد بر آن صحه گذاشته است.

ب.۱. روایاتی که ثواب ختم یک سوره یا ثواب ختم قرآن را برشمرده است؛ و اینکه عموم مسلمانان و شیعیان هم با خواندن همین قرآن اعلام می‌کردند که ختم قرآن کرده‌اند.

ب.۲. روایاتی که در مورد خواندن تک تک سوره‌ها در نمازهای مختلف و یا در شرایط مختلف وارد شده است و مردم هم با خواندن همین آیات و سوره خود را مصداق عامل به این روایات می‌دیدند.

ب.۳. روایاتی که تاکید دارد که قرآن را به همین صورت که در دست مردم است بخوانید، بویژه در نماز (مخصوصا اگر دقت کنیم که هر گونه کلام اضافی را موجب بطلان نماز دانسته‌اند) که مهمترینش همین است که از معصومین هم قرائت «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» و هم قرائت «مالک یوم الدین» در نماز متعدد و در غیر شرایط تقیه روایت شده است و هیچ جا هیچ شیعه‌ای از امام ع نپرسیده که کدام از اینها درست است؛ و همه علمای شیعه هم به مجزی بودن نماز به هریک از این دو قرائت فتوا داده‌اند.

ب.۴. ...

ج. سنت مستمره اقراء (که حرف و به حرف قرآن را با رعایت تمام ریزه‌کاریها هم استاد برایشان می‌خواند و هم در محضر استاد می‌خواندند) و وجود طبقه قاریان در هر نسل که چنین تواتری که سینه به سینه تا شخص پیامبر اکرم ص می‌رسد در هیچ موضوع دیگری در جهان یافت نمی‌شود.

د. سیره مستمره مسلمانان در حفظ و ختم قرآن و خواندن آیات و سوره‌های توصیه شده، مخصوصا اگر توجه شود که قرآن کریم - برخلاف تورات و انجیل - از همان روز اول در دست همه مردم بوده است و همواره عده زیادی به حفظ دقیق آن اهتمام داشته‌اند و آنهایی هم که حفظ نبودند اصرار داشتند که حرف به حرف آن را با دقت و بدون غلط بخوانند که امکان هر اقدامی برای تحریف را به لحاظ میدانی منتفی می‌کند.

...

اکنون با توجه به توضیحات فوق می‌توان نشان داد که چگونه تعدد قراءات خودش مانع تحریف گردید و این روایات چه محملی دارند

الف. از بین بردن انگیزه تحریف

و اکنون لازم است این مسئله بخوبی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد تا ضمن پذیرش اختلاف ها، نه تنها عدم تحریف قرآن را بپذیریم بلکه تعدد قراءات قرآن کریم را نوعی کمال لازم برای قرآن تلقی نماییم. اتفاق جمیع مسلمین نیز در طول تاریخ بر ترویج تعدد قراءات (نه تنها عدم منع بلکه ترویج آن) امری صحیح و مطابق شأن عظیم کتاب مبین است.

حضرات معصومین علیهم السلام به راحتی می‌توانستند مصحف واحدی را با تدابیر خود برای شیعه حفظ کنند و به دست ایشان برسانند کما اینکه بسیاری از احکام و معارف خاص شیعه با عبور از دوران تقیه، حفظ شده است. لکن نه تنها

تعدد قراءات، تناسبی با ظرفیت عظیم قرآنی دارد و لازمه تناسب تدوین با تکوین است، بلکه بهترین راهکار برای مصونیت قرآن از تحریف است، در واقع خداوند متعال کاری کرده است که هم قرآن او محفوظ است و هم با سبعة بودنش مقاصدش را دنبال و کیدهایی که علیه کتابش داشتند خنثی کرده است. بنابراین هر چند اُمت در برهه ای بخاطر خلافت و اختلاف، از وجوهی محروم شدند، لکن این ظرفیت برای اُمت باقی است.

خود نزول همین قراءات متعدد توانست با از بین بردن مهمترین انگیزه تحریف، عاملی بسیار مهم و اساسی در جلوگیری از وقوع تحریف در این آخرین کتاب آسمانی باشد. در واقع، در تمام کتب آسمانی قبلی که تک‌قرائتی بوده‌اند سودجویان و قدرت‌طلبانی که آیات وحی را خلاف جریانهای مورد نظر خود می‌دانسته‌اند با دستکاری در متن الهی به تحریف اقدام می‌کردند. اما وقتی خود قرآن با چند قرائت نازل شد؛ و علی القاعده اکثر افراد همه قراءات را نداشتند؛ با پروژه یکسان‌سازی قراءات بر اساس قراءاتی که از نظر قدرت‌طلبان به ضرر آنها نبود، عملاً به مقصود خودشان - به خیال خود - می‌رسیدند. مهمترین مسأله‌ای که شاید در قراءاتی که کنار گذاشته شد مشاهده می‌شود و برخی از بزرگان شیعیان هم آنها را مصداق تحریف قلمداد کرده‌اند ناظر به تصریح به امامت حضرت علی ع است. جالب این است که تقریباً تمامی مواردی که چنین تصریحی آمده است مواردی است که چند قرائتی است و می‌توان حدس زد اینکه شامیان و عراقیان همدیگر را به خاطر برخی قراءات تکفیر می‌کرده‌اند ناظر به همین قراءات است و گرنه اختلافاتی مانند فتیینوا و فتثبتوا یا ملک و مالک چه ربطی به تکفیر دارد. اما وقتی در قرائتی خوانده شد «بلغ ما انزل الیک فی ان علیا امیرالمومنین» و در قرائتی ای فراز اخیر نداشت باب درگیریهای شدید سیاسی باز می‌شود؛ و وقتی صاحبان قدرت این قرائت اخیر را عملاً با پیگیریهای شدید امثال حجاج و ... حذف کنند به مراد خود رسیده‌اند. از این روست که وقتی طلحه وقتی از اینکه بتواند قرآنی که امام علی ع جمع کرده بود به سدت آورد ناامید می‌شود از امام می‌پرسد این قرآنی که دست ماست چطور است ایشان پاسخ می‌دهند همین برای هدایت کافی است؛ یعنی مسأله امامت ما اهل بیت با همین به طور قطعی حاصل می‌شود و البته اگر امامت اهل بیت جدی گرفته شود محرومیتی از قراءاتی که به دست ما نرسیده اصلاً قابل مقایسه با محرومیت از حضور خود اهل بیت ع نیست؛ و این محرومیت اصلاً به معنای تحریف نیست چنانکه اگر کسی قرآن یک جزء را به ما بدهد نمی‌گوییم قرآن را تحریف کرد. بله؛ اگر گفت که قرآن جز این نیست این سخن وی تحریفی درباره قرآن است (باز نه تحریف خود قرآن) و شاید اینکه امامان موضع کسی مثل ابن مسعود - که برخی از قراءات را انکار می‌کرد - را عین ضلالت خواندند از همین باب باشد.

...

در واقع، اکثریت قریب به اتفاق مفسرانی که تعدد قراءات نازل‌شده بر پیامبر ص را اذعان دارند، براین باورند که آنچه در مصحف عثمانی جمع شده است، شامل تمام قراءات نمی‌شود؛ و بویژه در جمع‌آوری قرآن در زمان عثمان، طبق توجیه خودشان، بنا بر این گذاشتند که بسیاری از این قراءات متعدد را حذف کنند تا مانع اختلاف در امت شوند! و تصمیم گرفتند یک قرائت را اصل قرار دهند و تنها قراءات متعددی را که در حد اعراب و نقطه‌گذاری و برخی از حروف است باقی

بگذارند؛ که البته موفق نشدند و همین است که امروزه بسیاری از این قراءات - اگرچه نه در متن قرآن چاپ شده - به دست ما رسیده است. در واقع خداوند با نزول قراءات متعدد، از طرفی کاری کرد که کسی خودش در قرآن کریم دست نبرد؛ و حداکثر اینکه برخی قراءات را مهجور گذاشتند؛ و از طرف دیگر بسیاری از این قراءات جسته و گریخته در روایات شیعه و سنی (به عنوان قراءات شاذه) باقی ماند و تمام آنها نزد اهل بیت ع محفوظ است و این همان قرآنی است که امیرالمومنین ع بعد از شهادت پیامبر اکرم ص جمع آوری کرد و از او قبول نکردند^۱، و وقتی هم که امام زمان ع ظهور کند آنها را در اختیار همگان قرار می دهد.

....

ب. تبیین روایاتی که عده ای از آن برداشت تحریف کرده اند

با این توضیحات بخوبی می توان احادیثی که بسیاری از بزرگان از آنها بوی تحریف قرآن استشمام کرده اند را شرح داد و نشان داد که آنها :

(۱) احادیثی که تنها جمع کننده کامل قرآن را حضرت امیر ع معرفی می کند^۲

۱. در روایات متعددی آمده است که هرکس غیر از حضرت علی ع مدعی شود که کل قرآن را جمع کرده است کذاب است.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۲۸

بَابُ أَنَّهُ لَمْ يَجْمَعْ الْقُرْآنَ كُلَّهُ إِلَّا الْأَئِمَّةُ ع وَ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ عِلْمَهُ كُلَّهُ

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ مَا ادَّعَى أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ كَمَا أَنْزَلَ إِلَّا كَذَابٌ وَ مَا جَمَعَهُ وَ حَفِظَهُ كَمَا نَزَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ ع.

کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص: ۶۹۶

الحديث الخامس عشر: أَبَانٌ عَنْ سُلَيْمٍ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع يَقُولُ قَبْلَ وَقَعَةِ صَفِّينَ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَنَ يُنْبِئُوا إِلَى الْحَقِّ وَ لَا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ حَتَّى يَرْمُوا بِالْعَسَاكِرِ [تَتَّبِعُهَا الْعَسَاكِرُ] وَ حَتَّى يَرْدِفُوا بِالْكَتَائِبِ تَتَّبِعُهَا الْكَتَائِبُ وَ حَتَّى يُجَرَّ بِلَادِهِمُ الْخَمِيسُ تَتَّبِعُهَا الْخَمِيسُ وَ حَتَّى تَرَعَى الْخُيُولُ بَنَوَاحِي أَرْضِهِمْ وَ تَنْزِلَ عَلَى مَسَالِحِهِمْ ...

کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص: ۶۹۹

إِنَّ الْعَجَبَ كُلَّ الْعَجَبِ مِنْ جُهَالِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ ضَلَالِهَا وَ قَادَتِهَا وَ سَاقَتِهَا إِلَى النَّارِ لِأَنَّهُمْ قَدْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ عَوْدًا وَ بَدْءًا مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ رَجُلًا قَطُّ أَمْرَهَا وَ فِيهِمْ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكُوا فَوَلَّوْا أَمْرَهُمْ قَبْلِي ثَلَاثَةَ رَهْطٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ جَمَعَ الْقُرْآنَ وَ لَا يَدَّعِي أَنَّ لَهُ عِلْمًا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ لَا سُنَّةَ نَبِيِّهِ ص وَ قَدْ عَلِمُوا [يَقِينًا] أَنِّي أَعْلَمُهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ

کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص: ۷۰۰

وَ أَفْقَهُمْ وَ أَقْرَأَهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ وَ أَقْضَاهُمْ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ إِنَّهُ لَيْسَ رَجُلٌ مِنَ الثَّلَاثَةِ لَهُ سَابِقَةٌ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَا عَنَاءٌ مَعَهُ فِي جَمِيعِ مَشَاهِدِهِ، فَلَا رَمَى بِسَهْمٍ وَ لَا طَعْنَ بِرُمْحٍ وَ لَا ضَرْبَ بِسَيْفٍ جُبْنًا وَ لَوْمًا وَ رَغْبَةً فِي الْبَقَاءِ

الأصول الستة عشر (ط - دار الحديث)، ص: ۳۳۵

سَلَامٌ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْنَا لَهُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّا لَا نَدْرِي مَا صَحَبْتَنَا إِيَّاكَ وَمَا صَحَبْتِكَ إِيَّانَا، فَإِنْ حَدَّثَ بِكَ حَدَّثَ، فَإِلَى مَنْ؟ فَقَالَ: إِنَّ فُلَانًا قَدْ جَمَعَ الْقُرْآنَ قَالَ: ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ فِي السَّنَةِ الثَّلَاثَةِ، فَقُلْتُ: رَحِمَكَ اللَّهُ مَا نَدْرِي مَا صَحَبْتِكَ إِيَّانَا، فَإِنْ حَدَّثَ بِكَ حَدَّثَ، فَإِلَى مَنْ؟ فَقَالَ: إِنَّ فُلَانًا قَدْ جَمَعَ الْقُرْآنَ وَهُوَ صَاحِبُكُمْ وَهُوَ كَمَا سَرَكَ.

تفسير القمي، ج ٢، ص: ٤٥١

وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنْ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ لِعَلِيٍّ: يَا عَلِيُّ الْقُرْآنُ خَلْفَ فِرَاشِي فِي الصُّحُفِ - وَالْحَرِيرِ وَالْقَرَّاطِيسِ فَخُذُوهُ وَاجْمَعُوهُ - وَ لَا تُضَيِّعُوهُ كَمَا ضَيَّعَتِ الْيَهُودُ التَّوْرَةَ فَانْطَلَقَ عَلِيُّ ع فَجَمَعَهُ فِي ثَوْبٍ أَصْفَرٍ - ثُمَّ خَتَمَ عَلَيْهِ فِي بَيْتِهِ وَ قَالَ: لَا أُرْتَدِي حَتَّى أَجْمَعَهُ - فَإِنَّهُ كَانَ الرَّجُلُ لِيَأْتِيَهُ فَيُخْرِجُ إِلَيْهِ بَغِيرَ رِدَاءٍ حَتَّى جَمَعَهُ، قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَوْ أَنَّ النَّاسَ قَرَأُوا الْقُرْآنَ كَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ

، حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْقُرَشِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ مَا أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ جَمَعَ الْقُرْآنَ إِلَّا وَصِيَّ مُحَمَّدٍ ص

بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ١، ص: ١٩٣

٦ باب في الأئمة أن عندهم بجميع القرآن الذي أنزل على رسول الله ص

١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْمُنْخَلِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدْعِيَ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ ظَاهِرُهُ وَبَاطِنُهُ غَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ.

٢- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ مَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ يَقُولُ إِنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ كَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَّا كَذَّابٌ وَمَا جَمَعَهُ وَمَا حَفِظَهُ كَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَّا عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ.

٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ هَاشِمٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ [سَلَمَةَ] قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا أَسْمَعُ حُرُوفًا مِنَ الْقُرْآنِ لَيْسَ عَلَى مَا يَقْرَؤُهَا النَّاسُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَهْ مَهْ كَفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ أَقْرَأَ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ فَإِذَا قَامَ فَقَرَأَ كِتَابَ اللَّهِ عَلَى حَدِّهِ وَ أَخْرَجَ الْمُصْحَفَ الَّذِي كَتَبَهُ عَلِيُّ ع وَ قَالَ أَخْرَجَهُ عَلِيُّ ع إِلَى النَّاسِ حَيْثُ فَرَّغَ مِنْهُ وَ كَتَبَهُ فَقَالَ لَهُمْ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ كَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ قَدْ جَمَعْتُهُ بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ قَالُوا هُوَ ذَا عِنْدَنَا مُصْحَفٌ جَامِعٌ فِيهِ الْقُرْآنُ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهِ قَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا أَبَدًا إِنَّمَا كَانَ عَلَى أَنْ أُخْبِرَكُمْ بِهِ حِينَ جَمَعْتُهُ لِنَقْرَءُوهُ.

٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ شَعِيبٍ عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا جَعْفَرٍ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ يَقُولَ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ غَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ.

بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج ١، ص: ١٩٤

٥- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضِيلٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مَا أَجِدُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ جَمَعَ الْقُرْآنَ إِلَّا الْأَوْصِيَاءُ

تفسير فرات الكوفي، ص: ٣٩٨

[فِرَات] قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يُوسُفَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ بَزْرَجٍ الْحَنَاطِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ حَسَّانٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ [فِي] قَوْلِهِ [تَعَالَى] قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ثُمَّ إِنَّ جَبْرِئِيلَ [ع] أَتَاهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدْ قَضَيْتَ نَوْبَكَ [نَبُوتَكَ] وَ أَسْلَبَتْكَ أَيَّامُكَ فَاجْعَلِ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ عِنْدَ عَلِيٍّ وَ إِنِّي لَا أَتْرُكُ الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ يَعْرِفُ بِهِ

طَاعَتِي وَيَعْرِفُ بِهِ وَلَايَتِي وَيَكُونُ حُجَّةً لِمَنْ وَلِدَ فِيهَا يَتَرَبَّصُ النَّبِيُّ إِلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ الْآخِرِ فَأَوْصَى إِلَيْهِ بِالْأَسْمِ [الأكبر] و [هو] مِيرَاثُ الْعِلْمِ وَ
آثَارُ عِلْمِ النُّبُوَّةِ وَأَوْصَى إِلَيْهِ بِالْفِ بَابٍ يَفْتَحُ لِكُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ وَكُلُّ كَلِمَةٍ أَلْفُ كَلِمَةٍ وَ مَرَضَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ [وَقَالَ يَا عَلِيُّ لَا تَخْرُجْ]

تفسير فرات الكوفي، ص: ٣٩٩

ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ حَتَّى تَوَلَّفَ [يَوَلَّفَ] كِتَابَ اللَّهِ كَيْ لَا يَزِيدَ فِيهِ الشَّيْطَانُ شَيْئًا وَلَا يَنْقُصَ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنَّكَ فِي ضِدِّ سُنَّةِ وَصِيِّ سُلَيْمَانَ عَ فَلَمْ يَضَعْ
عَلَيْ رِدَاءَهُ عَلَى ظَهْرِهِ حَتَّى [جَمَعَ الْقُرْآنَ] فَلَمْ يَزِدْ فِيهِ الشَّيْطَانُ شَيْئًا وَلَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ شَيْئًا.

الأمالى (للمصدق)، النص، ص: ٣٢٠

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَصَامٍ [عَاصِمٌ] الْكَلْبِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَعْنٍ قَالَ حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَاتِكَةَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ النَّضْرِ الْفَهْرِيِّ عَنْ عَمْرِو الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ
بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ فِي خُطْبَةٍ خَطَبَهَا بَعْدَ مَوْتِ النَّبِيِّ صَ بِنِسْعَةِ أَيَّامٍ وَ ذَلِكَ حِينَ فَرَّغَ مِنْ جَمْعِ الْقُرْآنِ
فَقَالَ ...

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ١، ص: ٣٢

الفصل الثاني في تقدمه بالتلاوة و تفرده بحفظ القرآن

١٥- أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَرَشِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْمُعَلِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَفَّانَ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ
آدَمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ، عَنْ عَاصِمٍ: عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ قَالَ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَقْرَأَ لِلْقُرْآنِ مِنْ عَلِيٍّ.
قَالَ عَاصِمٌ: وَكَانَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَدْ قَرَأَ عَلَى عَلِيٍّ عَ.

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ١، ص: ٣٣

١٦- حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ الْفَارِسِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ بْنُ عُقْدَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا حُرَيْثُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ حُرَيْثِ بْنِ قَطَنِ
الْحَارِثِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحَكَمِ بْنِ ظَهْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ السُّدِّيِّ، عَنْ أَبِي مَالِكٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: دَعَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ
نَفَرًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَ فَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَقَدَّمُوا عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ لِأَنَّهُ كَانَ أَقْرَأَهُمْ.

١٧- أَخْبَرَنَا أَبُو سَعْدٍ الْحَافِظُ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ الْكُهِلِيُّ بِالْكُوفَةِ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ الْحَضَرَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُمَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ فَضِيلٍ عَنْ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ [السُّلَمِيِّ] قَالَ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَقْرَأَ مِنْ عَلِيٍّ عَ.

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ١، ص: ٣٤

١٨- أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْحُسَيْنِ الْمُقَرِّي قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ الْمُقَرِّي الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا
أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عَمْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ بِنِ عِيَّاشٍ:
يَقُولُونَ إِنَّ عَلِيًّا لَمْ يَقْرَأَ الْقُرْآنَ!! قَالَ: أَبْطَلَ مَنْ قَالَ هَذَا.

١٩- قَالَ: [وَأَ حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ أَبِي النَّجُودِ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ قَالَ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَقْرَأَ مِنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

٢٠- أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي دَاوُدَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ
إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ الصَّلْتِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْجَبَّارِ الهمدانيُّ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ أَبِي الْأَحْوَصِ: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: أَفْرَضَ
أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَأَقْرَؤُهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَ.

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ١، ص: ٣٥

٢١- وَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ بْنُ عَدِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَرَبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى الْفَرَّاءُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ، عَنْ أَبِي بَشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ: عَنْ [عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ] قَالَ: قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: أَعْلَمْنَا بِالْقَضَاءِ وَ أَقْرَوْنَا لِلْقُرْآنِ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ.

٢٢- أَخْبَرَنَا أَبُو سَعْدٍ الْمُعَاذِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ الْكُهِلِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ الْحَضْرَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ التَّنُوخِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَعْلَى، عَنْ حَيَّوَةَ بْنِ شَرِيحٍ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هَانِيٍّ: عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاحٍ قَالَ: جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص عَلَى وَ أَبِي.

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ١، ص: ٣٦

الفصل الثالث في سبقه الأقران إلى جمع القرآن

٢٢- حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ الْفَارِسِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبِي أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو مُعَاوِيَةَ الضَّرِيرُ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ دِينَارٍ: عَنْ ابْنِ سِيرِينَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ لَمَّا بُويعَ جَلَسَ عَلَى فِي بَيْتِهِ - فَاتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّ عَلِيًّا قَدْ كَرِهَكَ. فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ فَقَالَ: أَكْرَهْتَنِي فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا كَرِهْتُكَ غَيْرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قُبِضَ وَ لَمْ يَجْمَعْ الْقُرْآنَ فَكْرَهْتُ أَنْ يَزَادَ فِيهِ فَالَيْتُ بِيَمِينٍ - أَنْ لَا أَخْرُجَ إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ حَتَّى أَجْمَعَهُ. فَقَالَ: نَعَمْ مَا رَأَيْتُ.

٢٣- وَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الطَّبْرِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْمُقَرِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْمُقَرِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا حُرَيْثٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ، عَنْ الْحَكَمِ بْنِ ظُهَيْرٍ، عَنِ السُّدِّيِّ: عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ، عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ رَأَى مِنَ النَّاسِ طَيْرَةً عِنْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَاقْسَمَ أَنْ لَا يَضَعَ عَلَى ظَهْرِهِ رِدَاءً حَتَّى يَجْمَعَ الْقُرْآنَ، فَجَلَسَ فِي بَيْتِهِ حَتَّى جَمَعَ الْقُرْآنَ، فَهُوَ أَوَّلُ مُصْحَفٍ جُمِعَ فِيهِ الْقُرْآنُ، جَمَعَهُ مِنْ قَلْبِهِ، وَ كَانَ عِنْدَ آلِ جَعْفَرٍ.

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ١، ص: ٣٧

٢٤- وَ حَدَّثُونَا عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ بْنِ عَقْدَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبَّاسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَمَّرٌ، عَنْ أَيُّوبَ: عَنْ عِكْرِمَةَ قَالَ: لَمَّا بُويعَ لِأَبِي بَكْرٍ، تَخَلَّفَ عَلِيُّ فِي بَيْتِهِ فَلَقِيَهُ عُمَرُ فَقَالَ: تَخَلَّفْتَ عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ! فَقَالَ: إِنِّي آلَيْتُ يَمِينًا حِينَ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ لَا أَرْتَدِيَ بَرْدَاءً إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ - حَتَّى أَجْمَعَ الْقُرْآنَ فَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَنْقَلِبَ الْقُرْآنُ.

٢٥- قُرِئَ عَلَى الْحَاكِمِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَنَةَ أَرْبَعِمِائَةٍ وَ أَنَا أَصْغَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْمُعَلِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُنْصُورٍ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ ظُهَيْرٍ، عَنِ السُّدِّيِّ عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ: عَنْ يَمَانَ قَالَ: لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ص أَقْسَمَ عَلِيُّ أَوْ حَلَفَ - أَنْ لَا يَضَعَ رِدَاءَهُ عَلَى ظَهْرِهِ - حَتَّى يَجْمَعَ الْقُرْآنَ بَيْنَ اللُّوْحَيْنِ، فَلَمْ يَضَعْ رِدَاءَهُ عَلَى ظَهْرِهِ حَتَّى جَمَعَ الْقُرْآنَ.

٢٦- قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّعْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَجَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ١، ص: ٣٨

إِبْرَاهِيمَ، عَنْ ابْنِ عَوْنٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ: نُبِتَ أَنْ أَبَا بَكْرٍ لَقِيَ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَقَالَ: أَكْرَهْتَ إِمَارَتِي قَالَ: لَا - وَلَكِنْ آلَيْتُ عَلَى يَمِينٍ أَنْ لَا أَرْتَدِيَ رِدَائِي إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ - حَتَّى أَجْمَعَ الْقُرْآنَ قَالَ: فَكَتَبَهُ عَلَى تَنْزِيلِهِ، فَلَوْ أَصَبَتْ ذَلِكَ الْكِتَابَ كَانَ فِيهِ عِلْمٌ كَثِيرٌ. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ: فَسَأَلْتُ عِكْرِمَةَ فَلَمْ يَعْرِفْهُ.

٢٧- أَبُو النَّضْرِ الْعَاشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَهْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ نَصْرِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ إِسْحَاقَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو مَعْمَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الْوَارِثِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَيُّوبُ: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ: لَمَّا مَاتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَلَسَ عَلَيَّ فِي بَيْتِهِ فَلَمْ يَخْرُجْ - فَقِيلَ لَأَبِي بَكْرٍ: إِنَّ عَلِيًّا لَا يَخْرُجُ مِنَ الْبَيْتِ - كَأَنَّهُ كَرِهَ إِمَارَتَكَ. فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ فَقَالَ: أَا كَرِهْتَ إِمَارَتِي فَقَالَ: مَا كَرِهْتُ إِمَارَتَكَ - وَلَكِنِّي أَرَى الْقُرْآنَ يَزَادُ فِيهِ - فَحَلَفْتُ أَنْ لَا أَرْتَدِيَ بَرْدَاءَ إِلَّا لِلْجُمُعَةِ حَتَّى أَجْمَعَهُ .
قَالَ ابْنُ سِيرِينَ: فَبَيَّنْتُ أَنَّهُ كَتَبَ الْمُنْسُوخَ وَكَتَبَ النَّاسِخَ فِي آثَرِهِ .

١. الغيبة للنعماني، النص، ص: ١٩٤

١- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عَقْدَةَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ الْجَعْفِيُّ أَبُو الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ وَوَهَّابِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّهُ قَالَ لِي أَبِي ع لَا بَدْ لِنَارٍ مِنْ آذَرِيحَانَ لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ وَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَكُونُوا أَحْلَاسَ بِيُوتِكُمْ وَالْبِدُوا مَا اللَّبَدْنَا فَإِذَا تَحَرَّكَ مُتَحَرِّكُنَا فَاسْعَوْا إِلَيْهِ وَلَوْ حَبْوًا وَاللَّهِ لَكَانِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يَبِيعُ النَّاسُ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ وَقَالَ وَيْلٌ لَطُغَاةِ الْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدْ اقْتَرَبَ.

الغيبة للنعماني، النص، ص: ٢٣٣

١٩- وَأَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ الْحَنَاطِ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَقُومُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَكِتَابٌ جَدِيدٍ وَقَضَاءٌ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا السَّيْفُ لَا يَسْتَتِيبُ أَحَدًا وَلَا يَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ.

الغيبة للنعماني، النص، ص: ٢٥٣

١٣- أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عَقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ أَبُو الْحَسَنِ الْجَعْفِيُّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ وَوَهَّابِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ قَالَ: إِذَا رَأَيْتُمْ نَارًا مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ شَبَّهَ الْهَرْدَى الْعَظِيمِ تَطْلُعُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ سَبْعَةً فَتَوَقَّعُوا فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ ع إِنْ شَاءَ اللَّهُ

الغيبة للنعماني، النص، ص: ٢٥٤

عَزَّ وَجَلَّ - إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ثُمَّ قَالَ الصَّيْحَةُ لَا تَكُونُ إِلَّا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لِأَنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ شَهْرُ اللَّهِ وَالصَّيْحَةُ فِيهِ هِيَ صِيْحَةُ جَبْرِئِيلَ ع إِلَى هَذَا الْخَلْقِ ثُمَّ قَالَ يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ ع فَيَسْمَعُ مِنَ الْمَشْرِقِ وَمِنْ الْمَغْرِبِ لَا يَبْقَى رَاقِدٌ إِلَّا اسْتَيْقَظَ وَلَا قَائِمٌ إِلَّا قَعَدَ وَلَا قَاعِدٌ إِلَّا قَامَ عَلَى رِجْلَيْهِ فَرَعَا مِنْ ذَلِكَ الصَّوْتِ فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ اعْتَبَرَ بِذَلِكَ الصَّوْتِ فَأَجَابَ فَإِنَّ الصَّوْتَ الْأَوَّلَ هُوَ صَوْتُ جَبْرِئِيلَ الرُّوحِ الْأَمِينِ ع ثُمَّ قَالَ ع يَكُونُ الصَّوْتُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ جُمُعَةٍ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ فَلَا تَشْكُوا فِي ذَلِكَ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَفِي آخِرِ النَّهَارِ صَوْتُ الْمَلْعُونِ إِبْلِيسَ يُنَادِي أَلَا إِنَّ فَلَانًا قُتِلَ مَظْلُومًا لِيُشَكَّكَ النَّاسُ وَيَفْتَنَّهُمْ فَكَمْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مَنْ شَاكَ مُتَحِيرٌ قَدْ هَوَى فِي النَّارِ فَإِذَا سَمِعْتُمْ الصَّوْتِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَا تَشْكُوا فِيهِ أَنَّهُ صَوْتُ جَبْرِئِيلَ وَعَلَامَةُ ذَلِكَ أَنَّهُ يُنَادِي بِاسْمِ الْقَائِمِ وَاسْمِ أَبِيهِ حَتَّى تَسْمَعَهُ الْعَذْرَاءُ فِي خَدْرِهَا فَتُحَرِّضُ أَبَاهَا وَأَخَاهَا عَلَى الْخُرُوجِ وَقَالَ لَا بَدْ مِنْ هَذَيْنِ الصَّوْتَيْنِ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ ع صَوْتُ مِنَ السَّمَاءِ وَهُوَ صَوْتُ جَبْرِئِيلَ بِاسْمِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَالصَّوْتُ الثَّانِي مِنَ الْأَرْضِ وَهُوَ صَوْتُ إِبْلِيسَ اللَّعِينِ يُنَادِي بِاسْمِ فَلَانٍ أَنَّهُ قُتِلَ مَظْلُومًا يُرِيدُ بِذَلِكَ الْفِتْنَةَ فَاتَّبِعُوا الصَّوْتَ الْأَوَّلَ وَابْأَكُمُ وَالْآخِرَ أَنْ تَفْتَنُوا بِهِ وَقَالَ ع لَا يَقُومُ الْقَائِمُ ع إِلَّا عَلَى خَوْفٍ سَدِيدٍ [شَدِيدٍ] مِنَ النَّاسِ وَزَلْزَلٍ وَفِتْنَةٍ وَبَلَاءٍ يُصِيبُ النَّاسَ وَطَاعُونَ قَبْلَ ذَلِكَ وَسَيْفٌ قَاطِعٌ بَيْنَ الْعَرَبِ وَاخْتِلَافٌ شَدِيدٌ فِي النَّاسِ وَتَشْتَّتْ فِي دِينِهِمْ وَتَغْيِيرٌ مِنْ حَالِهِمْ حَتَّى يَتِمَّنِيَ الْمُتَمَنَّى الْمَوْتُ صَبَاحًا وَمَسَاءً مِنْ عَظَمِ مَا يَرَى مِنَ كَلْبِ النَّاسِ وَأَكَلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَخَرُجُوا

(۳) احادیثی که به وجود قرآنی خاص نزد اهل بیت و منع کردن دیگران از قرائت آن تا پیش از ظهور سخن به میان می‌آورد.

الغیبة للنعمانی، النص، ص: ۲۵۵

إِذَا خَرَجَ عِنْدَ الْيَأْسِ وَالْقُنُوطِ مِنْ أَنْ يَرَوْا فَرَجًا فَيَا طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَهُ وَكَانَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَالْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ نَاوَاهُ وَخَالَفَهُ وَخَالَفَ أَمْرَهُ وَكَانَ مِنْ أَعْدَائِهِ وَقَالَ ع إِذَا خَرَجَ يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَكِتَابٍ جَدِيدٍ وَسُنَّةٍ جَدِيدَةٍ وَقَضَاءٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٍ ...

الغیبة للنعمانی، النص، ص: ۲۶۲

۲۲- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ أَبُو الْحَسَنِ الْجَعْفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ وَوَهَيْبٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: يَقُومُ الْقَائِمُ ع فِي وَتَرٍ مِنَ السَّنِينَ تِسْعَ وَاحِدَةٍ ثَلَاثِ خَمْسٍ وَقَالَ إِذَا اخْتَلَفَتْ بَنُو أُمَيَّةَ وَذَهَبَ مُلْكُهُمْ ثُمَّ يَمْلِكُ بَنُو الْعَبَّاسِ فَلَا يَزَالُونَ فِي عُنْفَوَانٍ مِنَ الْمُلْكِ وَغَضَارَةٍ مِنَ الْعَيْشِ حَتَّى يَخْتَلِفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ فَإِذَا اخْتَلَفُوا ذَهَبَ مُلْكُهُمْ وَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَأَهْلُ الْمَغْرِبِ نَعَمَ وَأَهْلُ الْقِبْلَةِ وَيَلْقَى النَّاسُ جُهْدَ شَدِيدٍ مِمَّا يَمُرُّ بِهِمْ مِنَ الْخَوْفِ فَلَا يَزَالُونَ بِتِلْكَ الْحَالِ حَتَّى يُنَادِيَ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ فَإِذَا نَادَى فَالْتَفِيرُ الْتَفِيرُ فَوَاللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَكِتَابٍ جَدِيدٍ وَسُلْطَانٍ جَدِيدٍ مِنَ السَّمَاءِ أَمَا إِنَّهُ لَا يَرُدُّ لَهُ رَأْيَةً أَبَدًا حَتَّى يَمُوتَ.

الغیبة للنعمانی، النص، ص: ۲۶۳

۲۴- أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ الْجَعْفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: إِذَا صَعِدَ الْعَبَّاسِيُّ أَعْوَادَ مَنْبَرِ مَرْوَانَ أُدْرِجَ مُلْكُ بَنِي الْعَبَّاسِ وَقَالَ ع قَالَ لِي أَبِي يَعْنِي الْبَاقِرَ ع لَا بُدَّ لِنَارٍ مِنْ أَذْرَبِيحَانَ لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَكُونُوا أَحْلَاسَ بِيُوتِكُمْ وَالْبُدُوا مَا الْبَدْنَا فَإِذَا تَحَرَّكَ مَتَحَرَّكُنَا فَاسْعَوْا إِلَيْهِ وَلَوْ حَبَوًّا وَاللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسُ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ قَالَ وَوَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ.